انتشارات دانشگاه تهران، شمارهٔ ۸۴۱
هدیهٔ دکتر اصغر مهدوی به دانشگاه تهران، شمارهٔ ۲

مجموعهٔ اسناد و مدارک چاپ نشده

دربارهٔ

سید جمال الدین

مشهور به افغانی

جمع آوری و تنظیم

اصغر مهدوی ایرج افشار

۱۳۴۲

چاپخانهٔ دانشگاه تهران

فهرست مندرجات

قسمت سوم : اسناد متفرقه

فهرست تصاویر

برای شرح
آنها به‌صفحات
ذیل مراجعه شود

مقدمه

آنچه درصفحات این کتاب انتشار می‌یابد مجموعه‌ایست از مدارك و اسناد چاپ‌نشده وشرح و وصف‌آنها مربوط به زندگانی و افکار سید جمال‌الدین ، مرد سیاسی شرقی مشهور قرن گذشته . این اسناد و مدارك بی‌تردید کمك مهمی به‌تکمیل و تصحیح اطلاعات‌ما دربارهٔ‌سوانح زندگانی پرحادثه‌و عقایدو اندیشه‌های انقلابی ، اما اثربخش‌آن مرد، خواهد کرد .

سیر وجریان زندگانی سید جمال‌الدین، اگر چه‌پیش‌از هفتادسال ازمرگش نمی‌گذرد، چنانکه باید روشن نیست . کتب و مقالاتی هم که در بارهٔ او نوشته شده (حتی مقالهٔ بسیار محققانهٔ سید حسن تقی‌زاده که بهترین تحقیق دراین‌خصوص است) هیچ یک‌حاوی کلیهٔ اطلاعات مربوط به‌سوانح عمری‌و بخصوص‌وقایع سی‌سال اول زندگانی او نیست .

محققان هنوز نتوانسته‌اند براین‌حقیقت دست یابند که وی اصلاً ایرانی‌بوده یاافغانی، درایران‌متولد شده‌بوده‌است یا درافغانستان. متأسفانه‌مدارکی‌هم که‌درین مجموعه گردآوری شده‌است هنوز این‌مطلب را بخوبی‌روشن‌نمی‌سازد، گرچه‌درپیوند اووخانواده‌اش با اسدآباد همدان شکی‌باقی نمی‌ماند‌این سؤال پیش می‌آید که چرا سیدخودرا (مطابق‌سندشمارهٔ ۲) بعنوان یکی‌از اهالی‌افغان و کابلی‌و ازسادات کنر معرفی‌می‌کرده‌است. درصورتی که‌در صحت این‌نسبت شك‌نکنیم‌باید فرض کنیم که خانوادهٔ سید بعللی که برما مکشوف نیست، و شاید روزی کشف شود، از افغانستان مهاجرت کرده و دراسدآباد مسکن گزیده‌اند. مابدون آنکه بخواهیم در بارهٔ ملیت سید حکمی بکنیم‌باید‌این را بپذیریم که او ازلحاظ فکری‌خودرامتعلق‌به هیچ محل و طائفه‌ای‌نمی‌دانسته‌وازاین گونه‌قیود آزاد بوده‌ودردنبال‌افکارآزادی‌طلبی‌خود می‌رفته

و درسفرهای دور ودراز خود جز درپی مقصود واحدی نبوده‌است وآن مقصود را که عبارت از آزاد وسربلند کردن مسلمانان بوده‌است از هر چیز برتر می‌دانسته‌ودرین راه از هیچگونه فداکاری و کوششی خودداری نمی کرده است : در عثمانی برای سربلندی ونجات عثمانیان و در مصر برای استخلاص مصریان و درهندوستان برای‌آزاد کردن هندیان‌ودرافغانستان برای‌متحدساختن مردم آن‌خطه‌وبالاخره‌درایران برای‌رهائی‌بخشیدن دولت آن‌زمان‌از کشمکشها وزورگوئیهای دولتهای خارجی‌وآزادی مردم‌ازصدمهٔ عمال‌حکومت استبدادی می کوشیده‌است. ولی سید جمال‌الدین درهمه جا با نیرنگهای‌عجیب‌وغریبی مواجه شده و دستهای ناپیدائی برسینهٔ اوسیزده است چنانکه درهرمملکتی‌اورا با آغوش باز و عزّ واحترام می‌پذیرفته‌اند و پس‌ازچندی اورا با ذلت ومشقت طرد می کرده‌اندو کسانی‌را که‌درحول‌و حوش‌او بوده‌اندبعذاب وشکنجه وحبس‌و تبعید می‌انداخته‌اند. اما تعلیمات افکار تازه وانقلابی سیداز لوح ضمایر پاك نمی‌شده‌است واگر مدتی یاران او محکوم‌به‌خاموشی می‌شده‌اند در انتظار فرصت می‌نشسته‌اند تا دوباره کارهای خود را ازسر گیرند . از این رو است که برجریدهٔ تاریخ قرن‌اخیراسلام‌و مسلمین ودردفتر وقایع‌مربوط‌به‌مساعی ایشان درطی این مدت در راه آزادی و حریت، نام‌سید جمال‌الدین مشهور به‌افغانی ثبت است و بسیاری‌ازکسانی که‌خواسته‌انددرطی‌این‌مدت‌علم‌آزادی و استقلال‌را بردوش بگیرند خودرا منتسب به‌سیدجمال‌الدین دانسته‌اند .

گذشته ازمجهول بودن ملیت اصلی‌سید جمال‌الدین ، هنوز براهل تحقیق و مورخین‌معلوم‌نشده‌است که سیددر کدام‌شهرونزد کدام‌عالم‌تحصیل‌علم کرده‌است. حتی نکاتی از حوادث و اتفاقات مربوط به‌فعالیتهای سیاسی او در افغانستان وهند و عثمانی براهل تحقیق و تجسس مکتوم‌است .

درخصوص اطلاعات علمی و سابقهٔ تحصیلات او با پیدا شدن اسناد کنونی می‌توانیم روشنتر حکم بکنیم . مسلم است که درمدت اقامت در مصر

علوم فلسفی و اصول‌فقه‌اسلامی را تدریس می کرده‌است و درهمان ایام کتب ریاضی وفلسفی و کلامی مورد مطالعه‌وتحقیق اوبوده وبرآنها شرح‌وحاشیه می‌نوشته‌است. نیز ازاین اسناد برمی‌آید که کتب مربوط به‌قواعدزبان‌و کتابهای اصولی و خودآموزهای زبان ترکی و فرانسوی‌را خوانده بوده است.

سید جمال‌الدین بتناوب در افغانستان و هند و مصر و عثمانی و ایران فعالیت سیاسی‌داشت. در هند مقاله می‌نوشت وخطابه ایراد می کردو مردم‌را برعلیه ظلم و استثمار می‌شورانید. ناگزیر از هند اخراج شد. در مصر اگرچه درس می گفت، دست ازافکار سیاسی برنمیداشت‌و بهمین‌علت از آنجا هم رانده شد. در استانبول پیروان متعدد داشت وبارجال و بزرگان نشست و خاست‌می کرد. بیروت تبعیدگاه دوستان و هواداران‌مصری و استانبولی اوبود. درایران هم می‌خواست که مقاصد فکری و سیاسی خودرا عملی سازد و بهمین‌منظور دو بار به‌ایران‌آمد وباشاه‌و رجال ایران مذاکرات سیاسی‌نمود، اماهردوبار اخراج شد.

شهرت سیاسی اومربوط به‌دوران اقامت اودرپاریس ولندن است، چه در آن بلاد فرصت مناسب یافت که فعالیت خود را به‌عنوان «اتحاد اسلامی» رونق بخشد وروزنامه بنویسد وافکار فرنگیهاوسیاستمداران ممالک‌مهم آن عصررا بخود متوجه سازد.

***

خوشبختانه گنجینهٔ بسیار ارجمند و مهمی مربوط به زندگانی او از آفت حوادث‌ایام و گزند تصاریف روزگار درامان مانده وبشرحی که خواهد آمد دردست است و دربن کتاب به‌اهل تحقیق و متجسسان‌تاریخ مشرق درقرن گذشته معرفی و شناسانده می‌شود.

این مدارك واسنادسه دسته‌است. یك‌قسمت که‌اهمیت‌آن بیشتراست مکاتیب و اوراق‌و دفاترو یادداشتهاوعکسهاو کتابهائی‌است که‌ازآن سید جمال‌الدین بوده‌و در

دو سفر ۱۳۰۴ و ۱۳۰۷ قمری آنها را درمنزل مرحوم حاجی محمد حسن امین دارالضرب بجا گذاشته است. میدانیم که سید هر دوبار بمنزل امین الضرب ورود کرد و مهمان وی بود و حاجی هم سیدرا چون مرادو پیری روحانی می‌دانست و نسبت به او اعتقادی دینی و روحی داشت .

این اسناد که واجد اهمیت فوق العاده در شناختن سیدو پی بردن به زوایای تاریک افکارو زندگانی اوست اسنادی است که درخصوص هویت سید و خانوادهٔ وی و مسافرتهای ابتدائی وسابقهٔ تحصیل و تدریس و ارتباطات او بارجال مهم افغانستان و انگلیس و مصر و عثمانی اطلاعات بسیار مهم و تازه‌ای را بدست می‌دهد و قطعاً محققان با مراجعهٔ به این اسناد می‌توانند سر گذشت صحیح تر و کامل تری از حیات پرهیجان و شورانگیز سید تدوین کنند .

قسمت دیگر اسناد متعلق به خانوادهٔ امین الضرب است . این اسناد عبارتست ازمکاتیب سید به حاج محمد حسن و حاج محمد حسین آقا امین الضرب ثانی و مکاتیب یاسواد مکاتیب شخص حاج محمد حسن و اداره و نمایندگان و طرفهای حساب اودر خارجه و ولایات به سید یا درخصوص سید . این اسناد و بخصوص مکاتیب شخصی سید به حاجی محمد حسن امین دارالضرب متضمن برمطالب و نکات مفید و مهم درباب عقاید و افکار سیدست .

قسمت سوم شرح اسناد ومطالب متفرقی است که از کتابخانه های مشهد و پاریس و استانبول بدست آمده است.

***

اسناد و اوراق وکتب سید که درخانهٔ امین الضرب بوده است سالهای دراز از طرف حاج محمد حسین آقا (امین الضرب ثانی) حفظ و حراست شده است . درین سالهای اخیر دوست ارجمند من دکتر اصغر مهدوی دانشیار دانشگاه تهران با

شوق تمام جمیع آنها را ازمیان خزانهٔ گرانبهای مکاتبات و نوشتجات پدری خود مجزا ساخت و بمن که از افتخاردوستی ومحبتش برخوردارم افتخار بخشید تا در خدمتش به تنظیم وترتیب این مجموعه و فهرستهای آن بپردازم .

موجب نهایت شادمانی است که کار طبع این مجموعه بپایان رسید و اینک آن‌را بدوستداران تحقیقات تاریخی وبخصوصاً علاقه‌مندان به‌احوال سیدجمال‌الدین افغانی یا اسدآبادی تقدیم می‌دارد .

تهران ، ۲۰ شهریور ۱۳۴۲

ایرج افشار

مجموعهٔ

اسناد و مدارك چاپ نشده

دربارهٔ

سید جمال الدین

شهیر به

افغانی

قسمت اول

مدارك بازمانده از سيدجمال‌الدين درطهران

الف ـ دفاتر يادداشت شخصى سيد

ب ـ نوشته‌هاى سيد درحواشى كتب (خطى وچاپى)

ج ـ پيش‌نويس وسواد مكاتبات سيد بخط‌خوداو (عربى و فارسى)

د ـ مسودات مقالات و مؤلفات سيد (بخط خوداو يا ديگران)

ه ـ سيد وفراماسونرى

و ـ تأليفات چاپى سيد

ز ـ مكاتبات خطاب‌به سيد

I ـ مكاتبات فارسى

(۱) مكاتبات خويشان

(۲) مكاتبات اشخاص

II ـ مكاتبات‌عربى

III ـ مكاتبات تركى

IV ـ مكاتبات اروپائى وكارتهاى ويزيت

ح ـ مدارك مختلف

ط ـ جرايد

ى ـ اشعارسيد

الف - دفترهای یادداشت شخصی

۱- **دفتر اول**: جلد میشن سیاه قطع بغلی ۵۰ ورق (صحافی ایرانی) بخط سید جمال‌الدین (مگر درمواردی که کاتب دیگری‌است ونام‌او ذکرمی‌شود).

ص ۱: بعضی‌ارقام وحروف بطور سیاه مشق.

ص ۲: «درروز عیدقدیر (کذا) درسنهٔ هزاردویست وهفتادوپنج دربندر معمورهٔ بمبئی درمسجدحاجی‌حسین تحریرشد، اقل خلق‌الله عبدالجواد خراسانی».

ص ۳: سفید.

ص ٤ - ٦: جداول ارقام و اعدادی که جمع آنها ازهرطرف مساوی است.

ص ۷: اعداداسماءالحسنی.

ص ۸: جداول‌اعداد.

ص ۹-۱۰: سفید.

ص ۱۱-۱۳: شرحی‌است بقلم‌سیدو بخط‌او دراحوال‌خودش بامضای «جمال‌الدین الحسینی، عبدالله بن عبدالله فی‌بلدة هرات فی‌شهر جمادی‌الاول سنهٔ ۱۲۸۳»

خلاص حافظ ازین زلف تابدار مباد　　　که بستگان کمند تو رستگارانند

(تصاویر ۱و۲و۳)

* * *

ص ۱۳: سواد مکتوبی که بسردار محمد اعظم‌خان نوشته‌است درشهر کابل «فی لیلةالسبت فی الکابل فی‌جمادی‌الاخره فی‌سنة ۱۲۸٤.»

(تصویر ۳)

ص ۱٤: «غزل گفته شد در منزل شاه‌رود بسطام [بامضاء] جمال‌الدین الحسینی»

عهد کردم گر از این ورطهٔ غم جان ببرم
یک سره سر به‌در درگه جانان ببرم [1]

نظمه جمال‌الدین الحسینی

---

۱ - چون کلیهٔ اشعارسید درقسمت«ی» نقل‌خواهدشد درینجافقط مطلع‌اشعار ذکرشده‌است.

بعد یک رباعی :

« ای یار پری چهرهٔ من در تو وفا نیست

ما را ز تو زین بیش دگر تاب جفا نیست »

(تصویر۴)

ص۱۵ : اول یک رباعی وبعدقطعه‌شعر ۱۸ بیتی به‌مطلع :

«عشق بورزید که عشق عاقبت　　رهبر هر پیر و جوان می‌شود

نظمه جمال‌الدین‌الحسینی فی‌المشهد المقدس»

ص۱٦-۲۰ : ساقی‌نامهٔ جمال‌الدین‌الحسینی به‌مطلع

مغنی بیا لحن نو ساز کن　　ز نو داستان خوش آغاز کن

«ساقی‌نامه نظمه جمال‌الدین الحسینی فی‌المشهد المقدس فی‌شهر صفرالمصفر (کذا) سنة ۱۲۸۳»

ص۲۰ : ایضاً دوبیت عربی ودوبیت فارسی .

ص۲۱-۲۲ : مکتوب ادیبانه آمیخته با عبارات عربی «جواب نامهٔ دوست مهربان سیدهادی ازمشهدمقدس نوشته‌شد». مطلب‌آن درتشکر ازنامهٔ سیدهادی‌است که «ازدست‌محمد حسن رسید » .

— دوبیت شعرهم درذیل همین صفحه هست .

(تصاویر۵و٦)

ص۲۳ - ۲٤ : صورت چهار فقره خطبه در توحید و صفات الهی « در بلدهٔ قندهار در شهر شعبان ۱۲۸۳ . »

ص ۲۵ : اشعار عربی : « النظم للجمال الدین الحسینی نظمه فی بلدة قندهار » و [قسمتی دیگر] «درشهر قزنی (کذا) فی‌شهر جمادی (کذا) ۱۲۸٤ . »

ص۲٦ : جملات پند و اندرز مانند : « ناتوان را دریاب و . . . ، در شهر قزنی (کذا) جمادی‌الاولی ۱۲۸٤. »

ص۲۷ : چند عبارت عربی درافکار فلسفی .

ص۲۸ : سفید .

ص۲۹ : یک‌بیت ترکی ازاشعار فضولی : «درپوم چهارشنبه ۱۵ شهر محرم‌الحرام ۱۲۸٦ جناب آقا شیخ محمد فرمودند » .

ص۳۰ - ۳۲ : سفید .

ص۳۳ : ازاشعار حاجی‌ملاهادی سبزواری بخط عبدالجواد خراسانی دربندربمبئی درمسجد حاجی‌حسین ۱٤ ذی‌حجة ۱۲۸۵ کتابت شده است .

ص۳٤ : دوبیت شعر ازسید .

ص۳۵ - ۳٦ : دوورق نیمه بریده‌شده‌است وبعضی کلمات فارسی‌وعربی درمعانی‌لغات برروی آنها نوشته شده است .

ص۳۷-۳۸ : سفید .

ص۳۹ : بعضی عبارات‌عربی باامضای «جمال‌الدین الحسینی الاستنبولی» .

ص٤۰ : ایضاً بعضی عبارات‌عربی باامضای «جمال‌الدین الحسینی الاستنبولی» ودر پائین‌تر «جمال‌الدین الحسینی» .

ص٤۱ : ایضاً بعضی عبارات‌عربی با امضای «جمال» و «جمال‌الدین الحسینی» .

ص٤۲ : ایضاً .

ص٤۳ : ایضاً «جمال‌الدین‌الحسینی» .

ص٤٤ : ایضاً «جمال‌الدین‌الحسینی» .

ص٤۵ : ایضاً .

ص٤٦ : « جمال الدین الحسینی الاستنبولی » و « جمال الدین الحسینی فی بلده قزنی» (کذا) .

ص٤۷ : ایضاً «جمال‌الدین» .

ص٤۸ : سفید (بعدازاین‌صفحه دوورق بریده‌شده‌است) .

ص٤۹ : ایضاً «جمال الدین الاستنبولی» .

ص۵۰ - ٦۵ : سفید .

ص٦٦ : غزلی ازطرزی‌افغان .

ص٦۷ : نسخهٔ‌طبی .

ص٦۸ - ۷۵ : رسالهٔ‌طبی - «درکابل دربالا حصار شهر جمادی‌الثانی ۱۲۸۵» .

ص۷٦ : نسخهٔ طبی .

ص۷۷ : سفید .

ص۷۸ : دراصطلاحات اوزان «کابل جمادی الثانی ۱۲۸۵» .

ص۷۹ : سفید .

ص ۸۰ : عباراتی «من التحفة النصایح» (؟) و نقل دو بیت فارسی، بعد اسماء عده‌ای از مردم قندهار[۱]، بعد دو بیت از حافظ.

ص ۸۱ : دوبیت ترکی با معنی آن، بعد اسامی چند تن از مردم فاضل کابل[۲]، بعد اسامی چند تن از مردم فاضل هرات[۳].

ص ۸۲ : یک جملهٔ عربی، بعد «فی لیلة ٤ ١ محرم الحرام درمسجد حاجی حسین شیرازی در بمبئی شیخ لطف‌الله البحرانی الساکن فی الشیراز ابن اخ الشیخ حسین ناظم الشریعة المشهور بالظالم».

ص ۸۳ : عبارتی عربی با امضای «عبدالله جمال الدین الحسینی»، بعد «در قندهار در بازار شکارپور درسرای حیتن هندو درشهر رجب نوشته شد در جواب ملا عبدالاحد پسر قاضی غلام سنهٔ ۱۲۸۳» [ممکن است که این تاریخ رجب ۱۲۸۳ مربوط به کاغذ عبدالاحد بوده نه جواب، زیرا طبق تواریخ مذکور در ص ٤٦ همین دفتر سید در شعبان ۱۲۸۳ درقندهار بوده‌است]، بعد مکتوبی از سید در باب تقاضای خلاص کردن یکی از علماء که درحبس امیر افغان بوده‌است «فی لیلة الاحد فی الکابل فی البالاحصار للامیر محمد اعظم خان».

(تصویر ۷)

ص ۸٤ : یادداشت نجومی.

ص ۸۵ : سفید.

ص ۸٦ : تصویر پرگار متساوی.

ص ۸۷ : ارقام ابجدی.

ص ۸۸ : تصویر پرگار متساوی.

ص ۸۹ : تمرین ارقام واعداد اروپائی.

۱- ملاعبدالحق حرقه، ملامحمد صدیق تلمیذ ایشان، قاضی غلام، ملاعبدالاحد پسر ایشان، صوفی بردرانی، ملاخواجه محمد تلمیذ ایشان، ملامحمد رحیم اسحاق زئی تلمیذ صوفی، ملاعبدالرحیم پسر ملاحبو، ملاعبدالحق طل، ملامحمدی، قاضی عبدالرحمن خان ملا، قاضی سعدالدین پسر ایشان، قاضی عبدالسلام برادر قاضی عبدالرحمن.

۲- ملانصرالله فوت شد، ملامشکی عالم درموشکی (کذا)، ملاچولی در هر علم ماهر، ملا اسنکدر (کذا) درعلم عربیه وحدیث.

۳- ملامحمود، ملاعبدالله قاضی اناردره، ملاعبدالفتاح، ملامحمدعمر، ملاابوالحسن قائنی.

ص ۹۰ : حروف ابجد و ارقام آن وحساب ابجدی ، بعد حروف اسم « جمال‌الدین سید محمد مهدی (ج)» .

ص ۹۱ : «توقف درقندهار ۸ ماه از ماه شعبان تا ربیع‌الاول ۱۲۸۴ منزل دربازار هرات ،

— خروج ازمکان مشرف شهر جمادی‌الاول ۱۲۸۲ ،

— دخول در ط ه (ظ: طهران) اواخر شهر رجب المرجب وخروج شهر محرم الحرام سنهٔ ۱۲۸۳ منزل قرب مسجدجامع ،

— وروددر ط و س (ظ:طوس) شهرصفرالمصفر (کذا) ، خروج شهرجمادی‌الاول (کذا)منزل درخانهٔ ملاحسین خیابان بالا ،

—ورود بلدهٔ هرات اواخر جمادی‌الاول (کذا)منزل درسرای نوربیک،توقف $\frac{\text{سنهٔ ۱۲۸۳}}{\text{توقف ۴۰}}$ ،

— ورود درشهر کابل در یوم جمعه ۲۰ شهر جمادی‌الاخر (کذا) ۱۲۸۴ منزل در بالاحصار ،

— خروج از کابل در ۲۰ شهر رجب‌المرجب ۱۲۸۵ ،

— خروج ازقندهار در ۲۰ شهر شعبان‌المعظم ۱۲۸۵» .

(تصویر ۸)

ص ۹۲ : یادداشت لغوی عربی باامضای جمال .

ص ۹۳ و ۹۴ : سفید .

ص ۹۵ : «هوالغالب علی کل العباد ، آنچه بدخواهان می‌خواهند بگویند . ای دل بیا که ما به پناه خدارویم . زنجه آستین کوته دست‌دراز کرد (کذا !) فسیعلم الذین ظلموای منقلب ینقلبون . چکنم باخلق زمانه که دیدهٔ بصیرت ندارند وآیهٔ صم بکم عمی فهم لایعقلون در شأن ایشان نازل‌شده . آه‌آه ازدست صر[ا]فان گوهرناشناس ، هرزمان خرمهره‌را با درّ برابر میکنند . انت‌المشتکی یاالله من‌ایدی الفاسقین و انت المرتجی یاالله من ایدی‌الظالمین خلصنی یاربی‌من ایدی‌الفسقة‌الفجرة الکفرة بحق[ال]کرام البررة‌الهی عظم‌البلاء و برح‌الخفاء وانقطع الرجاء و خابت‌الارض ومنعت السماء نعوذ بک من کیدالاعداء و شماتة الاحباء ، جمال‌الدین الحسینی الاستنبولی . »

ص ۹۶ : شکوائیه وافکار فلسفی مورخ ۱۳ رجب ۱۲۸۵ و ازآن معلوم می‌شود که آن‌را هفت‌روز قبل ازخروج ازکابل نوشته‌است .

(تصویر ۹)

ص۹۷ : شرحی دراحوال خود که در شهر کابل دربالاحصار درشهر رجب ۱۲۸۵ نوشته استوباعبارت «الغریب فی البلدان والطریدعن الاوطان جمال الدین الحسینی الاستنبولی» ختم می‌شود .

(تصویر ۱۰)

ص۹۸ : سفید .

ص۹۹ : پنج بیت شعرفارسی ظاهراً ازمولانا .

ص۱۰۰ : «دریوم جمعه‌در ۱۲ شهررجب ۱۲۸۵ درمنزل سردارذوالفقارخان درنهایت پریشانی خاطروافسردگی (ظ : افسردگی) دل‌درشهر کابل نوشته‌شد تاچه پیش آید» .
بعد بعضی یادداشتهای متفرق .

۲- دفتردوم : جلدعطف میشن رویه کاغذ رنگی ، کارهندوستان قطع وزیری کوچک ، درآستر بدرقه طرف دست‌راست نوشته شده «مال آقاعالم جمال الدین الحسینی» ، تعداد اوراق موجود ۸٤ ، بین اوراق ۱ و ۲ چهار ورق قیچی شده . - صفحاتی که چیزی ازآنها وصف نمی‌شودسفیداست .

ص۳-۷ : وصیة بطرس الاکبر الروسی ، متن‌عربی (بخط مصری مانند است وبهرحال بخط سید شباهت ندارد) .

ص۹ : احوال الشمس .

ص۱۱ : احوال القمر .

ص۱۳ : احوال‌الزهره .

ص۱۵ : احوال‌عطارد .

ص۱۷ : احوال‌زحل .

ص۱۹ : احوال‌المشتری .

ص۲۱ : احوال‌المریخ .

ص۲۳ : دو بیت شعر عربی .

ص۲٤-۲۹ : «باب‌مایؤول الیه امرالمسلمین» (مقاله‌درباب وضع‌مسلمین وانحطاط ایشان) ، ظاهراً از آثار سید است و بخط «سید احمد الحکیم الازهرالبحراوی الحنفی کتبه هذه المقالة فی‌شهرصفر سنة ۱۲۹٤» .
روی‌آستربدرقه دست‌چپ قسمت داخلی نوشته‌شده :
— «عدد کتب موجوده ٤۳۲» .

— بعضی نسخه‌های طبی با امضای جمال‌الدین الحسینی (یکبار) وجمال‌الدین (پنج بار) .

ص۱۴۳ - ۱۵۶ : فهرست کتب سید که بترتیب موضوعی مرتب شده‌است .

(تصویر ۱۱)

ص۱۵۸ : «درلیلهٔ‌عاشوراء دهم‌شهرمحرم‌الحرام‌داخل‌لج گردیدم ودرآن‌زمان‌درمصراقامت داشتم سنهٔ ۱۲۹۳» .

(تصویر ۱۲)

— روی اوراق ۷۹ و۸۰ و۸۱ و۸۲ و۸۳ مهر «جمال‌الدین الحسینی ۱۲۷۷» زده شده و بین اوراق ۸۲ تا ۸۳ دوورق قیچی‌شده است .

۳ـ دفترسوم : قطع رقعی جلد ضربی باترنج در طرفین جلد . دفتری است پرورق و خط کشیده شده که بعضی یادداشتها ازدوطرف‌آن شده‌است (یک ورق قبل‌از ورق‌شماری قیچی شده‌است) . ورق‌شماری‌را ازچپ‌وراست بفارسی وفرنگی جدا کرده‌ایم .

ص۱ : «درشهر استانبول درجوار سلطان‌فاتح درخانهٔ‌حاجی‌بیک وهبی نشسته‌ام و در کتب جفر مطالعه میکنم جمال‌الدین الحسینی الافغانی» .

ص۴ : نقل یک‌حدیث شریف باامضای «جمال‌الدین الحسینی» .

ص۵ - ۱۲ : جداول جفری .

***

ص3 : عین‌عباراتی که درص۹۶ دفتراول (سند۱) نوشته شده ودرجای‌خود نقل‌شد باهمان تاریخ مجدداً تحریر و امضای ذیل آن پاك شده است .

— بعد چند بیت فارسی .

ص4 : «جواب دوست‌مهربان سیدهادی‌همدانی نوشته شد درشهرمقدس» باامضای «عبدالله جمال‌الدین الحسینی الاستنبولی» (عین همان‌است که دردفتر اول ص۲۱-۲۲ نوشته شده) مورخ‌صفر۱۲۸۳ .

ص5 : نقل‌همان‌مکتوب که به‌سردارمحمداعظم‌خان نوشته‌شده‌ودردفتراول‌ص۳۱ آمده‌است .

ص6 : نقل‌همان مطلب که دراستدعای خلاصی یکی‌ازعلما دردفتراول ص۸۳ نوشته شده .

ص6 - 7 : «هوالله تعالی مجملی ازحال افغانستان» .

(تصویر ۱۳ و ۱۴)

ص8 : غزل از بیدل .

ص9 : غزل از بیدل .

ص10 : بیتی‌از امیرعلی‌شیر نوایی بترکی که ازسید علی رمزی استنبولی شنیده‌است مورخ شهررجب‌المرجب۱۲۸۶ (ظ دراستنبول) .

– بعد سه بیت فارسی .
– بعد ابیاتی که «نقل از کتاب نشئت رومی نوشته شد» .
– بعدیک غزل بدون تخلص .

ص11 : سه‌بیت ویک رباعی .
ص12 - 13 : رباعیها وابیات واحد (ظاهراً ازخود سید) .
ص14 : اشعاری‌ازمغربی‌وعراقی .
ص15 : یک‌رباعی .
ص16- 17 : «درمدح حضرت رشیدی‌پاشا ناظر داخلیه افندی گفته شد :

بختم زسر برفت و نگار از کنار هم | تابم دگر نماند ونه صبر وقرار هم
. . . . | . . . .
رومی درین ولا به‌تولای حضرتت | دارد امید عز و دگر افتخار هم

جمال‌الدین الحسینی رومی‌لغب (کذا) در ۱۵شهر محرم‌الحرام در استنبول ۱۲۸۷ درخانهٔ حاجی‌بیک‌وهبی ممیزاول ضرب‌خانه خسته درجوار سلطان محمد فاتح» .

۴- دفترچهارم : دفتررحلی‌ساخت‌انگلیس، درلغت‌عربی‌بعربی‌بطورخلاصه، تألیف‌خودسیدوبخط او ، درانتهای لغت ذیل حرف یاء نوشته شده : «فی شهر جمادی الاولی ۱۲۹۷ فی حیدرآبادالدکن» ودرذیل‌همین‌عبارت‌آمده : «فی‌سلخ الشوال فی‌حیدرآبادالدکن» . درهمین‌دفتر ٤ورق ازآخر رونوشت چهارمکتوب عربی‌است به‌مخاطب مجهول ودر صدر سه‌نامهٔ اول علامات (ا ح م هـ م س) دیده میشود .

۵- دفترپنجم : دفتررحلی‌ساخت‌هندظاهراً ، درلغت‌عربی‌بفارسی‌بخط‌خودسید ، درانتهای‌آن‌نوشته شده : «درشهر ربیع‌الثانی ۱۲۹۷ درحیدرآباد دکن» .

(تصویر ۱۵)

اوراق انتهای این‌دفتر مسودهٔ لغت‌عربی بعربی اوست .

درابتدای‌این‌دفترآمده:«فی‌الخامس العشره‌من الجمادی‌الاولی‌سنة۱۲۹۷ حیدرابادد کن».

٦- ظاهراً دفتر نشانیهای ارسال عروة الوثقی ، باستناد این عبارت غلط فرانسه :

Ce livr pour gournal el orvited ouisca arap (sic) .

۷- مجموعه‌ای ازپنج‌رساله ازرسائل فلسفی‌بلیناس، درصفحهٔ‌اول‌بخط‌مدادی : «جمال‌الدین‌الحسینی الاستنبولی الافغانی الکابلی» .

انتهای‌رسالهٔ‌دوم : «واناه‌محمدهادی‌الحسینی‌السعدآبادی‌فی‌شهرذیحجة‌الحرام ۱۲۸۲».

(تصویر ١٦)

در انتهای رسالهٔ سوم آمده : «وانا محمد هادی الحسینی الاسعدآبادی در شانزدهم شهر ذیحجة الحرام ۱۲۸۳ در دار الخلافهٔ طهران . . . . صورت اتمام

پزیرفت (کذا) امیدوارم که جناب آقا در وقت مطالعه و رجوع بر کتاب بنده را فراموش نفرمایند » .

(تصویر ۱۷)

— بخط سرخ ذیل همین عبارت امضای «جمال الحسینی» دیده می‌شود که در تصویر منعکس نشده است .

رسالهٔ چهارم - رسالهٔ عربی بخط سید وظاهراً انشای او ودرصفحهٔ اول آن «صحیح جمال الدین الحسینی» ومهر مربع دیده می‌شود .

— صفحهٔ آخر رساله « کتبه جمال الدین الحسینی فی ۱٦ شهر شوال المکرم سنة ۱۲۸۲ » .

— یک رباعی وبعد این بیت :

در کوی نیکنامی مارا گذر ندادند ای شیخ پاکدامن معذوردار مارا

- «آه از سوز دل من که عالم را میسوزاند وآتش بجهان درمی‌زند. جمال الدین الحسینی».

- صفحهٔ بعد : غزل جناب آخوند ملا حاضر قلی سلمه الله تعالی خرقانی .

رسالهٔ پنجم -« این کتابچهٔ وجدیه ازهفت کتابچهٔ مناجات العاشقین بنظم کشیده است او را سالک مسالک قدس آخوند ملا حاضر قلی سلمه الله تعالی » ، با رقم « کتبه جمال الدین الحسینی » ، ۷ ورق .

ب ـ نوشته‌های حواشی کتب *

اول ـ کتب خطی

۸ـ مجموعهٔ دو رساله :

۱) الواردات فی سر التجلیات ظاهراً تألیف شیخ محمد عبده که بنام « سید جمال الدین الافغانی» نوشته شده و بخط «ابراهیم بن علی اللقانی المصری المجاور بالجامع الازهر» ومورخ پنجشنبه سلخ [ ] ۱۲۹۱ است ، ۲۷ ورق .

۲) رساله‌ای درمباحث فلسفی ازعلی مبارك ، ۳۸ورق .

۹ـ مجموعهٔ شش رساله :

۱) اقسام العلوم ابن‌سینا بخط «امین رضا بن رضا بن علی رضا الساکن بمصر المحروسه» ، رجب ۱۲۹۲، ۱۰ ورق .

۲) رساله درعرفان بزبان عربی گویا تألیف خودسید ولی بخط اوست. پایان نسخه چنین است: «کتبه عبدالله جمال الدین الحسینی الاستنبولی (بعد روی این کلمه بخط قرمز اضافه شده «الکابلی» وبعد «الافغانی») فی بلدة قندهار فی یوم الاحد ۲ شهر ذی الحجة الحرام ۱۲۸۳» . درحاشیه باقلم سرخ نوشته‌شده : «درشهر رجب درشهر استنبول درقرب جامع فاتح درمحل مکتب نشسته‌ام سنهٔ ۱۲۸۶ جمال الدین الحسینی » . ایضاً در کنار صفحه بامداد سیاه نوشته است : «در شهر محرم الحرام ۱۲۹۲ در محروسهٔ مصر قرب قلعه مشغول تدریس فلسفه میباشم» ، ۱۲ ورق .

(تصویر ۱۸)

۳) رساله‌در « کیفیت تغییر صورت اجسام مع بقاء صورتها عن نوعیة الاصلیة الباطنیه

---

* ـ سید جمال الدین کتابخانه‌ای داشته که درمصر توقیف مانده‌بوده‌است وچنانکه دراسناد دیده می‌شود باو اجازه می‌دهند که کتب را خارج کند . کتب وی از مصر به‌بندر بوشهر حمل و سپس از آنجا بطهران آورده می‌شود . درینجا بمعرفی آن قسمت از کتب او می‌پردازیم که متضمن براطلاع وخبرونکته‌ای دربارهٔاو ویاحاشیه‌ونوشته‌ای بخط اواست .

والعمل منها» ، بخط سید وظاهراً تألیف او (ناقص است) ، یک ورق .

۴) رسالة فی الصناعة مشتملة علی اربعة اعمال الاولی تفصیل المادة . درپایان دارد : «کتبه بیدی فی دارالسلام البغداد (روی بغداد خط کشیده وبخطقرمز نوشته الشریف) وانا الغریب فی البلدان والطرید عن الاوطان جمال الدین الحسینی الاستنبولی» (بعد با خطقرمز روی الاستنبولی الکابلی نوشته شده است) ، ۴ ورق .

(تصویر ۱۹)

[هفت ورق درینجا بریده شده است]

۵) رسالهٔ چاپی «فی الهواء الاصفر» .

۶) رسالهٔ چاپی سنگی در میقات .

۱۰ـ مجموعهٔ چهاررساله :

۱) السعادة والاسعاد تألیف ابوالحسن عامری ۱ ، ۱۳ ورق + ۲۶۹ ص + ۴ ص سفید به قطع رقعی .

۲) نصائح الملوك افردون ، ۶ ورق در آخر این رساله سید نوشته است : « در سراچهٔ امیر دوست محمدخان درسلخ شهرصفر ۱۲۸۵» . بعد سه ورق سفیداست .

۳) نصائح الحکماء ـ اخلاق الشقی ، ۳ ورق ، ازین رساله ببعدظاهراً خطسیدجمال الدین است ودر انتهای آن بخط سرخ سید نوشته است : «منقول ازنسخهٔ مکتوبه در کابل ۱۲۸۵ درمصر درسلخ ذی القعدهٔ ۱۲۹۳ جمال الدین» .

۴) نصائح الهرمس المثلث بالحکمة . رقم خاتمهٔ کتاب پاك شده وفقط کلمهٔ سلخ آن بجا مانده است ، ۵ صفحه .

۱۱ـ تذکرهٔ خواجه نصیرالدین طوسی در هیأت ، با حواشی بخط سرخ که ازسال ۱۲۹۳ شروع شده است ، از جمله : «کتبه جمال الدین فی مصر القاهره فی شهر شعبان المعظم سنة ۱۲۹۳ فی زمان حکومة اسماعیل خدیومصر » (ورق ۱۲ ر) ومورددیگر : « رمضان ۱۲۹۳»(ورق ۵۲ ازانتها) ،انتهای نسخه چنین است : «کتبه البشیر محمدنعیم المستاری لسیده ومولاه واستاده السید جمال الدین الحسینی ۹۱[۱۲]» ، حاشیه بخط سیدجمال و بقلم سرخ : «هذا منتهی الابعاد المعلومة المقادیر واما بعد محدب الفلک الاعظم

۱ــ این کتاب ازروی نسخهٔ دیگری باهتمام استاد مجتبی مینوی درسلسلهٔ موقوفهٔ دکتر یحیی مهدوی (ویسبادن ۱۹۵۷) طبع وبه این نسخه نیز درمقدمهٔ آن اشاره شده است .

فلایعلمه الاالله‌تعالی ، درشب دوشنبهٔ ١٣ شهر شوال درمصر محروسه در درب تبان این تعلیقات منقوله از شرح نظام‌الدین نیشابوری به‌ختام‌پیوست ، کتبها جمال‌الدین الحسینی ١٢٩٣ » ، در کنار همین‌صفحه بخط سید : « فی شهر جمادی‌الاولی فی مصر المحروسة سنةهجریه ١٢٩٣ جمال‌الدین الحسینی . »

(تصویر ٢٠)

١٢ـ شرح حکمة‌العین شاه میرك بخاری ، ١٤٩ ورق ، بخط عبدالله بن میرزا گدا از قریهٔ دشت ایلاق از قرای بدخشان با حواشی برقم «سید رحمه‌الله تعالی » در غالب صفحات . سیدجمال‌الدین درانتهای نسخه نوشته است : «درسنهٔ ١٢٩٣ درمصر محروسه‌شروع به‌تدریس کتاب حکمة‌العین نمودم ازبرای جماعتی ازطلبهٔ علم ازهر ودرسنهٔ ١٢٩٤ درشب پنجشنبه ٤ جمادی‌الثانی بختام پیوست ودرهمین سال روسیه بادولت عثمانیه محاربه‌مینمود ازطرف‌آسیاواز طرف‌روملی ، جمال‌الدین الحسینی(مکرر)» .

(تصویر ٢٢)

١٣ـ حاشیهٔ حکمة‌العین ملا میرزاجان ، محتوی بر عبارتی از سید جمال الدین باین شرح : « در شهرصفر درمصر مشغول مطالعهٔ حکمة‌العین بودم ١٢٩٣ جمال‌الدین الحسینی الکابلی».

١٤ـ مجموعهٔ دو رساله :

١) انتخاب ترجمهٔ سرمکتوم ازامام فخررازی مورخ ١٠٧٣ بخط محمدسلیم‌ذوالقدر (با عناوین سرخ در حاشیه که شباهت بخط و مرکب قرمز مورد استعمال سید جمال‌الدین دارد) .

٢) بخورات الکواکب السبعه . در آستر بدرقهٔ این نسخه نوشته شده : « بتاریخ ٧ شهر ذی‌الحجة الحرام سنهٔ ١٢٨٥ در بندر معمورهٔ بمبئی بخدمت سید جمال‌الدین صاحب‌رسیدیم ، الحمدلله رب‌العالمین بعدازهفده سال بخدمت کسی که صاحب‌ذوق بودمشرف‌شدم ،صحیح محمدالمشهور، (کذا). درورق a ١ امضای«جمال‌الدین الحسینی» دیده می‌شود .

١٥ـ مجموعهٔ دورساله :

١) تفسیر ابن‌سینا ازسورهٔ اخلاص وفلق وناس بخط احمد عبدالغنی النجیلی الشافعی البجیری (ظ) مورخ ١٤ ذی‌الحجهٔ ١٢٩٢ ، ٧ ورق .

۲) رسالة فی تحقیق مذهب الصوفیه و المتکلمین و الحکماء المتقدمین، بخط همان شخص و مورخ شنبه ۲۳ جمادی الثانیه ۱۲۹۳.
(این مجموعه از کتبی است که برای سید جمال الدین کتابت شده است).

۱۶ ـ لغات قرآن (نزهة الخاطر و تحفة الحاضر طریحی) بخط یوسف بن علی العراوی (ظ) مورخ ۱۱۱۳، در روی ورق آخر سید جمال الدین نوشته است: «جمال الدین الحسینی الاستنبولی، الغریب فی البلدان و الطرید عن الاوطان».

۱۷ ـ مجموعهٔ دو کتاب:

۱) حاشیه بر شرح عضدی، ناقص.

۲) شرح قاضی عضد از تفتازانی مورخ ۱۰۸٦، در پشت ورق آخر مهر و امضای سید جمال الدین هست و در همین ورق بخط دیگر آمده است: «بعون الله تعالی وردت الی القزوین فی ۱۵ شهر ربیع الثانی سنة ۱۲۶۱ الی مدرسة پنج علی اللهم احفظنا من جمیع البلیات و وفقنا لتحصیل العلم وادفع عنا الموانع بمحمد ص و آله الطاهرین.» [از این عبارت ممکن است استنباط کرد که سید این کتاب را در قزوین بدست آورده بوده است].

۱۸ ـ رسالهٔ فلسفی بی نام مجهول المؤلف، بخط جدید مصری، گویا تألیف خود سید جمال الدین است. ابتدای آن: «نحمدك یا ملهم الصواب و منزل الکتاب و نصلی و نسلم علی نبیک الخاتم الذی اشرقت مقالته فی سماء العالم و آله و صحبه و من یکون من حزبه، اما بعد فهذه بارقات حق و لمعات ...»، و انتهای آن: «ان انت قد وعیته ینبئک عن صنع الخبیر و الی قدرته یشیر فاحفظ و انظر الی احکام الصنع و اعتبر تکسئی ثیاب الکمال و تذهب عندك وساوس الخیال».۱ (تصویر ۲۱)

دوم ـ کتابهای چاپی

۱۹ ـ اخلاق ناصری: خواجه نصیر طوسی ـ چاپ سنگی بمبئی، ۱۲٦۷ ق. خوانده و علامت گذاری۲ شده است.

۲۰ ـ اشارات: ابن سینا ـ چاپ سنگی طهران، ۱۲۸۱ ق. فهرستی خطی تا ص ۱۳٦ از مطالب بر آن الحاق شده و آثار محو امضاء و مهر سید در آن مشهود است. کتاب خوانده شده است و علامات و خطوطی در آن دیده میشود. در حواشی کتاب منقولاتی از محاکمات بخط سید وجود دارد. قسمتی از ورق آخری کتاب که بر آن مطالبی نوشته شده بوده

---

۱ ـ مسودهٔ این رساله بخطی که ظاهراً از سید نیست و دارای خطخوردگیها و تصحیحاتست هم در ۲٦ ورق موجودست.

۲ ـ سید بسیاری از کتابهایی را که خوانده علامت گذاری کرده و این علامات غالباً با مداد و بشکل هلال است. نمونهٔ آن در تصویر شمارهٔ ۲۵ دیده میشود.

است پاره شده وجزئی ازعبارت که باقی مانده باین شرح‌است : « . . . سال ۱۲۹۱ شروع بتد[ریس شد] . . . » . پشت همین ورق نوشته شده : « شهر محرم الحرام سنهٔ ۱۲۸۷ وارد محروسهٔ مصرالقاهره شدم‌درجنب سیدناالحسین سکنی‌اختیارنمودم، مشغول تعلیم گردیدم ، جمال‌الدین الحسینی. » و در دنبال آن افزوده است : «شهر محرم‌الحرام سنهٔ ۱۲۹۲ در محروسهٔ مصر جنب قلعه مشغول تعلیم کتب بودم، جمال‌الدین الحسینی».

(تصویر ۲۴)

۲۱- افکارالجبروت‌فی‌ترجمة اسرارالملکوت: ترکی است . قسمتی‌ازآن‌خوانده وعلامت‌گذاری شده وبرپاره‌ای‌ازمطالب‌عنوانی‌راالحاق کرده‌است .

۲۲- تاریخ‌الخلفاء سیوطی : چاپ سربی هند، ۱۲۷۳ ق . در صفحهٔ آخر آن این عبارت دیده می‌شود : «جمال‌الدین‌الحسینی درشهرشوال‌المکرم درشهر استنبول ۱۲۸۶» .

۲۳- تاریخ قدماء المصریین‌المسمی قناصة اهل‌العصر من‌خلاصة تاریخ‌مصر: تاریخ‌اوغسطوس مارییت بک‌ترجمهٔ عبدالله افندی، چاپ بولاق، ۱۲۸۱ق. در صفحهٔ اول این‌عبارت دیده می‌شود : «دریوم الثلث ۲۶ شهر شوال‌المکرم سنهٔ ۱۲۹۰ هجری هرمان را که در جیزهٔ مصرواقع است زیارت شد و عجائب آنها که بنظر رسید موجب حیرت گردید، جمال‌الدین الحسینی» .

۲۴- تحریرالقواعدالمنطقیة فی‌شرح‌الرسالةالشمسیة : چاپ هند (ظ کلکته)، ۱۲۵۸ق . خوانده شده وبعضی‌حواشی باعلامت «ج» دارد که‌ظاهراً ازآن سیدجمال است .

۲۵- تعلیم‌لسان: چاپ[عثمانی]۱۲۸۶ق. درتعلیم‌زبان‌فرانسه به‌ترکی‌است . سیدبعضی‌قسمتهای آنرا خوانده وتوضیحاتی برآن‌نوشته است .

۲۶- توضیح وتلویح : (حاوی تنقیح‌الاصول صدرالشریعهٔ بخاری وحاشیهٔ تفتازانی)، چاپ مطبع احمدی هند، ۱۲۶۷ق . برصفحهٔ اول مهر مربع دیده می‌شود . کتاب تماماً خوانده وعلامت‌گذاری شده است . درحواشی آن تعلیقاتی از سید وجود دارد . سید برای بعض از مطالب عناوینی وضع و منقولاتی هم از «فناری» برآن الحاق کرده‌است. درصفحهٔ آخراین‌عبارات دیده می‌شود : «جمال‌الدین‌الحسینی۱۲۹۰- درروزپنج‌شنبه ۱٤ شهر شوال المکرم تلویح‌الاصول تدریس ومطالعه به‌انجام پیوست ، الحمدلله رب‌العالمین و تدریسش در مصرالقاهره سنهٔ ۱۲۹۰ از هجرت محمدی صلعم اتفاق افتاد و علی قدرالامکان تا باب محکوم علیه تصحیح گردید و بعضی از فناری

بر هوامش کتاب نوشته شد ، جمال‌الدین الحسینی الافغانی» (با نضمام مهر گرد مورخ ۱۲۸۷) . (تصویر ۲۵)

۲۷ـ حاشیهٔ سیدعلی برشرح شمسیه : چاپ مطبع احمدی هند، ۱۲٤۳ ق.ـ خوانده‌وبعضی‌حواشی برآن الحاق شده است .

۲۸ـ حاشیهٔ لاری علی‌القاضی‌میر: چاپ مصر، ۱۲۸۳ ق .ـ خوانده شده است ودر صفحهٔ اول‌آن این‌عبارت دیده می‌شود: «مالکه جمال‌الدین‌الحسینی‌الافغانی‌الساکن‌فی‌مصرالقاهره فی‌اول ذیحجة‌الحرام» .

۲۹ـ الحاوی‌للمسائل‌النفائس (تاریخ): چاپ‌بولاق، ۱۲۰٤ ق.ـدرورق اول‌سفیدآن‌این عبارت هست : «من‌سکنة‌کابل من‌اهالی الافغان‌ـالسید جمال‌الدین‌من‌سادات‌کنر» .

(تصویر ۲۳)

۳۰ـ خلاصة‌الحساب شیخ‌بهائی وهیأت قوشجی : چاپ سنگی طهران . خوانده و علامت‌گذاری شده و یک ورق نوشتهٔ پشت ورو بخط سید درباب مرکز تدویرقمر به‌اول‌کتاب چسبانیده شده است.

۳۱ـ شرح جامی : چاپ سربی‌هند (ظ کلکته).ـدرصفحهٔ آستر بدرقهٔ‌آن این‌عبارات دیده‌می‌شود: «جمال‌الدین‌الحسینی‌الطوسی[۱] مالک هذاالکتاب اقل‌الطلاب جمال‌الدین‌الحسینی، دریوم شنبه دربندر کلکته بودم‌واین مکتوب‌رانوشته‌شدم (کذا)ـدرکوی‌نیک‌نامی ماراگذرندادند» ، بعضی یادداشتهای دیگر هم‌هست که‌ارزش‌تاریخی‌ندارد.تاصفحهٔ ۲۰۲ کتاب‌خوانده‌وحاشیه‌هایی ازعبدالرحمن‌وعبدالحکیم وعبدالغفوروعصام‌الدین و «حم» وجمال‌الدین‌الحسینی برآن‌الحاق شده است . در ص ۱٦۵ ذیل حاشیه‌ای نوشته شده : «فی‌شهرشوال فی‌مصر ۱۲۹۲» ودرص۱۸۷ ذیل‌حاشیه‌ای «سنهٔ ۱۲۹۲» را ذکر کرده است . درآستربدرقهٔ طرف دست چپ جلد فهرست کتب ملکی خود را نوشته که به‌امانت داده بوده است . اسامی قرض گیرندگان باین شرح است : «حاجی محمدابراهیم،آقاسیدحسن، آقامحمداسمعیل، آقاشیخ‌احمد،آقاشیخ‌محمدتقی، آقاشیخ نصرالله» .

۳۲ـ شرح چغمینی : چاپ سنگی، خوانده وعلامت‌گذاری شده وبعضی حواشی از خود بر آن الحاق کرده است .

۳۳ـ شرح مطالع‌الانوار : چاپ‌استانبول، ۱۲۷۷ ق . خوانده و علامت‌گذاری شده و بعضی

---

۱ ـ تنها موردی است که نسبت‌خودرا «طوسی» نوشته‌است .

حواشی از خود برآن الحاق وبرای مطالب آن عنوانهایی وضع کرده است .

۳۴ ـ شرح مواقف قاضی عضد : تألیف سیدشریف ، چاپ قسطنطینیه، ۱۲۸۶ ق .- برای مطالب کتاب عناوینی باجوهر قرمز وضع کرده است .

۳۵ ـ فرائد شیخ مرتضی : چاپ تبریز، ۱۲۷۹ ق .- درصفحهٔ آخراین عبارت دیده‌می‌شود: «کتب دفعهٔ ثانیه که ابتیاع شده است ازین قرارست، جمال‌الدین الحسینی (بانضمام مهر) حفظه الله‌تعالی» و بر پشت جلد دست چپ نوشته : «حجیت مظنه مرحوم مغفور رضوان مکان خلدآشیان قدوة المحققین وخلاصة المدققین شیخ‌مرتضی‌اعلی‌الله مقامه ورفع درجته ۱۲۸۲».[۱]

۳۶ ـ مرآةالشروح (شرح‌سلم‌محمدمبین) :چاپ‌سلطان‌المطابع هند، ۱۲۶۶ ق .- درآستر بدرقهٔ دست راست نوشته‌است: «سئلت‌من حسین/شاب ازهری هل‌رکبت ارطال سکة الحدید قال نعم قلت ماالسبب فی‌حرکة هذه‌الارطال اجاب العلم فی شهرصفر ۱۲۹۱». (این کتاب بادو کتاب چاپی‌دیگر تجلید شده) .

۳۷ ـ مطول تفتازانی: چاپ طهران، ۱۲۸۰ ق .- برصفحهٔ اول‌پشت‌جلد این عبارت دیده‌می‌شود: «فی‌یوم الاربعاء فی‌ربیع الثانی فی‌جوشن خطی‌فی‌بلدة‌مصر فی‌الجملیه سنة ۱۲۸۶».

۳۸ ـ مکالمهٔ صبیان : (ترکی فرانسه Ollenderof) چاپ استانبول ، ۱۲۸۳ ق . سید آنرا خوانده و بعضی یادداشتها و ملاحظات برای فرا گرفتن زبان فرانسه بر آن نوشته است .

۳۹ ـ منتهی‌الارب : چهارجلدی، چاپ کلکته، ۱۸۳۶ ق .- درصفحهٔ اول‌جلداول ابیات‌زیر که‌ظاهراً بخط‌خود سیدست دیده می‌شود:

ای جمال‌الدین مراد پاك دین	آفرین بر جانت از جان‌آفرین
ای مهین دارای‌فضل و معرفت	وی بهین دریای جودومکرمت
ای جهان عزت و اقبال حال	ای‌خزانهٔ رأفت و کان کمال
ای ز بودت بود هر نابود بود	هستی‌ات بر هستی گیتی فزود
ای جهان راجان وایمان راصفا	ای به یاران یـار مولابر سما

۴۰ ـ المیبدی (هدایه) : چاپ سلطان‌المطابع هند، ۱۲۶۸ ق .- این کتاب تماماً خوانده‌وعلامت گذاری‌شده است . بضمیمهٔ آن «حاشیهٔ میبدی من تصنیف مولانا اصفهانی» طبع و تجلید شده ونیمی ازآن هم قراءت و علامت گذاری گردیده است . (شرح تهذیب چاپ هند نیز بااین‌دو کتاب جلد شده) .

۱ - این عبارت می‌تواند اماره‌ای باشد بر اینکه سید از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بوده است .

۴۱ ـ *Le chemin le plus court*، مجهول‌المؤلف . سید تاصفحهٔ ۳۹ آنرا خوانده و معانی کلمات مشکل را بر کنارصفحات نوشته است .

۴۲ ـ *Le commandant Rivière et l'expédition du Tonkin* تألیف Ch. Baude de Maurceley چاپ پاریس ۱۸۸٤. این نسخه ازطرف مؤلف به‌سید اهداء وبرآن نوشته‌شده‌است :

A mon ami Cheik - Djamal-ed-din Afghan bien cordialement.

۴۳ ـ *Eléments de la grammaire française* تألیف Lhomond چاپ قسطنطینیه ۱۸۷۰.- سید این کتاب‌راخوانده وبرحواشی آن بقصد فرانسه یادگرفتن یادداشتهائی کرده‌است.

۴۴ ـ *Handbuch der neuren franzôsischen Sprache und Literatur* تألیف K. A. Menzel چاپ برسلو ۱۸۳۹ . این کتاب‌را «کاتی» که باستناد مکاتباتش معشوقهٔ سید بوده به‌سید اهداء کرده و برپشت آن این عبارت فرانسه را نوشته است :

Souvenir de Kathi pour son cher Dinike[1]- London, le 29 Mars 1886.

۴۵ ـ *Plus d'Angleterre* ، مجهول‌المؤلف،چاپ پاریس ۱۸۸۷.- سیدآنرا خوانده ومعانی لغات واصطلاحات مشکل را که نمی‌دانسته به‌زبان عربی درکنار صفحات نوشته است .

---

۱ ـ Dinike -نظیر ملتکه ونلدکه اسمی‌است که معشوقه‌ازلفظ«دین»برای‌سید ساخته وسیدرا بدان‌خطاب کرده است .

ج - پیش‌نویس و سواد مکاتبات سید[1]

۴۶ ـ مسودهٔ مکتوب فارسی بخط سید، ظاهراً خطاب به‌یکی ازرجال عثمانی، آنرا در احوال سیاسی ملل افغان وهندنوشته است.

(تصویر ۲۶و۲۷)

۴۷ ـ مسودهٔ «عرضه داشت» فارسی به ناصرالدینشاه قاجار در باب کیفیت مأموریتی که از طرف ایران درروسیه‌داشته است . این نسخه(یعنی‌سواد)را که‌در کیف‌دستی او بدست آمده‌هنگام خروج ازایران نوشته‌ودر بعضی از کتب بطبع رسیده‌است [2] .

مسوده‌ای که در کیف دستی چرمی سید بدست آمده و عکس آن دراینجاچاپ شده مدادی است .

(تصویر ۲۸-۳۱)

۴۸ ـ مسودهٔ پنج مکتوب بعربی(درهشت قطعه)وبخط سید که آنها را درموقع عبوراز ترعهٔ سوئز (موقعی که ازهندبصوب اروپامی‌رفته) نوشته است . مخاطبین اشخاص‌مهم ومعتبری بوده‌اندولی نام‌هیچ‌یک‌معلوم نیست.این‌مسودات روی کاغذهای رحلی بزرك نوشته شده ودرعکس برداری کوچك شده است .

(تصویر ۳۲-۳۸)

---

۱ - سواد مکاتبات دیگر که دردفاتر بوده پیشرازین معرفی شده است .

۲ - نخستین‌بار در «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف ناظم‌الاسلام (طهران، ۱۳۲۸ق) و پس از آن در «تاریخ مشروطهٔ ایران» تألیف کسروی‌و کتابهای‌دیگر طبع شده است .

د ـ مسودهٔ مقالات ومؤلفات

اول ـ آنچه محققاً یا محتملاً ازاوست

۴۹ ـ اوراق مسودهٔ تاریخ افغانستان و یادداشتهای مقدماتی کتاب مذکور بزبان عربی بخط سید (۳۶ورق) . نمونهٔ یک ورق از ابتدای فصل سوم آن در قسمت عکسها بطبع رسیده است . این کتاب طبع شده است.

(تصویر ۳۹)

۵۰ ـ مداخلة الانگلیز فی مصر ونتائجها ، بزبان عربی ، بخط سید وبدون تاریخ (یکورق) .

۵۱ ـ چهار فقره مقاله بزبان عربی و به خطوط مختلف درمسائل سیاسی که احتمال انتساب آنها به‌سید ضعیف نیست (۸ورق) .

۵۲ ـ مکیدة الشرقیین که‌ظاهراً صورت‌مذاکرات‌مجمعی‌ازشرقیهاست.مطالب آن به صورت‌مذاکره ومباحثه است . مجلس مذکور درشهر «لیورنه» دردسامبر۱۸۸۳ تشکیل شده‌بوده است . این نوشته‌ها بخط سیدجمال‌الدین است (۲ورق) .

***

دوم ـ آنچه مربوط به تألیفات وافکار اوست

۵۳ ـ ترجمهٔ عربی نیچریه، مورخ ۱۲۹۸ ق. (۳۲ورق).ازصفحهٔ ٤٤ ببعد بخط‌وترجمهٔ‌خود سیدست (باقلم خوردگی) ودرآخرصفحهٔ ٩٤ این‌عبارت‌نوشته شده :«انتهی‌الکلام بقلم کاتبه جمال‌الدین الحسینی‌الافغانی فی شهر محرم ۱۲۹۸ ، ثمانیة[1] و تسعین و مأتین والف هجریة ، والله اعلم» .

۵۴ ـ مسودات دو کتاب داستان بزبان فارسی و ناقص که بخط ایرانی است . مطالب این دو کتاب از نوع داستانهای انتقادی است (٤٦ورق).

۵۵ ـ جزواتی ازیک کتاب خطی بزبان عربی مجهول‌الاسم ومجهول المؤلف‌وناقص.مطالب آن ازمسائل فلسفی است (۸ورق) .

۵۶ ـ رساله‌ای به‌زبان عربی راجع به‌وضع تاریخی‌وسیاسی‌افغانستان که از کتاب «جون‌لاموان» تلخیص شده است(٦ورق) .

---

۱ ـ دراول «سبعة» بوده وروی آن‌خط کشیده ودربالای آن «ثمانیة» نوشته شده است .

هـ ـ سید و فراماسونری

۵۷ـ سواد تقاضانامهٔ دخول در مجمع فراماسونری قاهره مورخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۹۲ ق (۱۸۷۵ م) باامضای جمال الدین الکابلی .

(تصویر ۴۰)

۵۸ـ صورت جلسهٔ خطی مجلس تذکر فوت یکی از اعضای فراماسونری در سال ۱۸۷۶ در یازده ورق که شباهت بخط سید دارد .

۵۹ـ دعوت نامهٔ چاپی عربی لوج کوکب الشرق در قاهره مورخ ٤ ۲ ژانویه ۱۸۷۷ برای شرکت درجلسهٔ فوق العاده (غیر اعتیادی) .

۶۰ـ دعوت نامهٔ چاپی بزبان ایتالیائی از A.G.D.G.A.D.U (لوتشه دوریننه) Luce d' Oriente برای شرکت در مجلس تذکر یکی از اعضاء مورخ اول فوریهٔ ۱۸۷۷ با ترجمهٔ ملخص بزبان عربی بامضای «کاتب سر" نقون سکروج» .

۶۱ـ دعوت نامهٔ چاپی بزبان فرانسه برای شرکت درجلسهٔ لوج اکبر Grand Lodge of Egypt که زیرنظر پرنس حلیم درتاریخ ۵ مارس ۱۸۷۷ تشکیل میشده است .

۶۲ ـ مکتوب عربی بامضای نقون سکروج از «لوج کوکب الشرق» خطاب به سید مورخ ۷ ژوئن ۱۸۷۸ درخصوص انتخاب سید بریاست لژ درآن سال .

(تصویر ۴۱)

۶۳ـ دعوت نامهٔ خطی بزبان ایتالیائی صادرشده از (A.G.D.G.A.D.U.) Mazzini فراماسونری جهانی طایفهٔ ایتالیائی (Famiglia Italiana) مورخ ۱۸۷۸ بادومهر ازمحفل Mazzini ومحفل Nilo ، دربارهٔ مجلس تذکر یکی ازاعضای لژ ایتالیائی .

۶۴ ـ دعوت نامهٔ چاپی عربی لژ کوکب الشرق مورخ ۱۵ مه ۱۸۷۸ برای شرکت در جلسهٔ فوق العاده بامضای کاتب السر" یوسف الخوری .

۶۵ ـ دعوت نامهٔ خطی از لژ نیل بزبان فرانسه مورخ ۲ مه ۱۸۷۸ باترجمهٔ ملخص عربی برای شرکت درجلسه .

٦٦ ـ مکتوب فرانسه مورخ ١٦ اوت ١٨٧٨ ازلژنیل برای شرکت در جلسهٔ تذکر دوتن ازاعضاء.

٦٧ ـ مکتوب ایتالیائی مورخ ١٧ اکتبر ١٨٧٨ باخطاب «جمال‌الدین افندی Venerable لژکوکب الشرق» برای شرکت درجلسهٔ مراسم معارفهٔ یکی ازاعضای لژ اسکندریه.

٦٨ ـ مکتوب ایتالیائی مورخ ٥ فوریه ١٨٧٩ ازلژ مازینی (Mazzini) برای شرکت در جلسهٔ انتخاب دوعضو جدید.

٦٩ ـ مکتوب فرانسه مورخ ٣ فوریه ١٨٧٩ ازلژ یونانی قاهره برای شرکت درجلسه.

٧٠ ـ مکتوب عربی مورخ ١٣ ژوئیه ١٨٧٩ خطاب به حسن افندی صبح امین صندوق لج کوکب الشرق باامضای نقون سکروج (N. Sacroug).

٧١ ـ مکتوب فرانسه ازپاریس مورخ ٢٧ مارس ١٨٨٤ م با امضای G:. Langgassez. این مکتوب داخل پاکتی است باخطاب Le Chikh Afghan وخطاب خود نامه با علائم اختصاری ماسونهاست. ازین مکتوب برمی‌آید که سید تقاضای عضویت ورود در لژ پاریس را داشته است وبرای مذاکرهٔ حضوری بااو این نامه را نوشته‌اند.

(تصویر ۴۲و۴۳)

۷۲ ـ جزوهٔ چاپی *Bye-Laws of the faith Lodge of Instruction*. No 141 . [London], 1879.

۷۳ ـ دفتر دستورالعمل مربوط به تشریفات جلسات لوج درجةالاولی والاسطی (خطی).

۷۴ ـ *Instruction povr le grade symbolique d' apprenti* . Paris, 1867 .

۷۵ ـ *H. T. Lamb Manufacturer of Masonic Jewels* . . . . London, 1848. (کاتاکگ نشان ساز فراماسونها).

٧٦ ـ دستورالطغمه المصونیة فی‌مصر، سنة ١٨٧٣ (چاپی).

و ـ تألیفات چاپی سید

۷۸ ـ «حقیقة مذهب نیچری وبیان حال نیچریان»، چاپ سنگی، [هند]، ۱۲۹۸ ق.

۷۹ ـ ترجمهٔ اردوی آن وبهمان اسم توسط مولوی سیدعبدالغفور متخلص به شهبازعظیم آبادی مدیر روزنامهٔ «اخبار دارالسلطنهٔ کلکته» . چاپ سنگی، کلکته، ۱۸۸۳ م.

طابع ترجمهٔ اردو ابومعین محمد عضدالدین است که سید بدو نامه‌ای در اجازهٔ طبع کتاب نوشته بوده و در انتهای همین‌چاپ طبع شده است. نامه‌ای‌هم خطاب‌به مترجم درابتدای کتاب درج گردیده است (رجوع‌شود‌به سندشمارهٔ ۱۱۳۱۰۱).

۸۰ ـ طبع دیگری از «حقیقة مذهب نیچری» با تفریظ مدیر روزنامهٔ «فرهنگ» که بدستور حاج محمد حسن کازرونی طبع شده است. چاپ سنگی، بمبئی ۱۲۹۸ ق.

۸۱ ـ شش مقالهٔ فارسی که دردورهٔ اول (دوازده‌شماره وبقول خودشان دوا ده «نشان») مجلهٔ «معلم شفیق» چاپ‌حیدرآباد از محرم ۱۲۹۸ (دسمبر ۱۸۸۰) تاذی‌الحجهٔ ۱۲۹۸ (اکتوبر ۱۸۸۱) چاپ شده است. مقالات مذکور بشرح زیرست :

درشمارهٔ اول : فوائد جریده ،

در شمارهٔ دوم : تعلیم و تربیت،

در شماره‌های سوم وپنجم وهفتم : اسباب حقیقة سعادت وشقای انسان ،

در شماره‌های هشتم ونهم : فلسفهٔ وحدت جنسیت وحقیقت اتحاد لغت،

در شمارهٔ دهم : فواید فلسفه ،

در شماره‌های یازدهم ودوازدهم : شرح حال اگهوریان باشوکت وشان .

۸۲ ـ تتمة البیان فی‌تاریخ الافغان ، چاپ سربی، (۷صفحه ازاول کتاب افتاده‌است).

۸۳ ـ مقالات جمالیه ، جمع‌آوری و چاپ توسط محمد عبدالغفور شهباز البهاری، چاپ سنگی ، کلکته، ۱۸۸٤ م .

فهرست مقالات مندرج درآن عبارت‌است از :

فواید جریده ،

تعلیم و تربیت ،

اسباب حقیقت سعادت وشقای انسان،

فلسفهٔ وحدت جنسیت وحقیقت اتحاد لغت،

فوائد فلسفه ،

شرح حال اگهوریان،

تفسیر مفسر،

لکچر درتعلیم وتعلم در۸نوامبر ۱۸۸۳ درالبرت هال کلکته،

قصر مسدس‌الشکل سعادت،

اسباب صیانت حقوق،

فضایل دین اسلام .

ز ـ مکتوبات خطاب به‌سید

اول ـ مکاتبات فارسی

(۱) مکاتیب اقوام

مکاتیب میرزا شریف مستوفی اسد آباد خلف مرحوم میرزا حسین مستوفی و برادر بزرگ میرزا لطف‌الله .

۸۴- مورخ غرهٔ رجب ۱۳۰۱ / ۲۷ آوریل دائر بر وصول عروة‌الوثقی و اعلام قصد مسافرت میرزالطف‌الله به‌پاریس . **(تصویر ۵۳و۵۴)**

۸۵- مورخ ۲ شعبان ۱۳۰۱ . **(تصویر ۵۵و۵۶)**

۸۶- ایضاً مورخ ۵ رمضان ۱۳۰۱ . **(تصویر ۵۷-۵۹)**

۸۷- مورخ ۱۰ رمضان ۱۳۰۱ / ۹ اویت ازاسدآبادهمدان درجواب سید **(تصویر ۶۰-۶۳)**

۸۸- مورخ ۲۰ ذی‌قعدهٔ ۱۳۰۱ (این نامه توسط ابوتراب عارف افغانی که در بیروت بوده است ارسال شده) **(تصویر ۶۴و۶۵)**

۸۹- ایضاً مورخ ۲۰ ذی‌قعدهٔ ۱۳۰۱ (این مکتوب خطاب به‌ابوتراب و ابوتراب آنرا برای سید فرستاده بوده است) . **(تصویر ۶۶-۶۸)**

۹۰- یک پاکت با مهر میرزا شریف صادر شده از اسد آباد همدان به پاریس مورخ ۲ شعبان ۱۳۰۱ . **(تصویر ۶۹-۷۰)**

مکاتیب میرزا لطف‌الله خواهرزادهٔ سیدجمال‌الدین وبرادر میرزا حسین

۹۱- مورخ [۱۳ رجب] باستناد مکتوب دومی، دائر بر رسیدن عروة‌الوثقی واظهارشوق‌نسبت به‌دیدارسید وقصد حرکت به‌پاریس .

(تصویر ۷۱و۷۲)

۹۲- بدون تاریخ دراشاره به‌نامهٔ اول ودرهمان موضوع .

(تصویر ۷۳و۷۴)

۹۳- بدون تاریخ و در جواب مکتوب سید و اظهاراینکه سید مسیح‌الله فوت کرده و نیز

اظهاراتی درباب بهاءالله ووضع مبلغین او.

(تصویر ۷۵-۷۸)

۹۴- بدون تاریخ ، این مکتوب ظاهراً خطاب به ابوتراب عارف افغانی است درموضوع اینکه عکس سید به‌اسدآباد رسیده‌وتوسل به‌ابوتراب برای‌عزیمت به‌پاریس.

(تصویر ۷۹-۸۱)

۹۵- یک پاکت بامهر لطف‌الله،صادرشده ازهمدان به‌پاریس مورخ ۵ رجب ۱۳۰۱ .

(تصویر ۸۲و۸۳)

مکاتیب سید هادی (حاج محمد هادی‌الحسینی) (۱) فرزند سید طاهر

۹۶- مورخ ۲ رجب ۱۳۰۱ ازاسدآباد. (تصویر ۴۴-۴۶)

۹۷- مورخ ۱۵ رمضان ۱۳۰۱ (شش‌صفحه) ازاسدآباد .

(تصویر ۴۷-۵۲)

(۲) مکاتیب اشخاص (بترتیب الفبائی)

۹۸- ابراهیم بن عبدالله الحسینی از اصفهان به طهران مورخ ششم جمادی الثانیه ۱۳۰۴ باخطاب «آقا سید جمال‌الدین المشتهر بصباح» دراحوال‌پرسی .

۹۹- ابوتراب عارف افغانی ازبیروت مورخ ۱۲ مارس ۱۸۸۲ در جواب مکتوب غرهٔ مارس‌سید وبیان عدم آزادی جراید درشرق .

(تصویر ۸۴و۸۵)

۱۰۰- ایضاً ازاو مورخ ۵ اپریل ۱۸۷۰ / ۱۹ جمادی ۲، راجع به‌ارسال تاریخ‌افغانستان که نایاب بوده است برای‌خود سید وبرای صنیع‌الدوله ومیرزا شریف (به‌همدان).

(تصویر ۸۶)

۱۰۱- ابومعین محمد عضدالدین از کلکته به پاریس مورخ ۲۰ فبروری ۱۸۸۳/۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۰۰، درباب نشر ترجمهٔ نیچریه (رجوع‌شودبه‌سندشمارهٔ ۷۹) .

۱۰۲- احمدعلی میرزا مورخ ۹ جولای ۱۸۷۲، دراحوال‌پرسی.

۱۰۳- عریضه با پاکت به‌مهراسدالله از اصفهان به‌طهران درباب ارسال چهارجفت‌جوراب کردستانی ویک دستکش اصفهانی جهت سید .

۱- دریکی ازمکاتبات،نسبت خود را اسعدآبادی ودردیگری اسدآبادی می‌نویسد .

۱۰۴ ـ میرزا جعفر (برادرحاج‌سیاح) ازمسکو به‌طهران درمطالبهٔ وجهی که‌به‌سیدقرض‌داده بوده است وتقاضای وصول‌آن توسط محمد جواد (درمسکو) .

۱۰۵ ـ ایضاً ازواز روسیه به‌طهران درمطالبهٔ هزارتومان طلب خود با عجزوالتماس .

۱۰۶ ـ میرزا حسین بن حسن ریشهری معروف به میرزا حسین اهرمی از بوشهربه‌پاریس، مورخ ۲۷ شوال ۱۳۰۱ در اظهار مسرت ازنشر عروة‌الوثقی و ردنیچری و بیان اعتقاد وانتظار خود به «ظهور» . ازجمله نوشته است : «خلاصه مدتی است که هدف تیر لعن وطعن اهل این دیارم وشب وروزچشم به‌راه انتظارم وامیدوار فرج ازعنایت آفریدگارم» ونیز ازسید درباب‌ادعای مهدی درمغرب اینطور سؤال می‌کند: «وآیا خردجال‌ظهور کرده‌ومی کند وآن کیست‌ومرکبش‌چیست وخروجش‌از کجاست.. وآیا تکلیف بنده ومعتقدین این اطراف چیست. »

۱۰۷ ـ ایضاً ازو ازبوشهر به‌طهران مورخ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۰٤ دراحوال‌پرسی و اظهار دلتنگی ازرفتن سید .

۱۰۸ ـ رسول یارخان ازحیدرآباد به لندن مورخ سلخ ربیع الاخری (کذا) ۱۳۰۰ توسط نشانی Rev. J. Louis Sabunjir در جواب نامهٔ سید (باحاشیه‌ای‌از حسین یارخان) .

۱۰۹ ـ ایضاًازوازحیدرآباد به‌پاریس‌مورخ ۲۲رمضان ۱۳۰۱ دراحوال‌پرسی(باحاشیه ای از حسین یارخان) .

۱۱۰ ـ ایضاً ازو ازحیدرآباد به‌پاریس مورخ ٤ ۲ذیقعدهٔ ۱۳۰۱ دراحوال‌پرسی.

۱۱۱ ـ رضا قلی ازشوشی مورخ ٤ ۲اکتابر۱۸۸۹ در دوورق . ظاهراً به تفلیس برای سید ارسال شده بوده‌است، زیرانوشته‌است که ازتفلیس انتظارجواب‌دارم. موضوع نامه‌خواستن وساطت سید درکار خودش است . (این نامه‌در کیف سیاه‌دستی بود)

۱۱۲ ـ حاجی‌سیاح به پاریس‌مورخ‌غرهٔ ذیحجة‌الحرام ۱۳۰۱ دراحوال‌پرسی. ازین‌مکتوب‌برمی‌آید که سید را از هنگام اقامت در مصر می‌شناخته است. مطالبی‌درباب‌روابط خودبا ظل‌السلطان و نیز نشر عروة‌الوثقی دارد .

(تصویر۸۷)

۱۱۳ ـ عبدالغفور متخلص به‌شهباز ازکلکته به‌پاریس مورخ ۸مه ۱۸۸٤ دراخبار سیاسی هندو اعلام وصول عروة‌الوثقی واظهارتمایل به‌ترجمه وطبع آثار سید (این‌شخص مدیر روزنامه‌های«صدق»و«نور بصیرة»و«اخباردارالسلطنهٔ کلکته» بوده‌است، رک‌سند۹۷).

۱۱۴ - ایضاً ازواز حیدرآباد (بدلیل آنکه درواسط نامه گفته است به کلکته خواهم رفت) به پاریس، مورخ ۲۷ جولائی ۱۸۸۵ دراحوال پرسی. ضمناً می نویسد: «قصیدهٔ ستر بلونت [را] که «بادو گردباد» نام داردهنوز به نظم اردوترجمه نکرده‌ام».

۱۱۵ - میرزا علی آقا (ساکن لندن) ازلندن به پاریس، مورخ ۲۲ جیون ۱۸۷٤ در تبریک نسبت به نشرعروة الوثقی (خط مکتوب ایرانی است وظاهرآنویسنده همان است که درنامهٔ مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۸۸٤ (سند ۱۲۵) میرزامحمدباقربواناتی به او اشاره ونوشته شده است: «علی آقاوسایر یاران ایرانی تحیت وثنای فراوان می رسانند».

۱۱۶ - «فیض» (ظاهراً چنین خوانده می‌شود) مورخ ۲۰ ربیع الاخر ۱۲۸۹ روی کاغذی باعلامت Robert College (Constantionple) دراحوال پرسی، بزبان ادیبانه وممزوج بااشعار وچنین آغاز می‌شود.

ای ضیاءالحق جمال‌الدین راد — اوستادان صفا را اوستاد
گر نبودی حلقها تنگ ونحیف — گر نبودی خلقهاسست وضعیف
در مدیحت داد معنی دادمی — غیر این منطق لبی بگشادمی

۱۱۷ - «قندهاری» به طهران (پس از اینکه سید از بوشهر بسوی طهران حرکت کرده) مورخ ۱۱ جمادی‌الاولی دراحوال پرسی.

۱۱۸ - میرزا کریم صراف شیرازی از شیراز به طهران مورخ ۹ جمادی الاولی ۱۳۰٤ در احوال پرسی.

۱۱۹ - لسان‌الملک سپهر (هنگام اقامت سیددرطهران) درباب ارسال کتاب «نخبهٔ سپهری» جهت سید، بانضمام یادداشتی درمعرفی حکیم ریحان۱.

۱۲۰ - محسن قصاب (وفرج‌الله) ازطهران به بیروت مورخ ۵ صفر ۱۳۰۱ خطاب به ابوتراب عارف افغانی و دراحوال پرسی ازسید. عنوان مکتوب چنین نوشته شده است: «... عارف افندی ابوتراب منسوب جناب مولانا سیدجمال‌الدین الافغانی در بندر بیروت».

۱۲۱ - «محمد» درعذرخواهی از اینکه طبق وعده نمی‌تواند به‌حضور سید برسد (مربوط به ایام اقامت طهران است).

۱۲۲ - حاج سید محمد ابراهیم عالم اصفهانی از شیراز به طهران. درآن می‌نویسد که شما را

۱ - ظاهراً این حکیم ریحان طبیب یهودی شیرازی است که ذکر او در ص ۴۰۲ «تاریخ کاشان» تألیف عبدالرحیم ضرابی (طهران ۱۳٤۱) آمده است.

درشیرازدرمنزل‌حاجی‌عبدالمجید شیرازی‌دیدم . ازسید تقاضای توصیه به‌ظل‌السلطان می‌کند تادراصفهان خانه‌ای به‌او بدهند .

۱۲۳ - محمد اعظم‌خان (افغانی) در جواب سید و اظهار ملال از رفتن سید (پشت فرمان مهر محمد اعظم خان دیده می‌شود) .

(تصویر ۸۸)

۱۲۴ - ایضاً ازو در اجازه به سید که قصد رفتن بسمت پیشاور داشته‌است (پشت مکتوب مهر محمد اعظم خان دیده می‌شود) .

(تصویر ۸۹)

۱۲۵ - محمدباقر البواناتی‌الایرانی[۱] (با امضاء فرنگی M. Baker of Persia) از لندن به‌پاریس [به‌زبان‌عربی]،مورخ ۲۲ ژوئن ۱۸۸٤ باخطاب جمال الدین الحسینی الافغانی درموضوع رسیدن شمارۀ ۱ عروة‌الوثقی وتبریک نسبت به‌نشر آن.

(تصویر ۹۲)

۱۲۶ - ایضاً ازو مورخ ۹ ژوئیه ۱۸۸٤ درجواب نامۀ سید وتشکر از رسیدن عروة‌الوثقی واظهار میل به‌مسافرت پاریس جهت دیدن سید و هشت بیت شعر فارسی در مدح ومنقبت سید به‌فارسی .

(تصویر ۹۱)

۱۲۷ - ایضاً ازومورخ ۱۸ ژوئیه ۱۸۸٤ ، مکتوب منظوم (مثنوی) در تعریف و تمجید ازعروة‌-الوثقی و خود سید .

(تصویر ۹۰)

۱۲۸ - محمدحسن بن‌علی مراغی (صنیع الدوله-اعتمادالسلطنه) ازطهران به‌پاریس،مورخ . ۲ اوت ۱۸۸٤ در تبریک انتشار عروة‌الوثقی وتمجید زیاد ازسید .

(تصویرهای ۹۳-۹۵)

۱۲۹ - ایضاً ازو وبدون تاریخ در احوال پرسی و خواستن رسالۀ شیخ محمد عبده و تاریخ افغانستان تألیف‌سید.

۱۳۰ - محمد حسن بن‌علی (ظاهراً اعتمادالسلطنه) دردعوت ازسید برای‌آمدن به‌خانۀ اوو ذکری

---

۱ - میرزا محمدباقر بواناتی‌معروف به کفری ازایرانیانی است که به‌اتهام بی‌دینی ازایران خارج شد وسالهای‌درازدر انگلیس‌اقامت‌داشت . وی به‌ادوارد براون‌فارسی آموخته‌وبعضی‌اشعار خودرا درلندن طبع کرده است. درباب احوال وافکار وی به کتابهای «یك‌سال درمیان ایرانیان» و «تاریخ مطبوعات وادبیات ایران» تألیف ادوارد براون ونیزبه‌شرح مبسوطی‌درجلد اول کتاب«دانشمندان وسخنسرایان پارس»تألیف‌رکن‌زادۀ آدمیت مراجعه‌شود .

ازامین الدوله بنحوی که از ارتباط امین الدوله وسید حکایت می کند (این مکتوب درکیف سیاه بوده است) .

۱۳۱ - محمد حسین (؟) هنگام اقامت سید درطهران مورخ ۱۶ جمادی‌الاولی [۱۳۰۴] در سؤال ازوصول مکتوبی که حاجی‌سیاح محرمانه برای‌سید فرستاده بوده است.

۱۳۲ - ایضاً ازو مورخ ۲۳ جمادی‌الاولی در احوال پرسی از سید واطلاع دادن ازحرکت خود به اردستان.

۱۳۳ - محمد طاهرمنیف از ویشی (فرانسه) به پاریس مورخ ۲۰ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۲ در اظهار تأسف[1] از اینکه سید را در پاریس ندیده است (بعلت آنکه سید به لندن رفته بوده است) .

۱۳۴ - ایضاً ازو از ویشی به لندن مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۸۵ در اظهارشوق نسبت به ملاقات‌و بیان تأسف ازعدم ملاقات درپاریس .

۱۳۵ - ایضاً ازو ازویشی به لندن مورخ ۲۲ سپتامبر ۱۸۸۵ در جواب نامهٔ دوم سید و اظهار اینکه به لندن خواهم آمد .

(جمیع مکاتبات محمدطاهر منیف بااشعارعربی‌وفارسی‌وجملات ادیبانه آمیخته‌است) .

۱۳۶ - محمد عارف‌خان منشی‌ومترجم دارالترجمهٔ خاصهٔ همایونی ازطهران به پاریس مورخ ۱۶ جمادی‌الثانیهٔ ۱۳۰۲ در تشکر ازرسیدن رسالهٔ [نیچری] وتقاضای ارسال‌ابونظاره و کسریهای عروةالوثقی.

۱۳۷ - محمد مهدی آسوده ابن حیدر علی ازشیراز به اصفهان مورخ ۲۱ صفر ۱۳۰٤ در اظهار دلتنگی از مفارقت .

۱۳۸ - محمد مهدی حکیم تبریزی ازاسکندریه به پاریس‌مورخ ۳۱ مارس ۱۸۸٤ دراظهاروصول عروةالوثقی و توضیحات مفصل در باب چگونگی ارسال آن تا بدست سانسور نیفتد .

۱۳۹ - ایضاً ازو ازاسکندریه به پاریس‌مورخ ۲۸ یونیو (ژوئن) ۱۸۸٤ در جواب سید . سعیش برآن بوده‌است که مکتوب را به فارسی سره بنویسد . دراین مکتوب اظهار کرده است که روزنامه بهرترتیب که هست به دست اهلش‌می‌رسد. معلوم می شود از موزعین‌عروةالوثقی درمصربوده است . درین نامه زنگیان (سودانیها)را می‌ستاید واعراب را ملامت می کند.

۱- ازین‌شخص‌دومکتوب فارسی‌خطاب به سفیرایران دراستانبول‌مورخ۱۲۹۱ درباب اخذ رسوم تحصیلیه از متعلمین‌ایرانی در عثمانی جزء مجموعهٔ اسناد کتابخانهٔ وزارت امور خارجه (ش۶۱۷۸) موجودست ومعلوم می‌شود که وی درمملکت عثمانی‌صاحب مقامی‌درامورمعارف بوده است .

۱۴۰- محمد واصل ازحیدرآباد به پاریس مورخ ۱۰ رجب ۱۳۰۱ در جواب مکتوب سید ودرباب ارسال عروة الوثقی به حیدرآباد برای عده‌ای ازمعاریف که نام آنها را درمکتوب می‌آورد . درذیل همین نامه شخصی بنام عبدالدین فضل المکی مطالبی به عربی درباب ارسال عروة الوثقی نوشته است.

۱۴۱- ایضاً ازو ازحیدرآباد به پاریس مورخ ۱۸ رجب ۱۳۰۱ دربارهٔ توزیع عروة الوثقی .

۱۴۲- ایضاً ازوازحیدرآباد به پاریس مورخ ۲۷ ذیحجهٔ ۱۳۰۱ دربارهٔ عروة الوثقی وشرحی در باب اختلافات مسلمان وهندو درهندوستان.

۱۴۳- حاج نصرالله شیرازی ابن حاجی حیدرعلی ازشیرازبه اصفهان . پس از عزیمت سید از شیراز درعذرخواهی نوشته شده است.

۱۴۴- ایضاً ازو ازشیرازبه طهران (مطابق اشاره‌ای که درآن به مکتوب حاجی کریم صراف شده درجمادی‌الاولی ۱۳۰٤ تحریر گردیده است) دراحوال‌پرسی واطلاع دادن از اینکه حاجی‌میرزا کریم صراف طبق نظرما نرخ اجناس را تنزل داده است.

***

۱۴۵- عریضهٔ شخصی از طهران درباب اینکه سید و حاجی امین الضرب به شکایات مالی او رسیدگی کنند.

۱۴۶- عریضهٔ عده‌ای (ظاهراً خطاب به محمداعظم خان حاکم کابل) و درتغریت به اودرباب فوت امیروحکم به اخراج کسی که اورا مخرب دین اسلام می‌خوانند (کیست؟ معلوم نیست) .

۱۴۷- شش قطعه مکتوب بدون خطاب و غیرمعلوم وخالی ازاهمیت.

دوم ـ مکاتبات عربی[1]

۱۴۸- ابراهیم بیک مویلحی[2] از آستانه (استانبول) به لندن مورخ ۲٤ آوریل ۱۸۸۵ : گمان

---

۱ - آقای محمد تقی دانش‌پژوه از راه لطف جمیع این‌نامه‌ها را قراءت وترجمه کرده‌اند ودراینجا خلاصهٔ مضمون آنها نقل‌می‌شود .

۲ - از این‌شخص که ساکن استانبول بوده ومدتی‌دربلژیک واطریش‌وبلاد دیگر اروپاسفر کرده‌است مکاتبات ومقالاتی به دست داریم . بعضی‌ازین‌مکاتبات باپاکت وبعضی بدون پاکت‌است.وبعضی‌ازپاکتها خطاب به سید وبعضی خطاب به محمد وهبی‌بیک (برادرابراهیم مویلحی) است . میان‌ابراهیم‌مویلحی

بقیه در صفحهٔ بعد

می کنی که من ازعهدهٔ امانت داری بر نمی‌آیم وبعید می‌دانید ما بتوانیم این کار را بانجام برسانیم . آن مردی که فرستاده شده بود کار خود را مکتوم داشت و کار ما را کشف وبالردسالسبوری وشما ملاقات کرد ولرد چرچیل را در منزلش نیافت . خبر این ملاقاتها را آقای مستروولف بما داد . ماخواستیم نزد این فرستاده برویم تامطلب را به او بگوئیم ولی‌صلاح ندیدیم ، از ترس اینکه اوبداند که ما می‌دانیم . درهمین‌هنگام اسماعیل بیک باارتین افندی مستشار خارجی ملاقات کرد و به او گفت که پادشاه دستور داده که اسماعیل را بخواند و درباره بعضی از کارها باأو مشورت کند و او به اسماعیل بیک وعدهٔ روزیک شنبه را داد . من تاکنون در انتظار نتیجهٔ این‌ملاقات هستم . سپس نزد آن مردی رفتیم که بمن پیشنهاد کرد که درخواست مسافرت خارجه بکنم. آن شخص مارا دید و بما گفت که کار شما جنبهٔ سیاسی پیدا کرده است . بزودی حضرت علیه بشما التفات و توجهی‌خواهد کرد . آن شخص فرستاده هم ازاحوالات سیدآنچه می‌دانست بپادشاه گفت . برشما ست که بوسیلهٔ مستروضع خود را بفهمید وبالردچرچیل‌وسالسبوری ملاقات کنید . لازم است وصلاح. من‌هم دراینجاآنچه‌صلاح است می کنم. اسماعیل بیک تنها باوولف ملاقات کرده و شما را ستوده وقدرت معنوی شما راشرح داده است . من هم باو گفتم که ما باید از شما در اینجا پیروی کنیم . من با وولف ملاقات کردم وبه اوگفتم که‌ماباید درمصر ازتوتبعیت کنیم . این کار بصلاح مصراست . من به‌وولف گفتم بشما می‌نویسم که شما نامه‌ای به برادرم بنویسید... پس ازآنکه‌آثارمأموریت شما قدری کشف شود درآنجایک جشن‌وطنی‌بگیرند. این جشن به‌مأمورشماشأنی‌خواهدداد که لرد دفرنیه بآن‌مقام‌نرسیده‌وهمین‌مایهٔ‌خشنودی

بقیه ازصفحهٔ قبل

واسمعیل‌جودت دوستی وروابط برقرار بوده‌است . ودراغلب ازنامه‌های‌هریک ازین دو، ازآن دیگری ذیلی‌وعبارتی دیده می‌شود . تشخیص اینکه نامه‌ها کدام خطاب به سید است ازاینجا معلوم شود که در دونامه‌ای که پاکت آنها باقی‌مانده سید را«سیدی ومولای» ودردونامه‌ای که پاکت آنها باقی‌وخطاب به محمد وهبی‌بیک است اورا«اخی‌وعزیزی»خطاب کرده است وماهمین‌اماره رامناط‌تشخیص گرفته‌ایم. ابتدا مکاتباتی راکه مورخ است وبعدآنها راکه بی‌تاریخ‌است معرفی می کنیم.

حزب محافظه کارخواهد شد وپیروان هم برای شما مقالاتی می فرستند که درلندن درا ثناء مأموریت شما در روزنامه‌ها نشر شود . برشما لازم است که مستر را ازاین فکر آگاه سازید ولرد چرچیل هم را بگوئید وبه برادرمن وبه سلیمان پاشا و شریفی (شریعی ؟) و دیگر دوستان . من شکی ندارم که آنها فوراً باین کار خواهندپرداخت. چون‌می دانند که‌همین مایهٔ‌خشنودی‌حضرت علیهٔ‌ومسترالانگلیسی‌و خشنودی‌خدیوخواهدبود . جشن ملی‌ازطرف اهالی‌درین باره برای رئیس‌مأموریت ترك ومسترالانگلیسی‌مایهٔ خشنودی‌سلطان است. ملت خوشحال می‌شود که سلطان درین کار مداخله کرده ومیان‌اووحکومت انگلیس‌توافقی‌شده‌است . شمادرین باره هرچه صلاح می‌دانید بکنید. ممکن‌است متن نطقی‌راکه‌درین‌جشن بایدبخوانند شما بفرستید . شك نیست که خدیو ازین‌مطلب شاد می‌شود و جنابعالی خود را برای این کار آماده کنید. من به برادرم نامه‌ای فرستادم ، بعدازآن که اوبه «سید»محمد نامه‌ای نوشته، درهنگامی که من درآستانه بودم و کارهائی‌بادولت داشتم. بامستر وولف هم درین‌خصوص واهمیت مصرصحبت کردم. به برادرم نوشتم که باوولف ملاقات کند . شماهم به اوبنویسید که وظائفی راکه ما در عهده داریم درهنگامی که شما درمصرهستیداوانجام‌دهد . می‌دانم که این فکرو اندیشه خبرش به‌پادشاه می‌رسد وخواهد دانست که شما مؤسس آن هستید . مستر وولف به اسماعیل بیک گفته‌است که‌صلاح دراین‌است که بامن نیایی‌وبعدازمن بیائی‌ومن دنبال‌تومی‌فرستم‌وبه من نامه‌ای‌داد که من‌درمصرباو برسانم که اگر بامن یابه‌درخواست‌من بیائی‌مصریان خیال می کنند که توانگلوفیل‌هستی. چون اشاعه دارد که درپارلمان‌لندن‌بودی. پس باید که پادشاه تورا بخواهد وازطرف اوبیائی . چون هردوطرف می‌دانند که توصادقی واین امرسبب خواهد شد که افکارعمومی‌را بنفع خود جلب کنی .

(تصویر۹۶و۹۷)

۱۴۹ ـ ایضاً ازو از وین به لندن (به نشانی بلنت) مورخ دوشنبه ۹ سپتامبر ۱۸۸۵ : من ساعت ده پیش از ظهر به وین رسیده‌ام و ساعت ۱۰ شب از اینجا می روم . امیدوارم لرد چرچیل هرچه زودتر به وولف دربارهٔ من‌نامه‌ای بفرستد ومن‌هم ازطرف شما نامه‌ای خواهم فرستاد . من به این‌مطلب خیلی اهمیت می‌دهم واگر لرد تلگراف کند بهتراست .

۱۵۰ ـ ایضاً ازو از وین(Hotel Cammer) به لندن‌مورخ ۱۰سپتامبر ۱۸۸۵ (تاریخ مهرپاکت): من به زیرو روی کارنگریستم وفهمیدم که لازم است لرد چرچیل به وولف برساند

که من ازطرف شما فرستاده شده‌ام و همین مسأله را اهمیت می‌دهد و مایهٔ شکوه وجلال می‌شود و به هر گونه هدف خود می‌رسیم . اگر تلگراف کند بهترست. من امروز نامه‌ای برای شما به لندن نوشتم ودرآن نامه نامه‌ای ازحضرت خانم بود واین نامه را برای احتیاط به شما می نویسم .

۱۵۱ - ایضاً ازو ازاستانبول به لندن خطاب به محمد وهبی‌بیک (تاریخ مهرپاکت ۱۹ سپتامبر ۱۸۸۵) : پس ازچهار روز اقامت درقرنطینه به استانبول‌رسیدم و بتوسط ابراهیم بیک رائف رفیق شما درسفارت پاریس باینجا وارد شدم و او مطلب رامی‌داند . من او را در کشتی دیدم وباو گفتم که من گذرنامه ندارم واودربارهٔ من کوتاهی نکرد . مأمورین عثمانی بمن دستور دادند هرچه درلندن کرده‌ام بنویسم، تااینکه اطمینان پیدا کردند. حسب‌الامر نزداسماعیل‌بیک هستم ووضع‌سر کارراننمی‌دانم . بطوری که دریافتم سید و مرا نزد ایشان شأنی خواهد بود . (باحاشیه‌ای بخط محمد پسرابراهیم بیک خطاب به عموی خود دراحوال‌پرسی)

۱۵۲ - ایضاً ازو واسماعیل‌جودت از استانبول به لندن مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۸۸۵ : « سرگذشت خودوکارهای خود را در لندن تقدیم کردم و بااسماعیل بیک جودت نزد محمد افندی رفتم و او اوراق راگرفت و وعده داد که بدربار خواهد رساند (در ۲٤ جاری) بماگفت مادرانتظار طلب آنها باشیم و چون دولت انگلستان تغییر کرده سیدگرفتاری ومشغولیات پیدا کرده . من بامحمد نزد اسماعیل‌بیک هستیم ومنتظر نتیجه هستیم . اسماعیل بیک برای ماکوشش می کند در نزد مستردولن واطلاع یافته که شما دربارهٔ من باونامه نوشتید . اسماعیل خواهش داردکه سفارش به دولن بکنید. من نامه‌های حلیم پاشاوشی‌باشی وشیخ عبده رارونویس کردم‌وبرای شما فرستادم ،همچنین نامه‌های ابونظاره را . اطلاع پیدا کردم که محمد عبده ۸۰ هزار فرانک باسم‌شمادرتونس گرفته‌است،ولی‌خیرالدین درصورت ۵هزارفرانک قلمداد کرده است. کارهائی که‌تابحال کرده‌اید بنویسیدتامن بحکومت استانبول اطلاع بدهم. نظرخودتان را وهمچنین مذکرات خود را با وزرابرای برانداختن‌خاندان محمد- علی برای ما بنویسید . تقاضای پول‌دارم .

درذیل‌نامه اسماعیل‌جودت نوشته:من به مستروولف‌چه بگویم، زیرا اواز من می‌پرسد ومن باو وعده ونوید می‌دهم . بعد مویلحی‌می‌نویسد : جودت همان

کسی‌است که روزنامهٔ اعتدال را توقیف کرده است . به خانم بلنت سلام برسان.
اسماعیل پاشای خائن در کارلسباداست .

(تصویر ۹۸و۹۹)

۱۵۳- ایضاً ازو واسماعیل جودت ازاستانبول به‌لندن خطاب به محمدوهبی بیک مورخ ۸ ۲سپتامبر ۱۸۸۵ : ابی‌نظاره می‌خواهد فتنه‌های برپا کند . سید جز خیر ما را نمی‌خواهد .
من پول‌می‌خواهم . تلگرافی حواله کنید .

۱۵۴- ایضاً ازو از استانبول به لندن خطاب به محمد وهبی بیک (تاریخ مهر پاکت ۳ اکتوبر ۱۸۸۵) : درخواست می کنم سید را ببینید تا افکار خود را دربارهٔ حوادث کنونی به من بنویسد تاموجب اطلاعی برای من بشود . مردم هیچ در فکر ما نیستند ، مگرآنچه برای‌ایشان سودمنداست . مسألهٔوولف وانگلستان رافراموش کرده‌اند. حوادث اخیرباعث تأخیر نامه شد . من در طیمس خواندم که مسألهٔ بلغارستان از دسیسه‌های‌انگلیس‌است . به سید بگوبه وضع مادی‌هم فکری بکند (بادوحاشیه از جودت ومحمد).

۱۵۵- ایضاً ازو ازاستانبول به لندن خطاب به محمدوهبی‌بیک مورخ ۱۹ اکتوبر۱۸۸۵. درآن خواهش کرده است که نامهٔ جوف رابه سید برساند ودرذیل‌نامه اسماعیل جودت نوشته است : دست سیدراازطرف مابیوس وامیدوارم همهٔ شما رازیارت کنم.

۱۵۶- ایضاً ازو ازاستانبول به لندن خطاب به سید مورخ ۱۲ اکتوبر [۱۸۸۵]: «من‌می‌خواهم روش دیگری در رساندن مطالب به شما پیش گیرم . از شما درخواست می کنم یک کلمه در تلگرافها درج کنید . اگر آن شخص فرستادهٔ ما بشما رسیده بنویسید Je suis mieux و اگرنوشتید Je suis malade می‌فهمیم که آن شخص نزد شما نیامده . من می گویم که آن مرد بعاقبت زیاده روی ودروغ گفتن بامردم هنگامی که محمد درآستانه بوده گرفتارآمد . او بامحمود افندی ملاقات کرده وبامرسلطان رساندن او به سید بهتر تلقی شده است تاآنکه بااو بعربی صحبت کند وجواب از او بگیرد . من نزد اغرب پاشا می‌روم واو می‌تواند بامن‌فرانسه صحبت کند . من باید بدانم آن فرستاده نزد شما آمده یا نه ؟ می‌خواهم بروم نزد وولف، ولی‌یک قروش پول‌ندارم ونمی‌توانم حرکت کنم . سلام به بلنت وخانمش برسانید.

۱۵۷- ایضاً ازو از استانبول به لندن خطاب به سید مورخ ۹ نوامبر۱۸۸۵ (این مکتوب داخل پاکتی است مورخ ۱۰ نوامبروخطاب به محمد وهبی بیک) : تلگراف رسید وآن

مارابوحشت انداخت . پیش ما چاره‌ای نیست . ازشما انتظاردارم که تا بیستم ماه انتظار بکشید. سزاوارنیست که ما را دراین مرکز وحشتناك بگذارید وسفر کنید. زیراسفرشما، درحالی که ماچنین‌هستیم، به‌من ومحمد و به‌آن‌مرد صاحب‌عائله‌ای که جزخدمت به ملتش غرضی‌ندارد زیان می‌رساند . توراپه شرافتت قسم می‌دهم که تا آخر. ۲ این‌ماه تحمل کنی. اگر پس‌ازآن چیزی حاصل‌نشد امر واگذار بخداست‌و مولای ماهم عذرش را انجام داده است . (در صفحهٔ مقابل بخط مدادی ـ اخبار حوادث جنگهای‌بالکان ووقایع عثمانی‌وسودان‌ظاهراً بخط سید).

۱۵۸ـ ایضاً ازو از استانبول به لندن خطاب به سید بدون تاریخ و بدون پاکت : وولف به اسماعیل بیک جودت اطلاع داد که آنها کسی‌نزد شما فرستادند تادربارهٔ‌آنچه که من بآنها نوشته ام تحقیق کنند . خوشوقتم که آنها صحت گفته های مرا خواهند دریافت . این امرتفتیش‌هم جز براساس کوچک شمردن مسلمانان نزد خود نیست. گمان می کنند که کارهای بزرگ جز از فرنگیها برنمی‌آید . همان آقای‌اسماعیل ـ بیک بامسترو‌ولف ملاقات کرده وبه او گفته من‌دوروزاست باتو مذاکره می کنم تاابراهیم را نزد من بخوانی ومن میخواهم اورا ببینم . چون این گزارش را بیک بمن‌داده است صلاح دیدم نزد وولف نرویم، مگرآنکه سلطان بما اجازه دهد. ما به مسترتلگرافی زدیم که امروزمریضم‌وبا بیک به سرایه رفتیم . اکنون طبق اخطار جدید کسی نمی‌تواند به سرایه برود مگرآنکه به دربانان نشان و نام کسی را که می‌خواهد در سرایه ببیند بگوید و آنها این ورقه را بداخل سرایه ببرند و اجازه بگیرند . مادرسرایه نزد محمود افندی رفتیم . اواسماعیل‌بیک راکه دید روترش کردو باخشم گفت مرا دراین کارمداخله‌ای نیست . نزد دیگری‌بروید . دیگرمهلت نداد ماسخن رابگوئیم. سپس‌مانزدمسترو‌ولف‌رفتیم‌وازما احترام کرد وازشماپرسید که آیاشمارا ازمصرتبعید کرده‌اند یاخود بیرون رفته‌اید؟ گفتم نه (مقصودابراهیم است) وپرسید دوباره می‌توانید به مصربروید. من به مصرنخواهم رفت مگرآنکه شما (سید) مرا بآنجا بفرستید . و من به اوگفتم از وقتی که شما به اینجا آمده‌اید ومی‌خواهید باحضرت‌علیه دوست باشید وضع مصرتغییر کرده‌است . من به‌جنابعالی (سید) می گویم که اگرمن بااسماعیل بیک به مصرمی‌روم شما هم کمک کنید باو من با همت بیک راهی غیر راه محمود افندی درپیش می گیرم . بهرحال مامحتاج دستور شما هستیم که چه بکنیم . خواهش‌می کنم به مستر بلنت وخانم ومسترهوب

سلام برسانید . به شمامی گویم که وضع ما ازلحاظ مادی خیلی بد است . اسماعیل بیک هفتصد گینی در محکمهٔ ابتدائی مختلط مصر دارد . اگرصلاح بدانید بآقای عطاوی بگوئید صد گینی باو بدهد، پس از سؤال از محکمه . اگر این کار رابکنید عائله‌ای را از بدبختی نجات داده‌اید .

۱۵۹ - ایضاً ازوخطاب به محمد وهبی‌بیک بدون تاریخ : . . . نامهٔ جوف را به سید برسانید ... [درذیل] خواهش می کنم جواب محمود ساجی را برای من بفرستید . همچنین پاسپورتی را که به سید داده‌ام وهمچنین پاسپورت محمد را.

۱۶۰ - ایضاً ازو خطاب به سید بدون تاریخ : پول ندارم . . . مبتلا به روماتیسم شده‌ام . . . گمان می کنم فرستادن پول ازلندن غیرازراه تلگراف فایده‌ای ندارد .

۱۶۱ - ایضاً ازوازلندن[1] خطاب به سید بدون تاریخ : من‌درلندن هستم. جوابهائی بشما نوشته‌ام ولی از شما نامه‌ای ندارم نمی‌دانم چکنم . خواهش می کنم ده گینی برای من بفرستید واز محمد هم به من اطلاع بدهید . بعد ازاین‌نامه‌ای نمی‌نویسم مگرآنکه شما مکتوبی بنویسید . (شخصی که اسمش‌لایقرأ است) نمی‌داند که من‌اینجاهستم وازآنچه درروزنامه‌ها اززبان بلنت نوشته‌اند متحیرمانده‌ام . شب گذشته درخانهٔ خود باکسانش مانده وبه خانهٔ بلنت فرستاد تاجستجو کنند ببینند چه نامه‌هائی راجع به مهدی هست . چیزی نیافت .

۱۶۰ - ایضاً ازو از سرحد بلژیک خطاب به سید (این‌نامه‌عکس است نه اصل) : . . . در سرحد مرگ هستم . میان مرگ و من فاصلهٔ تلگرافی‌هم نیست ! ساعت ۶ بعد از ظهر کلمان کمیسر به هتل آمدو دراطاقم رابسختی‌زد. ووارد که‌شد دستور«ناظرداخلیه » را به من‌نشان داد که باید از فرانسه خارج شوم . مرا به سرحد بلژیک رسانید . اکنون دریک ده کوچکی انتظارجواب ترا دارم.»

۱۶۲ - ایضاً ازو از لندن باخطاب « المعروض لسدة مولاناامیرالمؤمنین » بدون تاریخ : « من کاتب سرّ اسماعیل پاشا خدیو پیشین مصر بودم . به من در چهار سال پیش دستورداده بود که روزنامهٔ اتحاد را در پاریس منتشر سازم. پس از بیرون آمدن سه شماره ازآن بمقصد خود به سفارت دولت پاریس رفتم تا از عواقب این کار

---

[1] - کاتب‌درذیل‌نامه نشانی‌لندن خود را داده .نیز از نامهٔ پسرش (محمد) مورخ ٥ سپتامبرمعلوم می‌شود که ابراهیم مویلحی درسپتامبر ١٨٨٥ درلندن بوده است .

بپرهیزم وازآنچه که اوهنگام احضارم به وین ازمن درخواست کرده: (که مقاله‌ای انشا کنم و بوسیلهٔ سیمون یهودی که نزداوبود به‌مکه بفرستم تااوبلباس مسلمانی درآید وآنرادرآنجامیان حاجیان نشردهد) خلاصی پیدا کنم. همهٔ این قضایا را به «نقولا کی افندی» مشاور دولتی گفته‌ام. او از نامه‌ها و دستورهائی که از طرف اسماعیل پاشا دربارهٔ اتحاد ورسالت به من رسیده بود اطلاع یافت ووعده داد که حضرت علیهٔ شاهانه مراعفومی کند. چندماهی درانتظارماندم تااینکه ناگزیردرخواست دوم اسماعیل پاشا راپذیرفتم. مخصوصاً او بخاطرمن حسین پاشای تونسی را به پاریس فرستاد ومن قصدم این بود که نسبت به دولت نیکخواه باشم و خدماتی کردم که مسیو «جلیان» کنسول ژنرال دولت در رم گواه آنست. نامه هائی که من به عرابی پاشا نوشتم و مقالاتی که درین تاریخ در مصرنشر کردم گواهی می‌دهد که من نسبت به دولت وشاه مخلصم. ولی بدبختانه ناگزیرشدم که بدستورمخدوم خود شمارهٔ چهارم اتحاد را نشردهم ورساله‌ای هم تألیف کنم که شروط خلافت وبیعت ولوازم آنهاوآنچه‌را که پس ازپیامبرتاقیام ابی‌مسلم ونقل خلافت ازخاندان اموی به عباسی‌واقع شدبی‌هیچ غرض‌شخصی‌درآن بگنجانم، تامردم‌را روشن‌سازد وآماده برای پذیرفتن فرستادگان و نوشته های مخدوم خود بسازم و درخفاباا‌وبیعت کنند. چون‌خبراین روزنامه به سفارت پاریس رسید ترسید و گناه بزرگ رابگردن‌من گذارد... اگراین فکرچنانکه‌می گویند و کارکنان سفارت ادعا می کنند از من می بود من در جای‌دیگری‌مانند سویس یالندن این کار را می کردم و می‌توانستم درآنجاروزنامه وکتاب نشردهم. من یقین می‌دانم که اسلام بادولت علیه وابستگی دارد و در عروة‌الوثقی درین‌باره مقالات کثیری نوشته‌ام. اکنون به لندن‌آمده‌ام تاباخلوص نیت به شاه خدمت کنم.

(تصویر ۱۰۰)

۱۶۴- ایضاً ازو، مقاله‌ای است درچهارورق: «نویسندهٔ این‌سطورابراهیم مویلحی، چهل سال دارم. ازخاندانی‌بدوی‌ام که اکنون قسمتی‌ازایشان درمصروقسمتی‌دیگردرمویلح، شهری در جزیرة العرب درکنار دریای‌سرخ، هستند. جدم سید احمد مویلحی به مصرآمد وماند وتجارت کرد. پدرم سید عبدالخالق مویلحی در ۱۲۸۲ مرد ومن ۲۰ ساله بودم و تحصیل خود را تمام کرده بودم. بابرادرم عبدالسلام بیک مویلحی همان‌راه تجارت راپیش گرفتم ومن عضو«مجلس‌التجار» وعضومجلس ابتدائی قاهره شدم. سپس درتجارت پنبه زیان زیادی‌دیدیم ونزدیک‌بود تجارتخانهٔ ما ورشکست

شود . خدیو پیشین چنین صلاح دانست که وضع مارا سامان دهد و بمن . . . ٤ لیره داد تا برادرم تجارت خود را ادامه دهد و به من و برادرم رتبهٔ دوم داد . او چون در سال ۱۸۷۹ از وزارت مختلطه روگردان شد ، خدیو چنین مقتضی دانست که بتقاضای مردم این وزیررا معزول کند . من وسید بکری نقیب الاشراف را که خویش مابود خواست ودستور داد که ما دانشمندان و وجوه مردم را قانع کنیم که عزل این وزیررا ازاو بخواهند، بی آنکه نامی ازخدیو ببرند . من هم آنها راقانع ساختم، زیرا مردم ازاومتنفر بودند . آنها به خانهٔ سید بکری آمدند و طوماری را که مهر کرده بودند نشان دادند که مااین وزیر بیگانه را نمیخواهیم و به من دستور داد به اسکندریه بروم تا بزرگان آنجا را به خانهٔ سید بکری بفرستم (برای این مقصود). من این کار راکردم واین طومارها آماده شد وسید بکری آنهارا به خدیو وبه راغب پاشا نشان داد . خدیو این وزارت را منحل کرد و یک وزارت وطنی به ریاست شریف پاشا تشکیل داد . خدیو به من دستور داد که بزرگان را وادار کنم تا از او بخواهند که ریاض پاشارا به اروپا بفرستد، چه او عضو این وزارت مختلطه بود.خدیو به اواذن مسافرت داد، اما پس ازآنکه به من امر کرد که مقاله‌ای درتقبیح اودر روزنامه‌ها بنویسم . کابینهٔ جدید که بنیان گرفت راغب ـ پاشای ناظرمالیه ازخدیوتقاضا کرد که من بااو باشم ومرا « ناظرقلم عربی» کردو نظارت «قلم عرضحالات» رابا«قلم ترکی مالیه» به من محول کرد و مراعضوانجمن تسویهٔ دیون جاری کرد . درهنگامی که دولتهای فرانسه وانگلیس اصرار کرده بودند که خدیومعزول شود، خدیوفعلی مصرامین بیک انگلیسی را که ازخواص خود بود نزد من فرستاد که من سیدبکری را وادارم تا ازپدرش[خدیوسابق] بخواهد که هرچه زودتردست از کاربکشد، ازترس اینکه مبادا سلسله ووراثت ایشان ازبین برود. من به فرستاده گفتم که استعفای خدیوبرای مصرمضراست ، چه‌دودولت خارجی در مملکت مداخله کرده بودند و همین کار اجحافی بحقوق دولت عثمانی بود . توفیق پاشا ازین حرف من کینه پیدا کرد . چون خدیو روی کارآمد وشریف پاشا از وزارت استعفا داد ، ایوب پاشا بدستور خدیو مرا ملزم کرد که ازین کارها دست بکشم . تاریاض پاشا از اروپا مراجعت کرد وطالب ریاست وزرائی بود . شاهین پاشا وراغب پاشا به من گفتند خوبست از مصربروی وبه خدیوسابق ملحق شوی که مبادا ریاض پاشا از توانتقام گیرد. بوسیلهٔ خیری پاشا ازخدیو فعلی اجازهٔ

مسافرت به خارج گرفتم و به ناپل نزد خدیو پیشین رفتم و برخلاف آنچه از او امید داشتم دیدم ودانستم که اواکرامی که سابقاً در حق من می کرده‌است دروغ بوده. درین‌مدت برمن بسیار سخت گذشت. خدیومی‌خواست که خانوادهٔ خود را به‌آستانه بفرستد وبه شیخ‌الاسلام درین‌باب نامه نوشت ولی اجازه ندادند و او به ویشی رفت و به پسرش حسین پاشا (ساکن ناپل) نامه نوشت که مرا نزد او بفرستد (به ویشی). چون بآنجا رسیدم به من دستور داد که بپاریس بروم وادیب افندی اسحاق نویسندهٔ جریدهٔ مصر را به اومتمایل سازم. آنجا که رفتم فهمیدم این‌شخص به بیروت رفته وروزنامه را رها کرده است. وقتی بخدیو اطلاع دادم دستور داد به ویشی بروم و ازمن‌خواست که خودم روزنامه‌ای انتشار دهم بدون آنکه نام خود را برآن بگذارم و آنرا اتحاد بنامم و افکار اورا در آن منعکس کنم. بپاریس‌رفتم‌وبه این کارپرداختم. اوبه پسرش‌حسین‌پاشا که درپاریس‌بود تلگراف کرد که من به کرادس[؟] نزدیک وین برای ملاقات خدیوسابق بروم‌تادر مهمانیی که آنجاداده می‌شودحاضرباشم. من درایستگاه وین‌ماندم‌واومرابه‌وین‌بردو ملزم کرد که رسالهٔ جداگانه‌ای دربارهٔ خلافت بنویسم و مضمون آنرا هم به من املاکرد. چون بدستور اوآن رساله رانوشتم دستورداد که‌آنرا درپاریس‌مخفیانه چاپ کنم و به من گفت‌آنرا بدست سیمون یهودی‌الجزایری که درناپل‌نزد او بود بدهم تا به لباس مسلمانی‌درآمده‌آنرا به مکه ببرد ودرمیان حاجیان درروزعرفات منتشرسازد. وقتی که بخودآمدم دروسط راه‌پاریس‌دریافتم که این کارخطرناک وباعث‌تفرقهٔ مسلمین است وبنفع کسی است که درغربت سرگردان است و ذره‌ای ایمان ندارد و دین‌را دام‌اغراض‌خود کرده است. ولی می‌دانستم که من‌درغربت به او نیازمندم و چاره‌ای جز اطاعت ندارم. چون به پاریس رسیدم به سفارت عثمانی رفتم و امررا باطلاع آنجا رساندم تابلکه خلاص شوم[۱]. من به نقولاکی افندی مصلحت‌گذار این‌مطلب راگفتم وخواستم که حقیقت را بدربار شاه اطلاع دهد. او و وابستهٔ نظامی سفارت، ابراهیم افندی رائف، گفتند که این رساله را بچاپ برسان و بگذارما آن را پس ازخروج ازمطبعه ضبط کنیم. تمام نسخه‌های چاپ‌شده ومسوده راآنها ضبط کردند. [ترجمه بطورخلاصه]. سپس بژنورفتم وخدیو بمن‌ظنین‌شد ومستمری مراقطع کردند. سپس به لیوورن در ایتالیا رفتم‌و ماهانهٔ من

۱ــ پشت‌ورق دوم نوشته: ریاض پاشا به همهٔ وسایل زندگی‌من درمصرتعدی کرد.

که هزاروسیصد فرانک بودهزارفرانک شد . درین شهر که بودم سیدجمال‌الدین‌ـ افغانی از هند به پاریس آمد و چون در مصرباهم دوست بودیم مکاتبه کردیم و متفق‌شدیم که باید روزنامهٔ عروة الوثقی رانشر کرد و اودرپاریس‌این‌روز نامه را بیرون داد وازحقوق دین‌ودولت دفاع کرد ومردم را بنام امیرالمؤمنین به‌وحدت اسلامی برانگیخت‌وهمین‌خود مایهٔ کدورت‌خدیوسابق‌شد ودانست که من درین کار دستی‌دارم . پس‌مرا به‌رم‌خواست(درسال گذشته) وملامتم کرد ودستورداد که‌درین امرمداخله نکنم . دوباره به لیوورن بر گشتم. حسین‌پاشای تونسی‌هم‌به من گفت که مخالفت خدیوبرای تو ضرر دارد ، باید چیزی بنویسی که از او ضرر نزند ، وگرنه‌ماهانهٔ‌توراقطع‌می‌کندوخوبست که شمارهٔ چهارم‌اتحادرادرپاریس‌نشردهی . اوبامن به پاریس‌آمد . من‌هم به سید جمال‌الدین درآنجاگزارش دادم و او آنچه ازین روزنامه چاپ شده بود ازمن گرفت تانشرنشود . خدیوسابق فهمید وبه ناپل تلگراف کرد تا ماهانهٔ مرا قطع کنند . حسین پاشای تونسی‌هم از ایتالیا گریخت . دستورصادرشدکه مرا ازفرانسه تبعید کنند . من به بروکسل‌رفتم . سیدجمال‌الدین به من‌نوشته بود بهتراست به لندن‌بروی ودرروزنامه‌ها حقیقت‌رابنویسی‌ونیرنگی که خدیوسابق بتوزده است نشان دهی . من‌اسماعیل افندی‌جودت را دیدم و گفتم که من نسبت بدربار شاهانه اخلاص دارم و عریضه‌ای‌بآنجا نوشته‌ام تا از من خشنود باشند . سپس به‌آقای بلنت برخوردم . دیدم که سیاست این است که باید به‌دولت علیه خوشبین بود ودانستم که خدیو سابق از دست دولت انگلیس‌رهائی ندارد وخدمت دولت بهتراست ازاتلاف وقت . سید جمال‌الدین‌هم این‌راپسندید و گفت که درشرق بکاری بپردازو اوباحزب محافظه کاران لندن ارتباطی داشت و من هم او را تقویت کردم . لرد چرچیل که هند رفته بود از هند بر گشته و سفارشهائی ازسید جمال‌الدین برای بعضی ازفرمانروایان‌هندباخود همراه برده بود می‌دانست که سید جمال‌الدین در میان مسلمانان نفوذی‌آنجا دارد وهمین‌امرمایهٔ تقویت‌ارتباط سیدوحزب محافظه کارشده بود. آنهاسیاستی‌راکه گلادستون‌درسودان و مصربکار می‌برد مشوش کردند و نیت‌بدی راکه نسبت به دولت علیه داشت متزلزل‌ساختند.همین‌رادر پارلمان‌وروزنامه‌ها بهانه ساختندوافکارعمومی‌رابه‌تقبیح سیاست‌او گرایش‌دادند.دولت‌محافظه کار که ساقط شد کابینهٔ‌جدید به‌سید جمال‌الدین نامه نوشت واورا ازپاریس به لندن خواست . او جواب داد من‌به لندن نمی‌آیم

مگر آنکه برای مسلمانان سودی داشته باشد . آنها مأموری فرستادند وآن مأمور باسید حاضرشد و لرد چرچیل در آنروز او را دید . همچنین سالسبوری ووزرای انگلستان چندین بارباسید ملاقات کردند وتأخیری که من دراین مورد کردم برای آن بود که مطالب را بدربارعثمانی اطلاع بدهم . انگلیس‌ها از سید جمال‌الدین می‌پرسیدند که افکارمسلمانان هند وافغان دربارهٔ دولت روس چگونه است . سید بآنها گفت که کشورهای هنددردست مسلمانان بود، شما آنهارا گرفتید وایشان نسبت به شما کینه می‌ورزند و دوست می‌دارند کشورشان از دست شما بدست دیگران بیفتد، اگرچه این موضوع را آشکار نمی کنند . اما افغانها مردمی هستند زمخت وسخت وهمواره درپی خونخواهی هستندوآن خونهائی که میان شماوایشان ریخته‌شده‌است فراموش نمی کنند. امیرآنجا اگرچه درظاهر باشما است ولی نمی‌تواند ازرأی پیروان خودش سرباز زند . پس باید رابطه‌ای میان اینهاباشد و این جز رابطهٔ دینی نیست که مورد خوشنودی‌دولت علیه است‌واین امرجز بااتفاق شما باخلیفهٔ‌عثمانی میسرنمی‌شود . پس باید اوراراضی کنید واعلان کنید تاهندیها وافاغنه این‌مطلب را بدانند که شما باعثمانی‌هستید (درروزنامه بنویسید) . دولت روس در سراسر هند جاسوسهای گوناگونی‌دارد که درهریک‌ازکارهای شمامداخله می کنند.هرچه زودتر باید سلطان عثمانی را خوشنود کنید. به نظرمن باید مشیخهٔ اسلامیه درهند شعبه یا نماینده‌ای داشته باشند تامردم به یقین بدانند که شما بادولت علیه‌متحد هستید . این‌مطلب را بعضی از وزرا قبول کردند وسید هم به « سر» گفت که باید وزرای دیگررا هم قانع کنید که بدربار عثمانی این مطلب را اطلاع دهند و او درانتظاراین اقدام است. بااودرمسألهٔ مصرهم مذاکره شده است و وولف چندین بار پیش از سفرلندن بااو گفتگو کرد . سید بآنها گفت ناگزیر باید معین کنید که چه وقت از مصر خارج می‌شوید، وگرنه هندیها و افاغنه باور نمی کنند که شمادربار عثمانی را راضی کرده‌اید . وزرا گفتند ما ازفرانسه می‌ترسیم چه اگر برویم آنها جانشین‌ما می‌شوند . پس باید ما تامدتی یک نوع حمایتی ازمصربکنیم . سید گفت همین خود دلیل خواهد شد تا فرانسه بگوید من از ترس ایتالیا از طرابلس باید حمایت کنم و کشوراطریش بگوید که من باید ازترس روس از متصرفات عثمانی حمایت کنم وهلم‌جرا،وشمادلیلی براین مطلب ندارید که می گوئید ما بایدازممالک متعلق به عثمانی‌درآسیا حمایت کنیم، زیراشما درمستملکات اروپائی‌عثمانی‌سهل-

انگاری می‌کنید و همین امر بزیان عثمانی و خود شماست و نمی‌توانید هند را نگاه بدارید. گذشته ازین، حمایت ازمصر موجب انقلاب سودان است و موجب آن می‌شود که مردم مصر هم بآنها ملحق شوند. شما دیدید که درمسألهٔ سودان چقدر رنج بردید، وای برآن روزی که این انقلاب بخارج سودان بکشد. آتش این جنبش را دهانه های توپ شما خاموش نمی‌کند وسلاحی درآن مؤثر نخواهد بود ! تنها بنام سلطان خلیفه این جنبش ها خاموش می‌شود. روزی که مستر وولف او را دیدار کرد درین باره بااو گفتگوی بسیار داشت واوقانع شد که حمایت ضرورتی ندارد. سید جمال الدین بدربار شاهنشاهی عرضه کرد که انگلیس برای حفظ منافع خود در مقابل دشمن بدربار عثمانی نیاز دارد و چون تعهد کرده‌اند که دولت عثمانی را راضی بدارند دیگربرای دولت درخارج معارضی نخواهد بود و اگر باانگلیس قرارگذارده شود که درموعد معین ازمصر بیرون بروند مسألهٔ سودان بنام اعلیحضرت خلیفه بی آنکه سلاحی بکار برود حل می‌شود. خودمن اگرخلیفه بپسندد این خدمت را انجام خواهم داد.

العبد ابراهیم مویلحی

(تصویر ۱۰۱ تا ۱۰۵)

۱۶۵- ابراهیم اللقانی ازبیروت مورخ ۱۵ فوریه ۱۸۸۳/۷ ربیع الثانی ۱۳۰۰ (در ۲ صفحه):

من خود را ناتوان می‌بینم و هر گاه بفکر مکاتبه می‌افتم ترسی درمن ایجاد می‌شود و چیزی جز ناتوانی وسر گردانی حس نمی‌کنم، اگرچه آنرا دربرابر حلم و کرم سید خودم تخفیف می‌دهم وامیدوارم ازبی ادبی و گستاخی که در نامه نویسی مرتکب می‌شوم معذورم بداری.

[پس ازیک صفحه مدح سید] چون ماترا که بجای روح وزندگانی ماهستی ازدست دادیم خوعم خیعامه (نادان بدنام) وهیرع (مرد بد دل وسست) درانتظار فرصت بود تامارا متلاشی سازد. به خیانتی که بما کرده است اکتفا ننمود وپلیس (ضابط) را برما برگماشت که مواظب ما باشند وازماجدا نشوند. مردم را ازما رماندتاآنجا که ما ازمردم بیگانه شدیم. اگر به قهوه خانه‌ای می‌رفتیم، مردم از آنجابیرون می‌رفتند وبازارقهوه‌چی‌ها کساد می‌شد وکسی نمی‌دانست چرامردم ازآنجامی‌روند. من وسعید برای شوخی گاهی چنین کاری را می‌کردیم، ولی بعداً به قهوه‌چی‌هارحم کردیم و نرفتیم. ما میان مردم مصر مانند سامری درمیان پیروان موسی بشمار آمدیم. روزنامه نگاران ومردم مصر که اتباع سید بشمارمی آمدند می‌خواستند

خود را تبرئه کنند. بجز صاحب روزنامهٔ الاهرام که هر گاه فرصتی می‌یافت از ما یاد می کرد، بخصوص هنگامی که انگلیسیها برمصر چیره شدند، اوآشکار گفته بود آنچه درمصررخ داد ثمرهٔ تخمی است که جمال‌الدین وشاگردانش پاشیده‌اند. روزنامه های بیگانه دربارهٔ هیچکس بد نمی گویند. مخبر روزنامهٔ تیمس، گویا به گمان من پس از دیدار کردن از سید او را ستود، است، لیکن می‌خواست تفتیش کند و عیبی در او بیابد و نیافت و پشیمان شد. همین قدر گفت چشمانش برق می‌زده است و نمیدانم ازین عبارت چه میخواسته! شاید کور بوده و سید را بینا دانسته است!

از «جریدة الحکومة» یادی نمی کنم. کروفری کرد وسجعی گفت و خسته شد و خوابید. سایر جراید را مکلف کرد که این فضولات را بصورت خویش بمالند. جز «مرآة الشرق» که سرباز زد و شش ماه تعطیل شد. او وعده داده بود که مفاسد دولت علیه رابگوید، ولی‌ترجیح داد تعطیل شود و مفاسد را نگوید. وقتی دانستیم آنها چه کسانی هستند وچه می‌خواهند دربارهٔ ما اجرا کنند مابأشرافت‌و همت عالی و زیربار ظلم نرفتن و بدون تکیه بکسی و باك نداشتن و برای نیل به مقصود خود، ازهیچ خدعه‌ای فروگذارنکردیم، جزاینکه پس ازرفتن‌سید شکایتهائی در نظمیه از من کردند، همان کسانی که در مراة الشرق مفاسد آنها برملاشده بود. نخستین بار، هنگام رفتن‌سید، دنبال‌من آمدند ومن نزد مسیو «فجری» رفتم وقضیه رادرمیان نهادم. اوگفت مترس، من ترا باکسی همراه می کنم که ترا بخوبی وخوشی بازگرداند، مبادا تو در جواب سست بیائی و یااینکه جز حقیقت چیزی بگوئی. من‌وقتی‌فهمیدم که این شکایتها ازآن اشخاص است خدا را شکر گفتم و بادوکلمه‌آن شکایات را رفع کردم. نظمیه درین زمینه به آرزوی خود نرسید. ماشش ماه دررنج و شکنج بودیم و راز مولای ما درین ششماه بطرز عجیبی‌آشکار گشت. گروهی‌ازمردم اسکندریه از خاندانهای «سرسق»، «قطه»، «زغیب» و «مخلع» که سخنان تو درآنها اثر کرده بود جمع شدند و خواستند ترا برگزینندوهمان‌را که‌تومی گفتی‌بگویند. گروهی‌ازمسلمانان‌راباخود یار کردندو روزنامه‌ای نیم عربی و نیم فرانسوی تأسیس کردند وهدف سخنان سید را درآن می‌خواستندنشر کنند. درنخستین‌روز،این‌روزنامه شهرتی‌پیدا کرد که مشهورترین روزنامه‌های اروپا پس ازچندین سال‌بآن نرسیده‌بود، ولی تند رفتند، تابجائی که

روزنامه های عربی وفرانسوی محلی بسبب دشمنی و تملق به ریاض پاشا از این روزنامه بد گفتند و گمان کردند که این روزنامه کار شریف پاشا است. ولی او ایشان را قانع کرد و آن چند خاندان لایحهٔ اصلاحی تهیه کردند و توسط عده‌ای بمصر نزد خدیو فرستادند ودرخواستند که خدیو بآن عمل کند. ولی‌خدیوراخوش نیامد ،اماچاره‌ای جزخاموشی وتحمل نداشت . آنها لایحه‌های دیگری غیرازین که می‌خواستند درمصراجراشودتدوین کردند ولی بدبختانه،ریاض‌پاشا که بازرس کل (ناظرالنظار) بود چنین گمان کرد که مردم مصر شایستهٔ چنین آزادی نیستند. همین تنهاعیب او بود. اوناظرمطبوعات راکه درآن هنگام مردی ایتالیائی بود مکلف کرد تاجریدهٔ مزبور راتعطیل کند.این‌شخص از این کار استنکاف کرد وناظر مطبوعات (یاریاض‌پاشا) ناظرخارجی را مجبورکردکه بخلاف عادت معمول اقدام به تعطیل آن روزنامه نماید .آن گروه چاره‌ای جز این‌ندیدندکه مطلب رابادولت درمیان بگذارند ودولت به نفع ایشان حکم داد. پس‌خواستند روزنامه را دوباره منتشر کنند، ولی‌مسلمانانی‌که باآنها بودند پراکنده شده و نفاقی در میان ایشان افتاده بود . گفتند ما بمصریها می‌خواستیم خدمت کنیم ، نه به‌خودمان. چه همهٔ ما رعیت دولت بیگانه‌ای هستیم ودرامان ازحکومت استبدادی مصر و بی‌نیاز از آزادی او . چون مصریان نمی‌خواهند درین‌خدمت شرکت کنند ماکاری نداریم. هنوزشش ماه نگذشته بودکه مابمقام بلندی رسیده بودیم وشیخ محمد عبده‌تحریر وقایع را در دست گرفته بود و برادران ما مانند شیخ عبدالکریم و سعدزغلول و سید وفا و شیخ داغر و شیخ محمد خلیل و نوری‌علی بیک بامحمد عبده مشارکت جستند . من دبیر دوم نظارت براشغال [مشاغل] بودم . خلاصه آنکه هیچیک از دوستان شما نبودکه بمقامی‌نرسد . مردم ازاین امر تعجب کردند و ما را جادوگر پنداشتند . همین باعث شدکه ازما می‌ترسیدند و بمااحترام می کردند ، تابجائی‌که ما در خلوت ازین تغییر می‌خندیدیم . احترام ما بجائی رسیده بودکه هرگاه مادر مجلسی وارد می‌شدیم همه گوش می‌شدند و خاموش می‌ماندند واین ثمرهٔ تخمی[٩] بودکه استاد ماپاشیده بود . ما از این موفقیت مست نشدیم بلکه از «خررنبور»می‌پرهیزیدیم. اواول‌خودراازمامی‌دانست وهمین که‌دیدماپیش‌رفته‌ایم ازما برگشت ودست ازحمله بمابرنمی‌داشت، مگردرزمان وزارت ریاض که‌نفوذی نداشت ومهجورشده بود . حوادثی که اخیراً رخ داده موجب ترس بیشتری برای

شده است . در کاری وارد نمی‌شدیم و بآزادی خواهی میلی نداشتیم بلکه می‌دانستیم که کارگردانان ناتوانند و جاهل . در مصر جنبشی نمی‌شد مگر آنکه آنرا ازآثارسید وشاگردانش می‌دانستند . خدا را شکرمی کنیم که اودرین حوادث درمصر نبود . بعد کاربجائی رسید که خواستند درکارها تصفیه‌ای کنند و جوانان شایسته را بکار بگمارند و ما را برگزیدند . محمد عبده گذشته از تحریر وقایع بریاست مطبوعات شرقی (عربی و ترکی و غیره) رسید، اگرچه اوجز عربی زبانی نمی‌دانست . این بنده مفتش داخلی شدم و سعد زغلول معاون آن . کارما بالا گرفت، ولی همین برای‌مانزد دوستداران خدیو گناهی بود. گذشته ازین‌ماوبخصوص ابراهیم ازحد خود تجاوزنکردیم وبه هیچ حزبی‌نگرائیدیم و جز رای زنی و طرف مشورت شدن کاری نمی کردیم وجزپرهیز ازاسباب جنگ چیزی نمی‌خواستیم و می کوشیدیم وسوسه‌های « مسترمالت » کنسول انگلیس‌را دفع کنیم واورابطرف خود بیاوریم. مردم، جزگروه کمی، ازاینکه دستهٔ مابوزارت رسیده بود وحکومت شورائی‌شده‌بود خوشحال بودند، به سخن رانیهای مامی‌آمدند وبیشتربه شاگردان سید اعتماد داشتند ، وزرا هم ما را برای سخن‌رانی می‌خواندند . شهرت ما زیاد شد و همین گناه دوم ما بود . پیروان خدیو ما را ازگروه فرمان نابران بشمار آوردند . بادسیسهٔ « مالت » حوادثی‌رخ داد و وزارت ساقط شد . کاربجائی کشید که انگلیس ضربه‌ای بمصرزدکه هیچ آیینی آنرا تجویز نمی کرد و وحشی‌ها هم چنین ضربه‌ای را نیکونمی‌دانستند، چه رسد به متمدنین . بادسیسه‌های خدیوو سلطان پاشامصردرجنگی که‌درگرفت شکست‌خورد . دولت سران گروه راگرفت و گمان می کرد بااین کار به آرزوی خود می‌رسد وانگلستان درراه فتح مصرفدائی ومال‌خود رامجاناً صرف کرده است . ما ازجملهٔ زندانیان بودیم . قطع داشتیم که ما را خواهند کشت و فرزندان ما یتیم می‌شوند . انگلیس بدلخواه خود برتمام مصرمسلط شد وسلاحها راگرفت وخدیوخود سلامت ماند. بعدبه محاکمهٔ‌اسیران پرداختند . من پانزده ماه (الاچندروز) درزندان‌بودم واینک‌زندان رابرای‌مولای خودم وصف می کنم تااو که اکنون درفرانسه است اگربخواهد بداندکه‌درآنجا چنین‌زندانی‌هست یا نه؟ حجره‌ای بود که روزنی‌نداشت ، مگر سوراخ کوچکی در سقف باشبکهٔ آهنی‌تنگ . نورازآنجا نمی‌تابید مگر درآن وقت که آفتاب برآنجا می‌تابید . مرطوب بود و بدبو . دولحظه آنرا برای قضای حاجت باز می کردند ،

درصبح وعصر. حتی‌مارابدلخواه نمی‌گذارند که قضای حاجت کنیم ، نمی‌گذاشتند چراغ روشن کنیم و سیگار بکشیم و کتاب وقرآن بخوانیم و چیزی بنویسیم و نمی‌گذاشتند روزنامه و کتابی بما برسد . حتی‌داشتن کاغذ و کبریت برای‌ماممنوع بود . بما توهین می‌کردند و به قتل تهدید می‌شدیم . نمی‌گذاشتند که دوستان وخانوادهٔ مانزد ما بیایند . اگرغذا و لباس برای ما می‌آوردند نمی‌گذاردند ما آورندگان را ببینیم وخودشان آنرا بما می‌رسانیدند وگاهی‌هم اشتباه می‌کردند . خودشان آنچه را می‌خواستند می‌خوردند و بقیه را پیش ما می‌انداختند ، کاسه می‌شکست ولباس‌ما آلوده می‌شد و غذا روی زمین می‌ریخت. آیا در اروپا چنین چیزی هست ؟ اگر کبریتی می‌خواستیم بیک لیرهٔ انگلیسی‌بما می‌فروختند . محمد افندی صدر یک دوات و یک قلم را به سیزده لیره خرید . انگلیسها بازرسانی راگمارده بودند که ازما درهفته سؤالاتی‌بکنند وشکایات ما رابشنوند . ماازترس توفیق بایشان چیزی نمی‌گفتیم . درزندان همدمی نداشتیم وهمیشه بفکرمحاکمهٔ آیندهٔ خود بودیم . می‌دانستیم که این محاکمه بضرر توفیق تمام می‌شود و مسؤولیت‌بگردن اوخواهد افتادوانگلیس باتأییدی که ازاومی‌کند رسوا می‌شود، خدیو بالرد دوفرین دربن‌زمینه مذاکراتی داشت . مسأله بصورت سیاسی درآمده بود نه قانونی . با موافقت عرابی و رفاقه مسأله را باین ترتیب حل کردند که ما را تبعید کنند . خدیو برأی خود برخی را رها کرد وبرخی را تبعید کرد. من وشیخ محمد عبده را به بیرون مصرتبعید کردند. من‌نه سال و شیخ محمد عبده ده سال‌درتوکروهی‌سودان‌بودیم. این کاردراثرجدالی‌بود که‌میان‌علامهٔ فیلسوف‌علی مبارك‌پاشا وشریف پاشا درگرفته بود. آن یکی‌می‌خواست (مبارك‌پاشا) باتبعیدما تصنیفات ما رابخود نسبت دهد وشریف‌پاشا بااینکه باماپیوندی‌نداشت‌می‌خواست ما را رها کند · این نکته را هم بگویم که ایشان در زندان میان شاگردان شما وسران گروه یعنی‌عرابی‌وهفت نفردیگری که مستحق اعدام بشمارآمده بودند فرقی نگذاردند . پس‌ازحکم‌تبعید، گروه گروه ما را بهرجا که می‌خواستند می‌فرستادند. بگروه ما که رسید ما را بزندان اسکندریه فرستادند تانوبت کشتی برسد . من در زندان مردی ریش‌دراز عجمی‌را دیدم که بیماربنظر می‌آمد . اوبمن‌سلام کرد و من خیال کردم اورامی‌شناسم . یکباره دیدم که او ابوتراب است . ازپیدا کردن این آشنا خوشوقت شدم. سرگذشت خودراپس‌از دوری‌ازسید درکتابی کوچک‌نوشتم

وهمیشه در آرزوی دیداراوهستم. دراین کتابچه حوادثی را که پس ازدوری از سیدتاآغازحوادث اخیر(که آنرا عصیان نامیده‌اند)شرح داده‌ام ودرآغازآن مناقب و کارهای سید رانوشته‌ام وحوادث اخیر راجداگانه درکتاب بزرگی نگاشته‌ام .
در آن شبی که می‌خواستند ما را بگیرند دسته‌ای رابخانهٔ من و شیخ محمد عبده فرستادند و همهٔ اوراق ما را ضبط کردند . من نتوانستم چیزی از آن یادداشتها را بردارم و ماآنچه در خانه داشتیم فروختیم تابتوانیم درزندان زندگانی کنیم . ما چون به بیروت رسیدیم دستوردادند ازآنجاهم بیرون برویم و درسرزمین دولت علیه نباشیم . ناگزیر ازباب عالی استرحام کردیم ، چنانکه ابوتراب تفصیل آنرا برای شما گفته است . اگرباب عالی در خواست مارا نپذیرد چه چاره‌ای خواهیم داشت وچه باید بکنیم؟ ما که نمی‌توانیم به اروپا برویم وپولی نداریم که درآنجا زندگانی کنیم. ما ازشما جواب این سؤال را می‌خواهیم؟ ما همیشه در رنجیم و وبر سیداست که راه چاره رابما بگوید. امیدواریم که بخدمت اوبرسیم. بابوسیدن عتبهٔ او سخن را بپایان می‌رسانم . شیخ محمد عبده درین هنگام حاضر است و مرا مأمور پابوسی ودست بوسی کرده است . اگرسید بخواهد توسط ابوتراب یابرای من نامه‌ای بنویسد باین عنوان باشد : سید عبدالقادر افندی قبانی مدیر جریدهٔ ثمرات الفنون ، بیروت.

(تصویر ۱۰۶ تا ۱۹۷)

۱۶۶- ایضاً ازو از بیروت مورخ ۲۷ فوریه ۱۸۸۳ (بانضمام امضای ابوتراب عارف افغانی) :
پیش‌ازین چهارنامه نوشته‌شد . یکی کوتاه ازخادم ابوتراب که بنام ادارهٔ البصیر ازراه پاریس فرستاده شد .
دومین نامه تفصیل سرگذشت خودش است که از راه لندن فرستاده است.
سومین نامه اعلام ارسال نامهٔ دوم است که در جوف نامهٔ اینجانب ابراهیم بوده است .
چهارم نامهٔ لقانی است که بپاریس فرستاده شده بنام البیصرو نامهٔ سوم جوف آن بوده است .

ابوتراب همیشه منتظردستور شماست . در دنبال آنست که بوسیلهٔ یکی از بانکها پولی برای شما بفرستد ، ولی می‌ترسد که شما را خوش نیاید ودیگرآنکه ازپاریس رفته باشید . زیرا ما درروزنامهٔ « الجوائب » بنقل‌ازروزنامه‌های پاریس‌خواندیم

که سید می‌خواهد به لندن برگردد ، هرچند تصور می کنیم که این حرف دروغ است . ازاین جهت از ارسال پول امتناع کردیم . ابوتراب گاهی فکرمی کند که به پاریس بیاید ولی بدون امر شماحرکت نمی کند ومنتظردستورهای شماست . ما دربیروت می‌مانیم ، دولت عثمانی‌دیگرامرنکرده است که مابیروت را ترك کنیم . به پادشاه عثمانی‌نوشته‌ایم که ماحاضریم نابود شویم واز کشورهای اسلامی‌بیرون نرویم ، آنها جواب نداده‌اند. خاموشی آنها دلالت برضای آنها به ماندن ما در اینجا دارد. وقتی که گفته بودند بایدماازبیروت خارج شویم مردم‌جمع‌شدند ونزد والی رفتند وازاین‌دستوراظهارنفرت کردند و از پیش والی‌بیرون نیامدند تاآنکه والی‌وعده داد که امردربارارا نسخ‌می کند . بیروتی‌ها همتی کردند . این‌همت را باهمت مصریان بسنج که درروز خروج توازمصر مردم بانهایت ترس از شورش عمومی‌پلیس برگماشتند وجاسوسهائی‌در جاهائی که فرستادندتصورشورش می‌رفت، اما مصریها هیچ در فکر شورش نبودند بلکه ازته دل‌ترسیده بودند و می گریختند و حتی به دشمنی و تبری از سید تظاهر کردند . مصیبت بزرگتر برای آنها آن بود که فرانسویان ایشانرادرتحت انقیاد انگلیسی‌ها گذاردند.

(تصویر شماره۱۱۸ تا ۱۲۱)

۱۶۷ - ایضاً ازو از بیروت مورخ ۱۳ مارس ۱۸۸۳ (بانضمام امضای ابوتراب عارف) :

پس‌ازذکردرجهٔ‌تأثیرسیددرروحیهٔ‌خود کاتب‌می گوید: نامهٔ‌اخیرشما به ابوتراب در مابسیارمؤثرواقع شدداست . درتمام وجودم‌جزدوستی‌واطاعت سید چیزی نیست . « فنحن جمالیون فی‌ای‌زمان وای‌مکان...». بدگمانی‌شمانسبت به مادراثر گفته‌های شیخ محمد عبده است که به سمع شما رسیده. من‌می گویم‌این‌سعایت است ، چنانکه درحاشیهٔ نامهٔ پنج روزپیش‌ابوتراب‌تذکردادم محمد عبده مورد احترام‌ریاض‌پاشا واقع شده ، بخصوص پس‌ازآنکه دانست که اویکی‌ازشاگردان شماست باواعتماد پیدا کرد وعبده بآن مغرورشد. ولی‌اوبهرحال‌دنبال‌حق‌می‌رفت ودنبال‌اغراض‌مردم نمی‌رفت.مردم تصورمی کردند که عبده بآنها آزار می‌دهد و حال آنکه عبده ازاین کارمبرااست . عبده ، بجای‌آنکه به سلیم‌نقاش که سیاست فرانسویان رادرتونس حمایت‌می کرد جواب‌بدهد، اورا درنامه‌های خود نصیحت می کرداما‌نقاش‌ازروش خوددست برنداشت ، تااینکه‌ریاض‌پاشا ازروزنامهٔ او بدش‌آمد وشیخ‌محمد عبده‌را ازعدم‌توجه به نقاش توبیخ کرد . اوهم رفت ونقاش را سرزنش نمود . نقاش‌تصور

می کرد که شیخ از طرف خود این پیغام راآورده است وباشیخ دشمن شد. بستانی هم درین دشمنی شریک نقاش بودواین هردو درحق من بدمی گفتندوافترامی زدند. گمانهای مردم در بارهٔ شیخ محمد عبده از روی کینه و حسد است . بهمین جهت برای شیخ دوستی باقی نمانده، مگر بعضی ازپیروان شما. ادیب افندی وسعید بستانی دردشمنی باشیخ شاهکارها کردند . سعید بستانی درین اواخر بجای مهربانی باشیخ درشتی و وحشی گری بخرج میدهد . چه به مجلس تحقیق گزارشهائی داده که عبده سربازان را بر می انگیزد تا خدیو را بکشند . بدبختانه هنگامی که ابوتراب به مصررسید ما درزندان بودیم . درآن زمان ابوتراب فقط سعید و امثال او را دیده بود ودل اورا ازعبده پر کرده بودند بامیداینکه سید ازعبده برگردد . من درین نامه بشما حقیقت را می گویم تاحق برادری خود رابه عبده اداکرده باشم . او از این نامه خبری ندارد مگر آنچه شما نوشته اید که در وفای مصریان شک دارید . امیدواریم نامهٔ توبرسد وحاکی بردلخوشی شما ازما باشد . من وعبده وابوتراب به دوست قدیم خود محمد بیک وهبی بهترین سلامها را میرسانیم ، وهمچنین به ابی نظاره.(ابراهیم ـ واناشاهد علی ذلک ابوتراب عارف).

(تصویر شماره ۱۲۴ تا ۱۲۵)

۱۶۸ - ایضاً ازو از بیروت مورخ ۱۶ مارس ۱۸۸۳ (بانضمام ذیلی کوتاه از ابوتراب عارف) :

مکرر نامه می نویسیم و منتظر جواب نیستیم . ما از خدا چیزی جزسلامتی شما نمی خواهیم . در ۱۲ مارس نامه ای برای شما درلف نامهٔ ابوتراب فرستادیم . ازشیخ محمد عبده شنیدم که نامه ای برای شما نوشته است . امیدواریم ازمصریها دل خوش شده باشید. بزودی مختصری ازحال مردم بیروت وخدیت مسلمین ومسیحیان خواهم نوشت . درمیان این مردم شخص شایسته ای ندیدیم جز جوانی که هنوز به سن ۲۵ نرسیده، یعنی همان کسی که عبده درنامهٔ خود باو اشاره کرده است ومن عکس او را برای شما بزودی میفرستم . من وابوتراب دست شما را میبوسیم .

سید عبدالقادر افندی قبانی دست شما را میبوسد و سلام بسیارمی گوید . مقاله های خودرا برای مابفرستید، والسلام ابوتراب عارف افغانی. ماتنوانستیم آن شمارهٔ البصیر راکه مقالهٔ «الشرق والشرقیین» شمادرآنست بدست بیاوریم.

١٦٩ - ایضاً ازو از بیروت [تاریخ تمبر پست خروجی ۲۸ ژانویه ۱۸۸٤ وروی پاکت نوشته‌است یوم خروج ۹ ۲ربیع (کذا)] :

تلگرافی امر کردید بامنشاوی بیک دوست باشیم . اگرشیخ محمد عبده اوراستایش کرده برای آنست که او حیوان بارکش خوبی است (هفت صفحه در تشریح رذائل‌منشاوی) .

١٧٠ - ابوتراب الکابلی الملقب بعارف (بدون تاریخ وباامضای او، ولی‌به خط اونیست):

شبی‌روزنامهٔ اهرام می‌خواندم ودرصفحهٔ چهارم مقالهٔ بی اساس‌وفاسد ورکیکی‌دیدم که تمام آن بی‌بنیاد بود . وقتی مقاله راخواندم پی‌بردم باینکه نویسندهٔ آن گویا یک نفرقفقازی‌است که عمامه وردا دارد وخود را محمد نامیده وهرفضیلت وخوبی را نابودمی کند وخود را محیی‌الدین‌لقب داده‌است. ولی‌آشفتگی‌حال‌او ازین مقاله پیداست‌وحتی کسانی که پست‌وشقی‌هستند وآن‌مقاله‌راخواندند بقدر نویسندهٔآن شقی نیستند . ازروزنامه نویسان امیدوارم که‌چنین نوشته‌ای‌را درروزنامهٔ خود درج‌نکنند. ابوتراب کابلی‌ملقب بعارف .

(در ذیل ابوتراب خواهش کرده است که مقالهٔ فوق را در « معارف » چاپ بکنند) .

١٧١ - ادیب اسحق ازبیروت مورخ ۱۰ فوریه ۱۸۸۳ :

نمی‌دانم ازروزگاریا ازخود شما شکایت کنم که ما ا شما خبری نداریم یا بعضی ازدوستان راملامت کنم. من پس‌ازسفرسید فقط دو ماه در مصر بسربردم . سپس به پاریس رفتم وآنگاه بشام برگشتم ودرآنجا بیمارشدم . یک سال‌درشام ماندم و بعد به مصر رفتم وحوادثی را دیدم و بعد جلاء وطن کردم وبیرون آمدم و باسکندریه رفتم . پیش از«یوم‌التل‌الکبیر» وازآنجاهم بیرون‌آمدم. خداراشکر که البصیر بما مژده داد که شما سالم به پاریس‌رسیدید . این روزها عده‌ای که ازکارشان بر کنار شده‌اند وازمصرآمده‌اند پیش‌ماآمدند . ازآن جمله شیخ محمدعبده وابراهیم‌افندی وخادم‌شما ابوتراب. سبب تبعیدابوتراب‌راپرسیدم. گفته شد که اوپس‌ازآنکه بمصر رفت مدتی ماند تا آنکه « ابوالنظاره » رسید و درآن مقاله‌ای از سید بود . جناب خدیو شک کرد وجاسوسان را درپی او برگماشت و دستور داد که او را بگیرند ، شریف پاشا می‌خواست اورا آزاد کند ونتوانست . اوراگرفتند وبراه‌آهن‌سپردند و باسکندریه رساندند و باوافور او را باسید ابراهیم و مصریان دیگر به بیروت

فرستادند. وقتی به بیروت رسید باابراهیم‌پیش‌من‌آمدوقصه را به من گفت. روزدیگر هم آن دو رادیدم. بمن گفتند که پلیس ماودیگرتبعید شدگان مصری راخواست. من باآنها به نظمیه رفتم. معلوم شدکه باب عالی‌دستور داده است تاآنها که در فتنهٔ مصردخالت داشته‌اند تایک هفته از خاك عثمانی بیرون بروند. این امر برما سخت بود. خصوصاًبرای‌محمدعبده که بااهل‌وعیال آمده‌است. بعضی ازمسلمانان این شهرراواداشتم تاپیش‌والی بروندوشفاعت ایشانرا بکنندبلکه آنهادربلاداسلام بمانندو بآنها اجازهٔ اقامت دادند و آنها نزدیک به سی نفر بودند. ابوتراب منتظر فرمایش شماست. می‌خواهم نزد شما بیایم ولی‌چون زمستان است نمی‌توانم.

۱۷۲ - ایضاً ازو ازبیروت مورخ ۱۵ اذار۱۸۸۳:

بعضی از رفقا درپاسخ دادن به نامه‌های امیران هندکه دربارهٔ سیدنامه نوشته‌اند اهمال می‌ورزند.

البصیر مقالهٔاول «الشرق‌والشرقیین» را برای ما فرستاد. خواهش‌می‌کنیم بقیهٔ این مقاله را هرجا چاپ شده است‌برای مابفرستید. من اخبار عمومی‌مصررا برای‌شما نمی‌نویسم زیرا شما زودترازما بآنهاآگاه می‌شوید. اما دوستان:

۱) عبدالسلام بیک درخانهٔ خودسالم است.

۲) سلیم افندی‌نقاش‌بااجازهٔ دولت بمصررفته است‌تابکارهای‌خودش‌برسد واز بابت خسارات مطبعهٔ خود ازدولت طلبکاراست.

۳) سعید بستانی دراثر شورش‌ازخدمت‌معزول شد ودوباره گمارده شد.

٤) اما ابوتراب- من‌باو گفتم شما وعده داده‌اید که بزودی اورا بپاریس‌ببرید واو ازین‌موضوع خیلی‌خوشحال‌است.

(تصویرشمارهٔ ۱۲۶و۱۲۷)

۱۷۳ - احمد عرابی‌خطاب به شیخ‌محمد عبده از کلمبو(سیلان) به پاریس‌مورخ ۱۲محرم۱۳۰۲:

به سید جمال‌الدین‌حسینی‌افغانی‌وارث علوم‌انبیا ومرسلین‌و[غیره‌وغیره] درخواست سلام دارد. تقاضای ارسال عروة الوثقی برای خود و محمود فهمی پاشا بوسیلهٔ خود کرده است ونرسیده. شمارهٔ دهم آن بما رسیدولی‌شماره‌های‌دیگررا نیافتیم. ما از اطلاعات سیاسی دربارهٔ ظلم اروپائیان به مشرق محرومیم. چند شماره از عروةالوثقی را توسط شیخ اسماعیل‌صاحب وسید شریف علوی از بندرعباس بدست آوردیم. درخواست اشتراك داریم.

۱۷۴- احمد محمد بن علی از بندر بوشهر به طهران مورخ ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۰٤:
بجناب سید جمال الدین پس از سلام. آقای مقرب، میرزاعلی محمد خان نایب- الوزاره به من گزارش داد که شما به طهران رسیده‌اید. منتظر دستور و فرمایش شما هستیم.
بهمین نامه ورقهٔ دیگری منضم است، به شرح ذیل:
پوشیده نماند راجع به املاکی که مال‌ماست و اکنون دردست فرزندان ناصربن راشد شاهبندرحیدرآبادی ازاتباع انگلیس‌است وحاکمی که به بندرعباس بیایدباید مطیع ورثهٔ ناصرشاهبندر باشد ورضایت آنها درپایمال کردن حق‌ماست. حاکم هم ناگزیرباید امررا برامین‌السلطان مشتبه سازد واو را باما بدکند. من ازجنابعالی درخواست می‌کنم امین‌السلطان راازما دلخوش کنیدو نامه بنویسیدوتلگراف کنید تا مابه‌طهران بیائیم و بقیهٔ عمردرخدمت ایشان باشیم. من‌منتظراین‌اجازهٔ تلگرافی و کتبی‌هستم. اما ازآقای اعتمادالسلطنه صنیع‌الدوله درخواست کردیم کاری کند که جناب امین‌السلطان از ما راضی شود. اگر آقای امین‌السلطان راضی است باینکه ماحقوق‌خودمان رابناصرشاهبندرواگذار کنیم جنابعالی‌صاحب اختیارهستید. دراینجا خبری نیست که بشما اطلاع بدهیم. جناب ملک‌التجاردر ۱۲ شهرجاری به بندرجاسک و عباسی ولنگه رفته است.

۱۷۵- احمد منشاوی ازبیروت به پاریس‌مورخ ۱۸ [؟] ۱۳۰۱:
از نامهٔ محمد عبده معلوم شد که شما بمن‌التفاوت دارید. امیدوارم آنچه‌ابوتراب دربارهٔ من‌می‌گوید گوش ندهید.
(رجوع شود به سند شمارهٔ ۱۶۹ مکتوب ابراهیم لقانی).

۱۷۶- اسماعیل‌جودت ازاستانبول به‌پاریس خطاب به سید مورخ سه شنبهٔ ٤ ۲مارس ۱۸۸٥:
علت ننوشتن نامه سهل انگاری نیست. عریضه هائی که به سلطان بوسیلهٔ پست نوشتید به ترکی‌ترجمه کردند و باودادند. او از من دربارهٔ شما سؤال کرد ومن هم آنچه باید باو گفتم. کاربجائی کشیده است که برای احضارشما بآستانه یا باید مرا بفرستند (بی‌آنکه کسی بداند) یاحسین افندی شهبندر حیدرآباد راکه امین خلیفه است وچندین زبان می‌داند وطرفدار اتحاد اسلام است.
بزودی هرچه درین باره اتفاق افتد به شما اطلاع می‌دهم. کوشش کردیم که

ابراهیم بیک مویلحی را عفو کنند و او را بخواهند . مخارج آمدن اورا فرستادم و منتظر او هستم ولی از ترس دسیسه‌های اسماعیل پاشا برضد اوبکسی نگوئید . صندوقی که فرستادید با کشتیهای مساژری ماری تیم رسید ، ظاهراً این صندوق محتوی کتابهائی بود که دربارهٔ شرق و مسائل شرق است .

۱۷۷- ایضاً ازو از استانبول به پاریس مورخ دوشنبه ۲۷ ابریل ۱۸۸۵ (پاکت به اسم Mr . Isaac است) :

« نامهٔ مورخ ۱۶ جاری شما رسید . ما روز سه شنبهٔ گذشته به سرای یلدوز رفتیم و بوسیلهٔ سعادت لوحاج محمود افندی امین سلطان جواب را باو رساندیم و او برگشت . ما دربارهٔ افکارعالی شما و مصلحتی که درپیروی از شما هست ساعتی بحث کردیم . نتیجه این شد که من باشما مکاتبه کنم و شما درپاریس بمانید تافرصتی بدست بیاید: چه آمدن شما الان شبههٔ سیاسی در بردارد . من ازشما این مطلب را که در نامهٔ شما بود می‌پرسم ، نوشته‌اید آن مردی که درلندن هست فرصتی را که یک قرن بعد هم بدست نخواهدآمد از دست می‌دهد به گمان اینکه خوب کاری می‌کند ، چون آن مرد دستور از اینجا می‌گیرد . بما بنویسید که آیا او برخلاف دستوررفتار می‌کند یادستورهائی که باو داده می‌شود موجب آنست که فرصت را از دست بدهد .

بازنوشته‌اید که وقت آن شده است که باحکومت افغان باید ارتباط پیدا کرد، مابشما گفتیم که خودتان می‌توانید باین هدف برسید نه دیگری . زیرا مناسبتهای زیادی شما باآنها دارید من جمله نسب شریف شما و جنسیت شما و نفوذ خویشان شما [قوة جاه اقاربکم] و شهرت اعمال شما در جهان اسلامی . ولی بما بگوئید که راه آن چیست ؟ چه هردو دشمن می‌خواهند بما نزدیک شوند اما سیاست افغان هم بظاهرمیان دوطرف مردداست . اینکه‌ما باافاغنه هم سوگند شویم وسیاست آنها برما مجهول باشد و تمایل آنها را بیک طرف ندانیم صلاح نیست . حقیقت امر را درین زمینه بما بنویس که چه باید کرد . گفتند برادر ما ابراهیم بیک عفو شده است و اگر بیاید به او کاری خواهند داد که لایق او باشد . »

(پسرش محمد بیک هم همین مطلب را باونوشته است) .

(تصویر شمارهٔ ۱۲۸ تا ۱۲۹)

۱۷۸- ایضاً ازو خطاب به سید مورخ شنبه ۱۶ مایو ۱۸۸۵ و به نشانی 23, Rue Vignon :

نامهٔ شما به مارسید وآنرا بوسیلهٔ کاتب سر به عتبهٔ اعلی رسانیدم وخوشوقت شد . به من گفت که بشما جواب بنویسم . . . من در۲۶ آوریل گذشته بنام Isaac چنین نامه‌ای بشما نوشتم . از کاغذ شما برمی‌آید که آن نامه به شما نرسیده. نامه که برگشت ازپست می گیرم. ما درهمان تاریخ برای ابراهیم بیک نوشتیم که بیاید، ولی نیامد . همین موجب شبهه شده است. خوبست بگوئید که درآمدن تأخیر نکند. شاه مرا مأمور کرد که باشما مکاتبه کنم واز روش آن مرد که درلندن استسؤال کنم [تکرارمطالب مکتوب شمارهٔ قبل] . محمدبیک دست شمارا می بوسد .

۱۷۹- ایضاً ازو از استانبول به لندن به نشانی وهبی بیک (خود نامه خطاب به سید ومورخ ۹ اکتوبر ۱۸۸۵ است) : روز شنبهٔ گذشته وولف از من پرسید که چه شخصی را نزد سید به لندن فرستاده‌اند؟ من گفتم تاکنون اطلاعی ندارم مگراینکه در بازگشت از لندن شنیدم که سلطان می‌خواهد کسی‌را به طرف شما (سید) به پاریس بفرستد، اما برای حفظ ارتباط سیاسی‌خود باانگلستان از این کار صرف نظر کرده است . چون حالا رابطهٔ شما باانگلستان خوب شده است ممکن است کسی را بفرستد، ولی من نمیدانم اسم آن شخص‌چیست و چه‌شخصی خواهد بود ...

۱۸۰- ایضاً ازو ازاستانبول به اسم ونشانی‌وهبی‌بیک . (نامه خطاب‌به سید و مورخ ۲۴ اکتوبر ۱۸۸۵ است) : آنچه ابراهیم بیک در نامهٔ خود نوشته است که باشما همرأی است ماهم آنرامی‌دانیم . شمامطمئن‌باشید . من درمکتوب بعدی پس‌ازاینکه با«عطوفت‌لو» مستشار وزارت امورخارجه ملاقات کردم آنچه راکه گفت بشماخواهم‌نوشت .

۱۸۱- امین‌المدنی ازلیدن مورخ ۲۶ غسطس۱۸۸۳ به پاریس : دردعوت سید برای شرکت در انجمن‌مستشرقین درلیدن واظهاراینکه این انجمن‌مجمع‌علمی‌است وجنبهٔ‌دینی‌ندارد. نام چندتن ازمشاهیرمستشرقین راکه در آن انجمن شرکت میکرده‌اند ذکر کرده است . کارلو (ازمستشرقین) هم سلام می‌رساند ومی گوید مامشتاق دیدارهستیم].

۱۸۲- ایضاً ازو ازلیدن مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۸۸۳ به پاریس : مکتوب مورخ ۱۹جاری رسید ... اینکه گفته‌اید که سخنان دانشمندان سلف دربارهٔ تعلیم دادن به مسیحیان و فروش کتب به آنها مختلف است نمیدانم این مطلب را درکدام کتاب دیده‌اید و چه کسی تحریم کرده وکه مباح دانسته است و به چه دلیل ؟ آقای کارلو به شما سلام میرساند . . . ده پانزده سال پیش در پاریس دانشمندی تونسی بنام شیخ محمد جزایری که نویسندهٔ روزنامهٔ برجیس بود بابعضی‌ازمشرقیها اختلاف‌داشت.

ازجمله مدعی بود که پوشیدن « برطینه » جایزست ورساله‌ای درین باره نشر کرد و تعلیم عربی‌را به نصاری جایز دانست و دلیلهای نقلی‌و قیاسی از مذهب‌مالکی آورد . شاید بعضی از کسانی که عربی می‌دانند مانند مسیوشفر نسخهٔ آنرا داشته باشند . . .

۱۸۳ - ایوب از مصرمورخ ۱۴ مارس ۱۲۷۸ باخطاب شیخ جمال‌الدین : آنروزی که شما رادر خانهٔ خود دیدم لذت بردم وآنرا همیشه به یاد می‌آوریم . . .طبیعت درافکارشما جوهر فلسفی غیرعادی ایجاد کرده است . محبت شما عمومی است و تبعیض قائل نمی‌شوید . این خاصیت کسانی است که عالم وفیلسوفند . قریحهٔ من عاجز از وصف شماست (پاکت این‌مکتوب شهری وبدون تمبرست) .

۱۸۴ - حمیدبن سلیمان جزری و محمد سعیدان (ازسوسه) مورخ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۱ خطاب به سید درتقاضای اشتراك روزنامهٔ عروة‌الوثقی.

۱۸۵ - خلفی افندی مدیر مدرسهٔ سلطانی بیروت مورخ ۴ سپتامبر سال ۱۳۰۲ به لندن به‌نشانی 10, James Street , Buckingham Gate (این مکتوب روی صفحه‌ای است از مکتوبی از ابوتراب عارف افغانی بفارسی مورخ ۱۲ سپتامبر) . موضوع آن احوال پرسی‌است .

۱۸۶ - خلیل غانم (Ganeme) مدیر روزنامهٔ Débats ،کارت ویزیت خطاب به سید : لطف فرموده آقای‌دیولافوا راکه مسیو رنان بمن‌معرفی کرده است بپذیرید . ایشان از سیاحان دوستدارمشرق وشیفتهٔ علم است.

۱۸۷ - رشید حبیب مطران از بیروت مورخ ۱۶ ایار ۱۸۸۴ : از انتشار عروة‌الوثقی خوشحالم و امیدوارم پیشرفت سیاسی‌داشته باشیم . احترامات مارا بپذیرید .

۱۸۸ - رشیدالدحداح از دینار Dinard (فرانسه) مورخ ۲۰ آذار ۱۸۸۴ به پاریس : شمارهٔ اول‌عروة‌الوثقی رسید . آنرا پسندیدم . عربی شما بسیارسلیس وخطاب شماملایم است واز وباء عجمی سالم است ودرمنشآت خود هدف خودراخوب بیان‌می‌کنید . من درهمین اواخر به فتوای دانشمندان جامع ازهر دربارهٔ مهدی سودانی مطالعه کردم ونامه‌ای به صاحب جوائب نوشتم ، اما اوآنرا نشرنکرد. اینک آنرابرای شما می‌فرستم که اگر بپسندید نشر کنید . آشکارا می‌گویم که درین مقاله نظر سیاسی ونظامی نداریم بلکه دربارهٔ مهدویت وبکار رفتن دین‌برای دنیا این رساله را نوشته‌ایم (مقاله بحثی‌است تاریخی در باب کسانی که از ابتدای اسلام تا سال

١٥٢٨ ادعای مهدویت کرده‌اند و بیست و هشت نفرند).

١٨٩ - ایضاً ازو بدون تاریخ : چون عازم سفرم شب بمنزل من بیائید تا باهم صحبت کنیم.

١٩٠ - سالم بوحاجب از تونس مورخ ٧ جمادی الثانیه ١٣٠١ : تشکر از اینکه او را مشترك عروة‌الوثقی کرده‌اند وتکریم‌نسبت به « شیخ سیدی‌جمال‌الدین الحسینی‌الافغانی» .

١٩١ - سلیم عنحوری، تلگراف ازپرت سعید مورخ اول‌فوریه ١٨٧٩ به مصر (قاهره) : برگشتم [بعددوکلمهٔ ناخوانا] . در پشت این تلگراف یادداشتی ظاهراً بخط سید است و مضمون آن اینست : نه مانند حسن افندی‌فهمی‌شیخ الاسلام پیشین‌آستانه باش که دشمن وطنش اغناتیف سفیرروس را چشم راست و پسرخود حیدر را چشم خویش می‌دانست . . . آیا تو می‌توانی همه مردم جهان را نابینا سازی و مطالب باطلت را در نزد آنها حق وظلمت راعدل‌جلوهٔ بدهی . . .

١٩٢ - سلیم محمود خنجی ازکلکته مورخ١٨ جمادی‌الاخرهٔ ١٣٠١/١٥ آوریل ١٨٨٤ به‌پاریس: درتعریف روزنامهٔ عروة‌الوثقی وتقاضای ارسال‌آن .

١٩٣ - عانابلونت (Lady Anne Blunt) (انگلیسی) ازلندن به پاریس‌مورخ ١٧ جولای ١٨٨٤: آقای بلنت‌می گویددریکی‌ازروزنامه های‌انگلیس نوشته شده‌مردی‌ازراه‌خرطوم‌می‌آید و مدعی‌است‌که ازطرف سلطان غرب ، مهدی ، فرستاده شده است . لباس‌مغربیان به تن‌دارد و عربی‌صحبت می‌کند و می‌گوید‌که مسلمانم و چهرهٔ اعراب رادارد . اما نه مسلمان است نه عرب و جاسوس‌انگلیسی‌است . من یقین دارم که جاسوس است . ناگزیر بشما اطلاع دادم . از قول‌من به‌کسی‌نگوئید . سلام مرا به دوست عزیزم شیخ محمد عبده برسانید . اگر او در روز دوم (٢١ جولای) یاپیش از آن بیاید فایده ندارد . پس‌ازآن هم پارلمان خاتمه می‌یابد و رجال سیاست پراکنده می‌شوند .

١٩٤ - ایضاً ازوازلندن به پاریس مورخ ٥ ژانویه ١٨٨٥ : دوست ما امیرجمال‌الدین‌الحسینی، درین سال نو١٨٨٥ بشماتبریک می گویم .

١٩٥ - ایضاً ازو از لندن به پاریس مورخ ٢٥ مارس ١٨٨٥ : ازطرف قرین خودم بشما خبر می‌دهم که دربارهٔ آنچه در پیش مذاکره کردیم و بعضی‌ازنوشته‌های دیگر گفتگو شده‌است . حکومت اعراض‌راقبول‌نکرد وقانع‌نشد . اماطبق‌نامهٔ اخیری که ازطرف گلادستون بما رسیده است ممکن‌است توافقی‌درمورد فرستادن‌کسی برای بردن‌نامه بخرطوم‌بشود و مهدی را ازتعلیمات ودستورهای ولسلی‌آگاه سازند. ولسلی‌هم باید

آنچه ازطرف مهدی باو گفته میشود به حکومت گزارش دهد . من درین باره جوابی نوشته‌ام و گفته‌های ایشانرا بشما خبر می‌دهم . گمان می کنم حکومت می‌خواهد دربارهٔ صلح گفتگوهائی بکند و میل دارد که کسی قصد او را نداند . اگر کسی را بخواهند بفرستند من باید اورامعین کنم و باشما مشورت خواهم کرد که ابراهیم یا عبده یا دیگری رابفرستیم .

(تصویر ۱۳۰)

۱۹۶- ایضاً ازو ازلندن به پاریس مورخ ۲۲ آوریل ۱۸۸۵ :
جواب وزرا این است که ایشان امتیازی میان مسألهٔ مصر و مسألهٔ سودان نمی گذاردند و آن را یکی می‌دانند . دشوار است که ایشان بابلنت مکاتبه بکنند. دستوردادند که درخواستی از آنها نشود و امان نامه‌ای هم از طرف هیچیک از گماشتگان مهدی خواسته نشود واگرهم چنین درخواستی بشود آنها هیچ پاسخی نخواهند داد . دوست ما درین امرچه باید کرد ؟

(تصویر ۱۳۲)

۱۹۷- ایضاً ازو از لندن به پاریس مورخ ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۵ :
دیروز در «کرابت» نامهٔ مورخ ۱۷ ژوئیه شمابما رسید . من ازآنجا تلگرافی برای شما فرستادم . امروز اینجا آمدم ونامهٔ مورخ ۱۸ شمارادریافتم . مابرای‌شمانامه‌ای ننوشتیم مگرآنکه می‌دانستیم برای‌شما فایده دارد . وقتی‌بیائید خواهیدد‌انست که ما شمارا بیهوده نخواسته‌ایم .

۱۹۸- ایضاً ازوتلگراف از پاریس‌به لندن به نشانی 23, Rue Vignon ، مورخ ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۵ (داخل پاکت مکتوب شمارهٔ قبل قرار دارد) : آیا نامه‌ها رسیده است ؟ بی‌تابانه منتظریم که کی خواهید آمد .

۱۹۹- ایضاً ازو مورخ ۲۰ اکتوبر ۱۸۸۵ : دردعوت‌به ناهار.

۲۰۰- ایضاً ازو بدون پاکت مورخ ۱۰ اوت ۱۸۸۵ : پاسخ دوست شما ملکم خان رسید . می‌نویسد بسیار ازدیدار شما خوشحال‌می‌شود وخواسته که فردا شنبه ساعت ۱۱ به منزلش به نشانی 80 , Halland Park بروید ما ساعت هشت فردا ازینجاحرکت می کنیم‌ونزدیک ساعت ده‌به 10, James Street می‌رسیم.

(تصویر ۱۳۱)

۲۰۱- ایضاًازو ، کارت ویزیت ظاهر آدرپاریس(نشانی Hotel Romain در Rue Saint Roch) دعوت به ناهاربه هتل‌مذکور.

۲۰۲- عباس ، الداعی البابی المسجون فی عکا ، از عکا به مصر بدون تاریخ (تاریخ مهر پست اسکندریه ۲۷ آوریل ۱۸۷۹) :
مقالهٔ انتقادی شمارا که درجریدهٔ مصردرباب بعضی ازروزنامه های انگلیسی انتشار داده‌اید خواندم. جوابهای شمارا درست یافتم وبیان شمارا مبرهن دیدم . پس ازآن رساله‌ای از مدحت پاشا بدستم رسید که مؤید گفتار شما بود . لذا میل کردم که رسالهٔ مذکور را برای شما بفرستم (بامهری که سجع آن « یا صاحبی السجن ۱۲۷۳» است) .

(تصویر شماره ۱۳۳)

۲۰۳- السیدعبدالرزاق (امام الولایة) مورخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۰۲ :
درخواست ارسال عروة الوثقی ودرخاتمه سلام به شیخ محمد عبده بانضمام مقاله‌ای درباب علامات مؤمن ومنافق (مورخ ربیع الثانی ۱۳۰۲) .

۲۰۴- عبدالحسین (؟ ، امضا درست خوانده نمی‌شود) ازلیورنو (Livorno) درایتالیا به پاریس مورخ ۱۵ جمادی الثانیه ۱۳۰۱ :
چون عازم رم بودم جواب به تأخیر افتاد . آنجا آگاه شدم که یکی از بزرگان ایرانی آمده‌است که هدف شما را دارد. پیش ازنامه نوشتن به شماخواستم بدانم آنها چه می گویند . دیدم گاهی می کوشند و گاهی عقب می نشینند ، ولی من از کمک به ایشان دریغ نکردم . . . امیدوارم دراجابت دعوت شما بیش از یکی دو هفته تأخیر نکنم .

۲۰۵- ایضاً ازو ازفلورانس (ایتالیا) به پاریس مورخ ۲۲رجب ۱۳۰۱ (لایقرأ است) .

۲۰۶- ایضاً ازو از همانجابه پاریس مورخ ۲۲ صفر ۱۳۰۲ : من بامشرکین مبارزه می کنم. اسماعیل پاشاست که درروزنامه‌ها برضد من وشما اقدام می کند . (دنباله لایقرأ است)

۲۰۷- ایضاً ازو از همانجا به پاریس مورخ ۲ ربیع الاول ۱۳۰۲ : برمطالب شمارهٔ دوم ژورنال پاریس اطلاع یافتم . شکی باقی نمی ماند که این فصول . . . (لایقرأ است) .

۲۰۸- ایضاً ازو ازهمانجا به پاریس مورخ ۲ ربیع الثانی ۱۳۰۲ (لایقرأست) .

۲۰۹- ایضاً ازو از همانجا به پاریس مورخ جمادی الاولی ۱۳۰۲ (لایقرأ است) .

۲۱۰- ایضاً ازو از همانجا به پاریس مورخ جمادی الثانیه ۱۳۰۲ : بیست روزاست که ضعیف‌المزاجم ومعالجه می کنم . من تقلید ازفقها می کنم . . . (لایقرأ است) .

۲۱۱- عبدالله از چندن نگر (بنگاله) بدون تاریخ به پاریس : دراعلام وصول عروة الوثقی و تقاضای اشتراك .

۲۱۲- سید علوی بن سالم الکاف ، خطاب به شیخ محمد عبده از باندونغ (Bandoeng ، جاوه) به پاریس مورخ ۱۲ محرم ۱۳۰۲ : درخواست اشتراک عروة الوثقی.

۲۱۳- علی رفاعه مورخ ۱۰ ربیع الاول باخطاب « رئیس محترم جمال الدین» : درعذرخواهی مطلق (سه سطر) .

۲۱۴- شیخ عمر بن احمدالرشید ، کارت پستال از جاوه (Bandoeng) خطاب به شیخ محمد عبده به پاریس مورخ ۱۰ دسامبر ۱۸۸۴ : درخواست اشتراک عروة الوثقی .

۲۱۵- عمربن صالح کاتب السلطان ، خطاب به سید مورخ ٥ شعبان ۱۲۹۹ (مقداری از نامه پاره شده) : درتمجید از سید وسلام به حاج عبدالعزیزعلی عارف افندی وشیخ رضوان . امروزساعت ۹ ازعظیم آباد به مرادآباد می روم والی . . .

۲۱۶- «محمد» (محتمل است که محمد عبده باشد) ازتونس به پاریس مورخ ۲۴ دسامبر ۱۸۸۴ :
باآنکه هفده روز است که من در تونس هستم نامهٔ شما به تأخیر افتاده است . من دراینجا به علما وامرای تونس برخوردم وآنهارا شناختم و شما را بایشان شناساندم و گفتم عروه نام جریده‌ای نیست بلکه نام «جمعیتی» است که سید درحیدرآباد هند تأسیس کرد وشعبی درديگرممالک دارد . اما هیچ شعبه ، شعبه دیگررا نمی شناسد و فقط رئیس ازآنها آگاه است. اینکه مامی خواهیم یک شعبه دراینجاتأسیس کنیم آنها پذیرفتند . من امروز کوشش می کنم که این جمعیت را تشکیل دهم. بیشتر اعضا ازدانشمندانند . یکی ازآنها شیخ ورستانی است و یکی شیخ ابوحاجب . من بزودی نام هم‌قسمان را بشما اطلاع می‌دهم . دوست دارم که کسی بنام آنهامطلع نشود . بآنها گفتم که کسی برنام ایشان جزشماومن وخدا مطلع نخواهد شد . ازپول خبری نیست. هردری زدم ثمری نداشت مگراینکه زیاد تصریح کنم ومن این کار را دوست ندارم . دیروز قریب ده دانشمند که یکی از آنها شیخ سنوسی بود بخانهٔ من آمدند . شیخ سنوسی را بخلاف آنچه که اول بمن گفته‌اند دیدم . بزرگان علما مرا برای شام بخانه‌های خود خواندند ، همچنین سنوسی. آنها بامن خوش رفتاری کردند. من امیدوارم شمانامه‌ای بفرستید. اگرمایلید بعنوان «العربی بسیس» بنویسید که به من می‌رسد ، یابهمان عنوانی که من خودم نامه فرستادم. جمعیت وقتی تشکیل شد و من بشما اطلاع دادم شما دیگردرفرستادن نامه تأخیر نکنید ، چه جمعیت بنام شما تأسیس می‌شود . به گمان من پیشرفت می کنیم و ترسی دراینجا نیست . آنها غیرت دارند ودفاع می کنند ودرنهان ازجمعیت حمایت خواهند کرد . اگربدانید

که چقدر مردم به من اقبال کرده‌اند خوشحال می‌شوید. آنها معتقدند که خزائنی در دست ماست واز غیب بماروزی می‌رسد. من ازهمین اعتقاد آنها بیشتر خوشحالم تا از خود مال. مبادا ترك نامه نگاری کنی ومقام مرا ازابراهیم بیک پائین ترقراردهی. نامه را روزپنجشنبه یا روز یک شنبه که روزپست تونس است بفرست.

محمد

همهٔ علما وامرائی که من دیده‌ام بتوسلام می‌رسانند ودست تورا می‌بوسند و عروه درنزد آنها همان منزلت «کتاب» را دارد وشما مقام بزرگی درپیش آنها دارید که مقام من درمقابل آن چیزی نیست. من بآنها نوید دادم که عروة پس ازباز گشت من منتشر می‌شود. تاکنون ایشان نمی‌دانستند که عروه برای همیشه تعطیل شده است. ابراهیم بیک اشتباه کرده. من بآنها گفتم که نامهٔ سید خواهد رسید و وقتی به «بکوش» برخوردم گفتم که سید به شما نامه خواهد نوشت، چنانکه در نامهٔ من نوید داده است.

۲۱۷- محمدبک (ناظرمعارف واوقاف) مورخ ۱۲ رجب ۱۲۹٦ (قاهره): دعوت به مجلس عمومی برای اختبار و امتحان شاگردان دارالعلوم.

۲۱۸- محمدالبکوش[1] مورخ ۲۰ جمادی‌الاخرهٔ ۱۳۰۱/۲٦ آوریل ۱۸۸٤: درستایش سید واظهار خوشحالی ازاینکه سید درمیدان سیاست ظاهرشده است.

۲۱۹- محمدعبده مورخ ٥ جمادی‌الاولی ۱۳۰۰:

از سوی تو به من حکمتی رسیده است که باآن دلها را منقلب می کنم وعقول را درمی‌یابم ودرخاطرهای‌مردم تصرف می کنم. تو به من قدرتی بخشیده‌ای. من ازتو سه روح دارم که اگر یکی از آنها در جهان حلول می کرد جماد انسان می‌شد. صورت ظاهر تودرقوهٔ خیالم تجلی کرد وحکمت تورا جلوه گرمی بینم. روح‌حکمت تو مردگان ما را زنده کرد و عقلهای ما را روشن‌ساخت. مابرای تو اعدادیم و تو واحدی، ما مخفی و توآشکار. عکس روی تو (فوتغرافی) را من قبلهٔ نمازم گذارده‌ام وآنرا ناظراعمال وکردارخود قرارداده‌ام وآنرا درهمهٔ حالات برخودم چیره می بینم وجنبشی نمی کنم وسخنی‌نمی گویم وبهدفی نمی‌رسم و ازمقصدی‌باز نمی گردم تا در عمل خود بااحکام روح تومطابق‌آیم. من درپی حکم آن ارواح

۱ — این شخص‌همان‌است که «محمد» درمکتوب خود (سند شمارهٔ ۲۱٦) ازونام می‌برد.

سه گانه رفتم تا بخیر برسم وسخن حق را بلند سازم وشوکت حکمت وسلطان فضیلت را نیروبخشم . من درین زمینه برای اجرای راههای سه گانه ابزار و آلتی بیش نیستم و ازخود ارادهای ندارم نامبادا چهارگانه شویم . قوای عالیهٔ من درنامه نگاری بتو از من دور شد ، چه معلول درعلت خود تأثیر نمی کند . نوشته های من درپیش توجزتضرع وزاری نیست وگمان نمی کنم که من درین نامهها پوشیدهای را آشکاربسازم . بااین همه از غلق عبارت خود و مخالفتی که باقواعد بلاغت در آن هست طلب عفومی کنم . شفیع من آنست که عقل من از دیدن توناتوان است واندیشهٔ من ازخشیت تودرتوفرونتواند رفت وچهشفیعی ازمهربانی تونسبت به ضعفا نیرومندتر است. در بارهٔ بلایائی که پس ازفراق شما بما رسید چیزی نمی گویم و ابراهیم افندی لقانی بشماخواهدگفت . دشمنان قلب دولتاو ریاض پاشا را ازتوو شاگردانت برگردانیدند ومراهم ازرفتن به شهرها درمدت چهارماه ممنوع کردند. نخستین بار که برریاض پاشارسیدم مطلب را برای او کشف کردم ونزداوبمقامی رسیدم که همه برمن حسد بردند وحتی بسیاری ازدوستان تو. این امیرجزآنچه حکمت تو می خواست برزبان نمی آورد وگویا تو در زمانی که درهند بودی سعادت مصریها را می خواستی . من ازکمک باین اشقیای پست : ادیب اسحاق ، سلیم نقاش ، سعید بوستانی ، هلباوی و مانند ایشان باز ننشستم و دل آنها را اصلاح کردم و نمی خواهم خیانتهای آنها را بشما بگویم . شما مسیحی ها را بهتر میشناسید واین جمله بابعضی ازمصریان ازیک طویله اند . شرح حال مارا ابراهیم افندی به شماگزارش داده است . عدهای از راهزنان پیامبرنما درآزادیخواهی راه مارا پیش گرفته اند وازنیروی شمشیر وناتوانی دولت سوء استفاده کرده اند وخودرا داعیان حق و حامیان قانون جلوه دادهاند و حال آنکه پیامبران هرج و مرج و موشهای سد نظم اند . این اشخاص درآغاز نسبت به تو و شاگردانت تعصب سختی داشتند تاآنکه فساد برایشان غلبه کرد. بدبختانه احمدعرابی نظیرآن بودصابی دربارهٔ ابوتغلب بن حمدان درهنگام جنگ عزالدوله پسرمعزالدوله وفراراو بیان کرده است . ماا کنون سهسال است که به حکم آن مرد شقی جاهل درشهر بیروت هستیم، نه برای گناهی که مرتکب شده باشیم . اگرزنان وفرزندان مابامانبودند مانخستین کسانی بودیم که بدنبال تو به پاریس می آمدیم. من هیچ ازآنچه درنامهٔ خود بهابوتراب ذکر کردی و به مصریان بدگفتی و از نویسندهٔ این نامه وابراهیم افندی نکوهش کردی مکدر نمی شوم. باقوت بیانی که داری باعث آن می شود که انسان دربارهٔ خود شک کند.

مصریان را بیوفامی‌شماری ولی‌ما ازآن‌دسته نیستیم. من می‌دانم که‌سکوت من ازیقین من نمی‌کاهد. پس‌ازاین مطلب بازگردیم. ازشماخواهش‌می‌کنیم که درحق مادو مرحمت بفرمائید: یکی‌فرستادن جدیدترین‌عکس‌خود، چه من‌دوعکس‌از توداشتم و یکی‌را اعضاء نظمیه‌ازخانهٔ من‌هنگام رفتن بزندان باکتاب ماسون‌که بخط تو بود ازخانه‌ام ربودند. دیگری را سعد افندی‌زغلول که ازخواص‌شماست ازمن گرفت. مرحمت دوم‌آنکه مقالات ادبی و سیاسی خود را که در جراید می‌نویسی برای ما بفرستی. چه‌ماچندین‌دفتر آماده ساخته‌ایم که‌آنچه درروزنامه هاهست‌درآنجابنویسیم وآنچه درروزنامهٔ «نحله»آمده واولین مقالهٔ «البصیر»رادرآن‌دفترها قید کرده‌ایم. تاکنون مقالهٔ شرق‌وشرقیان‌رانیافته‌ایم. بعلاوه‌آنچه درروزنامهٔ مصر درسابق‌از مقالات شما درج شده برای مابفرستید. من بشمامژده می‌دهم که مسلمانان بیروت‌و فرمانروایان آنجا بخصوص سیدعبدالقادرافندی قبانی وخانواده‌اش‌که از خاندان اصیل هستند برغم صاحب «جوائب» وهمچنین حاج محیی‌الدین‌افندی حماده رئیس انجمن‌شهروحسن‌افندی بیهم که ازبزرگان ودانشمندان‌آزادیخواهان بیروت‌هستند ازما پذیرائی کردند. این شخص اخیرقسم خورده است که نمیرد تاآنکه شما را ببیند. امیرسیدعبدالقادرجزائری به پسرش‌دستورداد که مرادیدار کند. اوآمدمرا دید واین‌جمله همگی‌ازفضل شما است. از شما درخواست می‌کنم که سطری چند بخط خود برای من بنویسید. [در حاشیه]: ابوتراب غالباً باماست و نیازمندی او را برمی‌آوریم. سفارش کردن اوبادیب ضرورتی‌ندارد. محمد عبده

(تصویرشمارهٔ ۱۳۴ تا ۱۳۷)

۲۲۰- ایضاً ازو مورخ ۸ شعبان ۱۳۰۰:

بزرگی‌من‌از بخت واتفاق‌و ازنزدیکی‌به شما است. به خدمت کردن به شماافتخار می‌کنم. پیش‌ازرسیدن نامه ازآنچه شما درروزنامهٔ «دبا» در ردمسیورنان نوشته وازاسلام‌دفاع کرده بودید مطلع‌شدم. ماگمان کردیم‌این کار ازبازیهای‌دینی‌است که آنرا مؤمنین می‌پسندند. ما حسن‌افندی را وادارکردیم آن دوشماره را برای ماترجمه کند. نوید دادیم که اصل‌عربی‌حاضرمی‌شودولزومی برای ترجمهٔ آن‌نیست. تو ازکسانی هستی که سردین را باشمشیر دین نمی‌بری. افسوس‌می‌خورم که در نامه‌ای‌که بمن و ابوتراب نوشته‌اید سخت از ابراهیم افندی سرزنش کرده‌اید. این کارجزدراثرسوء تبلیغ ابوتراب نیست. حال‌آنکه سیدابراهیم بهترین کمکهارا به ابوتراب کرده‌است. پیش‌ازآمدن‌مصطفی‌بیک بااومصاحبت داشت ودردرمان

او پیش اطبا زحمتها کشید و لباس و کتاب ابراهیم نزد ابوتراب بود و خود ابوتراب بیشتر اوقات نزد ما بود . اما آنچه را که دربارهٔ ادیب افندی و کارخود و ابوتراب نوشته‌ای شاید حکمتی دارد که ازعقل ما دوراست. بنظرمن اجتماع شما باابوتراب که شهوات حیوانی برعقلش غلبه دارد برای شما زیان بخش است . چیزی که بیشتر مرا کدر کرد این است که ابوتراب وقتی می‌خواست برود وسلام شما را به ادیب برساند نامه را باو نشان داد و اوآنچه را که در بارهٔ ابراهیم افندی نوشته بودید خواند و ابراهیم زیاد مکدرشد. ابوتراب درگزارشهائی که می‌دهد عجول است . آیا عجیب نیست آنچه ازمن بشما گفته بودپیش ازآن بود که اصلا مرا دیده باشید . زیرا من درحبس حکومت مصر بودم واواین اخبار را از محسن جزار شنیده بود . من ابوتراب را سه سال ندیدم وپس ازآنکه آن نامه را برای شما نوشت بملاقات من درزندان آمد و چیزی هم دربارهٔ شما از من نپرسید . امیدوارم کارهای ابوتراب برشما مخفی نماند .

ابراهیم افندی وعلی اللقانی وشیخ امین ابویوسف دمیاطی (که درحوادث مصر تبعید شده است) و شیخ احمد قبانی (فاضل بیروتی) وشیخ احمد عباس (از بزرگان و آزادیخواهان) بیروت وحسن افندی وهمه کسانی که تمایل به آزادی دارند دست شما را می بوسند.

(تصویر ۱۳۸ تا ۱۴۰)

۲۲۱- محمدبن عثمان سنوسی تونسی (جمعیة الأوقاف ، تونس) ازتونس به پاریس مورخ ۸ جمادی‌ الثانیهٔ ۱۳۰۱ :

شکایت ازوضع سیاسی واجتماعی مسلمین وستایش ازعروة الوثقی.

۲۲۲- ایضا ازوخطاب به جمال الدین مورخ ۲ رجب ۱۳۰۱ : فتح باب مکاتبه با شما می کنم . مقاله‌ای اکنون برای شما می‌فرستم بشرط آنکه امضای آن محفوظ بماند . به محمد عبده سلام برسانید .

۲۲۳- محمدعلی وجعفرعلوی ازبندرعباس به پاریس مورخ ۱۴ ربیع الاول ۱۳۰۲ : دراعلام وصول عروة الوثقی .

۲۲۴- محمد مویلحی از استانبول به لندن به نشانی 293, Vauxhall Bridge Road خطاب به ابراهیم بیک (پدرش) مورخ ۴ سپتامبر ۱۸۸۵ :

امروزجودت افندی پیش من آمد و گفت من دربارهٔ پدرتو متحیرم . گفتم چرا؟ گفت کارمن باینجارسید واطلاع یافتم آنچه که دربارهٔ توامیدوار بودم وآنچه دربارهٔ او شده‌است مطلع شدم. من بمصرمی‌روم ودولت هم بمن اجازه داد. من فردابدربارمی‌روم وماهانهٔ عقب افتاده و کتابهایم را می گیرم . نمیدانم توبامن می‌آیی یا می‌مانی . گفتم من به پدرم می‌نویسم تاچه دستور دهد . اوگفت اگر پدر تو به تو جواب نداد وتوسفر کردی من درهتلی‌می‌مانم و منتظر نظر اوخواهم بود . من گفتم پدرم اهمال نمی کند وازقضایا مطلع است. امشب ازشماجوابی‌رسیده‌وباواطلاع داده‌ای که ازجوابی که به مستر بلنت فرستاده است‌مطلع هستی . چون شایسته است که آدم بااین افندی روش قپاندارا درپیش گیرد. یعنی اول باید قضایارا سنجید وسپس افت آنرا تعیین نمود . من گمان می کنم او درین دفعهٔ دوم به مسافرت می‌رود و می‌خواهد به شهرخودش برود ولی از مکائد دولت مطمئن نیست . پس به افندی بگوکه اوسفرنکند، چه او ازاحوال‌مصرآگاه است. جواب برای من بفرست و مرا مأیوس‌مگذار. من‌پولی‌ندارم . برای تلگراف‌پول بفرست . باکی‌نیست که مولای استاد استعمال کند نفوذ فعلی‌خودش راکه باانگلستان دارد . من‌سودی ندارد که درآستانه بمانم. سلام مرا باو وبه محمد بیک‌برسان .من مشتاق دیدار اووبرادرم خلیل هستم .

۲۲۵- ایضاً ازوخطاب به «وهبی»(پاکت) ازاستانبول به لندن مورخ ۹ ۱ سپتامبر ۱۸۸۰،خودنامه مورخ ۹ ۱سپتامبربامضای محمد مویلحی وباخطاب « سیدی وعزیزی» است:

خواهش‌می کنیم توسط اسماعیل‌جودت برای ماپول‌بفرست. مابیچاره‌ایم. خوشوقتم که شمابه پدرم دستورداده‌اید که مرابسوی شمابفرستد . پدرم از شما می‌خواهد که به ویکتوریا استیشن بروید و روزنامهٔ سن جیمس گازت را از روزی که او از لندن آمده‌است تاامروز بخرید وبعنوان اسماعیل جودت آنها را برای مابفرستید . سلام‌مرا به نبیه شرق (سیدسلامونی) برسان.

درذیل نامه اسماعیل‌جودت نوشته است : «من‌مشتاق‌دیدار شماهستم» .

۲۲۶- محمود سامی‌ازکلمبو(ظاهراً) مورخ ۲۷ اوت ۱۸۸۰ ، روی پاکت نوشته : «ابراهیم‌موله بیک ، لندن» :

درفکرشما بودم که نامهٔ مورخ اوت ۱۸۸۰ صبح امروزبه‌من‌رسید . ازسلامتی مستر بلنت وخانم ایشان (لیدی‌آنابلنت) وسلامتی‌شماخوشحال شدم . ازمن خواسته‌اید

که نامه‌ای به مشارالیه بنویسم ، ولی من باپست پیش آنچه اکنون درخواست کرده‌اید فرستادم . من از مخلصان او هستم زیرا او درراه نجات من می‌کوشد . آنروز که اوازسیلان به هند سفرمی کرد بااوبودم. اراجیفی دربارهٔ اوشنیده‌ام که باورنمی کنم . به برادرمان محمد وهبی‌سلام می‌رسانم . درین‌پست هم نامه‌ای به بلنت نوشتم .

خبرهای خصوصی رابما برسان و بنویس آیا بازگشت بهترست یاآنکه این حرفها حرفهای بیهوده‌ای بیش نیست .

۲۲۷ـ سید نصرت علی‌خان دهلوی مدیر نصرت الاخبار چاپ دهلی ، مهرپست بمبئی مورخ ۲٤ ژوئن ۱۸۸٤ خطاب به سید جمال‌الدین :

خبرشما ازاطراف وجهات بمن‌رسیده. امیدوارم ما وشما رسم دوستی درپیش گیریم تاوقتی که بملاقات یکدیگر برسیم . بنابرین من کتابهای خودم را موسوم به : تنقیح‌البیان فی‌رد تفسیرالقرآن لسید احمدالدهری و دیگر کتاب معلم چهل زبان رابرای شما می‌فرستم .

۲۲۸ـ نقولاحجی (جحی؟) « رئیس‌محفل‌لبنان» ازبیروت به مصر(قاهره) مورخ ۹ تموز عربی ۷۹ (روی‌پاکت مهراسکندریه مورخ ۲۰ژوئیه ۱۸۷۹رادارد) : یکی‌ازبرادران محفل بیروت طلبی‌ازشخصی‌داشته و خواسته‌است که سید دروصول‌آن بدو کمک کند .

مکتوبهائی‌که نام کاتبان آنها شناخته نیست

۲۲۹ـ امضاء لایقرأ ، ظاهراً «ابراهیم» (بقیهٔ اسمش‌بکلی‌خوانده نمی‌شود) مورخ ۲۸صفر۱۲۸۷ خطاب به سید :

بهترین‌چیزی که قلم‌می‌نویسد نامهٔ دوستان است.آتش‌شوق‌خود رابانامه خاموش می کنم. شما مرا فراموش کردید ونامه‌ای ننوشتید و پرسشی‌نکردید واین خلاف روش‌شمااست. جزء اول‌رحلهٔ ابن‌بطوطه راخواندم. دومین‌آنرا بوسیلهٔ‌سیدابراهیم افندی قزازی بفرستید . سلام مرا به سیدابراهیم برسانید .

۲۳۰ـ امضاء لایقرأ، ظاهراً«حلمی» خطاب‌به محمد عبده ومحمد افندی‌شوباشی به نشانی شوباشی 16, Rue de Sèze (پاریس) مورخ ۲۸ژانویه ۱۸۸٤:

جواب شما رسیدولی‌رفتن‌شمابه‌پاریس بخواست‌مانبوده‌است، بلکه خودتان‌این قصدرا داشته‌اید . طبق اوراق و تلگرافی که شوباشی بمن نشان داده است شما را بآنجا

خواسته‌اند. ازمن پرسیده بود گفتم که پارلمان تامدتی باز نمی‌شود و اعضای حزب آزادیخواه هم درلندن پراکنده‌اند لذاسفرشمافایده‌ای ندارد. گفت ما اگر پیش از پارلمان برویم روزنامه‌هاافکارعمومی‌را آماده می‌سازند. من گفتم که درروزنامه‌ها فایده‌ای نیست، چه مسألهٔ مصر از دست روزنامه‌ها بیرون رفته و بدست اربابان سیاست دولت افتاده است. چون دیدم تصمیم به سفردارد ونمی‌توانم اورامنع کنم وازمن کمک خواسته است مبلغی باوکمک کردم. بدانید که ما نمی‌خواستیم در امورشما مداخله کنیم. ازجیمس ومحمد بیک بپرسید.آنها دخالتی در امور کلی‌ما ندارند. ماوقتی که باشماها نخواستیم همکاری کنیم بااین اشخاص هم همکاری نمی‌کنیم. تعجب من درین است که شما مصلحت شخصی رابرمصلحت وطن‌خود که می‌خواهیدآنرانجات دهید ترجیح داده‌اید. حق آن است که مرا اگره کار خود بشمارنیاورید. خوبست که مصلحت کشورخودرا برمصلحت شخصی ترجیح دهید.

۲۳۱ـ بامضای «غ» مورخ ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۰۱ خطاب به استادکامل. پاکت خطاب به محمد عبده به پاریس‌است، بدون تمبروآدرس‌خط فرنگی. روی پاکت نوشته‌است «این اولین نامه‌ای‌است که بدرخواست تو بتومی‌نویسم ودیگرنخواهم نوشت، هرچند تو بخواهی!»:

حال من‌خوب‌است. من‌سالم هستم. روزاول‌شهرجاری خدا بمادختری داد وماورا فاطمه نامیدیم. [دنباله دربارهٔ این‌دختروپسرعبده واطلاعات خانوادگی کاتب]. من عهد را فراموش نمی‌کنم و میثاق رانگاه می‌دارم و وجدانم شهادت می‌دهد که توهمانی که خود وصف کرده‌ای.

۲۳۲ـ امضای لایقرأ خطاب به شیخ‌جمال‌الدین‌افغانی ازاسکندریه به مصربدون تمبر مورخ ۲۹ ایار ۱۶/۷۷ جمادی‌الاولی ۱۲۹۴ و روی پاکت نوشته «عن‌ید اسحق افندی ادیب»: من‌قلم دردست گرفتم تااحساساتی که دربارهٔ شمادارم بنویسم‌ونتوانستم. حامل این‌نامه ادیب افندی بوده. مقداری درمعرفی این شخص اخیراست که از ادباو نویسندگان بوده و اندروماك را بنظم و نثردرآورده است.

۲۳۳ـ امضای لایقرأ بامهراسم«محمدعلی» مورخ ۲۳ . . . ۹۵ خطاب‌به فتوت‌لوافندی‌مأمورضبط: بعد التحریر به حضرت‌شما، دربارهٔ اعزام حسین افندی وکیل زوجش و دائی او عبدالواحد ساکنین‌محلهٔ جیزه تابحال‌آنها نیامده‌اند وباید بیایند. تأکیدکنیدفردا صبح آنها حاضرشوند وتأخیرنکنند.

۲۳۴- بدون امضاء وبدون تاریخ وبا مداد کوپیه نوشته شده است :
عزیزمن، باختصار می‌نویسم. چون مشغول نوشتن وفرستادن روزنامۀ خود هستم که فردا صبح بدست شما می‌رسد. من باهمسرم آمادۀ سفر به سویس‌هستم . کاغذی بمن‌رسیده و خوشوقت شدم . می گویم ای فرزندان مشرق وای دوستداران علوم وفنون مرا درستایش‌حبیب (آنتون) ملامت نکید . چون این مطلب راکه نوشتم باجمال‌الدین‌مشورت کردم . اوبمن گفته‌است که بشما چه جوابی بدهم واین جواب شما رامسرورمی کند . اما درخصوص‌هم‌وطنان تو عبارتی که گفتم این سرزنش از باب مزاج است. قیمت قاموس‌را برای من بنویس . ازوهبی‌وجمال‌محبت مرانسبت بخودت بپرس .

سوم- مکتوبات ترکی

۲۳۵- اغوب (مهر) ناظر خزانۀ خاصۀ شاهانه بطور محرمانه از استانبول به لندن خطاب به ابراهیم بیک سویلجی‌مورخ ۲۸ شباط (فوریه) ۱۳۰۰ (ورود به لندن ۱۸ مارس ۱۸۸۵) : یک قطعه چک بالغ برپنجاه‌لیرۀ انگلیسی که شعبه بانک عثمانی‌درلندن می‌پردازدمربوط به شما لفاً ارسال‌شد. ارادۀ باب عالی‌آنست که باوصول این‌پنجاه لیره فوراًحرکت کنید واین‌موضوع کاملا محرمانه است. . . .

۲۳۶- سیدحسن (مهر) ابتدای نامه پاره‌شده است و نام مخاطب معلوم نیست . مورخ ۷ شباط ۱۲۸۶ (غرۀ ذی‌الحجۀ ۱۲۸۷) : سید جمال‌الدین که از اعضای سابق مجلس معارف عمومی و از مردم افغانستان است چون بنابرامر شاهانه منعزل شده است می‌خواهد به حج برود وسیاحتی کند. بنابرین قصد عزیمت به آن حدود را دارد. مومی‌الیه شایان التفات است ودرایت وکمال‌خود را ظاهرخواهد ساخت . درحق او ازهیچ چیز دریغ نباید کرد . پس از ورود باید به حضورامیرمشرف شود و در حق او مساعدت کنند . تمنای مخصوص‌آنکه اورا ممنون ومسرورسازید .

۲۳۷- ریاض، بدون تاریخ باخطاب «مولانای معظم»: بواسطۀ تغیرهواو کسالت مزاج چندروزی است که منحرف المزاج شده‌ام وبناچارگوشه گرفته‌ام وبدینوسیله به عرض تشکر مبادرت‌می‌ورزد.

۲۳۸- علی‌شفقتی‌خطاب به سید از رم به پاریس مورخ ۱۸ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۱ (مهرپاکت ۱٤

آوریل ۱۸۸٤) : فقط شمارهٔ چهارم عروة الوثقی‌را دیده‌ام . دیگرشماره‌های آن‌نیز قطعاً بهمین طرز است . بهمین‌جهت عاجزانه تبریک میگوییم . علت عدم مخابره را پس از آنکه هشت تا ده روز دیگرخدمت رسیدم به عرض‌خواهم رسانیدوامید عفو خواهم داشت .

۲۳۹- ایضاً ازو خطاب به سید ازلندن به پاریس‌مورخ ١٤ مه ۱۸۸٤ : ازموقعی که به‌لندن آمده‌ام ملاحظهٔ آنکه هرروزه قصدآمدن به پاریس راداشته‌ام نامه‌ای ننوشته‌ام . علت تأخیر درحرکت احوال بحرانی‌اینجاست زیرا درانتظار نتیجه‌ای هستم. تاچند روزدیگربه پاریس‌حرکت می‌کنم شمارا خواهم دید.

۲۴۰- ایضاً ازوکارت ویزیت برای خدا حافظی در موقعی‌که از پاریس به لندن میرفته : عصر امروزبه لندن حرکت می‌کنم.

۲۴۱- محمدنورالدین (مهر) مورخ ۲۰/؟/۹۱ ازمکه : لایقرأست وازفحوای آن برمی‌آیدکه‌فقط دراظهار خلوص‌وعرض‌ارادت وسلام است .

چهارم - نامه‌های اروپائی‌وکارتهای ویزیت

الف ـ نامه‌های معشوقهٔ سید

۲۴۲- مکتوب فرانسه بامضای Kathi[1] مورخ ۲۲ ژوئیهٔ ۱۸۵۵ از پاریس به لندن خطاب به سید به نشانی :

Sir Willfrid Blunt

10, James Str.

Buckingham Gate

(تصویرهای ۱۴۱ تا۱۴۴)

این‌نامه بانضمام دوعکس‌ازهمان زن است‌که یکی‌دروین‌ودیگری در فرانکفورت گرفته شده‌است.

(تصویرهای ۱۴۵ و۱۴۶)

۱- روی‌دوپاکتی‌که ازین نامه‌ها باقی‌مانده است فرستنده نام‌خانوادگی‌خود را مادام Dreesen نوشته است . این زن سید را درنامه‌های خود Din و Mon cher Din خطاب می‌کند و از مطالب آنها برمی‌آیدکه معشوقهٔ سید بوده است .

۲۴۳- ایضاً ازو ازپاریس به لندن مورخ ۲سپتامبر۱۸۸۵.

۲۴۴- ایضاً ازو ازلندن به بوشهر مورخ ٤ژوئیه ۱۸۸٦ توسط حاج محمد رحیم صفر.

۲۴۵- ایضاً ازو ازلندن به بوشهرمورخ ۱۱ ژوئیه ۱۸۸٦ توسط حاج محمد رحیم صفر[1].

ب - نامه‌های دیگران

۲۴٦- تلگرام بزبان فرانسه ازپاریس، مورخ ۷ دسامبر ۱۸۸۳ ازطرف Henri Rochefort روزنامه نویس ومرد سیاسی فرانسوی درخصوص ارسال دنبالهٔ مطلب راجع به مهدی. . .

۲۴۷- مکتوب محرمانه بزبان فرانسه ازقاهره(بانشانی Chepherds) خطاب به Emile Rochet مورخ ۱۸ دسامبر ۱۸۸۳ محتوی براطلاعاتی درخصوص اوضاع سیاسی ومالی ونظامی مصر وفعالیتهای مصریان وحوادث سودان و مهدی (بامضای لایقرأ) .

۲۴۸- ایضاً مکتوب فرانسه از اسوان مورخ ۷ فوریه ۱۸۸٤ خطاب به E . Rochet (پاکت) درباب اوضاع سیاسی مصرواعراب .

۲۴۹- تلگرام از Pera به لندن مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۸۸۵ باعبارت Bonne augure (ظاهراً از معشوقه است).

۲۵۰- تلگرام از پاریس به لندن مورخ ٤ ۲سپتامبر ۱۸۸۵ به مضمون « امروز پنجشنبه بااولین ترن به لندن حرکت می کنم » (ظاهراً ازمعشوقه است) .

۲۵۱- نامهٔ بدون تاریخ و بدون امضا(ممکن است مکتوب ناتمامی باشد) . از مطالب آن برمی‌آید که از خود سید است (یعنی دیگری از زبان او به فرانسه تحریر کرده است) . درآن اشاره ازشش سال توقف در مصرشده است وحاوی اطلاعاتی درباب حوادث سودان و مهدی وآشنایی بااوست .

۲۵۲- کارت ویزیت F. H. Jeanmaire مبنی براعلام وقت ملاقات باویکتورهوگو.

(تصویر شماره ۱۴۷و۱۴۸)

۲۵۳- مقاله به فرانسه درباب مهدی وسقوط خرطوم بدست سودانیها (سه‌ورق) .

---

۱ - این دونامهٔ اخیر که برای سید به بوشهر ارسال‌شده بوده است سربسته بود ومعلوم می‌شود سید آنهارا اصلا بازنکرده بوده است .

ج- کارتهای ویزیت

Ahmed Riza Bey (احمدرضا بیک محصل‌مدرسهٔ اگرونومیک) -۲۵۴
Ali Chefkaty (علی شفقتی) -۲۵۵
Baird, Alexander -۲۵٦
Bargigli (Mme de-) -۲۵۷
Béghian, Haïgazn (محصل‌مدرسهٔ اگرونومیک) -۲۵۸
Billing (Le Baron de-) (شارژدافرفرانسه) -۲۵۹
Blunt, Lady Ann Isabella -۲٦۰
Campbell, George -۲٦۱
Cattauie, Elie M. (الی‌قطاوی) -۲٦۲
Cygne (Le-), Emile -۲٦۳
Davids, B. A. (University Calcutta) -۲٦۴
Deloncle, Engène -۲٦۵
Deloncle, François -۲٦٦
Dieulafoy ,Marcel -۲٦۷
Ditson, G. Leighton -۲٦۸
Dulac, Hippolyte -۲٦۹
Faris, Selim (سلیم‌فارس) -۲۷۰
Gabet, G. -۲۷۱
Ganem, J. (Débat جلیل‌غانم ، مدیر) -۲۷۲
Ghantuz Cubbe, Le Marquis Antoine de- -۲۷۳
Giacometti, G. -۲۷۴
d'Hanens, Eugène -۲۷۵
Hani, Nassralla (نصرالله حانی- بیروت) -۲۷٦
Kazimirski, A. de Biberstein -۲۷۷
Kouri, Nooman (نعمان خوری) -۲۷۸
Libmond - Sindek -۲۷۹

Lurion, Faust -۲۸۰

Malvin , Mme -۲۸۱
23 , Rue Vignon , Paris(Appartements et Chambres Meublés)
[نشانی منزل اول سید درپاریس]

Michalla, Selim (سلیم مخلع) -۲۸۲

Morsier, Mme E. de- -۲۸۳

Negrier , Mme. -۲۸۴

Saint John-Brenon, Edward -۲۸۵

Sauaya, Dionisio -۲۸۶

Sciaguri, Ibrahim (Alessandria) -۲۸۷

Schamcham, S. (Paris) -۲۸۸

Snow, Colonel Bereg -۲۸۹

Sursock, Georges D. -۲۹۰

Tabet, Paola (Roma) -۲۹۱

Thomas, N. (نقولا توما محرر جریدة مرآة الشرق ومدیرسیاستها) -۲۹۲

Thurman, Dr. Renaud -۲۹۳

Wacayama, G. (مهندس نیروی دریائی ژاپن عضو هیأت مأمور اروپا) -۲۹۴

ح - مدارک مختلف

۲۹۵- تذکرهٔ مرور از باش شهبندریهٔ دولت علیهٔ ایران در مصر بشمارهٔ ۱۵۹ مورخ شنبهٔ ۱۳ جمادی‌الاولی ۱۲۸۸ برای مسافرت به استانبول .

(تصویر ۱۴۹)

۲۹۶- تذکرهٔ مرور از قنسولگری ایران در وین بشمارهٔ ۳۲۰ مورخ ۱۸۸۹ برای مسافرت به روسیه .

(تصویر ۱۵۰ تا ۱۵۳)

۲۹۷- عکس نیمتنه ازسید .

(تصویر ۱۵۴)

۲۹۸- عکس نشسته ازسید (این عکس تا کنون دیده نشده است) .

(تصویر ۱۵۵)

۲۹۹- عکس نشسته که درطهران انداخته شده (دو نسخه)، روی یکی از آنها بخط حاج محمد حسن امین الضرب (ظاهراً) نوشته شده: « عین الانسان و انسان العین سیدنا ومولانا حاج سید جمال الدین الحسینی اطال الله بقائه ۱۳۰۳» .

(تصویر ۱۵۷)

۳۰۰- عکس نشسته که درطهران انداخته شده .

(تصویر ۱۵۶)

۳۰۱- مکتوب بانک Anglo - Eyptian Banking Co. مورخ ۷ اوت ۱۸۸۳ در پاریس : بنابردستور . . . بیروت از بابت حساب عارف ۲۵۰۳ فرانک ارسال شد .

۳۰۲- صورت کتب مورخ اول شهر رمضان ۱۳۰۳ (ظاهراً از بوشهر) راجع به شش صندوق کتاب که به طهران حمل شده :

صندوق اول ۹۵ جلد ، صندوق دوم ۱۴۰ جلد ، صندوق سوم ٦٤ جلد ، صندوق چهارم ۱۱۰ جلد ، صندوق پنجم ۱۰۲ جلد و۲٤ جزء جریدهٔ عسکریه، صندوق ششم ٦٤ جلد ، جمعاً ۵٤۹ جلد .

۳۰۳- ورقهٔ «ضبطیهٔ مصر» مورخ ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۰۰ ارسالی به پاریس تحت عنوان «صورة ـ الشهادة المعتادة من الضبطیة مصر لابی تراب افندی بارسال عفش حضرة السیدجمال ـ الدین افندی الافغانی الی السید عبدالنبی صفر به مدینة بوشهر» مشعر براینکه عفش سید درهفت بسته ازطریق سوئزبه بوشهرحمل‌شده است. [محمولات مذکوردرسال ۱۳۰۰ به بندر بوشهر فرستاده شده و در سال ۱۳۰۳ که سید به بوشهر وارد شده است درآنجا بوده‌است] .

۳۰۴- سواد ورقهٔ شمارهٔ قبل .

۳۰۵- منظومهٔ عربی‌اثر رزق‌الله بن‌حسون دربارهٔ «قرص» که به جنرال‌حسین‌تونسی ارسال شده بوده است ، مورخ ۱۰ کانون ۱۸۷۷ (۸ صفحه).

۳۰۶- نسخهٔ دوا.

۳۰۷- نسخهٔ دوا مورخ ۲ فوریهٔ ۱۸۷۹ درقاهره .

۳۰۸- صورت عریضهٔ عربی شیخ محمد عبده ومحمدشوباشی‌از پاریس به تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۸۸٤ (ظاهراً ۱۸۸۳ درست است) به پرنس حلیم پاشا به استانبول و سواد جواب او مورخ ۱۷ فوریهٔ ۱۸۸٤ به شیخ محمد عبده به پاریس و ایضاً سواد رد جواب از شیخ محمد عبده ومحمد شوباشی از پاریس مورخ ۳۱ اوت ۱۸۸٤ از پاریس به حلیم پاشا (این‌سوادها بخط وتسجیل محمدالمویلحی‌است).

۳۰۹- چند عبارت عربی‌درالوهیت بخط سیدجمال‌الدین : آغاز : «الله‌هومصباح النور. . . » .

۳۱۰- عبارات عربی بخط سید ، ظاهراً سواد مکتوبی‌است ؛ آغاز : «الی‌حضرت‌الصدیق‌الصدیق الرفیق الرفیق . . .»، سفارشنامه‌ای است درباب شیخ موسی افغانی.

۳۱۱- ابیاتی چند عربی بخط سید ، آغاز: «تعالی بنانستبدل الصحوبالسکر . . .»

۳۱۲- چند عبارت عربی‌درمنطق.

۳۱۳- صورت کتب بخط مصری (سه ورق) .

۳۱۴- فوق‌العادهٔ روزنامهٔ بصیرت (ترکی) مورخ جمادی‌الثانیه ۱۲۸۷ که درپشت و روی آن یک عبارت ودوبیت عربی بخط سید دیده می‌شود . درپشت همین‌ورقه مهر «عبده ابوتراب» نیزهست .

۳۱۵- چند جملهٔ دعائی و سه بیت از مثنوی بخط سید که ظاهراً مقدمهٔ مکتوبی است ، آغاز : «بسم‌الله‌العطوف‌الرؤف . . . » .

۳۱۶- قبض‌وصول مبلغ ده لیرهٔ فرانسوی بامضای چند نفر (بیروت ۱۸۷۹) .

۳۱۷- پاکت خطاب به سید محتوی یک ورقهٔ دعوت نامهٔ چاپی عروسی بامضای حکیم اجی - سواری غردیا (بامهرمحمد) ظاهرآدرمصر، مورخ صفر۱۲۹۶.

۳۱۸- مکتوب عربی ادارهٔ پست مصر (قاهره) مورخ ۶ مه۱۸۸٤ دائر برتوقیف نسخ عروة - الوثقی .

۳۱۹- ورقهٔ چاپی ترکی مورخ ۱۰ جمادی الاولی ۱۲۹۶ باعنوان «عدلیه ناظری‌سعیدپاشایه».

۳۲۰- چهاربیت عربی بخط محمدامین‌الالایلی دردعوت ازسید، مورخ۱۲۹۶.

۳۲۱- اعلان چاپی کتب موجود در کتابفروشی‌حبیب افندی (اسکندریه) .

۳۲۲- پاسپورت بزبان فرانسوی از سفارت عثمانی درلندن مورخ ۸۵/۳/۲۳ بنام محمد صبری افندی .

۳۲۳- یک بیت عربی بخط خوش‌ثلث بامضای محمدالمویلحی مورخ ۱۲۹۵ ، شعراینست:

قد اقبل العام الجدید فارخوا عاماً جمال الدین فیه معضده

۱۲۹۵

۳۲۴- ورقه‌ای که روی آن بخط ناخنی محمد مویلحی مصراع دوم بیت مذکور در فوق بخط نستعلیق کتابت شده است .

۳۲۵- صورت حساب خیاطی درلندن مورخ ۳ فوریه۱۸۷۳ .

۳۲۶- آمار «نظارة الداخلیة الجلیلة» در بیان واردات تجارت مصر مورخ ۱۸۷۸ (چهارورق).

۳۲۷- سه ورقهٔ چاپی بامضای G. Cipri (نام آژانس‌مالی درلندن وبروکسل‌وپاریس) دربارهٔ راه آهن اروپا ومصروتونس‌وهند (مورخ۱۸۸٤) .

۳۲۸- سه ورقهٔ چاپی‌انگلیسی درمعرفی سه کتاب ازآثار M. Mull دربارهٔ بهشت گمشده ، هملت وهند، (پاکت‌آن مورخ ۲۰ اکتبر ۱۸۸۵ و به آدرس لندن سید است).

۳۲۹- مکتوب چاپی بزبان فرانسه به امضای R . Debond مدیر Institution Debond درقاهره دردعوت برای حضور درجلسهٔ امتحان .

۳۳۰- جزوهٔ محتوی اشعارطرزی افغان بخط نستعلیق‌خوش(۸ورق) .

۳۳۱- غزل ورباعی‌ازطرزی افغان.

۳۳۲- فهرست چاپی کتبی که درکتابخانهٔ خدیویه فروخته می‌شده در چهارورق (پشت صفحهٔ آخرآن چند عبارت عربی بخط سید درمنطق‌نوشته شده است).

۳۳۳- خط خوش‌نستعلیق شکستهٔ دخترحکیم ریحان مورخ سالهای ۱۳۰۳ قمری.

۳۳۴- ایضاً .

۳۳۵- ایضاً .

۳۳۶- ایضاً .

۳۳۷- ایضاً [۱].

۳۳۸- هذه مقالة لطیفة علی یدقا بلها حسن احمد قاسم الحسنی الحنفی .

۱ـ نگاه کنید به سند شمارهٔ ۱۱۹ و حاشیه صفحهٔ ۳۱ همین کتاب .

ط ـ روزنامه‌ها[1]

۳۳۹- دورهٔ «عروة الوثقی» (شماره‌های ۷ و ۱٤ نیست وازشمارهٔ ۱۳ یک نسخه ، شمارهٔ ۱۷ سه نسخه، وشمارهٔ ۱۸ دونسخه اضافه است).

۳٤۰- شمارهٔ ٦٦ سال‌دوم ، مورخ ۸ فوریه ۱۸۸۳ روزنامهٔ «البصیر» چاپ پاریس که مکتوبی ازسید درآن‌چاپ شده است .

۳٤۱- شمارهٔ ٤۱ سال‌دوم‌مورخ سوم‌آوریل ۱۸۸٤ روزنامهٔ«شرف‌الاخبار‌بهار»(کلکته ، ط)محتوی برمقاله‌ای دربارهٔ سید .

۳٤۲- شمارهٔ ۳٦ سال اول مورخ ۱٦ مهٔ ۱۸۸۵ روزنامهٔ La Correspondance Parisienne نشریهٔ جمهوریخواهان مستقل‌چاپ پاریس‌محتوی برخبر کنفراس‌مادام Paschkoff دربارهٔ افغانستان که در ضمن آن از سید و فعالیت او دربارهٔ اتحاد اسلام صحبت کرده است.

۳٤۳- شمارهٔ ۳۸ سال اول مورخ ۲۰ مه ۱۸۸۵ همان روزنامه محتوی برمصاحبهٔ سه ساعتهٔ مدیر روزنامه باسیدجمال.

(تصویر شمارهٔ ۱۵۷ تا ۱٦۳)

---

۱ ـ آن روزنامه‌هایی دراینجا معرفی‌شده‌است که محتوی بر آثار یا اخبارسیدست .

ی ـ اشعار سید

(منقول از دفتر اول ـ سند شمارهٔ ۱)

غزل

عهد کردم گر ازین ورطهٔ غم جان ببرم — یکسره سر به در درگه جانان ببرم
پای کوبان [و] غزل‌خوان به‌دو صد وجد وطرب — خویشتن را به دردوست به قربان ببرم
سینهٔ خویش کنم چاك [و] گریزان و دوان — عرض خود را به درآصف دوران ببرم
گر **بخارا** بروم ، کی رهم از بیم هلاك — نیم جانیست خدا را که به‌آسان ببرم
گرچه ره پرخطر و منزل مقصود بعید — جان ازین بادیه با همت نیکان ببرم
سوخت جان و نیم از دیو و دد **ایرانی** — رخت بر بندم از [ین] ملک و به **توران** ببرم
بروم خسته و رنجور و فکار و غمگین — داد با تختگه حضرت سلطان ببرم
گر نه سلطان بدهد داد دل غمگینم — شکوهٔ این دل صد پاره به یزدان ببرم

ای یار پری چهرهٔ من در تو وفا نیست — ما را ز تو زین بیش د گر تاب جفا نیست
این حب تو دائم که کشد عاقبم زار — دردی است محبت که در و هیچ شفا نیست

یارنگاری من از چهره برافکنده نقاب — مه [و] خورشید شد از پرتو رویش به حجاب
پای کوبان و غزل [خوان] چو به بازار آمد — ای بسا عاشق دل‌داده که شد مست خراب

عشق بورزید که عشق عاقبت — رهبر هر پیر و جوان می‌شود
عاشق ازین پردهٔ غبرا دوان — تا به جنان دست زنان می‌شود
عشق چو[1] غالب شود اندر مزاج — راز نهانیت عیان می‌شود
عشق چو[1] بر کرد سراز خانها (؟) — عقل سراسیمه نهان می‌شود
عشق کند جلوه به هر صورتی — گاه جسد گاه روان می‌شود
هست نهان عشق به هر ذره‌ای — زان همه دم در جولان می‌شود
زمزمهٔ عشق چو بر جان رسد — جان به تن ، اندر هیجان می‌شود
صخره اگر بشنود این زمزمه — جزو به جزوش همه جان می‌شود

---

۱ ـ اصل : چه

آتش‌عشق ار فتد اندر خیال — رقص‌کنان در سیران می‌شود
سوزش عشق آید اندر نهان — شورش عشاق از آن می‌شود
شورش من زعشق نهانی بود — زان همه دم در غلیان می‌شود
پشه اگر عشق بورزد دمی — همچو یکی پیل دمان می‌شود
عشق **بخارا** کشدم سو به سو — جانم از آن در طیران می‌شود
تختگه عشق بود آن دیار — عشق‌ازآن سوی وزان می‌شود
گر به **بخارا** بروم کی رهم — این مرض آخر یرقان می‌شود
گر روم ، از درد غم آسوده‌ام — ورنه همینم خفقان می‌شود
هر که دمی‌سوی **بخارا** گذشت — تا به ابد دل نگران می‌شود
هرکه بود پیشهٔ او عاشقی — خوش‌دل‌ازاینجابه‌جنان می‌شود

ساقی نامه

مغنی بیا لحن نو سازکن — زنو داستان خوش‌آغازکن
بگو سر[1] های جهان کهن — بیان‌کن رموز نهان و علن
زآغاز وانجام برگو نخست — رموزعیان و نهان گودرست
باهنگ خوش‌سر[1]هستی‌سرای — به قانون نواندرین‌دردرآی
الا چند در پرده مانی‌نهان — بیا بادف و چنگ برگوعیان
زبالا وپستی ، زظلمت زنور — زروز ازل تا به یوم نشور
یکایک به‌تار[و] به‌طنبورفاش — بیان‌کن الاچندازاین‌ارتعاش
بیانی‌کن ازعشق وزعاشقی — بگوشرحی ازشوق وز شائقی
که عاشق‌که معشوق عشق‌ازچه خاست — جهان‌ازچه‌شدوزچه‌اکنون‌بپاست
گه ازپست‌آغاز وگه‌ازعلاء — ز غبرا بگونکته‌ها در سماء
بگوشمه‌ای ازنفوس‌و عقول — بیانی که‌مدهوش گرددغفول
بوحدت چو[1] آئی‌چنان گوسخن — که‌نشنیده‌باشدکس‌اندرزمن
. . . . . . تاری از زلف تار — پس‌آنگه‌بگوسر[1]وحدت‌به‌تار
بده ساقی آن آتشین آب را — بساغر بریز آن می ناب را

۱- اصل : چه

شراب کهن ده که پژمرده‌ام | ازین دیر فانی دل افسرده‌ام
بده باده چندان که مستم کنی | زخود بیخود و می پرستم کنی
چو بخشیم از آن تلخ شیرین مذاق | کشم رخت ازین ورطه تا هفت طاق
چو[۱] مستم کنی ساز هو هو کنم | چو[۱] دیوانه آغاز کو کو کنم
بیان سازم اسرار بالا و پست | بگویم رموز نهان هرچه هست
همه سرّ وحدت بگویم عیان | که مدهوش گردد عقول جهان
زاعیان وصورت زهر گون فنون | بیان سازمت فاش با ارغنون
اگر چرخ با ما شود در ستیز | برو جرعه‌ای بادهٔ تلخ ریز
شود بیهوش رفته اندر خمار | از آن پس وگرماند او برقرار
چه باك اربود گیتی ازما به تنگ | که افضال جودش به ما هست تنگ
مرا می ده ای ساقی نیک رو | به می نامم از لوح هستی بشو
زجمشید و دارا بجز نام نیست | درین دیر جز تلخیت کام نیست
مده جز طرب ره در اندیشه‌ات | بجز می پرستی مکن پیشه‌ات
نگاری بدست آر سیمین بدن | غزل خوان وخندان وشیرین سخن
دگر جامی از می، دگر چنگ و تار | دگر گلبنی و لب جویبار
گهی دست برتاروگه زلف یار | گهی مست مست وگهی هوشیار
به من نیز از آن تلخ یاقوت فام | خدا را تو جامی بده ای همام
می‌ام ده که اندوه یاران پار | ربودست صبر وتوان [و] قرار
چو[۱] می‌نوشم آسایم ازهرغمی | شوم بیهوش و فارغ از عالمی
ز می می‌توان راه بالا سپرد | به می می‌توان ظلمت ازدل سترد
ز می می‌توان کرد خرق حجب | که حاجت نباشد به جمع کتب
ز می احمد افلاك را کرده طی | به اسرار علوی ز می برده پی
دل آهنگ دیوانگی ساز کرد | ز نو ناله و گریه آغاز کرد
به یادآمدش نجد و یاران نجد | چو[۱] آن اشتر مست آمد به وجد
خدا را عنان دل از دست شد | دگر باره شیدا و سرمست شد
گه آهنگ بطحا کند گه عراق | کشد نالهٔ سوزناك از فراق

۱- اصل: چه

گهی چون شترساز عف عف کند — چو دیوانگان افتد و کف کند
به ساقی بگو کی فدای تو جان — علاج چنین دل به می می‌توان
مرا آنقدر باده در حلق ریز — که بیخود فتم تا دم رستخیز
کشم رخت ازین سر به ملک عدم — چو[1] آنجا رسم طبل مستی زنم
زنم در عدم کوس شاهنشهی — به بند اندر آرم زمه تا سهی
جهانی بسوزانم ای محتشم — بدین لوح مستی قلم درکشم
بده ساقی آن راحت روح را — بده ساقی آن گنج مفتوح را
میم ده به آواز چنگ و رباب — به می وارهانم ازین پیچ و تاب
دو جامی از آن بادهٔ سالخورد — که براصل بودش کسی پی نبرد
به من ده که بس زار وافتاده‌ام — دل افکار و مستسقی باده‌ام
اگر حاجتم [2] را نسازی روا — به کوی سبوکش برم التجا
به میخانه آیم کنم صد فغان — زنم دست بردامن این و آن
گهی ناله و گاه زاری کنم — گهی دست حسرت بر سر زنم
خدا را به من ساقیا باده ده — دو صد جام زرینم آماده ده
میم ده که غم بار لشکر کشید — دگر جامهٔ طاقت از هم درید
مرا آتش عشق اندر دل است — مرا پای دل زعشق اندر گل است
ز می ساتکین را تو لبریز کن — از آن آتشین، آتشم تیز کن
به می بیش کن شور دیوانه را — به آتش در انداز پروانه را
مرا ره دگر باره از دست شد — دگر بار دل گرم و سرمست شد
خراباتیان را ز من ده سلام — که دل باز بگرفت از کف زمام
پریشان و شیدا و دیوانه شد — زکعبه دوان تا به میخانه شد
دگر باره مستانه[3] زنار بست — به دیرمغان رفت وآنجا نشست
دلم را به می ساقیا چاره کن — کرم کن به تیغیش صد پاره کن
خرابات را ره پدیدار نیست — ندانم مرا راهبردار کیست
بشو ساقی از بهر حق رهبرم — به جامی ازین درد غم واخرم
مرا تا خرابات شو راهبر — به باده خرابم کن آنگه ببر

۱- اصل : چه ۲- اصل : حاتم ۳- اصل : مستان

ززهد و زطامات پاکم بکن ببر تا خرابات خاکم بکن
کجا شوق باده به سر داشتم کی از ذوق مستی خبر داشتم
مرا می پرستی بیاموختی در آخر ز هجران می سوختی
چشاندیم زان بادهٔ خوشگوار نهادیم ازآن [می] به رنج خمار
زرنج خمارم به می وارهان به می وارهانم ز رنج نهان
بیا ساقی ای مونس جان من شفابخش هر درد پنهان من
مرا ساقیا چشم بردست تست که جام وصراحی‌می مست‌تست
چشاندی به می‌جرعه‌ها درنهان ازآن‌پس به‌می‌مست کردی‌جهان
خوش‌آنکه شوم‌مست ازروی‌تو گهی مست از باده گه مست تو
ببخشم دگرباره جامی شراب بسازم به یک‌جرعه‌مست‌وخراب
چو مستم کنی تا به میخانه بر مرا تا به میخانه مستانه بر
روم تا به میخانه خندان وشاد دهم‌ملک‌هستی به یک‌جرعه‌باد
به فرق فریدون نهم پا ز ناز نهم سر بر آن آستان از نیاز
زعالم کشم‌دست وزهرچه هست کنم خدمت‌ازبهرعوران مست
دگر باره رقص جوانی کنم در آن بزم عیش نهانی کنم
دگر باره شستی به تار آورم همه پیر و برنا به‌کار آورم
به صد کوشش آموختم فن تار که این‌فن‌خوش‌آخر آید‌به‌کار
ازین‌بزم‌خوش‌ترد گردر کجاست درین بزم شاهان عالم گداست
همه بذله گویان، همه سرخ‌رو همه سرو قدان همه مشک مو
کشم‌دست برتارازچپ وراست عراق عرب پویم از راه راست
حجاز[و]حسینی‌زنم گاه[و]راك کنم پردهٔ چنگیان چاك چاك
به زنگوله‌وچپ[و]شهنازوشور همه بزمگه را در آرم به شور
دلم باز دیوانگی سازکرد کجائی کجائی دل آغازکرد
زمستی گذشت‌وزهرعیش‌ونوش زهجران ساقی درآمد به جوش
همی گویدم دل که آن ماه‌کو نخواهم می و ساغرآن شاه کو

به بند زلف توای مه چنان گرفتارم که تابه حشرزبندت مراخلاصی‌نیست
سر نیاز من و آستان پیر مغان که درجهان بجزاینم‌دگرمناصی‌نیست

بادهٔ مردم چه مستی بخشدت — مست باید شد به جام خویشتن

بیانک سحر و شعرك حکمةٌ — کلامک دُرّ و علمک نافع[1]
کتابک بحر و قولک جوهر — و امرك حکم و سیفک قاطع[2]

ردائک فضل و تاجک غرة — عبائک فخر و حکمک نافذ
وکفک جواد و عزمک ثابت — و عقلک دراك و فکرك حائذ

تخلقت بالخلق العظیم المکرم — وتوجت بالعلم الجلیل وبالفضل
فانت احق الناس قدراً و مرتبةً — لشغل الامارة و الحکم بالعدل

بلغت نهایات العلی فی القبائل — وفزت لغایات النهی والفضائل
و اعطاك تاج الفخر رب البریة — واوهب فضلاً مثل فضل الاوائل

چند باشی مبتلای خویشتن — آفت جان و بلای خویشتن
جهد کن زین بندگی آزاد شو — تا که خود باشی خدای خویشتن

الا ای دولت طالع که قدر وقت میدانی — گوارابادت این عشرت که داری روزگاری خوش

هردم از روی تو نقشی زندم راه خیال — با که گویم که درین پرده چها می بینم

(منقول از دفتر سوم - سند شمارهٔ ۳)

درمدح حضرت رشیدی پاشا ناظر داخلیه افندی گفته شد

بختم زسر برفت ونگا[ر] از کنارهم — تابم دگر نماند ونه صبر وقرارهم
ازصبح تا به شام وزشب تادم سحر — باچرخ در ستیزه و باروزگار هم
گردید در مذاق من از صبر تلخ تر — شیرین لبان روم و می خوشگوارهم
کومونسی که شرح دهم ز آنچه می کشم — از دهردون وزین فلک کج مدارهم
کردم جدابه کج روی و کینه پروری — از دوستان جانی وملک و دیار هم
باب فرح بروی من خسته بسته شد — روز و شبم به آه شد و انتظار هم

۱ـ مصراع دوم را بصورت « ونثرك اعجازونظمک ساطع » عوض کرده است.

۲ـ عطائک موفور وکفک باذل — ورایک الهام و سیفک قاطع

جانم زمی‌تهی‌شد و بزمم زچنگ ورود / کاخم زساقیان و بت غمگسار هم
آخر بترس ای فلک کج رو از خدا / وزعدل وداد حضرت دولت مدار هم
آنکس که بر گزیدخدایش برای‌خویش / و ز بهر نظم ملک خداوندگار هم
آن گوهر محیط هنر پروری و داد / و آن آفتاب برج جلال [و] وقار هم
بحرعلوم و کان خرد معدن وداد / غوث امم غیاث ذوی الاقتدار هم
در منهج رشاد و طریق سداد و عدل / مقبول خاص و پادشه و کردار هم
رشدی ورا لقب[۱] زخداوندگار شد / بادا سعادتش ز یمین و یسار هم
ای آسمان فیض و سخا و سحاب جود / برخاك رشحه‌ای ز عطوفت ببار هم
ذرات را وجود چو از بحر جود تست / از روی لطف چشم ز من برمدار هم
رومی درین ولا به تولای حضرتت / دارد امید عز و دگر افتخار هم

۱- اصل : لغب.

قسمت دوم

اسناد خانوادهٔ امین‌الضرب

الف - تقریرات سیدجمال به خط محمدحسین آقا (امین‌الضرب ثانی)

ب - مکتوبهای سیدجمال‌الدین

۱ — به حاج محمدحسن امین‌دارالضرب

۲ — به محمدحسین آقا (امین‌الضرب ثانی)

۳ — به آقا محمدجواد اصفهانی (مقیم مسکو)

۴ - به ملاعلی‌عرب (مقیم کرمانشاه)

۵ - پاکتهای خالی

ج - مکتوبهای اشخاص راجع به سید

۱- آقا محمد جواد اصفهانی نمایندهٔ حاجی محمد حسن درمسکو

۲- حاج محمدحسن امین‌دارالضرب

۳ - محمد حسین آقا (امین‌الضرب ثانی)

٤ - میرزا نعمت‌الله هاشم‌اف اصفهانی (ازمسکو)

٥ - آقا شیخ محمد حسن (مقیم قم)

٦ - میرزا جعفرخان (برادرحاجی سیاح)

۷ - حاجی میرزاخلیل اصفهانی

۸ - آقا محمدعلی اصفهانی (از کرمانشاه)

۹ - ملاعلی‌عرب (از کرمانشاه)

۱۰ - امین‌السلطان

۱۱ - حاجی‌سیاح

۱۲ - متفرقه

د - دفاتر کوپیه (سواد مکاتیب امین‌الضرب به سیدجمال‌الدین و مکاتیب راجع باو)

ه - نقل از «یادگار زندگانی» و تکفیر نامهٔ چاپی

الف ـ تقریرات سید جمال‌الدین در طهران

مطالبی است که در دوران اقامت سید درخانهٔ امین‌الضرب، از طرف سید گفته شده و محمد حسین آقا امین‌الضرب ثانی آنها را بخط خود نوشته‌است. گاهی فارسی اصل است و گاه عربی. فارسی‌ها در تطبیقی که شد بشرح زیرست و همانهاست که میرزا لطف‌الله در «مقالات جمالیه» بطبع رسانیده است.

۱) مسودهٔ متن فارسی مقالات (۸ ورق). پشت بعضی از آنها عربی هم دارد. روی بعضی از آنها نوشته « مقالهٔ فارسی است که انشاءالله باید اورا عربی نماید» اوراق عربی مقاله (۶ ورق).

۲) پاکنویس اول مقالات و یادداشتها بعربی که نامنظم است (۲۸ ورق).

۳) پاکنویس دوم مقالات و یادداشتهادر ۷۷ صفحه و ناتمام که از اول الی صفحهٔ ۱۶ شرح حوادث آن روزانهٔ عادی‌ست و صفحات ۱۶ و ۱۷ مقاله مانندی است که شاید املاء سید باشد. دنبالهٔ اوراق بشرح زیرست:

ص ۲۲ـ مقالة فی بیان عیش
ص ۲۴ـ طبایع الکلاب و القطط
ص ۲۶ـ ضلال الانسان
ص ۲۸ـ قصة الزاهد و السلطان
ص ۲۹ـ حکایت، نقل از تلماك
ص ۳۱ـ مقالة منازعة العلم و الجهل
ص ۳۳ـ استهزار السلطان
ص ۳۵ـ فی بیان التجارة
ص ۳۶ـ مقالة النوم
ص ۳۸ـ الغفله عن حالنا
ص ۳۹ـ مقالة العلما
ص ۴۱ـ سبب تطرق الفساد فی الاخلاق
ص ۴۴ـ مقالة النصحیة

ص ٤٥- فی بیان الغیرة

ص ٤٧-فی بیان الظلم

ص ٤٩- مقالة لزوم تربیة البنات

ص ٥١- شقاء الانسان فی حیاة الدنیا

ص ٥٢- مقالة شعر شاعر

ص ٥٤- (مقالة بدون عنوان)

ص ٥٨- الکبر والعجب

ص ٦٠- الجاهل

ص ٦٢- ماهذه الغیوم ... (درسر - ص ٥٧، مقالات جمالیه)

ص ٦٤- ایها الرضیع ... الی آخر.

(برای نمونه سه قطعه ازآنها عکس برداری وچاپ شد)

(تصاویر ۱۶۴ تا ۱٦٦)

ب ـ مکتوبهای سیدجمال الدین

اول ـ خطاب به حاج محمدحسن امین دارالضرب[1]

۱ـ مکتوب عربی از حضرت عبدالعظیم در سؤال از اینکه آیا منزل برای او اجاره شده است یاخیر؟ (حدود ۳ ربیع الاول ۱۳۰۳) (تصویر ۱۶۷)

۲ـ از مسکو ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۷/۲۸ شوال ۱۳۰۴ (تصویر ۱۶۸ و ۱۶۹)

۳ـ « « ۱۴ اوت ۱۸۸۷/۲۴ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۴ (تصویر ۱۷۰ و ۱۷۱)

۴ـ از پطرزبورغ ۹ فوریه ۱۸۸۸/۲۶ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵ (تصویر ۱۷۲ تا ۱۷۴)

۵ـ « « ۳۰ آوریل ۱۸۸۸/۱۸ شعبان ۱۳۰۵ (تصویر ۱۷۵ و ۱۷۶)

۶ـ « « ۱۰ ژوئیه ۱۸۸۸/۱ ذی‌القعده ۱۳۰۵ (تصویر ۱۷۷ و ۱۷۸)

۷ـ « « ۵ سپتامبر ۱۸۸۸/۲۸ ذی‌الحجه ۱۳۰۵ (تصویر ۱۷۹)

۸ـ « « ۳ نوامبر ۱۸۸۸/۲۷ صفر ۱۳۰۶ (تصویر ۱۸۰)

۹ـ « « ۱ ژانویه ۱۸۸۹/۲۸ ربیع الثانی ۱۳۰۶ (تصویر ۱۸۴)

۱۰ـ « « ۲۷ مارس ۱۸۸۹/۲۵ رجب ۱۳۰۶ (تصویر ۱۸۲ و ۱۸۳)

۱۱ـ « « ۱۰ مه ۱۸۸۹/۱۰ رمضان ۱۳۰۶ (تصویر ۱۸۴)

۱۲ـ « « ۳ ژوئیه ۱۸۸۹/۵ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۶ (تصویر ۱۸۵ تا ۱۸۷)

۱۳ـ از کرمانشاه ۱۵ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۸ (تصویر ۱۸۸)

۱۴ـ « « ۲۳ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۸ (تصویر ۱۸۹ تا ۱۹۱)

۱۵ـ از بغداد ۲۳ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۸ (تصویر ۱۹۲ و ۱۹۳)

۱۶ـ از بصره ۲۴ شوال ۱۳۰۸. امضاء و کلمهٔ بصره را حک کرده‌اند (تصویر ۱۹۴)

۲ـ خطاب به آقا محمدحسین آقا[2]

۱ـ از مسکو ۲۱ ژوئیه ۱۸۸۷/۲۹ شوال ۱۳۰۴ (تصویر ۱۹۵)

۲ـ از پطرزبورغ ۱ مارس ۱۸۸۸/۱۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۵ (تصویر ۱۹۶)

۳ـ از پطرز ۲۰ آوریل ۱۸۸۸/۱۸ شعبان ۱۳۰۵ (تصویر ۱۹۷)

---

۱ و ۲ـ عکس تمام این مکاتیب در قسمت تصاویر طبع شده است.

۳ـ خطاب به آقا محمد جواد اصفهانی[۱]

(دائی‌زاده حاج محمدحسن)

۱ـ از پطرزبورغ بی‌تاریخ (ظاهراً اوائل ذی‌حجه ۱۳۰٤) (تصویر ۱۹۸)

۲ـ « « ۱٤ محرم ۱۳۰۵/۱۲ اکتبر ۱۸۸۷

۳ـ « « ۲۲ محرم ۱۳۰۵/۱۰ اکتبر ۱۸۸۷

۴ـ « « ۱۳ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵/۲۷ ژانویه ۱۸۸۸

۵ـ « « ۱۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۵/۱ مارس ۱۸۸۸ (یا ۲۸ ج ۲ ۱۳۰۶/۱۸۸۹)

۶ـ « « ۷ رجب ۱۳۰۵/۲۰ مارس ۱۸۸۸

۷ـ « « ۱۸ شعبان ۱۳۰۵/۳۰ آوریل ۱۸۸۸

۸ـ « « ۱۱ شوال ۱۳۰۵/۲۱ ژوئن ۱۸۸۸

۹ـ « « ۶ ذی‌القعده ۱۳۰۵/۱۵ ژوئیه ۱۸۸۸

۱۰ـ « « ۱ ذی‌الحجه ۱۳۰۵/۹ اوت ۱۸۸۸

۱۱ـ « « ۲۶ محرم ۱۳۰۶/۲ اکتبر ۱۸۸۸ (تصویر ۱۹۹)

۱۲ـ « « ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۰۶/۲۷ نوامبر ۱۸۸۸

۱۳ـ « « ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۰۶/۱٤ دسامبر ۱۸۸۸

۱۴ـ « « ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۰۶/۱۶ دسامبر ۱۸۸۸

۱۵ـ « « ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۰۶/۱ ژانویه ۱۸۸۹

۱۶ـ « « ۸ جمادی‌الاولی ۱۳۰۶/۱۰ ژانویه ۱۸۸۹

۱۷ـ « « ۱٤ صفر ۱۳۰۶/۲۰ اکتبر ۱۸۸۸ (یا ۲۰ صفر) ۱۳۰۵/۱۸۸۷

۱۸ـ « « ۹ رمضان ۱۳۰۶/۹ مه ۱۸۸۹ (یا ۲۷ شعبان) ۱۳۰۵/۱۸۸۸

۴ـ خطاب به ملاعلی عرب

۱ـ از بغداد ۲۰ رجب ۱۳۰۸ (تصویر ۲۰۰)

۲ـ از بصره ۵ ذی‌الحجه ۱۳۰۸ (تصویر ۲۰۱)

۳ـ صورت‌حساب ۲۱ جمادی‌الثانیه/۱۳۰۸ (تصویر ۲۰۲ و ۲۰۳)

(صورت حساب تنظیمی ازطرف آقا محمد علی اصفهانی نمایندهٔ حاج محمدحسن در کرمانشاه از اثاثیه و وجه نقد که به‌سید داده شده مورخ ۲۱ شهر جمادی‌الثانیه ۱۳۰۸ و به امضاء سید رسیده است).

۱ـ چون مطالب این‌نامه‌ها غالباً در احوال پرسی است از نقل آنها خودداری شد وفقط عکس دو نامه که مهمتر بود به چاپ رسید.

۵ - پاکتهای خالی

۱ - خطاب به حاج محمد حسن به طهران - تاریخ تمبر : پطرزبورغ ۱۸ آوریل ۱۸۸۷ .

۲- خطاب به حاج محمد حسین آقا از مسکو ، ۷ ژوئیه ۱۸۸۷ .

۳- » » » (احتمالاً در ۱۳۰۵) .

۴- » » » (» » ») .

ج ـ مکتوبهای اشخاص راجع به سید (خارجه و ولایات)[1]

۱ - آقا محمد جواد اصفهانی به‌حاج محمد حسن

(پسردائی‌حاج محمد حسن ونمایندهٔ اودرمسکو)

۱- ۲٤ذی‌القعدهٔ ۱۳۰٤ : «آقا سید جمال‌الدین فردا خیال پطرزبورغ دارند . دیروزهم در بنده منزل بودند. کاغذ هم به‌جنابعالی نوشته‌اند درجوف است. »

۲- ۲۵ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰٤: «آقا سید جمال‌الدین امروز به پطرزبورغ رفت . بدرقهٔ ایشان تا راه‌آهن شد . »

۳- ۳ ذیحجة‌الحرام ۱۳۰٤ : «ازبابت کاغذآقا سید جمال‌الدین امروزخواهم فرستادوآدرس پطرزبورغ اومعلوم نبود، تا امروز کاغذ او رسید درجوف گذاشتم فرستادم. »

۴- ۱۰ صفره ۱۳۰۵ : «ازپطرزبورغ سه‌هزار منات که به‌جنا بعالی تلگراف کرده‌ام آقاخواسته‌اند جواب داده‌بودید سه‌هزار منات را بده، من هم فرستادم رسیدش را هم نوشته‌اند.»

۵- ۲۸ صفره ۱۳۰۵ : «عرض دیگر میرزا قنسول مکاریه که ساکن پطرزبورغ می‌باشد یک تفصیلی نوشته‌است‌جهت نشان گرفتن که بفرستم خدمت جنا بعالی. اگرخرجی‌داشته باشد جزئی بدهد . ازقراری که معلوم می‌شود آقائی‌حاجی‌سید جمال‌الدین‌راخدمت جنا بعالی‌واسطه کرده‌است. بنده هم تفصیل‌را فرستادم،لکن‌جنا بعالی‌ملاحظه بفرمائید و بزیر فرش بگذارید که خیال می‌کنند نشان گرفتن خیلی کار سهل است. »

۶- ۲۳ج۲/۱۳۰۵ : «عرض دیگر، سرقوم فرموده بودید که ازاحوالات آقا اطلاع بدهم.در پطرزبورق (کذا) تشریف‌دارند. تازگی تعلیقه ننوشته‌اند. »

۷- ۳رمضان ۱۳۰۵ : «کاغذآقا را فرستادم پطرزبورق. »

۸- [بی‌تاریخ] : «از دست من رفت (یعنی میرزا نعمت‌الله) . آقایی حاجی سید جمال‌الدین‌را واسطه‌کرد که ما را با اوآشتی بدهند . . . ازآقا تازگی خبری نیست. »

۹- ۱۵ شوال ۱۳۰۵ : «عرضی دیگر از بعدازمکاریه بنده با میرزا نعمت‌الله گفتگو وسلام‌و علیک با هم نداشتیم‌تا چندیوم قبل کاغذآقائی‌حاجی‌سید جمال‌الدین‌رسیدیکی جهت من یکی جهت آمیرزانعمت‌الله که باید باهم سلام وعلیک‌داشته‌باشیدوآن کاغذآقا

۱- درنقل‌مکاتیب رعایت‌رسم‌الخط اصل آنها شده است .

درجوف است ویکی هم جنابعالی مرقوم‌فرموده بودید ازاوحرفی نگویم. بعدحضرات ایرانیهاجمع شدند ومارا باهم آشتی دادند. درعمل تجارتی باهم گفتگو نداریم. همین سلام علیک ظاهر می‌باشد.»

۱۰- ٤ محرم ۱۳۰٦: «از بابت آقائی حاجی‌سید جمال‌الدین یک عریضه نوشته‌ام به ایشان که هرقدر وجهی لازم باشد مرقوم بفرمائید تابرسانم هنوزجواب نیامده.»

۱۱- ۱۱ محرم ۱۳۰٦: «کاغذ آقارسید. فرستادم به پطربورق ازبابت تنخواه هم بایشان نوشتم هرقدرلازم باشد مرقوم بفرمائید تابفرستم هنوزجواب نیامده.»

۱۲- ۱۹ محرم ۱۳۰٦: «کاغذ آقا را هم فرستادم هنوز جواب نرسیده است و پول‌هم تاحال نخواسته‌اند.»

۱۳- صفر ۱۳۰٦: «ازآقا حاجی سیدجمال‌الدین کاغذ رسید درجوف است . . . ازبابت کاغذ جهت حاجی سیدجمال‌الدین که نوشته بودید . . .»(دنباله مطلب در اثررطوبت رسیدگی‌محوشده است.)

۱۴- ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۰٦: «عرضی‌دیگردوهزارمنات آقارا به پطر بورق‌فرستادم. خودشان‌خواسته بودند که بفرست من هم فرستادم. کاغذ آقایی‌امین‌السلطان راهم فرستادم. هنوز رسیدپول‌رانداردم. فردارسید پول ورسید کاغذ باید بیاید.»

۱۵- ۱۳ جمادی‌الاولی ۱۳۰٦: «ازآقاحاجی‌سید جمال‌الدین دیروز کاغذ داشتم. ازاحوالات سلامت خودشان نوشته بودند. چندی‌قبل‌هم یک کاغذ به جنابعالی‌نوشته بودند. ظاهراًدرجوف کاغذی‌به حضرت‌اجل اکرم آقای‌امین‌السلطان فرستاده بودند که بنده فرستادم بطهران. البته رسیده است.»

۱٦- ۲٥ ذی‌القعده ۱۳۰٦ [خطاب به‌محمدحسین‌آقا]: «عرض‌دیگرازقراری که معلوم‌می‌شود حاجی‌سید جمال‌الدین از خدایگانی پول خواسته است و کاغذ نوشته است و بمن هم نوشته‌اند عجالتاً بزودی پانصد منات بفرست تاخبر از حاجی برسد. من جواب خواهم نوشت که‌ندارم».

۱۷- ۲۱ محرم ۱۳۰۷ [خطاب به محمدحسین‌آقا]: «خودم دیروزازمکاریه باآقایی‌حاجی‌سید-جمال‌الدین ازمکاریه به مسکو آمدم. امسال ایشان هم‌به مکاریه‌آمده بودندبه‌جهت تماشا وفردا هم عازم پطربورق می‌باشند. چند روزی درپطربورق‌هستند بعدعازم طهران می‌باشند. بااعلیحضرت همایونی ملاقات‌کرده بودند و ایشان را درطهران طلبیده بودند. خواهندآمد.»

۱۸- ۱۹ صفر ۱۳۰۷: «حاجی میرزا رضاخان بنان‌الملک که ازادارهٔ حضرت والا ظل‌السلطان (ذله‌السلطان) می‌باشد دیروز وارد مسکوشدند. آقایی حاجی سیدجمال‌الدین هم تا یک هفته دیگر بمسکوخواهندآمد که باتفاق ایشان عازم ایران شوند.»

۱۹- ربیع‌الاول ۱۳۰۷ [به‌محمد حسین‌آقا]: «ازبابت آقایی‌حاجی‌سید جمال‌الدین امروز از مسکو عازم ایران شدند و ملازمان جناب خدایگانی را در بادکوبه ملاقات خواهند کرد.»

۲۰- ۲۵ رجب ۱۳۰۸: «قبض‌دوهزار منات حاجی‌سیدجمال‌الدین‌هم پیدا کردم درجوف است.»

۲۱- ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۰۹: «ازقراری که معلوم شدآقایی‌حاجی‌سیدجمال‌الدین درلندن می‌باشند.»

۲۲- ۲۸ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۹: «ازبابت آقایی‌حاجی‌سیدجمال‌الدین ازخودشان من کاغذی‌ندارم لکن کاغذی بایشان به همان دستورالعمل‌جنابعالی‌خواهم‌نوشت تاجواب بیاید.»

۲۳- ۷صفر ۱۳۱۰: «ثانیاً‌عرض می‌شود تعلیقه‌ای که دردوم محرم مرقوم فرموده بودیدرسیدو کاغذآقایی‌حاجی‌سیدجمال‌الدین‌هم درجوف بود، هنوزروانه نکرده‌ام بواسطهٔ اینکه ازخودآقا نه‌کاغذی دارم و نه‌آدرس‌اورا دارم و پاکت اولی‌را به‌آدرس‌روزنامهٔ قانون فرستادم ورسید هم ندارم ازاوآدرسش‌را معلوم می‌کنم. آنوقت این کاغذ رامی‌فرستم.»

۲۴- ۱۷صفر ۱۳۱۰: «بابت کاغذآقایی‌حاجی سیدجمال‌الدین هنوز نفرستاده‌ام بواسطهٔ آنکه آدرس لندن اورا ندارم و علاوه شنیده‌ام به اسلامبول‌رفته است. بعدازمعلوم کردن خواهم فرستاد.»

۲- حاج‌محمد حسن به پسرش ازسفر فرنگ

۱- کاغذ پارهٔ نصفه ۱۲ شعبان ۱۳۰۴: «ظاهراً از محمودآباد [درمعیت سید]. درین‌نامه که پاره‌وناقص‌شده است جزئی‌ازنام سیدجمال‌الدین باقی‌مانده ودنبالهٔ آن محوشده است. درپشت‌نامه نوشته شده: «آقامیرزا لطف‌الله رادعابرسانید. اگرنخواستند بروند شما کمال‌پذیرائی‌را بکنید جای دیگرنروند تاخودم بیایم».

۲- فرد حساب مشهدی حسن طهرانی نمایندهٔ حاج محمد حسن درمحمودآبادآمل:

«صورت مخارج زمان تشریف فرمائی حضرت ملجاءالانام آقای آقا سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی به طهران.

مخارج ازآمل الی دارالخلافهٔ طهران بتاریخ غرهٔ شهرربیع‌الثانی ۱۳۰۷ لغایت ۶

شهر ایضاً، بموجب صورتی که خدمت جناب مستطاب بندگان اجل مقرب الخاقان آقای آقا محمدحسین آقا دام اجلاله العالی داده شده ۱۲ تومان.

۳- سلخ جمادی الاولی ۱۳۰۷ ازمحمود آباد به طهران درجواب نامهٔ ۱۲ جمادی الاولی پسرخود : «نوشته اید امروز بخاکپای مهر اعتلای مبارک مشرف شدم امرومقررشده است که جناب جلالتمآب اجل اکرم آقای امین السلطان خدمت حضرت مستطاب آقاروحیفداه برسند و روزسه شنبه خودشان هم بخاکپای مبارک مشرف شوند خیلی مشعوف شدم واینکه درتلگراف شمااز جناب مستطاب آقاسلام رسیدمفهوم گردید که انشاءالله درخاکپای مبارك خیلی خوش گذشته است. البته مراتب را بنویسید .»

۳-محمد حسین آقا به پدرش ازطهران

۱- ۳ شعبان ۱۳۰۴ :[حاکی از اینکه سید از طهران رفته و همانطورکه از نامهٔ ۱۲ شعبان امین الضرب استنباط می شود سیددرآمل بوده است . درهمین نامه می نویسد که میرزا لطف الله سلام می رساند.

۲- ۱۶ رمضان ۱۳۰۴ : «درباب رسالهٔ دوم مرقوم فرموده بودید نوشته وفرستاده شود بنده ازین رساله ها ندارم. یکی داشتم این اواخرجناب آقا فرمودندکه این را بده .آنجا که رفتم یکی ازبرای تومی فرستم . امیدست که انشاءالله مرحمت بفرمایند. بعدنوشته خواهد شد. لکن دو سه نفرهستند که می دانم دارند شاید ازآنها بگیرم و نوشته بفرستم وفرستاده ام بیاورند.»

۳- ۵شوال ۱۳۰٤ : «این هفته خواستم عریضه خدمت جناب مستطاب آقاسیدجمال الدین سلمه الله عرض بکنم لکن چون معلوم نیست کجا تشریف دارند لهذا جسارت ننمود. کتاب ایشان راکه ردبردهری بود فرستادم آوردند و نوشته انشاءالله پنجشنبه ارسال بادکوبه خواهد شد. . . استدعا از خاکپای مبارك اینست که مرحمت فرموده مرقوم فرموده که جناب آقائی کجا تشریف دارند تا بعرض عریضه تصدیع افزای خاطرمبارك ایشان بشوم . »

۴- ۸ شوال ۱۳۰٤ :«عریضه ای خدمت جناب فضائل مآب آقای آقا سیدجمال الدین سلمه الله به لسان عربی عرض نموده ام، بعد ازآنکه از نظرانورگذشت مرحمت فرموده چسبانده خدمت ایشان بدهید.»

۵- ۲۰ ذی‌القعده ۱۳۰۴ :«جناب حاجی‌سیدجمال الدین سلمه الله این هفته تعلیقه به افتخار حقیر به لسان عربی مرقوم فرموده بودند در جواب عریضهٔ بنده. انشاءالله جواب آنرا عربی عرض خواهم نمود.»

۴- میرزا نعمت‌الله هاشم‌اف (ساکن مسکو)

(این شخص سید را در طهران دیده بوده است)

۱- ۱۲ ذی‌القعده ۱۳۰۵ :«خطاب به محمدحسین آقا : «جناب مستطاب آقای وحید فرید روحی و جسمی فداه در پطرزبورغ تشریف دارند ولی حالا را در شهر نیستند بیک لاق (کذا) نزدیک پطرزبورغ تشریف برده‌اند. وجود مبارکشان قرین استقامت است».

۲- ۸ محرم ۱۳۰۷ :« باری اخبار جدید آنکه جناب مستطاب فریدالدهر و وحیدالعصر مولانا و آقاناشیخ جمال الدین سلمه الله تعالی وارد مکاریه شده عزیمت ایران دارند. درنزدیک خاك وینه حضور همایونی رسیده و کمال لطف ومهربانی ازجانب اعلیحضرت اقدس همایونی شده ایشان رادوباره به ایران دعوت فرموده‌اند وحضرت اجل اشرف امجد هم اظهارمهربانی فوق‌العاده نموده و ازجناب آقا درخواست نموده‌اندکه مجدداً به ایران تشریف بیاورند.»

۳- ۲۰ ربیع الاول ۱۳۰۷ :«هرگاه جناب مستطاب آقای شیخ جمال الدین روحی فداه وارد شده باشند وخدمت ایشان رسیدید عرض بندگی حقیرموقوف بلطف سرکار.»

۵- آقا شیخ محمدحسن از قم

(این نامه‌ها همه بدون تاریخ و مربوط به ۱۳۰۷-۱۳۰۸ است)

۱- [بی‌تاریخ]«مخصوصاً استدعادارم خدمت جناب مستطاب جلالت نصاب شریعت و نجابت انتساب آقای حاجی سیدجمال الدین سعدآبادی سلمه الله تعالی عرض سلام داعی را اگر ملاقات می‌فرمائید برسانید. بکمال معرفت احقر رامی‌شناسند، داعی اخلاص قدیمی دارد ودرنجف اشرف خدمت ایشان رسیده که اگریادنمی‌آورند بفرمائید همان آخوندی که هم خانه و هم منزل باجناب شریعت‌مآب آقایی آقای ملاحسینقلی درجزینی بود و جناب عالی باجناب آقا سید احمد آنجا درس می‌خواندید و تشریف می‌آوردید و می‌بردیدالی آخر...»

۲- [بدون‌تاریخ]:«مرقوم فرموده بودید که روزها گاهی قلب تاریک خود رابنورجمال جناب

مستطاب وحیدالدوران آقای حاجی سید جمال الدین دام افضاله العالی منور می فرمائید. همین فقره میزان خوبی است و اسباب کمال امتیاز است. هرگاه جناب مستطاب آقا بقوهٔ مغناطیسیهٔ وجود بابود خود جناب عالی را ازمراسم این نشأه‌های بود بصقع وجود اصیل و ظل بسیط جلیل و بادی خلت حضرت جلیل و وادی ایمن حضرت کلیم کشانید وآثار موت اختیاری رابه مفاد «موتوا قبل أن تموتوا» ازآن جناب به ظهوررسانید که برحس عیان خود دیدیدکه دیگررغبت به این مشاغل ندارید واگربه زنجیرجنابعالی راببندند پاره می کنید وبه جانب جناب حق می‌روید وبراین عذرهامتعذرنمی‌شوید. خیلی خیلی ملتمس است که اگرآن تصرف ازوجود شریف دیدید البته به مخلص فانی اطلاع بدهید که خود را زنجیر کند ومیخ طویلهٔ خود رادرب دولت منزل جناب آقا بکوبد تابمیرد. جناب آقا گویانظرمبارکشان نباشد ، سالهادر نجف اشرف باجناب ایشان بوده و بامعلم ایشان جناب مستطاب قطب‌الاقطاب آخوند ملاحسین همدانی درجزیئی درهمه موارد و مواقف جلیس وانیس ورفیق بوده و هست.»

۶-میرزا جعفر برادر حاجی سیاح (ازمسکو)

(بعد ازآمدن سیدبه طهران)

۱- تلگراف به طهران (درتاریخ ۲ ,جمادی‌الاولی۱۳۰۷): «جمال‌الدین آقا مطالب را هرطور هست تلگرافید منتظرم.»

۲- مکتوب محتوی برنقل تلگراف مذکور و بعد: «حال شش روز است که تلگراف کردم تاحال منتظربودم که ازجانب آقاتلگراف برسد که نرسید. متوقعم ازاحوالات جناب آقا مرقوم بفرمائید. چونکه دوستان آقا دراینجا نگران می‌باشند و استدعا اینکه پاکت راکه جوف عریضه است مقررفرمائید خدمت جناب آقا زود برسانند.»

۳-[بدون تاریخ]: «مختصرعریضه‌ای است خدمت جناب علامی عصرمولاناشیخ جمال‌الدین آقا ادامه‌الله تعالی عرض نموده در جوف این عریضه جسارت نموده فرستادم. استدعا اینکه التفات فرموده مقررفرمائید پاکت رابحضورجناب مولانابرسانند. کمال نگرانی ازطرف جناب معظم الیه حاصل است که آیادرایران شایستهٔ احترامات درحق جناب ایشان بعمل می‌آورند یااینکه حضرات شب پره طبعان ازروشنائی آفتاب درقهرند.»

(مراجعه شود به‌سندهای شمارهٔ ٤ , ۵ , ۱۰ درقسمت اول.)

۴- ۱٦ ذی القعده[۱۳۰۷] :«جناب مستغنی الالقاب آقایی شیخ جمال الدین ازوقتی که ازپطرزبورغ تشریف برده‌اند اظهارکم التفاتی درنهایت درجه نسبت به حقیرمی‌فرمایند. نه به عریضه‌جات فدوی جواب می‌نویسند ونه به تلگرافها اعتنامی‌فرمایند . بطوریکه این دفعه حوصلهٔ ناقابل بنده تمام شده اظهارمطلب رابرسرکارعالی‌می کنم وعریضه‌ای که به جناب آقا عرض کرده‌ام اصل مطلب درآنجاعرض‌شده. استدعادارم که همان عریضه راکه به جناب آقاعرض کردم ملاحظه فرموده وخوانده به جناب آقا بدهید و حکم اوراخودتان بفرمائید. «زیراکه سردوست ازدشمن نهان به». حالت بنده که به آقا معلوم است و بعد از ملاحظه نمودن آن عریضهٔ بنده بر جنابعالی نیز معلوم خواهد شدآیا می‌توانم بیش ازین‌طاقت بیاورم. حکمش را ازجنابعالی‌می‌خواهم که به حقیقت بفرمائیدکه شایدبنده نمی‌فهمم ومقصرم .»(ایضاً به سندهای‌شمارهٔ ۱۰٤ و ۱۰۵ مراجعه شود.)

۵- [بی‌تاریخ] :«چندی قبل‌عریضه عرض کرده وسبب زحمت و مایهٔ دردسرشدم که مراسلهٔ جناب‌آقای کرام آقا سید شیخ جمال الدین رادرجوف‌آن فرستادم‌و استدعای رسانیدن اورا نمودم . بنده این زحمت رسانیدن عریضه‌جات رابه جناب‌عالی‌حسب‌الفرمایش خودآقامی‌دهم والاجسارت نمی‌شد. این‌دفعه نیزعرض کردم استدعای‌بندگانه‌دارم مرحمت فرموده برسانند. مطلب همان درخصوص‌طلب بنده ازآقاست . قلباًمیخواستم درین‌باب زحمت به جناب‌آقا ندهم. اما چکنم این‌طلبکاران بنده را به چهارچوبهٔ حیرت انداختند آنها بقدری زور می‌آورند و بنده باآقا عرض می کنم . خودشان اینجا می‌فرمودند که کتابهای‌فراوان دارم باید درطهران فروش بشود. برضای خدا بفرمائید بنده را ازین‌طلب کاران خلاص نمائید . » (ایضاً به اسناد شمارهٔهای ۱۰٤و۱۰۵ مراجعه شود .)

۷- حاجی میرزاخلیل اصفهانی

(که همراه امین‌الضرب ثانی به‌حج رفته وازاستانبول نوشته است)

۱- ۱۰ربیع الاول ۱۳۱۰:«. . . جناب‌آقا هم زیاده اصراربرترك ازین‌راه رانمودند بلکه به طریق تحکم‌وحکم گفتند به جناب مستطاب آقای خودم حاجی‌محمدحسین آقاحفظه‌الله که مأذون‌به رفتن نیستید. بازهم جناب آقاي‌خودم ترك عزیمت راننموده استخاره نمودیم . . .»

۸- آقامحمدعلی اصفهانی مستخدم دخانیه در کرمانشاه

۱- سه شنبه ۲۲ جمادی الثانیه ۱۳۰۸: «عرض دیگر در چند یوم قبل جناب سلمه‌الله حاجی سید جمال الدین آقا باتفاق پنج غلام وارد کرمانشاه، در دیوانخانه مهمان جناب حسام‌الملک شدند. یک روز قبل از چاپار باتفاق آقاملاعلی خدمت ایشان رسیده مشرف شدم. کمال رضایت و شکر گزاری را ازجنابعالی داشته دعاگو بودند. چاپار وارد ودستخط جنابعالی رسید. خدمت ایشان نموده ملاحظه کردند. یکصد علاوه بریوم قبل شکرگزاری و دعاگو بودند. بعد ازآن صورت سیاهه داده که جهت راه ایشان خرید شود. صورت آنها رادرظهر عرض شده بنظر شریف برسد. بواسطهٔ جناب حسام‌الملک بسیار بسیار مهربانی بایشان کردند ومی کنند و فرمودند از ایشان خواهش کردم چند روزی کرمانشاه اذن بدهید بمانم شاید حالت خوب شود. قدری کمی کسالت دارند. جناب حسام‌الملک چهار پنج یوم اذن دادند. همه روزه دو دفعه خدمت ایشان رسیده‌ام. ازحضرات تجارهم بدوستی فدوی خدمت ایشان رفت وآمد کرده‌اند وازجانب حسام الملک دو نفر پیش خدمت مهماندارداده شام ونهار بقاعده موجودست. خلاصه اسبابی از فدوی خواسته‌اند. ریز

اسباب جهت جناب آقا: (گلیم سه ذرعی، سماور، سینی استکان، استکان نعلبکی وغیره) الی حال این اجناس خریده شده ولی فرمودند این اجناس درکوتی باشد کسی نداند. تااینکه اگر از توسط جناب حسام الملک پول و اجناس رسید فبها والایوم روانه شدن خواهم برد. ولی تمام این سیاهه خریده شده موجود درکوتی. و از طرف حسام الملک بسیارمهربانی ودرخدمات جناب حاضرمی باشد خلاصه حیف که چنان شخصی باین قصه‌ها مبتلی می‌باشند. ایران نباید نظم وصاحبی بهم رساند. خداوند انشاءالله جنابعالی [را] ازبزرگی نیندازد. خداوند طول عمری وعزت بدهد بتمام وابسته‌های سرکار که روز وشب بحق خداوند دعاگوئی سرکار برهمهٔ ماها لازم است. خلاصه خداوند [را] شاکریم که نان خورسرکارمی باشیم.»

۲- غرهٔ رجب ۱۳۰۸: «ازبابت این دو صورت محاسبه هرچه حسب الحوالهٔ جنابعالی شد که خرید اسباب و نقدی که تسلیم جناب فخرالحاج حاجی سیدجمال الدین شود باید موضوع بفرمائید ولی شرحی اول ازبابت جناب آقا عرض کنم که چقدر از رفتار سرکار عالی و خدمتگزاری به جناب ایشان در جمع ها ذکر کرده‌انه، جهت

وکیل‌الدوله جهت سرکارحسام‌الملک. وحضرات ایشان ازکل و جزء ازآن‌جمله جناب وکیل‌الدوله میل کردند که خدمتی به جناب ایشان کرده باشند. دم دم فرمایش ایشان بود که هرچه لازم هست بفرمائید بنده هم اطاعت کنم. تعارف آب حمام! قربان در حضورجمعی یک دفعه جناب‌آقا بدر رفت وجوش سیادت ایشان راگرفت. در جواب وکیل‌الدوله فرموده‌ای مرد توهمه را جهت من تعارف خرج میدهی! هرچه کرم تو باشد حاضر کن. جناب آقا بحق خداوند درمجلس او راصورت دوغازکاسبی کرد. بعد ازآن‌ایشان رفتند سرکارفخرالحاج حاجی‌میرزاحسن‌خان که در بصره و مصر کارگذار ایران بودند که خدمت جنابعالی اول سلام رساندند ثانیاً فرمودند که جناب وکیل‌الدوله مبلغ سی‌تومان برات بغداد جهت جناب شما فرستادند جناب‌آقا این را شنید. در جواب ایشان دوکلمه شعری وبعد را دعای بسیار بسرکارکه حاجی‌امین‌الضرب درطهران تادرخانه ایشان بودم چه کردم و آخردرشاه عبدالعظیم آمدم ماه بماه مبلغ شصت تومان پول‌مخارج منزل‌جهت شام ونهارداده وماهی‌ده تومان پول فقرا درکیسهٔ من‌ریخته‌است. حال‌مرا به این‌قسمتها آوردند. معزولی‌دولت به کرمانشاه. ازیوم ورود الی‌حال‌را دونفرروبروی بنده واداشته که پول و اسباب و مخلفات هرچه لازم است گرفته شود. بنده حاضر بودم فرمود محمدعلی این‌ساعت اسباب را حاضر کند فدوی‌آمدم کوتی واسباب و اجناس که حاضر کرده بودم بردم دیوانخانه. درحضورآجودان‌باشی‌وکسان‌حسام‌الملک وحاجی‌میرزاحسن‌خان‌الی‌سوزن وخیاطه تحویل داده حساب چه عرض کنم. بسیار شکرگذاری و دعاگویی‌بسرکار. خلاصه ازجناب حسام‌الملک دوفقره پول‌رسید. یوم اول‌سی‌وپنج تومان جهت غلامها تعارف آنهاکردند یوم دوشنبه ۹ ۲شهرحال [رجب] که تشریف می‌بردند ممدون (؟) بیست تومان پول‌نقد و چهار پنج قلم اسباب راه خورجین اسبابی‌آوردند. دوازده سوار بایوزباشی‌الی‌خانقی و مال‌سواری آوردند. جناب ایشان رادریوم دوشنبه۹ ۲ شهرحال‌روانهٔ خانقی کردند. بسلامتی تشریف بردند و فرمودند از خانقی خدمت جناب فخرالحاج حاجی سیدجمال‌الدین شرحی گفته بود[ملاعلی]که شما به محمدعلی] بفرمائید خدمت جناب حاجی‌آقا بنویسید جناب ایشان بمن‌فرمودند که توامرا بنویسی‌اگر ضرر نداشته باشد فدوی عرض‌کردم چشم. جهت اینکه پول خرید برای‌آقاملاعلی‌روانه کنند والاکارایشان خوب نمی‌شود عرض‌کردم چشم . . . و اجناس اسبابی که فدوی جهت ایشان

گرفتم تسلیم کردم با پول نقد، ریزاورا درعریضه عرض کردم بنظرمبارك برسدو ایشان... امضا فرمودند و در ظهر صورت آنها عرض شده جهت اطلاع عرض شد...

صورت که حسب الحواله جهت جناب سلالة السادات العظام فخرالحاج حاجی سید ـ جمال الدین خریده شده وتحویل ایشان دادم ودرظهراوامضا فرمودند نزداین جانب می باشد وثبت اودراین ورقه معلوم نموده اطلاعی داشته باشند ازقرارمذکورست ، بتاریخ ۲۱ شهرجمادی الثانی ۱۳۰۸.»

۳- ۸ رجب ۱۳۰۸: [تکرارهمان مطالب مربوط به خرید جنس واینکه سید درخانقی می ماند].

۴- ۲۲ رجب ۱۳۰۸: «عرض دیگرازجناب آقا حاجی سیدجمال الدین آلا الی حال اخباری نرسیده، سوارها که همراه بردند مراجعت نکرده اند. می فرمودند رسید خود راهمراه حضرات خواهم فرستاد وچندیوم درخانقی خواهم ماند. ایشان چشم براه بعضی مطلبها بودند. خلاصه این دو روزه خط ایشان همراه سوارها خواهد رسید.»

۵- ۲۸ رجب ۱۳۰۸: «اول اینکه درخصوص جناب مستطاب آقائی فخرالحاج حاجی سید ـ جمال الدین الی الیوم خبری نبود...(ناخوانا) روانه شدند نه ازخودشان و نه ازسوارها که باتفاق ایشان بودند وشهرت بسیارداشت که جناب ایشان رابردند دربغدادوتسلیم کارگذارایران کردند که درنزد ایشان محبوس باشند. الیوم خط مبارك ایشان ازبغداد جهت جان نثاررسید که وارد شهربغداد درخان حاجی عبدالصمد تاجراصفهانی منزل دارم. بسیارآسوده شدیم وازقرارذکرایشان جهت جنابعالی دوکلمه مرحمت کردند درجوف خط آقا ملاعلی که ارسال طهران بفرمائید. آقاملاعلی را ندیدم سؤال کنم و چون روزپست ایشان درخانه عریضه جات را می نویسندانشاءالله تعالی چنانست و آسودگی جهت جنابعالی دارد... عرض دیگرتعلیقهٔ جناب آقا را در جوف فرستادم بنظرشریف انشاءالله برسد... خلاصه وقبض رسید اسباب وپول جناب آقا راخواسته بودید درجوف فرستادم . این فقره چشم بندی نمی شود خلاصه عرض بنده اینست . بنده کجاداد کشیدم که خدمت ایشان چیزی حواله شده. بخداوندقسم است که خودم وملاعلی فهمیده . والسلام. نمیدانم چه شده که جناب عالی اوقات تلخی فرموده اید. خلاصه مختارید.»

۶ـ ٥ شعبان ۱۳۰۸ : « درین هفته جواب دستخط جناب آقائی فخرالحاج حاجی سید ـ جمال الدین آقا را عرض کرده فرستادم . بواسطه معلوم نکرده بودند توقف خواهم کرد ویا عازم خواهم شد .»

۷ـ ۲۰ شعبان ۱۳۰۸ :« دویوم قبل ازبغداد سه چهارنفرازحضرات تجارنوشته بودند که جناب مستطاب آقائی حاجی سید جمال الدین را کارگذاربغداد جناب ایشان را فرستادند در بهرود [بیروت] . نمیدانم این بیچاره در طهران چه کرده که یک ولایت منذگار نمی‌شود ده یوم . خلاصه ولی دردوسه شهرشهرت دارد ، دراسکندریه را می گویند بهرود رامی گویند، که بعد معلوم شود. کجاتشریف برده است.

۹- ملاعلی عرب از کرمانشاهان طرف حساب امین الضرب

(مردی کم‌سواد بوده‌است)

۱ـ جمادی الثانی ۱۳۰۸ :«دویوم قبل جناب آقای آقاسیدجمال الدین را به اتفاق پنج غلام سوار وارد کرمانشاه کردند به کرمانشاه خدمت آقای حسام الملک رسیده بودند. فرموده بودند ملاعلی(۱) را بفرستیدبیاورند. بنده را جناب اجل احضار فرمودند. خدمتشان رسیدم حضور آ ازبزرگی جناب آقا خدمت آقای امیرحسام الملک عرض کردم. خیلی التفاوت ومحبت دربارهٔ آقافرمودند. خواهش کردم که مادامی که آقاتشریف [دارند] مرخص بفرمائید دربنده منزل باشند فرمودند. خیردوسه روزی جناب آقادر پیش خودم درست خدمت آقا بندگی بهم میرسانم. خیلی التفات دربارهٔ آقا فرمودند. مبلغ بیست تومان خود امیر به حضرات سوارهایی که آقا راآوردند مرحمت فرمود. خیاط فرستادآوردندو دست لباس ازبرای آقادوختند. حال که درکرمانشاه تلگراف بسرکارکردم جواب رسیدخدمت آقا دادم. ملاحظه فرمودند. خیلی ازسلامتی وجود[. . .]مسرورشدند به هرجهت ساعتی ازخدمت گزاری غفلت نکرده وخیلی درخدمت وفرمایشات آقاحاضرم. پست هنوزواردنشده است که تعلیقهٔ سرکارزیارت شود. مطالب که درخیال دارند آقا را چهار یوم دیگربااحترام روانه کنند بطرف بغداد . . .

جواب تلگراف هم رسید. ساعتی ازجناب آقا غفلت نکرده ونمی کنم. لوازماتی که دارندانشاءالله صورت داده می‌شود. فرمودندکه بجناب عالی عرض شود اگر تعلیقه

۱- سید، ملاعلی را درطهران درخانهٔ امین‌الضرب دیده بوده وازآنجا اورا می‌شناخته است.

به‌آقانوشته باشید خط حقیر باشد که به محلی که‌معین‌می کنندفرستاده شود. پاکتی به اسم‌جناب خداوندگاری‌داده‌اندا ینک ارسال‌شد. یک‌خط به‌آقای سیدعبدالرحیم[۱] نوشته‌اند وخطی‌هم به امین‌الدوله. فرموده‌اند خط امین‌الدوله را بفرستم آقای - آقا سیدعبدالرحیم که برساند. کلاً درجوف‌پاکت سرکارارسال‌نمودم.»

۱۴- ۲۲ جمادی‌الثانیه[۲] ۱۳۰۸: «دستخط‌آقای آقا سید جمال‌الدین درجوف‌وسفارشی ارسال خدمت مبارك شده. درهفته پست طهران رسید جواب عرایض بنده نرسید. تعلیقهٔ سرکاربجهت محمدعلی‌رسید سفارش‌جناب‌آقا را به اونوشته. او رابردم خدمت آقا معرفی کردم. مطالبی که نوشته‌بودید به محمدعلی‌تعلیقهٔ. سرکاررا دادآقاخواندند. یوم قبل‌سرکاراجل‌آقای امیرحسام‌الملک فرستاده خدمت آقاکه فردا باید بروید. آقاچون حالتی‌نداشت ومنتظرجواب خط سرکا[ربود] بنده [را] فرستادند خدمت سرکارامیرمهلت شش‌یوم گرفتم که بعد ازشش‌یوم حرکت کنند باسوار. بنده‌آنچه ازقوه برآمددرخدمتگزاری کوتاهی‌نکردم. ازحالات من که آقامطلع شدخیلی دلش بحال‌من‌سوخت. باری تازمان حرکت‌آنچه از قوه برآید کوتاهی نکرده و نخواهم کرد که‌درزمان حرکت‌آقاتا کرند بدرقهٔ آقاخواهم‌رفت که به‌آقا این‌دوسه منزل بد نگذرد. کرندهم چون علی سرادخان باایشان ازسرحد رد کند سفارش می کنم کمال خدمتگزاری به‌آقابفرماید... مطلب دیگرآنکه‌آقا فرمودند خدمت سرکارعرض که اگرجواب کاغذهای آقا را ارسال می‌دارید درجوف خطی که به حقیرسرقوم می‌دارید بفرستید که به آقا برسانم، چون جاومحل خود رامعین کرده به این‌جهت عرض‌می کنم.»

۱- مقصودآقا سیدعبدالرحیم اصفهانی معین‌التجارکرمان است (متوفی۱۳۱۲ درکرمان) که درهنگام اقامت سید درطهران اورا درمنزل‌امین‌الضرب شناخته ودر روزتبعید سید در حضرت عبدالعظیم حضور داشته است. این شخص‌برادری داشته بنام سید عبدالکریم که در رشت اقامت داشته و میرزا محمد رضای‌کرمانی اورا در هنگام مسافرت خود به استانبول در رشت ملاقات کرده بوده است در حوالی ذی‌القعدهٔ ۱۳۱۳ عازم کرمان شده و خبرقتل ناصرالدین‌شاه را در میان راه قم و یزد شنیده . محتمل است میرزا محمد رضا را درهنگام عزیمت بسمت کرمان در حضرت عبدالعظیم تصادفاً ملاقات کرده‌بوده باشد (مستفادازنامه‌های اصفهانی امین‌التجار مقیم رشت معروف به معیرونامه‌های سید عبدالکریم ازیزد).

۲-اصل: ربیع‌الثانی

۲- ۲رجب۱۳۰۸: « و حرکت آقای آقا سیدجمال الدین راعرض، دویوم قبل تلگراف ورود خانقین آقارسیدازطهران تلگرافی هم ازجانب اجل اکرم آقای امین السلطان روحی فداه به کرمانشاهان به جناب آقای امیرحسام الملک کرده بودند که سید رافرستاده یادر کرمانشاهان.آقای حسام الملک تلگراف کرد که امروزرسید اورا از خانقین دارم . درخصوص تنخواهی که درتعلیقهٔ ۱۷ ج ۲ مرقوم فرموده بودیدآقای امین السلطان تلگرافاً حواله دادهانداصل نداشت. بیست تومان امیرداده‌اند و۳۱ لیره محمدعلی به ایشان داده‌اند . اطلاعاً عرض می‌شود . »

۳- رجب۱۳۰۸: « درخصوص جناب آقاسیدجمال الدین تلگرافی ازحاجی علی اکبرد اشتم. نوشته بودفرداوارد می‌شوند. منزل ازبرای جناب درسرائی رفته گرفته بوده‌است. تعلیقه‌جات سرکار وقبله گاهی آقای آقا محمد حسین آقا را سفارشی کردم فرستاده تعلیقهٔ معین التجارآقا سید عبدالرحیم به حقیرمرقوم فرموده عریضه به‌آقا عرض،آنرا هم سفارشی کردم فرستادم.»

۴- ۱۵رجب۱۳۰۸: «پاکت سرکاررا پاکت دیگرکه درین هفته ازطهران‌رسیده بودارسال خدمت‌آقا شد. انشاءالله جواب که رسید ارسال خدمت می‌شود . . .»

۵- ۲۷رجب۱۳۰۸: « پوست،بغدادرسید وتعلیقهٔ جناب آقای آقاسیدجمال الدین.رسیدیکی پاکت به اسم مبارك سرکار ویکی‌به اسم قبله گاهی‌آقا محمد حسین آقاروحی‌فداه. اینک در جوف این عریضه ارسال خدمت سرکار شده ملاحظه بفرمائید و جواب او را مرحمت فرموده سفارشی کرده درجوف تعلیقهٔ خود ازبرای حقیرارسال بدارید که ازقراری که دستورعمل داده‌ارسال بغداد شود . شخص‌حاجی‌علی‌اکبری که دربغداد ازبرای‌آقا معین کردم آقا خیلی از محبتهای اونوشته بودند. . . پاکت بزرگی‌آقا بجهت آقای‌سیدعبدالرحیم‌معین التجارنوشته بودند. فرموده که پاکت‌آقای‌معین التجار رابرسانید که‌بدست دیگری‌نرسد. اطلاعاً عرض‌شد.ازقراری که معلوم‌می‌شود خیلی نوشتجات متفرقه در جوف پاکت‌آقا بود . بنده بموجب دستور عمل آقا علی حده سرپاکت را باسم آقا میرزا اسدالله محلاتی امین پست نوشتم که بدست خود آقا سیدعبدالرحیم برساند .»

۶- ۲۷ رجب۱۳۰۸: « نوشتهٔ بغداد رسید . ورود آقائی آقاسید جمال الدین از بغداد رسید. عرایضی که از طهران از جمله خط سرکاررسیده همه را نوشته و جواب همه را

نوشته ارسال فرموده‌اند. اینک ارسال خدمت شده ملاحظه بفرمائید.»

۷- ۳ شعبان ۱۳۰۸: «حال‌تحریرچاپار‌بغداد رسید. حاجی‌علی‌اکبر همدانی‌نوشته درشب ۲۶ شهرشعبان آقائی آقا سید جمال‌الدین‌باسحملهای(۱) پاشای بغداد او را بردند بطرف بصره. دیگر نمیدانم دربصره می‌ماند یاآنکه بجای دیگر خواهند برد. اما از قراری که نوشته خیلی به سختی او را برده‌اند و نوشته بود هرکاری در حق او کرده آقاسیدعلی قطب کرده. اطلاعاً‌عرض‌می‌شود.»

۸- ۲۰ شعبان ۱۳۰۸: «... وازحالت جناب‌آقا عرض کردم که اورا ازبغداد بردند بصره. حال هم عرض می‌شود گویا دربصره ... نگذارند. جای دیگربروند یک پاکتی ازآقای معین‌التجار رسید فوراً فرستادم دربصره بجهت‌آقائی...»

۹- ۲۷ شعبان ۱۳۰۸: « درخصوص آقائی آقاسید جمال‌الدین‌خط ۱۷ شهرشعبان ازبصره رسید. نوشته بودندد‌ربصره توقف کرده‌اند ومطالبهٔ جواب خطهای‌طهران کرده بودند. هفتهٔ قبل پاکتی‌سفارشی ازآقای معین‌التجار رسیده فرستادم. اماجناب عالی‌جواب عرایض آقا را نداده اگردرین هفته رسید می‌فرستم‌والاسند پوستخانه(۲) خواهم فرستاد که بداند خط سرکاررسیده است.»

۱۰- ۱۷ رمضان ۱۳۰۸: «درخصوص جواب کاغذآقا فرموده‌اید درجوف پاکت معین‌التجار فرستاده‌اید. بسیارخوب هروقت که رسیدارسال‌می‌شود.»

۱۱- غرهٔ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۸: « از سیدجمال‌الدین پاکتی ازبرای آقا سیدعبدالرحیم. رسید سابقاً آقا سید عبدالرحیم نوشته بود که کاغذ[را] بخوانید و مطالب لازمهٔ او را بمن نوشته و کاغذ که ازاومی‌رسد پاره کرده به‌آب روان ریخته باشید. حال‌یک پاکت بسیاربزرگی‌آمده است تکلیف راچه کنم. سرکاراطلاع بدهید که دانسته باشنم.»

۱۲- ۹ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۸: «خطی ازآقارسیده‌اینک درجوف‌است ملاحظه بفرمائید. جواب دارد جواب اورا ارسال بدارید. بجهت معین‌التجارپاکت خیلی‌بزرگی‌هست نفرستادم... یک خط هم به اسم ایشان(محمدحسین‌آقا) ازآقا رسید ارسال‌شد.»

۱۳- شهرصفر ۱۳۰۹(۳): «مدتی‌است ازسیدجمال‌الدین اطلاعی‌نداریم. حاجی‌علی‌اکبرهمدانی

۱- اصل: محفلهای

۲- مقصود قبض‌نامهٔ سفارشی‌است که درجوف آن نامهٔ سید را به طهران فرستاده بوده‌است.

۳- اصل: ۱۳۰۸

. . . از بغداد اطلاع داده باشد در بصره یاآنکه از بصره رفته، اگر خبری بود خواهم نوشت . »

۱۰ - امین السلطان

۱- مکتوبی از حاج محمد حسن به امین السلطان دائر براینکه برای عیادت امین السلطان به اتفاق سیدجمال الدین رفته بوده‌اند . در حاشیهٔ آن امین السلطان از تشریف آوردن جناب آقا اظهار تشکر و عذر خواهی کرده است و اظهار کرده که بعداً خدمتشان خواهد رسید.

(تصویر شمارهٔ ۲۰۴)

۲- سواد بخط حاج محمدحسن ازدستخط ناصرالدین‌شاه خطاب به امین السلطان.

«بتاریخ ۲۳ شهر ذی‌القعدة الحرام ۱۳۰۷ -جناب امین السلطان- بنا بود سیدجمال الدین راحاجی‌محمدحسن روانهٔ قم بکند-اگر هنوزدرطهران است ونرفته‌است بحاجی‌محمد-محمد حسن بنویس که البته اورا روانهٔ قم بکند .»

(تصویر شمارهٔ ۲۰۵)

۳- نامه‌ای ازامین السلطان خطاب به حاج محمدحسن و درختام آن می‌نویسد : « ازآقا سید - جمال الدین خبری‌دارید یاخیر؟ »[ظاهراً پس ازحرکت دادن سید این مکتوب نوشته شده است] .

۴- مکتوب خطاب به حاج‌محمدحسن بخط منشی باحاشیه‌ای بخط امین السلطان .

(تصویر شمارهٔ ۲۰۶)

۱۱- حاجی سیاح

۱- تلگراف ازاصفهان مورخ ۲۳ ربیع الاول ۱۳۰٤ خطاب به امین الضرب.

«بتوسط جناب‌آقای حاجی امین الضرب حفظه‌الله تعالی‌خدمت جناب‌آقای وحید فرید آقاسید جلال‌الدین (کذا) حفظه‌الله تعالی‌تبریک ورود عرض‌می‌نماید . آقا میرزا-لطف‌الله ازهمدان آمدندوروانهٔ‌طهران شدند. جناب‌آقای‌سهام السلطنه سلام‌میرسانند. احقرعبادسیاح .»

(تصویر شمارهٔ ۲۰۷)

۲- مکتوب[۱۳۰۵] ازمحلات پس‌ازورود میرزاجعفر بطهران .

«. . . این روزها هیچ اطلاع ازسلامتی وجود میمنت مسعود جناب وحید و فرید افتخارالحکماء آقای حاجی سید جمال‌الدین حفظه‌الله‌تعالی ندارم . مرحمت فرموده هرگاه اطلاعی‌حاصل‌است احقررا هم مطلع ومشعوف فرمائید. . . »

۳- مکتوب ٤ ٢ رجب [۱۳۰۵ یا ۱۳۰٦] از محلات به طهران.

«. . . چندی است از جناب وحیدالعصر فریدالدهر افتخارالعلماء والفضلاء والفلاسفه والحکماء آقای حاجی سیدجمال الدین حفظه‌الله تعالی اطلاع ندارم. می‌دانم که جناب ایشان اینقدرها بی‌مرحمت تشریف ندارند. البته تعلیقهٔ جناب ایشان به احقر نمی‌رسد. اگرچیزی مرقوم فرمودید بدانند احقرهم چیزی ننوشتم.»

۴- مکتوب. ١ صفر [۱۳۰۵ یا ۱۳۰٦] ازسبزوار که عازم مشهد بوده است.

«. . . ازجناب مستطاب وحید فریدآقایی آقای حاجی سیدجمال الدین حفظه‌الله تعالی اطلاع ندارم. انشاءالله بمژدهٔ سلامتی وجود مبارك جناب ایشان این غریب را مشعوف خواهید فرمود. . .»

۵- مکتوب ظاهراً [۱۳۲۸] خطاب به امین‌الضرب ثانی.

«. . . چون بهانه‌جو بوده که خود را یاد آورخاطر عاطردارم لهذاعرض می‌نمایم: بندگان اجل‌عالی خوب می‌دانند اول کسی که دربعضی خیالات بود چه اشخاص بودند. سبب ورود ایران مبرورجنت ورضوان آرامگاه آقای حاجی‌سید جمال‌الدین طاب ثراه فقیربودم ومعرفی آن حضرت را خدمت مرحوم مبرورحاجی آقا (امین - الضرب اول) طاب‌ثراه فقیربامرحوم حاج محمداسمعیل صراف(۱) ازاصفهان نمودیم و مرحوم حاجی‌آقا تاهردرجه بزرگی‌فرموده که هرتخمی درایران زرع و روئید اگر مرحوم حاجی آقا تاآن درجه‌غیرت نمی‌فرمودند آن تخم زرع نمی‌شدوهدرمی‌رفت. خودحضرت‌اجل‌عالی به مکهٔ معظمه مشرف بوده فقیربادیگران درقزوین، پیرمردی که دربان خودتان وقزوینی بود مذکورداشته که مرحوم مبرور حاجی‌آقا فرموده بودندراضی‌بودم یک کروربمن ضرروارد آید وسیاح گرفتارنشود. همین‌عبارت ازآن مرحوم بیادگار در سیاحت‌نامهٔ فقیرثبت‌است. این‌ایام خیال‌اصلاح وطبع آنرادارم. درگرفتاری‌حقیرهرنوشته ازآن بزرگوارنزدحقیر بودمفقودومعدوم‌شد. اکنون‌عرض مینمایم اگرازنوشتجات‌آن بزرگوارچیزی باشد مرحمت بفرمائید سوادآنرا برداشته

۱- حاج محمد اسماعیل صراف مقیم اصفهان که باحاج محمدحسن طرف مکاتبه و محاسبه بوده است، چنانکه از مکتوبهای دفترشمارهٔ ٥ کوپیهٔ حاج محمد حسن (صفحهٔ ١١٧ کتاب حاضر) برمی‌آید، یکی‌از معرفین سید بحاج‌محمد حسن‌بوده است.

عین آنرا تقدیم می‌دارم . اگر آنها مشکل باشد همین قدر زمان حرکت بامرحوم مبرور حاجی آقا سفراول وورود سفرثانی وحرکت به حضرت عبدالعظیم(ع) واز بست کشیدن وبردن ازحضرت عبدالعظیم (ع) رامرقوم بفرمائید وروز ورود خودتان بطهران واز مراجعت سفرزیارت بیت‌الله زاده‌الله شرفاً راکه برفقیر لازم . زیاده عرضی ندارد

احقرداعیان سیاح. »

۱۲- متفرقه

۱- حاج ابوالقاسم معین التجارازاصفهان مورخ ۲۰ صفر ۱۳۰۴.

« . . . عرض دیگر اینکه جناب آقای حاجی سیدجمال الدین دام توفیقه که مدتی دریروپ بوده‌اند این اوقات تشریف به اصفهان آورده‌اند وحضرت اشرف والا(ظل السلطان) منزل ایشان خدمت جناب حاجی سیاح داده‌اند. خیال مسافرت طهران رادارند. جناب حاجی سیاح مخصوصاً به مخلص فرمودند که خدمت جنابعالی عرض نمایم زحمت کشیده درطهران خانه ومنزلی به جهت توقف جناب حاجی سیدجمال الدین معین فرموده که ساعت ورود معطلی ازبابت منزل نداشته باشند ومشار الیه خودش بادوسه نفرنوکر می باشد. یکطرف منزل خارج لازم دارد وهرقدروجه الاجاره قراربدهید خدمت جنابعالی خواهندداد. انشاءالله التفات فرموده منزل معین کرده و جواب عریضهٔ مخلص را مرقوم فرمایند که خدمت ایشان عرض شود . زیاده جسارت است. . . »

۲- جهانگیروزیرمعادن ناصرالدینشاه، رجب ۱۳۰۴ (خطاب به کیست معلوم نیست):

« فدایت شوم . الان درخدمت جناب مستطاب آقاسیدجلال الدین (کذا) سلمه‌الله تعالی و سرکارمعتمدالسلطان حاجی محمد حسن امین الضرب به جهت تبریک عید سلطانی مشرف است. این شرح را خدمت ملازمان عالی دام اقباله می نویسد. . . »

۳- حاج محمدعلی آقا کاشانی (پدرحسین نقوی) از مسکومورخ ۲۸ صفر ۱۳۰۶.

« . . . باری زمانی که درپطربورغ بودم جناب آقای آقا سیدجمال الدین زیارت نمودم همیشه درخدمت آقاحکماء بودند. چون جناب آقا در هر مجلس اوصاف جناب عالی می کنند ومی فرمایند که درایران اگر کسی باشد فلان کس است باین واسطه جمیع حکماء آنجا یک نوع اخلاص غایبانهٔ به جنابعالی دارند یکی ازآنها بواسطهٔ راه‌آهن یک عریضه نوشته است ویک کتابچه هم نقشهٔ راه‌آهن راکشیده است داده بفدوی که بخدمت جنابعالی ارسال دارم. لهذا امروزآن عریضهٔ آن شخص حکیم بااین عریضهٔ خود

ارسال کردم . . . باری درپطر بورغ جناب آقاخواسته این امر اصلاح کنند و این امر را یک جوری به جناب آقا اشتباهکاری کرده بودند که جناب آقا می‌فرمودند که بیائید بیست هزارمنات یا ده هزارمنات به اینها بدهید درین حسابهای شماروش بگذرد . پنج هزارمنات هم به شما ارسال بدهند و خدمت جناب آقا عرض کردم اینها اول بیایند حساب را روشن کنند بعد این کارها بشود . جناب آقا ابراز می‌فرمودند که خیر اول تو پول بده بعد اینکارها بشود، جان نثارتمکین نکردم.

۴- مکتوب بی امضا خوش‌خط بی‌تاریخ (اواخر ۱۳۰۷).

« . . . باری نمیدانم کی بحضرت عبدالعظیم(ع) می‌روید که من هم آمده بمعیت جنابعالی خدمت جناب مستطاب آقائی آقا سید جمال‌الدین ادام‌الله برکاته مشرف شوم که بی‌نهایت ازیشان خجالت دارم . شنیدم درچند روزقبل از مخلص گله فرموده بودند. اگرچه حق‌دارند، ولی‌خبرازحال‌مخلص ندارند. خود باید خدمت خودشان رسیده‌و عرض نمایم که نرسیدن خدمت ایشان درین‌مدت از چه بابت بود، بلکه انشاءالله بتوسط جنابعالی رفع گلهٔ جناب مستطاب معظم بشود . . . »

۵- ٤ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۸، آقا محمد یزدی نمایندهٔ حاج محمد حسن ازقم.

«دودستخط مبارک حضرت مستطاب عالی‌روحی‌فداه باچاپاران فارس‌و کرمان واصل‌و زیارت گردیده... ازاوامرمطاع آگاهی حاصل گردید. درباب تشریف‌فرمائی بندگان آقای آقا سیدجمال‌الدین زید افضاله‌العالی بقم شرحی مرقوم فرموده بودید، دویوم قبل افواهاً شنیدم جناب حاجی‌میرزا هادی‌راآورده‌اند ومتحمل‌نشدم. دستخط مبارک جنابعالی که زیارت شد ومعلوم شدآقای‌آقا سید جمال‌الدین بوده‌اند فوراً در حالتی که بوران شدیدی بود احرام شرفیابی خدمت ایشان رابسته به مهمانخانه رفتم. ازعدم سعادت وتوفیق ازفیض‌لقای‌ایشان محروم ومهموم شدم، چه‌که دویوم‌قبل ایشان‌راحرکت داده‌اند وبکرمانشهان توجه فرموده‌اند . امیدوارم درهرجاتشریف دارند خداوند وجود مسعودایشان را محفوظ فرماید .»

٦- ۱۲ شعبان ۱۳۰۸، آقا محمدهاشم اصفهانی از کربلا.

« . . . جناب مستطاب آقای‌آقاشیخ جمال‌الدین مدظله تا ورود بغداد ایشان راجویا شدم. وارد شده‌اند . کربلاخدمت ایشان میرسم. تبلیغ‌سلام جنابعالی‌راعرض‌خواهم کرد. به حاجی‌عبود هم سپردم‌آقا که به نجف‌اشرف مشرف می‌شوند دیدن بروند. فرمایشاتی داشته باشند انجام بدهند . سرکارعالی اگر بجهت سرکارآقا بخواهید

پاکتی روانه بفرمائید جوف خط جهت حاجی عبود بگذارید، می‌رساند خدمت آقا...»

۷- ایضاً ازو مورخ ۷ شعبان ۱۳۰۸.

«... آقای آقاسید جمال‌الدین را شنیدم که تا بغداد تشریف آورده بوده‌اند واز بغداد روانهٔ بمبئی شده‌اند ...»

۸- ۳ جمادی‌الاولی ۱۳۰۹، آقا محمد بن حاج عبدالمجید اصفهانی نمایندهٔ حاجی محمد حسن درمارسیل Marseille.

«... عرض دیگر ازقرار روزنامه‌جات فرانسه که یوم قبل جناب جلالت مآب نظرآقا یک دانه روزنامه فرستاده بود شرحی ازخیالات فاسد بی‌معنی نوشته بودند، اینست که عرض می‌شود. درروزنامهٔ چاپ لندن نوشته‌اند که سید جمال‌الدین افغانی به لندن رفته است و باملکم خان نمک بحرام همدست و همعهد شده‌اند. شرح مزخرفی در مذمت ایران و وزرای ایران من‌جمله وزیراعظم نوشته‌اند ودر روزنامه چاپ کرده‌اند من‌جمله آقا سیدجمال‌الدین هم بعد ازعزیمت ازطریق بغداد و بصره به برلن پای‌تخت آلمان رفته است ودرمجلس بیزمارک گفتگوها نموده است حالاهم درلندن باملکم به هم بسته‌اند و به این مزخرف گویی اقدام دارند وخیال می‌کنند که این مقولهٔ مزخرف را کسی اعتنا خواهد کرد. دربرلن جواب آقا سیدجمال‌الدین را بوضع بی‌اعتنائی داده‌اند، ولی درمقابل جناب جلالتمآب نظرآقا وزیرمختارشرحی از خیالات فاسدهٔ آقا سید جمال‌الدین درروزنامه‌جات فرانسه گذاشته ازبدو ورود مشارالیه به طهران وخیالات فاسد او واخراج نمودن اورا و مذمت زیاد ازو وملکم بیک نحو خوشی مضامین خوش درروزنامه جات فرانسه چاپ نموده که بگوش اهل فرانسه این بیانات وزیرمختارخیلی ملیح ومطبوع است. خداوند انشاءالله بحق تمام انبیاء و اولیای برحقش که وجود مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری روحی وروح-العالمین له الفداه را ازجمیع بلیات محفوظ فرماید. این کلمات لاطائل این مردسان بی-معنی مثل ذره‌است درمقابل خورشید و باید باطن هرکس که بهرلباس است بروزکند ونتیجهٔ اعمال وعقاید اومعلوم گردد. اطلاعاً عرض شد. ازفخرالملک هم اشاره‌ای کرده بودند که درلندن است واین روزها خیال عزیمت ایران را دارد. ولی بنظرم می‌آید این هم پلتیک باشد وفخرالملک هم تبعیت داشته باشد. خدا عالم‌است، العلم عندالله. دراینکه فخرالملک از ملکم‌خان خبیث‌تر ومردودترست حرفی نیست.. خداوند انشاءالله این جزرآدمها را به غضب خود بسوزاند.»

۹- ۱۵ شوال ۱۳۰۹، آقا سیدعبدالرحیم معین التجار کرمان.

«. . . راستی چندجا پارست خواسته‌ام شرحی از آن آشنائی که حال در لندن است بنویسم. احتیاط می کردم. حال عرض می کنم انتشاراتی بازبه کرمان ازاو رسیده. یقین سرکار دیده‌اید. کاغذی که ازبصره به جناب میرزا نوشته باز کاغذی اززبان ملت به‌تمام علما این ها را چاپ زده‌اند. جائی که کرمان رسیده یقین همه‌جا رسیده. متفکرم اینها به چه دردی می‌خورد. چه خیالی این‌مرد برسردارد. خواستم نسخهٔ آنرابرای سرکاربفرستم همین یقین کردم سرکاردیده‌اید همین احتیاط کردم، خداوند انشاءالله عاقبت همه را به خیرنماید وشراین جنس دوپا را هم دورنماید. خداوند انشاءالله حفظ نماید ما را. من که چنان ازین مرد می‌ترسم که اصلاً درکرمان اسم او را نمی‌برم. باوجود این یکی ازانتشارات درپست خانه باسم من بود تاباز کردم دیدم پنهان کردم که دورسرخودم هیچ ندیدند. این ازکجا فهمید من آمده‌ام کرمان. باری خداوند انشاءالله حفظ نماید.»

۱۰- آخرصفر ۱۳۱۰ ایضاً ازسیدعبدالرحیم معین التجار.

«ازحرکت حجاج خبر بدهید. آن شخص لندنی بااحترام زیاد ازجانب دولت‌عثمانی وارد علیه شده. البته جناب حاج محمدحسین آقا بسرکارخبر داده‌اند.»

۱۱- بی امضا وبی تاریخ خوش‌خط.

«. . . سابقاًهم صورت امین السلطان مرحوم [مقصود آقاابراهیم امین السلطان است] وسیدجمال الدین مصری رافرمایش دادید. مرحمتی نفرمودید. حتی پول قاب وشیشه راهم فدوی اظهارننموده. . .»

د- منقولات از دفاتر قوپیه (کوپیه)

دفتر فرنگستان، رمضان ۱۳۰۳ تا ذی الحجهٔ ۱۳۰۴

ورق۸۲- نامهٔ مورخ ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۰۴ ازحاج محمد حسن خطاب به برادرخود حاج - محمد رحیم ساکن گانژ(فرانسه) :

« . . . از برکت امام زمان عجل‌الله فرجه دوستی خداوند نصیب کرده‌است که بحمدالله امروزدرهیچ دولتی برای هیچ یک‌ازسلاطین نشده‌است. جناب مجتهدالزمان وفریدالدوران حاجی سید جمال الدین مشهور به افغانی که در فرنگستان روزنامهٔ عروة‌الوثقی را نوشته ومشهوراست به حنفی‌مذهب درخانه تشریف دارند. جمیع کمالات روحانی وجسمانی درنزد این‌شخص بزرگوارجمع است وتوجه مخصوص به آقا حسین‌دارند . انشاءالله عماقریب به سرحد کمال‌خواهد رسید. . . »

ورق۱۲۲- نامهٔ مورخ ٤شعبان ۱۳۰۲ خطاب به حاج محمدرحیم سابق‌الذکر بامضای‌محمد- حسین ازطرف پدرش. »

« . . . خودم یعنی(حاج محمدحسن) باجناب مستطاب آقای آقا سیدجمال الدین روانهٔ معدن‌آهن به قریهٔ نائیج روانه شدیم . من آنجا می‌مانم جهت انجام کارها وجناب آقای آقاسید جمال الدین تشریف می برند روسیه،اول بباد کوبه بعد می‌روندتفلیس . یک هفته می‌مانند . ازآنجا به مسکو. ده پانزده روزاقامت می‌فرمایند وازآنجا به پطرزبورغ ، پنج شش‌ماه‌می‌مانند وازآنجاعازم پاریس‌خواهند شد . . .»

ورق۱۲۳- نامهٔ مورخ ۱۱شعبان۱۳۰٤ خطاب به حاج محمد رحیم(ازدفترتجارتخانه) :

[درذکر مستلزمین حاج محمد حسن و سید جمال] از حاج احمد و محمدصالح و میرزاحسین و میرزاعلی اکبر که درگانژ بود و میرزا محمد رضای کرمانی نام می‌برد ومی‌نویسد:«بعد ازانجام وخاطرجمعی‌ازنظم کارهای آنجا (نائیج)درخدمت جناب آقای آقاسیدجمال‌الدین به مشهدسر تشریف برده ایشان را روانهٔ روسیه بفرمایند . . .»

ورق ۱۲۷ - نامهٔ مورخ ۸ شعبان ۱۳۰۴ خطاب به حاج محمد رحیم (ازدفترتجارتخانه) :

« . . . تعلیقه ازجانب خداوگاریم که تاریخ ۱۲ شعبان بود از بارفروش رسید . مرقوم فرموده بودند جناب زبدةالعارفین آقای آقاسیدجمال‌الدین رامشایعت نموده به واپوررسانیده عازم شدند . معاودت کردم . . . »

ورق ۱۴۳ - نامهٔ مورخ ۱۲ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۴ خطاب به‌حاج محمدحسن به‌گانژ بامضای آقا-محمد حسین :

« . . . از جناب مستطاب شمس‌العارفین والمجتهدین جناب آقا زید فضله اطلاعی ندارم. سه چهارعریضهٔ عربی به مسکوعرض نموده‌ام .»

دفتر شمارهٔ ۵ از ۱۲ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۳ تا ۲۵ ج ۱۳۰۴/۱

ورق ۳۷۵ - نامهٔ ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۰۴ خطاب به حاجی‌میرزا مهدی اصفهانی به اصفهان :

« . . . چند روزقبل رقیمهٔ کریمهٔ که درباب ورود جناب مستطاب‌آقای حاجی‌سید - جمال‌الدین دام افضاله‌العالی . . . ارسال فرموده بودید واصل‌وزیارت گردید. جناب مستطاب معظم‌الیه هم بسلامت تشریف فرما شده و از سلامتی وجود شریف اظهار فرموده ومخلص‌را مسرورومشکورداشته‌اند واینک هم درخدمت ایشان مشرف و ازفرمایشات‌ایشان محظوظ بوده وخواهد بود . . . »

ورق ۳۹۷ - نامهٔ ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۰۴ خطاب به حاج محمد مهدی ملک‌التجار به بوشهر (در ذیل نامه نوشته‌شده) :

« . . . جناب مستطاب آقائی آقای حاج سیدجمال‌الدین‌سلمه‌الله تعالی‌شرحی ازتوصیف آن جناب بیان فرموده‌اند و مقرر فرموده‌اند که مخلص درارادت‌کیشی کوتاهی ننمایم . مخلص که همیشه همراهی‌داشتم‌ودارم . بازمحض‌فرمایش‌جناب‌معظم‌الیه همه طورحاضرم . . . »

ورق ۴۰۱ - نامهٔ [۵ ع ۱۳۰۴/۲] خطاب به‌برادرخود حاج‌ابوالقاسم ملک‌التجاربه مشهد :

« . . . مطلب دیگرآنکه جناب شمس‌العارفین‌وقبلةالعلماء والمجتهدین‌آقای حاجی سید جمال‌الدین سعدآبادی الشهیربه افغانی که دردنیا مثل ایشان . . . (محو شده است) درهیچ عصری خداوند نصیب نکرده‌است مرا روزی فرموده. . . (چند سطر محوشده) . . .

ورق۴۲۰- نامهٔ ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۰٤ خطاب به حاج محمد اسمعیل اصفهانی (صراف) به اصفهان :

«. . . ثانیاً رقیمه‌ای که درچندی قبل درباب جناب مستطاب سیدناالجلیل و مولانا النبیل آقای حاجی‌سیدجمال‌الدین‌دام افضاله قلمی‌وارسال داشته بودید واصل و از سلامتی‌شما کمال خرمی‌حاصل آمد . ازاینکه مژده زیارت جناب مستطاب معظم‌الیه را داده بودید نهایت امتنان وشکرگذاری‌اینکه خداوند این نعمت بزرگ راقسمت این‌جانب فرموده خواهم داشت ومخصوصاً ازشما ممنون و محظوظم که این مژده را داده بودید و در این مدت مجال اینکه جواب رقیمهٔ شما را قلمی دارم نکردم . . .»

ورق۴۲۵- نامهٔ ۲۷ ع ۱۳۰٤/۲ خطاب به حاج محمد مهدی ملک‌التجاربه بوشهر:

«. . . جناب مستطاب آقا سلمه‌الله تعالی‌شرف حضوردارند . اظهارمرحمت به‌سرکار می‌فرمایند ومی‌فرمایند خوبست قدری درامورتجارت ومعاشرت بامردم زیاده برین توجه کنید. . . »

دفتر۶ از ۲۵ ج ۱۳۰٤/۱تا۱۹شوال۱۳۰۴

ورق۱٤۶- نامهٔ ۸ رجب ۱۳۰٤ خطاب به حاج محمد تقی‌اصفهانی به اصفهان :

«. . . پاکتی که به جناب ملاذالانام آقاسید جمال‌الدین‌سلمه‌الله تعالی‌عرض کرده بودید فوراً تبلیغ داشته. . . »

ورق۲۵۸- نامهٔ ۲ شعبان۱۳۰٤ خطاب به حاج ابوالقاسم ملک‌التجاربه مشهد :

«. . . جناب آقا ازطرف روسیه عازم فرنگستان خواهند شد. . . »

ورق۲۶۱- نامهٔ ۲ شعبان ۱۳۰٤ خطاب به ملاعلی‌عرب اصفهانی به کرمانشاهان :

« . . . انشاءالله امشب را خودم در خدمت . . . جناب مستطاب‌آقای آقا سید - جمال‌الدین عازم سرمعدن هستم . من آنجا چند روز می‌مانم . جناب معظم‌الیه از طرف روسیه بعد ازمدتی‌توقف درروسیه به فرنگستان تشریف خواهند برد . »

ورق۲۶۵- نامهٔ ٤شعبان ۱۳۰٤ خطاب به حاج محمد رحیم‌اصفهانی(۱) به تبریز:

« . . . جناب خداوندگاریم عصرسه شنبه دویم شهر حال‌تشریف‌فرمای ضرابخانه‌و

۱- این‌شخص‌غیرازحاج محمد رحیم برادرحاج‌محمد حسن‌امت و درتبریزازتجارمعروف بوده .

وصبح چهارشنبه ۳ ازآنجا عازم قریهٔ نائیج که معدن آهن است شدند . . .»

ورق۲۶۷- نامهٔ ۶ شعبان ۱۳۰٤ ازدفترتجارتخانه به حاج محمدحسن به نائیج:

« . . . آقامیرزالطف‌الله وخسرو(۱) هنوزهم شبهادردولتخانه هستند . روزهامی روند بیرون وخیال‌دارند بعد ازدیدن جناب امین‌السلطان روانهٔ ولایت شوند.

ورق۲۹٤- نامهٔ ۱۶ شعبان ۱۳۰٤ خطاب به حاج ابوالقاسم ملک‌التجار به مشهد (ازدفترتجارتخانه) :

« . . . امروزهم‌جواب تلگراف حاجی‌میرزا رحیم(۲)رسید. گفته بودجناب خدایگانی تشریف فرمای بار فروش شدند . جناب آقای آقا سید جمال‌الدین را مشایعت فرمودند . . . »

ورق۳۰۶- نامهٔ ۲۰ شعبان ۱۳۰٤ محمدحسین آقا به حاج محمد حسن :

« . . . درباب‌آقا میرزا لطف‌الله سلام می‌رساند وبه همان ترتیبی که مرقوم فرموده بودید معمول‌خواهد داشت . . .»

ورق۳۱۷- نامهٔ ۲۳ شعبان ۱۳۰٤ به حاج‌ابوالقاسم‌ملک‌التجاربه مشهد (ازدفترتجارتخانه) :

« . . . درتعلیقهٔ ۲۱شهرحال شرح حال مسافرت ودستورالعمل حجره راداده بودند که باجناب اعلم‌العلماء والعارفین‌و زبدة‌الفقهاء والمدققین‌آقای سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی تاتوی پراخود مشایعت فرموده وباهزار ناله وآه وافسوس و دریغ مفارقت فرموده روزشنبه را خیال‌عزیمت نائیج داشتند . . . »

ورق۳۷۶- نامهٔ٤۱ رمضان ۱۳۰٤ به حاج‌ابوالقاسم ملک‌التجاربه مشهد (ازدفترتجارتخانه):

[درباب خط سیرحاج محمدحسن ومسافرت اواز بادکوبه به تفلیس‌ومسکووالحاق او به سیدجمال‌الدین درتفلیس].

ورق۳۸۳- نامهٔ ۱۶ رمضان ۱۳۰٤ به حاج محمدحسن به مسکو:

(کوپیهٔ نامهٔ ۲صفحهٔ۹۹).

ورق٤۱۶- نامهٔ ۵ شوال ۱۳۰٤ محمد حسین‌آقا به پدرش به مسکو:

(کوپیهٔ نامهٔ ۳صفحهٔ ۹۹).

ورق٤۲۹- نامهٔ ۸ شوال ۱۳۰٤ از دفترتجارتخانه به حاج ابوالقاسم ملک‌التجاربه مشهد:

«. . . هرگاه جناب خدایگانی‌حاج والد مشرف گردند [به مکه] به اتفاق‌آقای آقا-سیدجمال‌الدین‌سلمه‌الله تعالی‌مشرف خواهند شد . . .» [سید چنین‌سفری‌نکرده‌است]

۱- خسرونام غلامی است که همراه سید ازبوشهر به طهران آمده وکتابهای سید را حمل‌کرده است (بنقل از محمد محیط طباطبائی) .

۲- حاج میرزارحیم زرکش اصفهانی (متوفی ۱۳۰۹/۱۳۱۰ شمسی درطهران) .

ورق ۴۴۰- نامهٔ ۸ شوال ۱۳۰۴ محمد حسین آقا به پدرش به مسکو:

«... عریضه خدمت جناب فضائل مآب آقای آقا سید جمال الدین سلمه‌الله بزبان عربی عرض نموده‌ام...»

ورق ۴۶۰- کوپیهٔ سواد نامهٔ ۱۲ رمضان ۱۳۰۴ حاج محمدحسن به امین السلطان از مسکو:

«... در بلاد قفقاز خدمت ذیشرافت جناب مستطاب عین الانسان و انسان ـ العین خلیفة الانبیاء والاکرمین شمس السموات والارضین آقای حاجی سید جمال الدین مشرف شدم. از آنجا الی مسکوف در خدمت و ظل مرحمت جناب معظم الیه بوده و هستم. وجناب معظم الیه را درهمه جا بطورهای خوب پذیرائی نمودند. تا به حال هم در خدمت جناب معظم الیه هستم. درهمه جا ودرهمه وقت دعاگوی... اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاه عالمیان پناه هستند ووجود مسعود مبارك امجد جنابعالی دعاگو هستند...»

دفترشمارهٔ ۷ از سه شنبه ۲۰ شوال ۱۳۰۴ تا پنجشنبه ۲ صفر ۱۳۰۵

ورق ۸۲- نامهٔ ۲۷ شوال ۱۳۰۴ از محمد حسین آقا به میرزا لطف‌الله مستوفی به اسدآباد همدان:

«... از یوم مفارقت رقیمه ازسرکار نرسیده بود... تااین هفته رقیمهٔ گرامی در جوف خط حاجی ابوالقاسم وحاجی محمد خلیل تاجران اصفهانی مرقوم وارسال داشته بودید رسید... درباب استفسار ازسلامتی حالات جناب مستطاب قدوة العارفین آقای سید جمال الدین سلمه‌الله تعالی و جناب خداوندگاری حاج والد حفظه‌الله تعالی تعلیقه‌ای در شهر رمضان ازجناب حاجی والد از مسکوف مرقوم فرموده بودند. در مسکوف خدمت جناب آقا بوده‌اند و بعد روانهٔ فرنگستان شده‌اند. بموجب اخبار تلگرافی دیگر نمی‌دانم جناب آقاهم به پطرزبورغ تشریف برده یا به اتفاق به فرنگستان تشریف برده‌اند...»

ورق ۱۷۷- نامهٔ ۱۸ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۴ از آقا محمد حسین آقا به میرزا لطف‌الله مستوفی به اسدآباد همدان:

«... رقیمهٔ گرامی سرکار که به تاریخ چهاردهم شهرحال بود رسید از سلامتی حالات شریف نهایت مسرت وفرحناکی تحصیل شد. درباب جناب مستطاب بندگان

آقای سیدجمال‌الدین استفسار کرده‌اید یوم قبل تعلیقه‌شان از مسکوف رسید . مرقوم فرموده بودند چند روزدیگرعازم پطرزبورغ هستم . . . »

ورق۳۳۴- ۲۶ذی‌الحجهٔ۱۳۰۳ ، نامهٔ آقا محمد حسین‌آقا به‌آقا محمد جواد به مسکو .

« . . . وازجناب مستطاب زبدة‌العارفین آقای آقاسید جمال‌الدین‌سلمه‌الله‌تعالی هم هرجا تشریف دارند ازسلامتی‌حالاتشان اعلام دارید . . . »

ورق۴۲۰-۱۸ محرم ۱۳۰۵ نامهٔ‌آقا محمد حسین‌آقا به آقا محمد جواد به مسکو.

« . . . جناب زبدة‌العارفین‌آقای آقا سید جمال‌الدین گویا پطرزپورغ تشریف‌دارند عریضه‌ای عرض‌شده جهت جناب ایشان روانه دارید برسانند . قبض‌درجوف دارد. البته اگرپیدا نکردند پاکت را رجوع دارید. . . »

(سواد مکتوب به سید جمال دردفترقوپیه نیست).

دفتر۸ از۲ صفر۱۳۰۵ تا ۱۹جمادی‌الاولی۱۳۰۵

ورق۳۲۵- ۱۲ربیع‌الثانی۱۴۰۵ /۵ژانویه۱۸۸۸ نامه به سید جمال‌الدین به‌پطرزبورغ .

(دراظهارمسرت از همسفری باسید ودلتنگی از مفارقت وامیدواری به ایجاد راه - آهن وتوضیحاتی درباب اختلافات و حساب‌سازیهای میرزانعمة‌الله نمایندهٔ‌امین الضرب).

ورق۴۶۴- ۱۹ جمادی‌الثانی ۱۳۰۵، نامه‌به میرزانعمة‌الله‌به مسکو.

« . . . نوشته بودید جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال‌الدین روحی فداه در پطرزبورغ تشریف دارند و وجود مبارکشان سلامت‌است خیلی خوشوقت شدم . عرض بندگی‌مشتاقانه عرض میکنم . . . »

دفتر۹ از۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵ تا ۱۴رمضان ۱۳۰۵

ورق۴۶- غرهٔ جمادی‌الثانیه۱۳۰۵ ، نامه به‌آقا محمد جواد به مسکو.

« . . . ازجناب‌آقا خبری ندارم احوالات ایشان را بنویسید . »

ورق۴۳۸- ۵رمضان۱۳۰۵ ، نامه به‌آقامحمد جواد به مسکو.

« . . . از جناب مستطاب اجل‌آقا خبری ندارم. نمیدانم چه کارمی کنند و درکجا تشریف دارند چگونگی‌را بنویسید. . . »

ورق۴۷۹- ۱۲رمضان۱۳۰۵ ، نامه به سیدجمال‌الدین‌به پطرزبورغ .

(درجواب مکتوب ۳ آوریل فرنگی و شهر شعبان سید و اظهار خلوص و ارادت

و بیان حالات وزندگانی خودوچگونگی وضع محاسبات میرزا نعمة الله. درانتهای مکتوب می نویسد : « ازوضع میرزا محمد رضا عرض کنم که این شخص خیلی نقل داشته و دارد . غیر از تزویر وحیله در اوچیزی نبوده است . صدق وصفا در او عبورنکرده است . خود را پریشان و مجذوب به خرج می داد . پناه برخداوند ازین گونه آدمها . »

ورق۴۸۱- ۱۲ رمضان ۱۳۰۵ ، نامه به آقا محمد جواد به مسکو .

« . . . عریضه‌ای خدمت جناب مستطاب آقائی آقای حاجی سید جمال‌الدین عرض نموده‌ام برسانید . »

دفتر ۱۰ از ۱۶ رمضان ۱۳۰۵ تا ۱۱ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۵

ورق۵۷- ۲۶ رمضان ۱۳۰۵ ، نامه به آقا محمد جواد به مسکو .

« . . . کاغذی ازجناب آقا برسد زود بفرستید. احوالات جناب معظم الیه رابنویسید. همه روزه ازقول من عرض سلام تبلیغ نمائید . »

ورق۱۳۸- ۱۰ شوال ۱۳۰۵ ، نامه به میرزا نعمة الله به مسکو.

« . . . جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال‌الدین (چند کلمه خوانده نمی‌شود) از احوالاتشان خبری ندارم. انشاءالله وجود مبارکشان به سلامت است. عرض ارادت وبندگی برسانید . »

ورق۱۴۰- ۱۰ شوال ۱۳۰۵ ، نامه به آقا محمد جواد به مسکو .

« درخصوص جناب آقای حاجی سید جمال‌الدین دام افضاله العالی خبری ندارم . جواب عریضه‌جات مرابخواهید وبفرستید. احوالشان را بنویسید .»

ورق۲۰۹- ۲۴ شوال ۱۳۰۵ ، نامه به آقا میرزا جعفرخان (برادرحاج سیاح) به مسکو.

« . . . ازجناب مستطاب آقا ابداً نه شما ونه آقامحمد جواد اسمی نبرده. خیلی تعجب است از شما که میدانید من عشق دارم به شنیدم اسم مبارك جناب آقا اسم معشوقهٔ مرا در کاغذها نمی برید . نوردر کاغذهای شما نیست . خیلی عجب است . باری همه روزه شرح سلامتی جناب معظم الیه رابنویسید . به خودشان عریضه عرض نموده‌ام. جواب نرسیده انشاءالله خواهد رسید . . . »

ورق۲۱۴- ۲۴ شوال ۱۳۰۵ ، نامه به محمد جواد به مسکو .

« . . . هیچ کدام ازشماها خبری از حالات جناب مستطاب آقا نوشته اید . خیلی

تعجب است وحال آنکه در جمیع کاغذها احوالات را می‌خواهم . »

ورق ۳۲۹- ۱۰ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۵ ، نامه به سیدجمال‌الدین به پطرزبورغ .

(در احوال پرسی و اظهار اخلاص و بیان وضع راه آهن و اشکالات خود درامور، متأسفانه خوانا نیست) .

ورق ۴۰۵- ۲۳ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۵ ، نامه به محمد جواد به مسکو.

« . . . درباب جناب آقا البته عریضه‌جات مرا فرستاده‌اید. جوابی اگر فرستاده باشند بفرستید. یک مطلب دیگراست بشما می‌نویسم . خدمت جناب آقا باید بطورمحرمانه برسانید وآن اینست که حاجی سیاح نوشته است جناب آقا یک فقره برات فرمودند دادم. فقرهٔ دیگر برات فرموده‌اند من چیزی ندارم . ملک و گوسفند هم قابل نیست ، نتوانستم، برگردانیدم وحضرت والاهم اقدامی ندارند . گویا جناب آقا در پطرزبورغ فرموده‌اند من ازحاجی سیاح پول خواسته‌ام فرستاده است، ایشان هم به ایران نوشته‌اند به جهت حاجی سیاح خوب واقع نشده است. اگر شما خدمت جناب مستطاب آقا رسیدید عرض کنید حاجی سیاح وعمرو وزید اسمشان را نبرید ازوزارت پطرزبورغ هم گویا به وزارت خارجه ازجناب آقا خوب ننوشته‌اند . این مطلب را هم حاجی سیاح نوشته‌است . شما خدمت جناب مستطاب آقا عرض کنید. زمان حضور مستدعی شدم که جناب مستطاب عالی همیشه تمجید وتحسین ازاهل ایران وایران بفرمائید . گفته شده است که وزیر مختار ازجناب شما خوب ننوشته است، لکن این مطالب را احدی ملتفت نشود برای ماها مضرست . کار باین عوالم هرگز نداشته و ندارم . »

دفتر ۱۱ از ۱۲ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۵ تا ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۰۶

ورق ۱۲- ۱۴ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۵ ، نامه به محمد جواد به مسکو.

« . . . عریضه‌ای خدمت جناب مستطاب آقا روحی‌فداه عرض‌شده است درجوف‌است برسانید . همه روزه احوالات واخبارات را بنویسید . »

ورق ۴۹- ۲۱ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۵ ، نامه به محمدجواد به مسکو .

« . . . شرح احوالات جناب مستطاب عالی آقای حاجی سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی را بنویسید . کاغذ جوف را خدمت جناب مستطاب آقا تبلیغ و عرض سلام برسانید . »

ورق۱۹۹- ۲۰محرم۱۳۰٦ نامه به محمدجواد به مسکو.
(درباب اجازهٔ پرداخت یکهزارمنات به به سید وماهی پانصد منات بطور محرمانه)

ورق۲۰۰- ۲۰ محرم ۱۳۰٦، نامه به سیدجمال‌الدین به پطرزبورغ .
(درباب ارسال‌وجه توسط محمدجواد) [عکس آن بطبع رسیده است].

(تصویرشمارهٔ۲۰۹و۲۱۰)

ورق۲۸٦- ٥صفر۱۳۰٦، نامه به محمدجواد به مسکو .
« . . . درباب سه هزار منات که شیخ خواسته بودند تلگراف کردم بدهید. عریضه خدمتشان عرض‌شده برسانید .»
[ازاین مکتوب عکس چاپ شده است] .

(تصویرشمارهٔ۲۱۲)

ورق۲۸٦- ٥صفر۱۳۰٦، نامه به سیدجمال‌الدین به پطرزبورغ .
(درباب اینکه هزارمنات ارسال‌شد واینکه سه هزارمنات تلگرافی درتعقیب تلگراف محمد جواد یک دفعه بدهند و خبردادن از وفات حاج ملاعلی کنی و چگونگی راه‌آهن محمودآباد ودروضع میرزا نعمت‌الله).

(تصویرشمار ۲۱۱)

ورق۳۴٦- ۱۲صفر۱۳۰٦، نامه به محمدجواد به مسکو.
«عریضه‌جات جناب آقارا البته فرستاده‌ایدوجواب مرقوم فرموده‌اند خواهید فرستاد .»

ورق۴۵۵- ۱۷ربیع‌الاول۱۳۰٦، نامه به محمدجواد به مسکو.
« . . . عریضه خدمت جناب آقای شیخ جمال‌الدین عرض شده به پطرزبورغ بفرستید . »

ورق۴۵٦- ۱۷ربیع‌الاول۱۳۰٦ مطابق ۲۲نوامبر۱۸۸۸، نامه به پطرزبورغ.
(دراحوالپرسی واظهاراینکه وجه ارسال‌شد وبث‌الشکوی ازوضع روزگار ومردم).
بعد. . . « درباب میرزا محمد رضا سفارش فرموده بودید میرزا محمد رضا را نمیدانم چه کنم. صرفهٔ او به این‌چیزهانشکسته‌است، می‌خواهدمراآلوده زیاد کند. من مضایقه ندارم همین‌طور یک ماهانه به او می‌دهم راحت باشد . انشاءالله یک وجهی بازمیدهم . درباب کتاب راه آهن که آن شخص حکیم نوشته به نورچشمی حاج محمدعلی داده فرستاده بود . این خط ترجمه نمودن خودش‌خیلی اسباب‌زحمت است. . . دو هزار منات دیگر را هم هروقت بفرمائید نور چشمی محمد جواد می‌دهد . . . »

دفتر ۱۲ از ۲۶ صفر ۱۳۰۶ تا ۲۲ جمادی الثانیه ۱۳۰۶

ورق ۶- ۲۶ صفر ۱۳۰۶، نامه خطاب به محمد جواد.

«احوالات جناب آقا را بنویسید.»

ورق ۵۱- ۲۴ ربیع الاول ۱۳۰۶، نامهٔ خطاب به محمدجواد مسکو.

«کاغذ جناب آقای حاجی سید جمال الدین را جناب جلالت‌مآب آقای امین السلطان جواب نوشته‌اند درجوف فرستادم برسانید.»

ورق ۱۷۵- پنج‌شنبه سلخ ربیع الثانی، نامه خطاب به محمدجواد به مسکو.

«ازحالات و گزارشات جناب مستطاب وحیدالعصر آقای آقا سیدجمال الدین و آقامیرزا نعمت‌الله اطلاعات خود را باسلامتی‌حالات ومهمات قلمی دارید.»

ورق ۱۹۹- پنج شنبه ۷ جمادی الاولی ۱۳۰۶، نامه خطاب به محمد جواد به مسکو.

«ازجناب‌مستطاب آقا کاغذی وخبری دارید قلمی دارید.»

ورق ۲۴۰- ۱۶ جمادی الاولی ۱۳۰۶، نامه خطاب به حاج محمد حسن به محمودآباد.

«... کاغذهای اورا (محمدجواد) هم با کاغذ آقا سیدجمال الدین و میرزا نعمت‌الله الیوم فرستادم.»

ورق ۳۰۲- پنج‌شنبه ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۰۶، نامه خطاب به محمد جواد به مسکو.

«تعلیقهٔ جناب آقا سیدجمال الدین را که رسید پنج هزارمنات را مرقوم فرموده‌بودند فرستاده بودید رسید.»

ورق ۳۱۲- غرهٔ جمادی الثانیه ۱۳۰۶، نامهٔ خطاب به حاج محمد حسن به محمودآباد.

«کاغذی آقا سیدجمال الدین نوشته است با کاغذهای محمد جواد آقا فرستادم.»

ورق ۳۶۸- ۳ شنبه ۱۱ جمادی الثانیه ۱۳۰۶، نامهٔ خطاب به حاج محمد حسن به مشهد.

«کاغذ جناب آقا سید جمال الدین را در هفتهٔ قبل جوف رقعه جات به مازندران فرستادم باسایر کاغذها.»

دفتر ۱۳ از ۲۴ جمادی الثانیه ۱۳۰۶ تا ۲۷ شوال ۱۳۰۶

ورق ۲۵- پنج‌شنبه ۲۷ جمادی الثانیه ۱۳۰۶، نامهٔ خطاب به محمد جواد به مسکو.

«ازحالات جناب آقا سید جمال الدین ومیرزا نعمت‌الله بنویسید.»

ورق۵۲- پنج شنبه ٤ رجب۱۳۰٦ ، نامه خطاب به حاج محمد حسن به بادکوبه .

« درباب کاغذ جناب آقای آقا سیدجمال‌الدین را فرستادم مازندران ، مشهدی حسن جزء نوشته‌جات فرستاده است عشق‌آباد ، انشاءالله در مراجعت باسایر نوشتجات ولایات وملبوس به جنابعالی رسیده است . »

ورق۱۴۰- پنج‌شنبه ۳ شعبان ۱۳۰٦ مطابق ٤ آوریل فرانسه ۱۸۸۹ ، نامه به پطرزبورغ خطاب به سید جمال‌الدین بامضای آقا محمدحسین آقا .

[دراحوال‌پرسی وعذرخواهی‌از تأخیردرعرض جواب] بعد . . . حق‌حقوق ارشاد و تربیت جنابعالی را برخود بزرگترین حقوقات می‌دانم . . . خیالم این بود جواب تعلیقهٔ مبارك جنابعالی را که غرهٔ مارس‌فرنگی صادرفرموده بودید به لسان عرب عرض کرده باشم، لکن‌چون روز حرکت پست بلاد داخله و خارجه است ممکنم نشد. . عالیجاه میرزا ابوتراب ساوجی را سفارش فرموده‌اید او را ودیعه‌ای از جانب جنابعالی میدانم ونهایت توجه واحترامات را بجاآورده ومی‌آورم . . . »

دفتر۱۴ از۲۷ شوال ۱۳۰٦ تاشنبه۱۵ ربیع‌الاول۱۳۰۷

ورق۱۶۵- دوشنبه ۷ ذی‌الحجهٔ۱۳۰٦ ، نامه خطاب به محمد جواد به مسکو .

« از قراری که شنیدیم جناب‌آقا سیدجمال‌الدین‌هم پاریس تشریف برده‌اند . البته ازگزارشات ایشان باسلامتی‌حالات ومهمات قلمی‌دارید . »

ورق۲۰۵- پنجشنبهٔ ۱۷ ذی‌الحجهٔ۱۳۰٦ ، نامهٔ خطاب به حاج محمد حسن‌به پاریس :

« ازقراری که آقا محمد جواد از مسکونوشته است جناب‌آقا سید جمال‌الدین گویا به جنابعالی‌نوشته پول‌خواسته و به‌آقا محمد جواد نوشته علی‌العجاله پانصدمنات بفرست تاحوالهٔ جناب حاجی‌آقا برسد . بمن‌نوشته بود تااجازهٔ جناب خداوندگاری نرسد دیناری نفرست (کذا). »

ورق۴۷۴- دوشنبهٔ ۱۰ ربیع‌الاول۱۳۰۷ ، نامه خطاب به محمدجواد به مسکو.

« از بابت بنان‌الملک وآقای آقا سیدجمال‌الدین وآقا میرزا نعمت‌الله نوشته بودید معلوم شد . البته هرهفته اطلاع بدهید . »

دفتر ۱۵ از شنبه ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۰۷ تا دوشنبه ۱۶ رمضان ۱۳۰۷

ورق ۸۲- ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷، نامه خطاب به حاج محمد حسن به محمودآباد.

«الساعه خبرآوردند جناب‌آقا وارد ضرابخانهٔ مبارکه شدند. الحال‌خدمت‌ایشان شرفیاب می‌شوم که منزل را کجا معین‌می‌فرمایند.»

ورق ۸۳- ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷، نامهٔ به علی‌اکبرتاجزیزدی به‌آمل.

«جناب آقاسیدجمال‌الدین تشریف فرمای ضرابخانه شده‌اند. فردا وارد دارالخلافه خواهند شد.»

ورق ۸۷- دوشنبه ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷، نامهٔ خطاب به محمدجواد به مسکو.

«درباب جناب مستطاب آقای آقا سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی دیروزبه سلامتی تشریف‌فرمای دارالخلافه شدند. در خانه منزل دارند. تا ازجانب دولت چه مقرر شود.»

ورق ۹۰- سه شنبه ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷، نامه خطاب به آقا غلامرضا پسرحاجی ابوالقاسم ملک‌التجاربه مشهد.

«جناب مستطاب اجل‌آقای سیدجمال‌الدین که دولت علیه درروسیه دعوتش‌فرموده بودند وسنهٔ قبل هم اینجا بود تشریف فرمای محمودآباد شده بودند چند روزی درمحمودآباد باهم بودند (یعنی‌باحاج محمد حسن). سه روزقبل هم از محمودآباد جناب‌آقای آقا سید جمال‌الدین‌را بایک نفراز گماشتگان خودمان مهماندارقرارداده روانه فرموده بودند. دوروز قبل بسلامتی وارد شدند. حال در خانه منزل دارند. منتظریم جناب اجل‌اشرف آقای امین‌السلطان مدظله‌العالی تشریف بیاورند تکلیف معلوم شود که باخودشان خواهند برد منزل‌خودشان یامهمانداروخرج قرارمی‌دهند یاامرخواهندفرمود درمهمانداری وپذیرائی‌ایشان‌باشیم. علی‌ایحال به‌خانه تشریف خواهندآورد.»

ورق ۹۳- سه شنبه ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷، نامهٔ خطاب به حاج ابوالقاسم ملک‌التجار درراه شوسهٔ عشق‌آباد.

«این‌هفته جناب‌مستطاب آقای آقا سید جمال‌الدین راکه دولت دعوت فرموده‌بود وبه اتفاق به محمود آباد تشریف‌آورده بودند جناب خداوندگاری روانه فرموده

بودند. سه روز قبل وارد شدند. تعلیقهٔ جناب خداوندگاری هم به اتفاق ایشان رسید . . . جناب حاجی سید جمال‌الدین سه روز است وارد شده‌اند. باید بندگان حضرت اجل اشرف امین‌السلطان تشریف بیاورند جهت تبریک ورود و تهنیت و پذیرائی. انشاءالله بعد ازتشریف‌آوردن گزارش‌را بعرض می‌رسانم .»

ورق۱۰۰- شنبه ۱۳ ربیع‌الثانی۱۳۰۷ ، نامه به حاج محمد حسن به محمودآباد .

« اولاً در شنبه‌گذشته که پنجم شهر حال بود نزدیک غروب تعلیقه‌ای از جناب مستطاب‌آقای حاج سید جمال‌الدین‌سلمه‌الله تعالی ازضرابخانهٔ مبارکه رسید. مرقوم فرموده بودند وارد ضرابخانه شدم . پاکتی‌به حضرت‌اجل‌اکرم عرض‌شده برسانید. جواب گرفته برای من بیاورید . فوراً بردم رسانیدم . فرمودند باید ازلحاظ مبارک همایونی روحنافداه بگذرانم . عرض کردم حال درضرابخانه تشریف دارند تکلیف چیست؟ فرمودند خانهٔ شما منزل مخصوص خاص من است . جناب آقا را بیاورند خانه منزل شما باشد . من‌همین کاغذشان را ازلحاظ مبارکشان می گذرانم.تکلیف را معین‌نموده به شما اطلاع میدهم وخودم هم می‌آیم. جناب آقا حفظه‌الله همان شب راکه شب یکشنبه بود در ضرابخانهٔ مبارکه تشریف داشتند . روز یکشنبه بنده رفتم طرف عصردرخدمت بوده باجناب معظم‌الیه به شهرآمدیم ودرخانه نزول اجلال‌فرمودند ونهایت پذیرائی وتشریفات ازهرجهت فراهم‌آورده . . . جناب‌اجل اشرف‌دیروزکه جمعه بود وعده فرموده بودند تشریف فرما شوند . بهمین‌جهت که بنده‌را احضارفرموده بودند (یعنی‌به حضورشاه) مشرف شده بودم‌تشریف‌نیاوردند. امروزهم تابحال که تشریف نیاورده‌اند . امروزهم گویا ملتزم سفر جاجرودشدند . دیگرنمیدانم چه وقت تشریف می‌آورند . »

ورق۱۴۹- ۱۵دوشنبه ربیع‌الثانی۱۳۰۷، نامهٔ خطاب به حاج محمدحسن به محمودآباد.

« اولاً درباب‌جناب‌مستطاب‌آقای‌حاجی‌سیدجمال‌الدین‌سلمه‌الله تعالی‌یوم ورودشان‌را که سابق عرض کردم به ضرابخانهٔ مبارکه وارد شدند . تعلیقه جاتشان رسید . بردم به حضرت اجل اشرف رسانیدم . فرمودند برو از ضرابخانه بیاور درخانهٔ خودتان مهمانداری نما . تا من بروم به خاکپای مبارك عرض کنم . بعد تشریف‌فرمای دوشان تپه شدند. بنده را هم احضار به خاکپای مبارك فرمودند . مشرف شدم . . .

اما در فقرهٔ جناب مستطاب‌آقای حاجی سید جمال‌الدین‌سلمه‌الله تعالی گمان ندارم

خیالات خوب در حق جناب معظم‌الیه داشته باشد، بسبب اینکه هرگاه خیال التفات بود البته‌دیدن می‌فرمودند. از دوشان تپه هم به‌سفرجاجرود تشریف‌بردند. ده روز طول کشید. دوسه روزست‌تشریف‌آورده‌اند. بهیچوجه خبری‌نیست که دیدن تشریف‌بیاورند وجناب‌آقا هم مخصوصاً سپرده بودندبهیچوجه‌از بابت من‌عرض و اظهاری‌نکرده‌باش تاامروز، امااسروز فرمودندهرگاه آنجا رفتی‌عرض کن‌تکلیف چیست. امروز عصر میروم ببینم چه می‌فرمایند. هرگاه خیالات خوب داشتند دیدن می‌فرمودند. نه‌از جانب دولت نه‌ازجانب‌حضرت اشرف تابه‌امروزبهیچوجه احوال‌پرسی نفرموده‌اند.»

ورق ۱۷۷ - نامهٔ شنبه ۵ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ خطاب به‌حاج محمد حسن به محمودآباد:

«جناب اجل اشرف آقای امین‌السلطان روحی فداه تا به‌حال دیدن از جناب آقا نفرمودند. چندروز قبل مشرف بودم فرمودند نشد یک دیدنی هم از جناب آقا کرده‌باشم. تاکی‌اینجا هستند. خیال‌رفتن ندارند؟ زیاده برین گفتگوئی‌نفرمودند... [پس از شرفیابی به‌حضور شاه می‌نویسد] بعد خدمت حضرت اجل در زیرزمین آبدارخانه‌شرفیاب شدم ... احوال‌پرسی ازجناب‌آقافرمودند. عرض کردم بواسطهٔ اینکه خدمت جنابعالی نرسیده‌اند بسیار دل تنگ می‌باشند. فرمودند تو خودت میدانی که من مشغلهٔ بسیاردارم والبته‌معذرت‌خواسته‌ای. عرض کردم بلی. فرمودند تاکی خیال دارد بماند. عرض کردم تا هر وقت جناب عالی‌بفرمائید. دیگرچیزی نفرمودند.»

ورق ۱۹۵ - نامهٔ پنج شنبهٔ ۱۰ جمادی الاولی ۱۳۰۷ خطاب به آقا محمد وکیل‌التجار به بادکوبه:

«جناب مولانا سیدالاجل آقای حاجی سید جمال‌الدین الحمدلله در نهایت استقامت مزاج هستند درخانه‌ای‌که متعلق به خودشان است در خدمتگزاریشان مشغولم، تا انشاءالله جناب خداوندگاری تشریف بیاورند».

ورق ۲۰۱ - نامهٔ‌سه‌شنبه ۱۲ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ خطاب به حاج محمد حسن‌به محمودآباد:

«امروز به خاکپای مبارك احضار گردیده مشرف شدم. امر و مقرر گردید جناب جلالت مآب اجل اکرم‌اشرف آقای امین‌السلطان مدظله العالی روز دوشنبه‌راتشریف فرمای خانه شوند و دیدن از جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال‌الدین‌سلمه‌الله تعالی نمایند و روز سه‌شنبه را هم جناب‌آقا را به خاکپای مبارك مشرف‌سازند.»

ورق ۲۱۳ - نامهٔ سه‌شنبه ۱۵ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ خطاب به حاج ابوالقاسم ملک‌التجار به مشهد:

« ... بهیچ وجه حالت ندارم. گرفتار تب شدید هستم. حالت حرکت و رفتار نمانده باوجوداین از خاکپای مبارك امر و مقرر شده درخدمت بوده جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی امروز درك شرف زیارت نموده باشیم. الآن در خدمت بوده جناب معظم‌الیه روانه هستیم ».

ورق ۲۲۵ - نامهٔ شنبهٔ ۱۹ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ به حاج محمد حسن به محمودآباد:

« روز دوشنبه را حضرت اجل اشرف وعده فرموده بودند دیدن آقا تشریف بیاورند. باز تشریف نیاوردند. روز سه‌شنبه را در خدمت بوده جناب آقا به خاکپای مبارك مشرف شدیم یعنی باجناب آقای آقاسید جمال‌الدین. بنده پشت‌پرده ایستادم جناب آقا مشرف شدند. زیاده اظهار مرحمت در حق ایشان مبذول گردید. بعد آمدیم آبدارخانه حضرت اجل اشرف ارفع آنطوریکه باید مرحمت بفرمایند نفرمودند. باطناً همچه فهمیدم که میل باطنی ندارند. والا دو مرتبه وعدهٔ دیدن فرموده بودندمی‌آمدند ... [بخط آقا محمدحسین‌اقا] اعلیحضرت شهریاری ازجناب آقا احوال پرسی فرمودند و فرمودند این تراموای است یا راه‌آهن. گفتندخیر راه‌آهن و مثل راه‌های فرنگستان همانطور است. فرمودند شما سوارشدید؟ گفتند بلی. دوسه‌مرتبه [یک کلمه محوشده] بندگان همایونی خیلی مرحمت فرمودند ولی جناب امین‌السلطان چندان اعتنا نکردند و باز وعده فرمودند که خدمت شما خواهم رسید. »

ورق ۲۴۷ - نامهٔ ۲۶ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ به حاج محمد حسن به محمودآباد:

« در باب جناب مستطاب آقا دام‌افضاله معلوم نیست حضرت اجل التفاتی داشته باشند. حسب‌الامر جنابعالی بنده هم دیگر عرضی نخواهم کرد. »

ورق ۳۰۵ - نامهٔ ۱۰ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۷ به حاج محمد حسن به محمودآباد:

« جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی سلام می‌رسانند ».

ورق ۳۲٤ - نامهٔ شنبه ۱۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۷ به حاج محمد حسن به‌محمود آباد:

« در باب مشرف شدن جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال‌الدین به خاکپای مبارك سابق به‌عرض رسانیدم. حضرت اجل اشرف ارفع تابحال که‌دیدن ازجناب آقا نفرمودند. حتی اینکه عریضه هم عرض کردند دادم رسانیدند جواب مرحمت نفرمودند. باطناً مرحمتی ندارند [۱]. »

۱ - درنامه‌های ۲۳ جمادی‌الثانیه و ۹ رجب و ۷ و ۱٤ شعبان هم سلامتی سید و احوالپرسی او ابلاغ شده است.

دفتر ۱۶ از ۱۷ شعبان ۱۳۰۷ تا ۱۶ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۷

ورق ۳۶۱ - نامهٔ ۱۶ ذیقعدهٔ ۱۳۰۷ به‌امضاوخط حاج‌محمد حسن به‌آقاشیخ‌محمدحسن درقم:

« روزهادرخانه‌هستم گاه‌گاهی‌خودرا بزیارت‌جناب مستطاب‌وحیدالدوران آقای‌حاجی سید جمال‌الدین‌ادام‌الله افضاله‌العالی خوشنود و مسرورمیکنم و گاهی قلب تاریک خود را به‌نور جمال مبارك حضرت معظم‌الیه منورمی‌سازم .»

دفتر ۱۷ از ۱۰ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۷ تا ۱۷ محرم ۱۳۰۸

ورق ۳۴ - نامهٔ‌مورخ ۲۳ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۷ خطاب‌به‌آقا شیخ محمد حسن ساکن قم :

[متأسفانه بعلت پریدگی رنگ جوهر قراءت آن میسر نیست . در دو جای آن نام سید جمال‌الدین ذکر شده است] .

دفتر ۱۸ از ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۰۸ تا آخر شعبان ۱۳۰۸

ورق ۱۴۶ - نامهٔ مورخ غرهٔ ج۲/۱۳۰۸ خطاب به‌آقا محمد یزدی ساکن قم :

« . . . لازم شد به شما بنویسم، سه‌روزقبل‌جناب‌مستطاب آقای حاج سیدجمال‌الدین دام افضاله العالی رابرحسب حکم اولیای دولت جاوید آیت تحت‌الحفظ آوردند به قم . نمیدانم ازآنجا به‌کجا خواهند برد. احوالات جناب معظم‌الیه را بنویسید. هرگاه در قم توقف دارند بروید خدمتشان عرض بندگی برسانید. فرمایشی داشته باشند اطاعت بکنید . وجهی‌بخواهندفوراً الی پنجاه تومان‌بخواهند بدهید.وهرگاه بنای رفتن از قم باشد باز بطور محرمانه بروید عرض کنید وجهی اسبابی چیزی بخواهند بگیریدفوراً بدهید وعرض‌کنید دقیقه‌ای ازغصهٔ شما آسوده نیستم. میرزا محمدرضا هم مرخص‌شده به‌خانهٔ خودش‌رفته‌است . آسوده باشند . احوالات جناب آقا را بنویسید وانشاءالله سعی و اهتمام درآمدن خودتان به طهران بکنید . چون جناب مستطاب آقا هیچ به همراه ندارند و کسی هم نمی‌شناسند البته الف البته خودتان به‌کاروانسرا و چاپارخانه و مهمانخانه بروید و عرض بندگی کنید و عرض کنید درفرمایشات حاضرم .»

ورق ۲۰۹ - نامهٔ‌مورخ ۱۷ ج۲/۱۳۰۸ خطاب به‌آقا ملاعلی عرب ساکن کرمانشاهان :

« در باب تلگراف شما در باب جناب آقا روحی فداه معلوم شد جواب را هم گفتم که ملزومات بدهید عرض سلام برسانید. یوم‌قبل مذکور شد حضرت اجل امجد اشرف آقای امین‌السلطان روحی فداه وجهی تلگرافاً محول فرموده‌اند داده شود. انشاءالله‌رسیده است . گمان‌نمیکنم درکرمانشاه توقف زیادباشد. یقین‌است‌الی‌رسیدن

این کاغذ تشریف برده‌اند. چگونگی حالاتشان را بنویسید. »

دفتر بی‌شماره مربوط به سنوات متفرقه

ورق ۴۹۲ - نامهٔ مورخ سلخ ج ۱۳۰۸/۲ به آقا ملاعلی تاجر عرب در کرمانشاهان از محمدحسین آقا:

«کاغذ جوف را خدمت حضرت مستطاب آقا برسانید: هرگاه تشریف دارند سلام برسانید».

ایضاً - بهمان تاریخ از آقا محمدحسین به‌سیدجمال‌الدین:

« . . . بعداز اتفاق آن امر مهول که مسلمانان را ازدوست و دشمن ظاهراً و باطناً در تزنزل واضطراب انداخته بوداز سلامتی مزاج مبارك ابداً اطلاعی نداشت تااینکه عالیشأن آقا ملاعلی سلامتی مزاج مبارك را تلگرافاً اطلاع داد و بعد هم با این پست دستخط شریف که جهت خداوندگاری حاجی ابوی روحی‌فداه مرقوم و ارسال فرموده بودید رسید و زیارت شدواز سلامتی مزاج شریف نهایت سرور حاصل گردید و حقیقة روحی تازه دراین اجساد پژمرده واصل گردید. امیدوار ازحضرت متعال چنانم که‌صفائی‌در قلوب مسلمانان‌بدمد تا حق را از باطل تمیز داده ومیل به‌شرایط حقه بنماید .. . در تعلیقه‌ای که به جناب خداوندگاری مرقوم بوده اشاره فرموده بودید [محو شده است] فراموش نخواهید فرمود. امیدوارم درین فرمایش خود ثابت باشید و مرا از نظر مبارك دور نفرمائید [محو شده است]. منتظر بودم که درین پست تعلیقهٔ جداگانه به‌سرافرازی حقیر فرستاده باشید . . .»

دنباله دفتر ۱۸

ورق ۲۵۷ - نامهٔ مورخ غرهٔ رجب ۱۳۰۸ خطاب به آقامحمدهاشم اصفهانی (پدرمیرزا نعمةالله) ساکن کربلا:

« . . . مطلب دیگر آنکه جناب مستطاب آقای حاجی سیدجمال‌الدین یدیم افضاله العالی به‌آن سمتها آمده‌اند. البته خدمتشان خواهید رسید. عرض بندگی برسانید. همه‌روزه احوالات سلامتی را بنویسید.»

ورق ۲۸۲ - نامهٔ مورخ ۷ رجب ۱۳۰۸ خطاب به‌آقامحمدعلی اصفهانی ساکن کرمانشاه:

« . . . جناب آقا از قراری که نوشته بودید باید تا بحال تشریف برده باشند واسبابی که خواسته‌اند و فرموده بودند حاضر نمائید، اگر لازم بود خواهم گرفت والا فلا، معلوم شد البته اگر داده باشید قبض رسید دریافت کرده خواهید فرستاد.»

ورق ۲۸۳ - نامهٔ مورخ ۷ رجب ۱۳۰۸ خطاب به‌ملاعلی اصفهانی تاجرعرب ساکن کرمانشاه:

« تعلیقهٔ جناب مستطاب آقا سلمه‌الله تعالی را هم که فرستاده بودید ملاحظه کرده

از سلامتی وجود مبارکشان خشنود و شکرگزارشدم. سفارش زیاد از شما کرده بودندو از زحمات‌شما شرحی‌نوشته بودند. ولی از قراری که مرقوم فرمودندباید تا به‌حال ازآنجا حرکت کرده باشند ، لکن ننوشته بودید که به‌کجا خیال‌دارند . البته‌شما بنویسید که‌کجا تشریف خواهند برد تا انشاءالله اگر عریضه فرستادهشود نزد شما بفرستم که خدمت ایشان برسانید . »

دفتر ۱۹ ازغرهٔ رمضان ۱۳۰۸ تا سلخ ذی‌الحجه ۱۳۰۸

ورق ۱۲ - نامهٔ مورخ ۱۲ رمضان ۱۳۰۸ خطاب به ملاعلی عرب :

«در باب جناب آقا جواب آن کاغذ را نوشتم فرستادم، در لف کاغذ معین‌التجاربوده است. دیگر تعلیقه‌ای ازجناب ایشان ندارم. نوشته بودید در بصره تشریف دارند. احوالات سلامتی جناب ایشان را بنویسید . »

ورق ۶۵ - نامهٔ مورخ ۱۲ رمضان ۱۳۰۸ خطاب به‌آقا محمدعلی‌مقیم کرمانشاهان :

« در باب جناب آقای حاجی سید جمال‌الدین خبرندارم . واقعهٔ بغداد چه بوده‌است و از بصره چه شده؟ جویا شده چگونگی را بنویسید .»

دفتر ۲۰ از غرهٔ محرم ۱۳۰۹ تا ۱۳ جمادی‌الاولی ۱۳۰۹

ورق ۲۱ - نامهٔ مورخ ۶ محرم ۱۳۰۹ خطاب به‌ملاعلی:

« . . . درباب جناب مستطاب آقا دام افضاله العالی این کاغذی که فرستاده بودید ننوشته‌اید که ازکجا رسیده و از چه‌جا فرستاده‌اند وکجا متوقفند . . . »

ورق ۴۶۸ - نامهٔ مورخ غرهٔ جمادی‌الاولی ۱۳۰۹ خطاب به محمد جواد مقیم مسکو :

«نورچشم‌عزیزمهربانا-درباب‌جناب‌آقای‌حاجی‌سیدجمال‌الدین نوشته‌بودید که‌درلندن تشریف‌دارند لکن‌ننوشته‌اید که‌احوالات ایشان‌وازرفتن درآنجاهاچگونه بوده‌است . چون ازایران من نمی‌توانم به‌ایشان چیزی بنویسم شما یک کاغذی به ایشان بنویسید و ازقول من از ایشان‌احوالات وسرگذشت خودشان را بخواهید که ازیوم حرکت ازینجا الی‌کنون را بنویسند چه شده‌است و وضع ایشان‌چگونه بوده‌است. از حالت ایران‌اگر بخواهند البته بعرض ایشان رسیده‌است. بنویسید که از سفاهت و ندانستگی میرزا محمد رضا که دیوانه است مردم را در آتش انداخت. عجالةً خود میرزا محمدرضا و حاجی سیاح بیچاره در حبس هستند و خیلی اسباب‌بدنامی برای شما و مردم بیچاره شد و همهٔ آنها غیراز دروغ چیز دیگری نبود و طوری افترا زده بود که اثبات شرعی نمود و از حالات خودشان جویا شوید که شرح

مسافرت خودشان را با حالات حالیه بنویسند و بنویسید که البته غیرت شما اقتضا نمی‌کند که چیزی که اسباب خفت مسلمانان بوده باشد انشاء بفرمائید یا اظهار بکنید. اگر بدی به شما شده باشد از جانب ده نفرست فرضاً ، کاری به بیست کرور مسلمان ندارد و تأکید بنویسید که زود احوالات خودشان را از هر جهت مرقوم فرمایند. زیاده مطلبی ندارم .»

دفتر ۲۳[1] از سلخ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۰۹ تا ۲۶ ذی‌الحجه ۱۳۱۰

ورق ۲۸ - نامهٔ مورخ غرهٔ محرم‌الحرام ۱۳۱۰ از حاج محمد حسن به‌سیدجمال‌الدین :

«قربان حضور موفور السرور و مبارکت شوم ـ عمدهٔ مطلب سلامتی وجود فایض الوجود جناب مستطاب اجل عالی است ... پنج ماه قبل هم عریضه ای عرض نموده در لف کاغذهای اروپا روانه نموده‌ام. به‌جواب آن‌هم فائض نشده‌ام. گمان میکنم که نرسیده است و هرگاه رسیده باشد هرگز بی‌جواب نمی‌ماند . جواب اورا فرستاده‌اند نرسیده‌است. امیدوارم درهر نقطه ازنقاط تشریف‌فرماهستید به وجود مبارك خوش بگذرد واخلاص کیشان خود را فراموش نفرمائید . در عریضهٔ قبل شرحی عرض شد که جناب مستطاب اجل عالی را حقیر در نهایت تدین و خداپرستی بجای آورده‌ام و شأن حضرت مستطاب اجل عالی رااقل برین میدانم که بعضی فقرات که اسباب توهین عمومی باشد از جناب اجل عالی نشر نماید. شنیدم سابقاً دریکی ازروزنامجات نسبت به‌اعلیحضرت شاهنشاه عالمیان پناه و حضرت مستطاب اجل امجد اشرف آقای امین‌السلطان مدظله‌العالی بعضی الفاظ از قول حضرت اجل مستطاب عالی نوشته شده . حقیقت آنرا جعل دانستم. بسبب اینکه ازهمه جهت جناب مستطاب اجل عالی را به اعلی درجات میدانم و معلوم است چنین شخصی راضی نمی‌شود جماعتی را که اسمشان را مسلمان نامیده‌اند و عجالة برحسب ظاهر شرع خود را محمدی میدانند و مطیع هستندالی یک درجه‌ای، و اینها چندنفر علماء دارند و یک پادشاه دارند وچند نفر وزراء ، وازجمیع ملل کم قوت‌تر وضعیف‌تر هستند و آنها هم موافق حکم خداوند متعال نسلاً بعد نسل مادرهای آنها نکاح شده و پدرهای آنها زحمتها کشیده،ایام طولی کشیده تا اینها رسیده‌اند، اینطورها طرف طعن خارجه واقع شوند، اگرعیوبات دارند نزد خودشان است یا آنکه هرگاه معصیت می‌کنند باز توبه می‌کنند کلیة

۱ - دفتر ۲۱ رانیافتیم و در دفتر ۲۲ مطلبی راجع به سید جمال نیست .

راندهٔ درگاه حضرت احدیت نیستند یا آنکه اگر بعضی مقصر و واجب‌القتل باشند بعضی دیگر فقرا و نجباء و غیره وغیره‌هستند که اینهادر زیر دست و پایهاپامال می‌شوند. باری درچندی‌قبل بازشنیدم دوروزنامچه آمده است و درآن دوروزنامچه حکایت دخانیات و جرم گرفتن او و بعضی فقرات بوده است ، آن هم باز مزید بر علت‌است، بسبب اینکه این کلمات را به‌بعضی راههای خطا عمل‌می‌کنند، اسباب ضرر و اذیت مسلمانان زیادترمی‌شود و حرفهای لغو سابقین که در حق جناب مستطاب عالی می‌گفتند ثابت می‌کندکه آنها راست گفته‌اند واینگونه اشتهارات، اولاً کسی‌قدرت اینگونه کاغذها را نگاه‌کردن ندارد، ثانیاً بفرض‌اگر نگاه‌کردند چه حاصل دارد . اگر در نظر مبارك باشد در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه‌الصلوة‌والتکریم بعضی‌اشخاص‌می‌آمدنداظهارفدویت‌می‌نمودند.عرض‌می‌نمودم اینها مخالف هستند، می‌خواهند یک حرفی‌بشنوند بروند. حرفهای دیگر مزید کنند برای خودشان شؤونات و مواجب و لقب درست‌کنند. می‌فرمودید اینطورنیست. تمام این مطالب مکشوف‌شد. هرکسی‌هرچه گفته بود فهمیده شد. چنانچه‌این‌مردم فتنه‌جوی‌آشوب‌طلب هریک را به‌حالت‌خود گذاشته بودند هم ازجانب اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی و هم ازجانب حضرت مستطاب اجل امجد اشرف نهایت همراهیها و احترامات می‌شد . مردم هریك رفتند یک حرفی‌گفتند ومن بعد بعضی ظهورات به‌هم‌رسید، آنطورها واقع شد . بعداز وقوع این امورات لازم بود درصدد برآئید وابراء ذمه بفرمائید ازخودتان برتمام مردم‌معلوم شود بعضی فقرات‌دروغ بوده است . این روزنامجات که بیرون آمده است تصدیق این فقرات را مینماید. نمیدانم این روزنامجات به‌امرآن جناب مستطاب است یا آنکه جعل شده است . من نمیدانم چه‌عرض کنم و چه کنم . ازیك طرف میل ندارم‌جسارت به‌بعضی عرایض بنمایم و فضولی کنم،بسبب اینکه حضرت مستطاب اجل‌عالی را ازهمه عالم خوبتر و بالاتر میدانم،از یک‌طرف هم می‌بینم پادشاه ایران و وزیر پادشاه تقصیری‌ندارند و جناب مستطاب عالی هم غرضی غیراز خیرخواهی نداشته و ندارید . چیزی که واقع است اینست که شما می‌فرمائید فلان فرنگی ، فلان روسی رادر مملکت راه ندهند، اینهامردمان‌مزورهستند، اسباب زحمت می‌شوند . راست‌است وصحیح‌است. ازین طرف ناچار است دولت بجهت بعضی پلتیکها همراهی نماید ، چاره‌ای‌ندارد. پادشاه پادشاهان پادشاه‌حقیقی‌است واملاك خود را خیلی دوست می‌دارد. اوبیشتر

از همه کس با خبرت است و عالم‌تر از همه کس است. این ترتیبها را او پیش آورده است. نه‌جبری‌هستم نه تفویض صرف. لکن فهمیده‌ام که افسارماها را رها نکرده‌اند وهر کس بخواهد برساها بتازد اوهم مختار نیست. وضع این مسلمانی ماها و این مملکت این طور پیشرفت شده است. هر گزنظم اروپ را ایران اجرا نمی‌توان نمود و هر گز هم مسلمانان راضی به آنطور نظم نیستند. در اروپ کمال بی‌مروتی و بی‌نظمی است و ذره‌ای از کسی‌نمی‌گذرند. مسلمانان سرتا به‌پا گذشت هستند. سرتا به‌پا مروت هستند. نمی‌توان کسی را یعنی تمام اروپ را بریک بچهٔ مسلمان ترجیح داد. البته حضرت مستطاب اجل عالی این مقامات را بهتراز بنده می‌دانید. درین‌صورت باید کمک کرد. به‌پادشاه‌اسلام کمک کرد، به همین‌مسلمانهای بد. نه آنکه برداشت روزنامچه به‌آن شرح وبسط بر تخریب آنها نوشت. گمان نفرمائید که حقیر یک ذره از اخلاص خود کاهیده باشم. خداوند شاهدست شب و روز آرزو دارم که مشرف باشم وخدمتگزاری بنمایم.لکن این فقرات که عرض میکنم هم محض بندگی است و رفاهیت مسلمانان است. اعتقادم اینست که جناب مستطاب عالی از انتشاراین روزنامجات مطلع نباشید. هر گاه چنین است خوب‌است کتباً دو کلمه مرقوم بفرمائید یا آنکه روزنامچه بدهید چاپ کنند و هر گاه‌حقیقت اینطورست‌خوب است‌یک طور خوشی ترضیهٔ این‌مطلب رابفرمائید. ضمناًفرمایشاتی باشد بفرمائید اجرا می‌شود. من‌جمله استخلاص این چند نفر مسلمان‌بی‌تقصیرست. به‌زبان خوش می‌توان آنها را مستخلص نمود.باین کلمات و مقالات امکان‌ندارد. یک‌ساعت گرفتاری‌آن بیچاره‌ها به‌زندگانی دنیا نمی‌ارزد. هیچ تقصیری بجزنادانی نداشته و ندارند. والله‌العظیم هر گاه قدرت داشتم به پابوس‌جناب‌اجل عالی‌مشرف می‌شدم.بعضی عرضهامی‌نمودم. این‌درد ماها را بس‌است که‌می گویندجناب‌مستطاب آقابه ملکم خان تسلیم و همدست شده‌اند. حقیر که میدانم اینطورها نیست وحالت را می‌شناسم. لکن فرموده‌اند اتقوا من‌مواضع الهم، حقیر که فی‌الجمله بصیرت درحق جناب اجل عالی دارم مکرر عرض نموده‌ام شما را یا شخص امیرالمؤمنین می‌دانم یا پسرامیرالمؤمنین وهکذا عرض نموده‌ام روحها اغلب به ید قدرت آن جناب است، مرده‌ها را روح می‌بخشد و هکذا چیزهای دیگر بکرات دیده‌ام که چشم‌پوشی نمی‌توانم بکنم و حال هم استدعا دارم توجه مخصوص کاملی به حقیر بفرمائید. روح حقیر گم شده است. قوه‌ای که داشتم قوهٔ روحی الکطریسیته راگم کرده‌ام ونزدیک‌است‌دق بیاورم. کسی‌نمی‌داند چه گم کرده‌ام.وصفش‌راهم‌نمیدانم چه‌عرض‌نمایم. شما را قسم‌می‌دهم‌به‌حق صاحبان‌ومقربان درگاه‌خداوند تفضلی

و ترحمی بفرمائید. من ندانستم ونفهمیدم کفران نمودم. دولتی جاوید روی به حقیر نموده بود . از نادانی حرمت او را نگاه ندانستم از دستم رفت . بطور قطع و یقین توبهٔ نصوح نموده‌ام. انشاءالله تفضل خواهیدنمود. درهرصورت استدعا دارم مقرر فرمائید من بعد را بعضی فقرات و روزنامجات برحسب ارادهٔ جهال ننویسند. بلکه توجه بفرمائید رفع آنها بشود. این حضرات [را] برسر میل بیاورید که‌راغب شوند. خداوند انشاءالله همه را حفظ بفرماید . فرزندی حاجی محمد حسین آقای فاضل جناب مستطاب اجل عالی بسفر بیت‌الله‌الحرام مشرف شده، امیدوارم عماقریب به سلامتی بیاید . زیاده جسارت است . بتاریخ غرهٔ شهر محرم الحرام ۱۳۱۰ ، الحاج محمد حسن.»

ورق ۳۰ - نامهٔ ۲ محرم ۱۳۱۰ خطاب به محمدجوادمقیم مسکو :

« در باب کاغذی که سابقاً به جناب آقا سید جمال‌الدین نوشته در جوف کاغذ شما فرستادم نفهمیدم رسید و فرستادید یـا نرسیده و نفرستاده‌اید ؟ جواب اوچه شد . هر گـاه نرسیده بنویسید . امروز هم یک کاغذی نوشته‌ام در جوف است . خودتان هم کاغذ بنویسید در جوف کاغذها بفرستید . جواب بخواهید و جوابها را زود بفرستید . »

ورق ۲۱۰ - نامهٔ مورخ ه شنبهٔ ۲۳ صفر ۱۳۱۰ به استانبول خطاب به آقاعبدالحسین تاجر اصفهانی:

«از قراری که شنیدم جناب مستطاب آقای آقاسید جمال‌الدین اسلامبول تشریف آورده‌اند چگونگی حالات ایشان را بنویسید وعرض بندگی برسانید. مطمئن بربودن اسلامبول نیستم والا عریضه عرض می‌نمودم .»(۱)

دفتر قوپیهٔ محمد جواد (مسکو) از ۲۱ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۴ تا ۱۱ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۵ (۲)

ورق ۶۲ - نامهٔ ه ذی‌القعدهٔ ۱۳۰٤ خطاب به حاج‌محمدحسن :

« آقا هم سه‌چهار یوم دیگر خیال رفتن را دارد در پطربورق . »

ورق ۲۱۵ - نامهٔ ۲ محرم ۱۳۰۵ به‌سید جمال‌الدین به پطرزبورغ:

---

۱ ـ در همین مواقع حاج محمد حسین آقاازسفرحج‌به اسلامبول رفته و با سید ملاقات کرده است .

۲ ـ درین قسمت آن مکتوبهائی نقل می‌شود که اصل‌آنها در دسترس نبوده است به (صفحات ۹۶-۹۹ مراجعه شود) .

مشعر براینکه حاج‌محمدحسن از ادسا تلگرافی به محمد جواد کرده و احوال سید را پرسیده است .

ورق ۲۱۷ - نامهٔ ۱۳ محرم ۱۳۰۵ به‌حاج محمد حسن :

« ثانیاً عرض می‌شود تلگراف از ادس رسید. احوالات آقا را خواسته بودید مدتی است خبری ندارم. چند کاغذ هم نوشته‌ام جوابی نیامده است. باز مجدداً دیروز از قول جنابعالی به‌ایشان نوشتم که تلگراف زده بودید احوالات سلامتی آقا را پرسیده بودید. جوابی هنوز نیامده‌است » .

ورق ۲۲۷ - نامهٔ ۱۵ محرم ۱۳۰۵ به حاج محمد حسن :

« از بابت آقا امروز کاغذی به بنده نوشته بودند در جوف است فرستادم و کاغذی که جنابعالی به‌ایشان نوشته‌اید امروز خواهم فرستاد » .

ورق ۲۳۱ - :نامهٔ ۱۶ محرم ۱۳۰۶ خطاب به سید جمال :

مشعر بر وصول مکتوب سید به محمدجواد واعلام اینکه کاغذی که حاج‌محمدحسن از ادسا برای سید فرستاده درجوف است . جواب بنویسید که به‌محمودآباد برای حاج محمد حسن ارسال شود .

ورق ۲۸۵ - نامهٔ دوشنبهٔ ۲ صفر ۱۳۰۵ خطاب به حاج محمد حسن :

« تعلیقهٔ جنابعالی [را]جهت آقا فرستادم تا حال جوابی نیامده است » .

ورق ۳۳۷ - نامهٔ ۵ ربیع‌الاول ۱۳۰۵ خطاب به‌حاج محمد حسن :

« از بابت حاجی سید جمال‌الدین مدتی است ازو خبری ندارم. نمیدانم پطربورق چه می‌کند ؟ »

ورق ۳۵۰ - نامهٔ ۸ ربیع‌الاول ۱۳۰۵ خطاب به حاج محمدحسن :

« از بابت آقا حاجی سید جمال‌الدین مدتی است خبری ندارم . در پطربورق می‌باشد . »

ورق ۴۴۵ - نامهٔ ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵ خطاب به سیدجمال‌الدین :

مشعر براینکه جواب نامه‌های مرا نداده‌اید · مکتوب حاج محمد حسن بتوسط آقا عبدالجبار ارسال می‌شود زیرا آدرس شما را ندارم .

ورق ۴۴۶ - نامهٔ ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵ خطاب به آقا عبدالجبار :

مشعر براینکه مکتوب حاج‌محمد حسن جهت سید جمال‌الدین در جوف ارسال می‌شود.

ورق ۴۵۷ - نامهٔ ۱۵ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵ خطاب به‌سیدجمال‌الدین :

مشعر بر وصول مکتوب سید

ورق ٤٦٧ - نامهٔ ۲ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵ خطاب به حاج محمد حسن :

« عرض دیگر . کاغذ آقای آقا سید جمال‌الدین را فرستادم . رسید را هم به بنده نوشته بودند. »

دفتر مورخ ۲۸ رمضان ۱۳۰۶ تا ۲۱ محرم ۱۳۰۸

ورق ۲۱ - نامهٔ‌ش ۳۲، مورخ ۱۶ شوال ۱۳۰۶ خطاب به سیدجمال به پطرزبورغ :

مشعر بداینکه مدتی است مکتوبی ازشما ندارم . نامه‌ای از پاریس ازحاج محمد حسن رسیده است که ارسال می‌شود . حاجی محمد حسن نوشته است که به استقبال ناصرالدین شاه به برلین می‌رود .

ورق ۷۴ - نامهٔ‌ش ۳۳، مورخ ٦ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰٦ - خطاب به‌سید جمال به‌پطرزبورغ :

مشعر براینکه از شما خبری ندارم . تعلیقه‌ای که برای امین‌الضرب نوشته بودید چندی قبل ارسال شده است .

ورق ۸۷ - نامهٔ‌ش ۳٤، مورخ ۲۰ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰٦ - خطاب به‌سیدجمال به پطربورغ :

مشعر بروصول نامهٔ سید و عذرخواهی از عدم‌ارسال وجه و برگشتن نامه‌ای که سید به‌حاج محمد حسن نوشته وبه‌پاریس ارسال شده بوده‌است بعلت مسافرت‌حاجی به‌مکه و ارسال نامهٔ حاج محمد حسن .

ورق ۱۱۰ - نامهٔ‌ش ۳۵ ، مورخ ۳۰ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰٦ - خطاب به‌سیدجمال به پطرزپورغ :

مشعر بروصول مرقومهٔ سید .

ورق ۱۸۱ - نامهٔ‌ش ۳٦ ، مورخ ۲۸ محرم ۱۳۰۷ - خطاب به‌سید جمال به‌پطرزبورغ :

« از روزی که شما از مسکو عازم پطربورق شدید منتظر نامهٔ جنابعالی بودم» و مشعر براینکه نامهٔ حاج محمد حسن در جوف ارسال می‌شود و حاج مزبور در آن نامه از سید تقاضا کرده است که در باب ترخیص وسایل راه آهن از خاك روسیه اقدام نماید .

ورق ۱۸٦ - نامهٔ‌ش ۳۷ ، مورخ ۱ صفر ۱۳۰۷ خطاب به سیدجمال :

مشعر بر اینکه دو روز قبل نامه عرض شد و نامهٔ حاج محمد حسن با آن تقدیم گردید وتأکید درارسال جواب .

ورق ۱۸۸ - نامهٔ‌ش ۳۸ ، مورخ ٤ صفر ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال :

مشعر براینکه دو روز قبل مکتوب شما برای من و حاج محمد حسن رسید و امروز

هم مکتوب دیگرتان واصل شد کاغذ شما به‌حاجی ارسال خواهد شد. کاغذ حاجی به‌شما هم تقدیم می‌گردد .

ورق ۱۹۵ - نامهٔ ش ۳۹، مورخ ۱۰ صفر ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال :

مشعر براینکه نامه‌ای از شما نرسیده است . تلگرافی که جهت میرزا جعفر قنسول رسیده است میفرستم که به‌او بدهید .

ورق ۲۱٦ - نامهٔ ش ٤۰ ، مورخ ۲۱ صفر ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال:

مشعر براینکه از حالات شما خبرندارم . مدتی‌است بنان‌الملک به‌مسکوآمده است و منتظر تعلیقهٔ شما بودم . امشب به ایران می‌رود . لطفاً زمان ورود خودتان‌را اطلاع دهید .

ورق ۲۲۱ - نامهٔ ش ٤۱ ، مورخ ۲۳ صفر ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال :

مشعر بر اینکه بنان‌الملک به ایران رفت و تاریخ ورود خود را به مسکو تلگراف نمائید .

ورق ۲۲۲ - نامهٔ مورخ ۲۳ صفر ۱۳۰۷ خطاب به‌میرزا جعفرخان قنسول به‌پطرزبورغ :

مشعر براینکه بنان‌الملک تا شب جمعه منتظر ورود سید جمال‌الدین بودو آن‌شب روانهٔ ایران شد . زمان ورود آقا را به‌من اطلاع دهید .

ورق ۲۴۰ - نامهٔ مورخ ۹ ربیع‌الاول ۱۳۰۷ خطاب به‌میرزا جعفرخان قنسول به پطرزبورغ :

مشعر براینکه علت تأخیر جواب بسبب خدمتگزاری به‌جناب آقا بود که درمسکو بودند ، ایشان روز گذشته از راه قفقاز عازم ایران شدند و هفت روز در مسکو مقیم بودند .

ورق ۲۷۵ - نامهٔ ش ٤۲ ، مورخ ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال به‌طهران :

مشعر براینکه ازوقتی که به‌سوی ایران رفته‌اید ازشما نامه‌ای ندارم .

ورق ۲۹۷ - نامهٔ ش ٤۳ ، مورخ ۲ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال به‌طهران:

مشعر براینکه دو یوم قبل میرزا جعفرخان به مسکو وارد شد و خبر ورود شمارا به‌طهران داد .

ورق ۳۰۷ - نامهٔ ش ٤٤ ، مورخ ۲۸ شعبان ۱۳۰۷ خطاب به سید جمال‌الدین به‌طهران :

مشعر براینکه مدتی‌است که از شما مکتوبی نرسیده است .

دفتر۱۲ محرم ۱۳۰۸ الی ذی‌القعدهٔ ۱۳۱۰

ورق ۳۸۷ - نامهٔ ش ۱۸۲ ، مورخ حدود ۲٤ صفر . ۱۳۱ خطاب به‌سید به‌لندن :

در استعلام از محل سکنی و اقامت سید تا مکتوب طهران ارسال شود .

دفتر۱۷ صفر۱۳۰۹ الی ٦ محرم ۱۳۱۳

ورق ۱۳۹ - نامهٔ مورخ ۳ جمادی‌الاولی . ۱۳۱ خطاب به حاج محمد حسن :

« از بابت کاغذحاجی سید جمال الدین الآن خودش دراسلامبول‌می‌باشد، اگرمصلحت هست به اسلامبول بفرستم و الا به‌طهران برگردانم. »

ه ـ مدارک متفرقه

قسمتی از «یادگار زندگانی»[1] نوشتهٔ حاج محمدحسین آقا (امین‌الضرب ثانی)

«در تمام این اوقات بنده مشغول تحصیل بودم. تا اینکه یک روزاز مدرس که بخانه آمدم دیدم سید عربی دراطاق بیرونی نشسته. مرحوم پدرم گفتند این‌آقا در منزل میهمان است و اینجا خواهند ماند. چون من امشب درخانهٔ آقا میرزا محمد رضای واعظ دعوت دارم اینجا پذیرائی کن تا آخر شب برگردم. ایشان رفتند، بنده وارد اطاق شدم، سلام نمودم. جواب دادند، گفتند شما پسرحاجی هستید؟ گفتم بلی. گفتند به به ماشاءالله ماشاءالله، درس میخوانید؟ گفتم‌بلی. گفتند چه میخوانید؟ گفتم مطول ومغنی. گفتند مغنی کجا میخوانی؟ گفتم زنبوریه را میخوانم. عبارت را ازخارج تقریر کردند و گفتند مقصود چه میباشد؟ جواب دادم. گفتند صحیح‌است، احسنت. بعد پرسیدندعربی حرف میزنی؟ عربی مینویسید؟ گفتم خیر. این کلمهٔ خیر چنان برآن عالیجناب سخت و ناگوار آمد که ازشدت تغیر رنگ صورتشان تغییر کرد. با نهایت‌تغیر گفتند شییءعجیب! شییء عجیب! مطول‌ومغنی‌میخوانی و عربی حرف‌نمیزنی! از فردا باید شروع به‌مکالمهٔ عربی نمائی. پس‌از سه‌چهار ساعت مرحوم پدرم از مهمانی معاودت کردند. آقا مراتب را بمرحوم پدرم اظهار و گفتند من حکم میکنم از فردا پسر شما عربی بنویسد و عربی حرف بزند، و انشاء عربی از اینجا شروع میشود که وقایع ورود مرا و ملاقات خودش را با من، واین حکم مرا از زبان فارسی بعربی دربیاورد، وضمناً جناب حاج محمد حسن بشما میگویم که هرگاه تا ده شب دیگر یک صفحه بی‌غلط نوشت وآورد باید صد اشرفی انعام به‌پسر خودتان بدهید.

مرحوم پدرم اعلی‌الله مقامه که خیلی طالب ترقی بنده بودند این امر را فوزعظیم دانستند و مرا تشویق فرمودند. از فردای آن شب‌باتفاق حاج‌آخوند معلم وشیخ‌رضای اعمی که حافظ قرآن و زبان عربی میدانست شروع به مکالمه ومکاتبهٔ عربی نمودم، و

۱ـ شرحی است که حاج محمد حسین آقا درپاریس دراحوال خود (تا سنین‌دوازده سالگی) نوشته و ناقص مانده است. متن آن در مجلهٔ یغما (مرداد ۱۳۴۱) طبع شده است. برای تفصیل بیشتربه‌آنجا مراجعه شود.

هرشب آقا سید جمال‌الدین یک صفحه فارسی تقریر میکردند روز بعد من آن را به عربی تبدیل میکردم و شب از نظر ایشان میگذراندم ، تا ده روز بهمین منوال گذشت . یک صفحهٔ عربی بدون غلط حاضر کرده بنظرشان رساندم ، خیلی تمجید کردند ، وگفتند این کافی نیست ، درحضور من باید یک صفحه‌عربی بنویسید . قبول کردم . یک صفحه‌فارسی گفتند وهمانجا بدون غلط تبدیل بعربی نموده خدمتشان دادم . گفتند قدری تأمل کن ، حاجی بیایند صد اشرفی را بگویم بشما بدهند .

پس‌از نیمساعت مرحوم پدرم آمدند وقایع را اظهار کردند . ایشان هم گفتند باید در حضورخودم یک‌صفحه ترجمه بعربی نماید ، اگر صحیح بود میدهم. آن راهم‌اطاعت و فوراً انجام‌داده‌ویکصداشرفی‌را مرحمت فرمودند . این اول نتیجهٔعلم‌بود که‌بدست آمد.

مدتی مرحوم مزبور درمنزل ما بودند و مقالات مفصلی هرشب میفرمودند بفارسی و من بعربی ترجمه میکردم که تمام آن مقالات نصایح وحکم و فلسفه بود و اغلب آنها بخط خودم گویا فعلا در کتابخانه موجود است .

آقاسیدجمال‌الدین‌مردحکیم فیلسوفی‌بودومرحوم‌پدرم‌دربارهٔاوعقایددینی‌فوق‌العاده داشت ، ولی عقیده بنده نه‌چنین است ، وهرچند مشارالیه ازکملین دهر و افاضل عالم‌و از جمله مشاهیر است اما بنده شخصاً تردستی ایشان را زیادتر از مراتب کمالات ایشان میدانم . متهور بود ، شجاع بود،فیلسوف بود ، نه‌چندان ، ولی بخت واقبال بااومساعد نبود، هرجا رفته کتک خورده، بهرجاقدم نهاده‌آشوبهائی برپا کرده ولی نتوانسته نتیجهٔ مطلوبه بدست بیاورد .

بالاخره پس‌از مدتی که مرحوم پدرم پذیرائی کردند و او را بحضور ناصرالدین-شاه بردند ، شاه از مذاکرات مجالس ایشان رنجیده خاطرشد، وبمرحوم پدرم امرنمودند باید سید تبعید شود . مرحوم پدرم همان اوقات برای عمل بازدید معادن آهن مازندران و احداث کارخانهٔ آهن آب کنی میخواستند بمازندران بروند، بشاه گفتند که چون میهمان است اجازه بدهند محترماً من او را بمازندران میبرم و ازآنجا به‌روسیه میرویم . آنجا تفصیل را به‌او خواهم گفت. شاه قبول کرد وبهمین منوال بموقع اجراء گذارند .»

۲- تکفیر نامهٔ روز نامهٔ اختر (۱)

شیطان درلباس انسان

از قراری‌که بطور موثوق‌آگاهی حاصل نمودیم شیخ جمال‌الدین‌که چندی پیش ازاین دربصره متوقف بود اکنون بلندن رفته درآنجا باتفاق چندنفر از ارامنهٔ خود پسند که بکفران نعمت منسوبند بنای‌فتنه‌انگیزی‌گذاشته میخواهندبحیله ودسایس بازارفسادی را که مرکوز سرشت ناپاك و زشت خودشان است گرم کرده بدانوسایل که از خصایل مردمان فرومایه است تحصیل ثروت وکسب مکنت نموده عمری بلهو ولعب‌بپایان آرند مشغول انتشار پارهٔ اراجیف و اخبار مجعوله است . این مردکوتاه نظر و سایر دستیاران در بدر او درجعل اخبار درحق احدی از صغار وکبار ابقا نمیکنند . حتی از قول حضرات علما و اعیان و مردمان محترم ایران کاغذهای ساختهٔ دروغین در ورقپاره‌های بیمعنی روزنامه‌وار طبع و انتشار میدهندتا بدینوسیاه بلکه راهی بمقصد مفسدانهٔ خودشان‌نزدیک نموده وجه معیشت خودشان را ازآن ممر بدست بیاورند . این است که نامهای دروغین بنام اشخاص بزرگ میسازندکه القای سوء ظن‌درمیان بزرگان نموده باشند غافل‌ازاینکه مراتب حب وطن و پادشاه پرستی ایرانیان‌که‌مشهور جهانیان است راه مقصود راتاقیامت برآنان بسته خواهد داشت .

باری چنانکه معلوم است مسلک روزنامهٔ ما پیوسته مبنی بر حفظ حقوق و شئون بزرگان ملت‌وابنای‌وطن ورفع‌اتهام‌وافترا ازهرکس است لهذا لازم دانستیم که‌مختصری از سرگذشت وترجمهٔ این شیخ گمراه را دراینجا بنویسیم تا مردم بشهرت دروغین وصلاح ظاهر حال او فریفته نگشته چنان تصور ننمایند که این شیخ جمال‌الدین مردی پاکیزه اطوار ونیکوکرداریست . بلکه‌بالعکس بدانندکه‌این‌مرد خود بیکانه از دین است وخود را برای پیشرفت پارهٔ مقاصد نا مشروعه داخل زی وسلك علمای اعلام‌کرده است .

بانگ طاوسان‌کنی‌گویدکه لا پس‌نه‌ای طاوس خواجه‌بوالعلا

این مرد درعنفوان جوانی دامنش بلوث هرگونه معاصی آلوده بود برای تحصیل معاش ازمعاشرت‌ارازل(کذا)واوباش پرهیزنداشت باقتضای‌سلیقهٔ‌خوب که‌هرچیزی‌راظریف و مرغوب میخواست ازصرف دنانیر و دراهم ناگزیر بود لهذا آن‌مسلك را دور از منزل

۱-این تکفیرنامه بدون نام ونشانی از نویسنده‌وصادرکننده چاپ شده است وداخل پاکتی‌است است‌که روی‌آن حاج محمد ابراهیم قزوینی، منشی حاج محمدحسن نوشته «تکفیرنامه‌ای‌که اختر درباب شیخ جمال‌الدین نوشته است چاپ واعلان نموده» .

مقصود یافته بلباس اهل‌علم وفضل درآمده مقاصدفاسدهٔ خود را درزیرسجاده و ردا پنهان نموده با مردمان معقول انیس و بافضلا جلیس گشت . ظاهرحالش را که بر خلاف باطن بود بحیلهٔ فضل برآراست وبحیله وتزویر طرف وثوق مردمان ساده لوح شد و در آن اثنا مسافرت اختیار کرده راه‌اسلامبول‌پیش گرفت . درهنگام ورود آنشهر مینو بهر که پایتخت بزرگ اسلام است نام‌شیخ افغانی‌برخود بسته درمصطبهٔ تعلیم وتدریس نشست ودرظرف اندکی مدت بسیاری از طالبان علم در حلقهٔ درسش جای گرفتند. چون‌بازار خود را گرم دید آنگاه‌خبث باطنش‌درهیجان آمده علی رؤس‌الاشهاد اظهار زندقه والحاد نموده حاشا و ثم‌حاشا نبوت را بعنوان صنعت یاد نمود . حکومت سنیهٔ عثمانی از راه باریک بینی‌اورا مجال نداد تا اینکه به‌اضلال مردم پردازداخراج بلدکرده از دارالخلافه بیرون‌نمود .

این مرد آشوب طلب بدعقیدت‌چون‌از اسلامبول مطرود گشت بجانب مصرراهسپار آمده خرقه و دستار بوضع عربان بیاراست‌واز گوشه وکنار بمجلس فضلا راه جسته درآنجا نیز بروسادهٔ آموزگاری‌نشست. چندی بدین برنیامدکه درآنجا هم قفل دهان را برداشته درحق اهل شرع مقدس‌بنای‌بدزبانی گذاشت.چیزی‌نمانده بود که آن‌مرد پست‌فطرت‌آشوبی بلندکند حکومت مصرش نیز نفی واخراج‌بلدکرد . چون دراین‌صفحات جای اقامت‌نیافت بممالک وسیعهٔ هندوستان شتافت . در آن‌مملکت نیز نخست آبی بروی کارش آمده عوام را بسخنان نغز ودلکش بفریفت . با خواص نیز راه حیله وخدعه پیش گرفته طرف وثوق جمعی از اعالی وادانی شد. تارفت باظهارمقصود پردازد حکومت هندوستان که دورادور مترصد حالش بود فرصت نداده مدتی محبوسش داشته پس‌ازآن اخراج بلد نمود. آنوقت بفرنگستان‌گذشت. چندی‌درپاریس بسر برده‌تا اینکه بمیان چندتن از فراریان ممالک‌دیگر راه جسته با آنان همرازشده باتفاق‌روزنامه‌ای‌بنام «عروة‌الوثقی» طبع‌وانتشارنمودند.چون مقصودشان القای فتنه وفساد درمیان ممالک اسلام بود نتوانستند کاری از پیش‌ببرند. لهذا تیر مقصوداین‌شیخ نجدی هم‌بسنگ برآمده ناچار برای آزمایش بخت بشهرپترسبرك و مسکو رفت. چندی‌درآن‌سامان‌متحیروسر گردان‌راه میسپرد. چون‌درآنجا نیزابواب مقصود را بالمره مسدود یافت ناچار از روی اضطرار راه ایران پیش‌گرفته درطهران اقامت‌اختیار نمود . بحکم چرب زبانی که نتیجهٔ سیاحتهای طولانی است دلهای عوام را بسوی خود مایل کرده راه معیشتی‌پیدا نمود . بجای اینکه شکر این نعمت‌گزارد وراه‌کفران نسپارد باز‌کفران‌ورزیده‌چندی‌نکشیدکه باقتضای سرشت بدخودبنای فتنه وفساد گذاشت.تااینکه مردم را از خبث باطن اوآگاهی حاصل‌آمده دریافتندکه سالک طریقت زندقه والحاداست از دور او پاشیدند . چون حال را بدین‌منوال دید راهی دیگربرای‌پیشرفت خیال خودپیدا

کرده بمجالس بعض بزرگان ورجال دولت تردد نمودن گرفت و در میان ایشان نیز بسعایت و سخن چینی میخواست اسباب خصومت فراهم بیاورد. این معنی هم آفتابی شده بحکم اولیای دولت از ایران ببغداد نفی شد. چون درآن خاك زیستن نمیتوانست ببصره رفت. درآنجا هم با اعراب قبایل بنای مخابره ومکاتبه گذاشته ازاغوا و تحریک ایشان خالی نبود. تاحکومت برخباثت آن آگاهی یافته خواست گرفته کیفر کردار ناشایستش را درکنار نهد. خبردارشده بیدرنگ خود را بواپوری که در جناح حرکت بود انداخته بلندن گریخت . چنانکه گفته شد اکنون درآنجا باچندتن ازارامنهٔ داعیه‌جو دست یکی‌شده بیرق فتنه‌انگیزی برافراشته است . مقصود ارامنه هم که معلوم است. این مردراکه درسلک علماست آلت قرارداده‌اند که بلکه بواسطهٔ اوکه درقیافت اهل‌شرع وظاهرالصلاح است ار دوسو باجرای مقصود خود پردازند. دیگرغافل‌ازاین مسئله هستند که‌خداوند متعال قلوب علمای دین‌وبزرگان صاحب یقین را مرأت حقایق قرار داده است که از غور درنکات حقیقت بعالم بالا قدم گذاشته‌اندکه اگر بحرف هرشعبده باز ونیرنگ سازی قدمشان از جای میرفت و هر قول خوش‌ظاهر را دلیل حقیقت قائل میدانستند هرآینه بدین‌رتبه ومقام بلند نمیرسیدند. این ارامنه‌که درلندن گرد آمده‌اند همانامشتی فساد پیشگان و اشرارندکه بسبب خیانتکاری وکفران نعمت از ممالک اسلام طرد ونفی شده‌اند. اکنون درآنجا میخواهند اساس اتفاق مسلمانان‌را با چند کلمهٔ مزور برهم بزنند. حال‌آنکه هیچیک ازایشان بدانچه گفته‌ومینویسند ابداً عمل نکرده‌ونمیکنند. هرگاه این‌شیخ گمراه نعوذبالله داخل سلک علما وفضلای اسلام بود هرآینه با ارامنهٔ مفسد ویاغی همدست نمی‌شدکه درممالک اسلام فتنه برانگیزانند .

عجبتر اینکه شیخ جمال با همهٔ سوءافعال‌عنوان سیادت نیز برخود بسته است غافل ازاینکه :

شیر را بچه همی ماند بدو   تو به پیغمبر چه میمانی بگو »

قسمت سوم

اسناد متفرقه

الف - منقولات از روزنامه محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه
(نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی)

ب - نوشته هـای سید جمال‌الدین مضبوط در مجموعهٔ اسناد ملکم خان
(محفوظ در کتابخانه‌ملی پاریس)

ج - اشعار برهان‌الدین بلخی

الف - منقولات از روزنامهٔ اعتمادالسلطنه

دوشنبه غرهٔ ربیع‌الثانی ۱۳۰۴ - صبح خانهٔ حاجی محمد حسن امین‌الضرب ... دیدن سید جمال‌الدین رفتم. این شخص از بوشهر به گفتهٔ من آمده است و خیلی مرد با علم معتبری است. دوسه زبان می‌داند. در نوشتن عربی اول شخص است، اگرچه افغانی امضاء کرد اما حالا می‌گوید از اهل سعد آباد همدان است. خلاصه خانهٔ حاجی بسیار محقربود. اول‌ماه جمعی از زن‌ها دم در را گرفته بودند. حاجی به‌آنها تصدق می‌داد. هرچند خواستم سیدجمال‌الدین را خانه بیاورم منزل بدهم راضی نشد....

سه‌شنبه ۲ - صبح دارالترجمه رفتم بعد درخانه ... ازمن پرسیدند (شاه) سیدجمال‌الدین را دیدی عرض کردم دیروز دیدم و خیلی هم تعریف کردم. فرمودند گفتم حاجی محمد حسن اورا حضوربیاورد. ازین‌فرمایش دنیا برمن‌سیاه شد. این‌شخص‌بواسطهٔ من ازبوشهرآمد. چند تلگراف ردوبدل شد، حالا که آمده محض تملق‌امین‌السلطان فرمودند حاجی محمدحسن اورا حضور بیاورد. خلاصه هیچ نفهمیدم طلوزان چه خواند و من چه ترجمه کردم. بعداز نهار خواستم خانه بیایم سید جمال‌الدین با حاجی محمد حسن سرراه‌بود. راه را کمی[فکر] کردم که از در دیگر بیرون بیایم. ناظم خلوت اصرار کرد نهار بخورید. وقتی وارد اطاق قهوه‌خانه شدم جمعی ازین الواط آنجا بودند که درباطن خوشحال بودند سیدجمال‌الدین بواسطهٔ حاجی‌حضور می‌رود و من او را نبردم. بااینکه کاری وشأنی نبود بعضی‌ها گوشه بمن می‌زدند. هیچ نگفتم که لقمهٔ نهار که از زهرمار بدتر بود صرف شد. خانه آمدم عریضهٔ تندی به‌شاه عرض کردم اجازهٔ رفتن عتبات راخواستم خدمت انیس‌الدوله فرستادم که بنظر شاه برساند. شب هم شام بیرون میل فرمودند. احضارشدم نرفتم.

چهارشنبه ۳ - ... هنوز نهار نخورده بودم که دستخطی‌بخط امین‌الدوله آوردند سراپا مرحمت که الحال احوال تورا پرسیدم طلوزان ازکسالت توعرض کرد یقین دارم کسالت مزاجی نیست‌وخیالی است وجهت چند جلد کتابی است که دیروز به‌مدرسه و میرزا احمدخان دادم ترجمه کند. بفرست کتب را پس بگیرد و به هر کس میل

داری بده و زیاد التفات فرموده بودند. درحقیقت ترضیه بود. اما اسمی ازسیدجمال الدین نبود چون او را به امین السلطان سپرده بود برای خاطر ایشان کتب را بهانه کرده بود .

چهارشنبه ۱۷ محرم ۱۳۰۵ - ناهار با امین الدوله صرف نمودم. می گفت سیدجمال الدین کاغذ سختی به شاه نوشته وتهدید کرده ازایران بد خواهد نوشت .

یکشنبه ۲۵ رمضان ۱۳۰۶ (در پطرزبورغ) - صبح سید جمال الدین معروف که حالا در پطرزبورغ است دیدن من آمد . بعداز راه انداختن او خدمت شاه رسیدم .

دوشنبه ۲۱ ذی الحجه ۱۳۰۶ (مونیخ) - سید جمال الدین از پطرزبورغ آمده منزل من آمده بود اورا ندیدم .

سه شنبه ۲۲ ذی الحجه ۱۳۰۶ - دیدن سید جمال الدین رفتم. میل کرد باشاه وامین السلطان ملاقات کند . حاجی حیدر درین بین ازطرف شاه به احوال پرسی امین الدوله وبه احضار من رسید. من هم سید جمال الدین را برداشته بعمارت بردم. اورا منزل امین السلطان فرستادم. خودم خدمت شاه رفتم . بعد منزل آمدم نهار خوردم عصر در کوچه ها گردش کردم. سید جمال الدین آنچه می گوید: آمدم خودرا بری الذمه کنم که آنچه بمن نسبت دادند در روزنامه های روس من ننوشتم . اما باید بجهة کار دیگر آمده باشد . شاه را هم دیده بود . امشب هم خواهد رفت امین السلطان را ملاقات کند.

پنجشنبه ۲۴ ذی الحجهٔ ۱۳۰۶ (سالزبورك) - بعد رفتم مهمانخانه شام خوردم. از وقایعات تازه اینکه اولا سید جمال الدین را امین السلطان محض تملق روسها بطهران خواهد آورد. شاه را هم راضی کرده است. باشد تا وجود این شخص اسباب فتنهٔ بزرگی در ایران بشود که هیچ فایده بحال دولت نداشته باشد . ثانیاً دختریهودیه الخ .

پنجشنبه ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۰۷ - امروز شنیدم سیدجمال الدین معروف چندروزاست واردطهران شده.

شنبهٔ غرهٔ جمادی الاولی ۱۳۰۷ - شاه بی مقدمه فرمودند چرامدتی است روزنامهٔ اطلاع برای من نمی آورید [سطر اول حک شده است ودرست خوانده نمی شود] وبخلاف سیل وزیراعظم شاه [لایقراء] آبروی (ظاهراً) بروزنامه های (ظاهراً) خود نمی دهند و سید جمال (ظاهراً) الدین رامدیر روزنامه نخواهند فرمود .

پنجشنبه ۲۲ جمادی الثانیه ۱۳۰۷ - بعد خانهٔ امین الدوله رفتم. ازآنجا خانهٔ حاجی محمد حسن کمپانی دیدن سید جمال الدین رفتم. می گفت امین السلطان تا بحال بمن دیدن نکرده ازین فقره مکدر بود . نهار را آنجا صرف نموده خانه آمدم .

سه‌شنبهٔ ۲۶ رجب ۱۳۰۷ ـ عصر سیدجمال‌الدین دیدن آمد.

شنبهٔ ۲۸ شعبان ۱۳۰۷ ـ بعداز رفتن شارژدافر (روس) من خانهٔ سید جمال‌الدین رفتم او را ملاقات نموده مراجعت نمودم (ملاقات شارژدافر مربوط به‌سید نیست).

غره ذی‌حجه ۱۳۰۷ ـ شنیدم سید جمال‌الدین معروف را که به‌آن عجز از روسیه آوردند حالا به‌میل انگلیسها حکم به‌رفتن او شده. اوهم حضرت عبدالعظیم رفته منتظر آمدن ایلچی روس است.

یکشنبهٔ ۲۰ صفر ۱۳۰۸ ـ بعدازتعزیه زیارت حضرت عبدالعظیم‌رفتم. بعداز زیارت به‌مقبرهٔ عذرا صبیهٔ خودم‌رفتم که فاتحه بخوانم. سیدجمال‌الدین رادیدم که‌ازآنجامیگذشت. مرا که دید وارد شد قریب نیم‌ساعت صحبت کردیم. بعد مراجعت بشهر نمودم.

جمعه ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۰۸ ـ امروزصبح حضرت‌عبدالعظیم تشریف بردند. من هم‌صبح قبل از تشریف بردن شاه رفتم تا تشریف آوردن شاه خانهٔ سید جمال‌الدین رفتم. جمعی از سادات من‌جمله نقیب‌السادات را آنجا دیدم.

پنجشنبه ۲۶ جمادی‌الاولی ۱۳۰۸ ـ ازوقایع تازه که برای‌دولت‌ننگ بزرگی‌است صدمه‌ای است که بسید جمال‌الدین واردآوردند. چون بعضی کاغذها به‌علما وطلاب مدارس نوشته‌انداز معایب دادن‌امتیازات‌بفرنگی‌ها، کنت ونایب‌السلطنه، بعضی میگویند نایب‌السلطنه از این کاغذها بدست آورده بشاه داده بگردن سید جمال‌الدین گذاشته‌اند. حکم شد پنج نفر غلام سید را از حضرت عبدالعظیم ببرند بطرف عراق عرب. مختارخان حاکم شاهزاده عبدالعظیم خواسته خدمتی بکند سید رازده اسبابش را غارت‌نموده که‌مردم‌شاهزاده عبدالعظیم‌خواسته بودند شورش نمایند. در هرصورت اورا بردند. اسبابش رابحضور همایون آوردند همه را عزیزالسلطان و و اتباعش غارت نمودند. بعدامین‌السلطان که شنیده بود باوجودی که باعث فتنه را میدانست باز این رذالت را نپسندید. همه راپس گرفت با پانصد اشرفی و یک خرقه ویک اسب ویک قاطر ازخودش[1]رویش گذاشته بجهت اوپس‌فرستاد. سید از شاه درکمال یأس و از امین‌السلطان امیدوار ازطهران بیرون رفت.

جمعه ۵ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۸ ـ ازآنجا(خانهٔ نایب‌السلطنه) منزل امین‌الدوله رفتم. شنیدم کیف

---

۱) چنانکه ازنامه‌های ملاعلی عرب وآقا محمدعلی ساکنان کرمانشاهان بر می‌آید چنین‌چیزهائی برای سید فرستاده نشده وسید درکمال سختی از طهران به‌کرمانشاهان رفته بوده‌است.

سید جمال‌الدین را که خدمت شاه برده بودند باز کرده‌اند. چند کاغذ بخط امین‌الدوله بوده است. اما چون امین‌الدوله هرگز کاغذی که سند باشد نمی‌نویسد وحشت نداشت. شکر خدا که من ابداً به این شخص کاغذ ننوشته بودم. به این جهة خوشحالم که خصوصیت کامل نداشتم.

چهارشنبه ۱۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۸ - عصر عرب صاحب میگفت وقتیکه سیدجمال‌الدین را گرفته بودند میبردند مختار خان گفته بود این است سزای دوستان روس. من بعد از شنیدن این حرف خانهٔ امین‌السلطان رفتم، گفتم ماچه عداوت با شما داریم که نوکر شما این عبارت را می‌گوید. امین‌السلطان هم ترسیده پول و خرقه و اسب برای او فرستاد نه از بابت علوهمت بود.

چهارشنبه ۱۱ شوال ۱۳۰۸ - صبح مشیرالدوله اینجا آمده بود. میگفت همشیرهٔ میرزا که نویسندهٔ امین اقدس بود(۱) دختر آزاد خان است که برادراو پست‌خانه می‌باشد از حرمخانه بیرون کردند. نمیدانم جمالی بود یا ملکمی که بر هردو لعنت.

چهارشنبه ۲۱ ج ۲ ۱۳۰۹ - پارك امین‌الدوله رفتم. جهة رفتن این بود که پریروز با روزنامه‌هایی که از برای من می‌آورند از لندن پاکتی بعنوان من بود. پشت پاکت بخط سیدجمال‌الدین نوشته بود: جناب جلالتماب الشهید اعتمادالسلطنه. در میان پاکت صفحهٔ چاپ شده‌ای که سواد کاغذی بود که سید جمال‌الدین از بصره بسامره بجناب میرزای شیرازی نوشته بود درحقیقت جناب میرزا را تحریک نموده بود که بدولت ایران بتازد، همه‌جا از امین‌السلطان بد نوشته بود و او را تکفیر نموده و زندیق اثیم نام نهاده که مذهب اسلام را تمام او بباد داده، فرنگی‌ها را به ایران آورده، تمام ایران را بآنها فروخته، بعد صدماتی که بمردم از حبس و جلای وطن رسانده از قبیل ملا فیض‌الله دربندی وسیدعلی اکبر شیرازی وحاجی سیاح ومیرزا فروغی

---

۱) عین نامه‌ای راکه (بدون تاریخ وشاید مربوط بقبل از آمدن سید به‌طهران و یا پس از رفتن او به‌روسیه باشد) ازطرف امین اقدس درتوصیهٔ میرزا رضا بحاج محمدحسن نوشته شده در اینجا نقل می‌کنیم:

«... درفقرهٔ آقا میرزا محمد رضای کرمانی که سابق در ادارهٔ شما خدمتگذار بودومدتی خدمت کرده و خیانتی معلوم است ندیده‌اید از قرار معلوم آدم باکفایتی است چرا باید او را از خدمت خودتان معاف داشته باشید. این بواسطهٔ خواهر زن او که میرزای من است بسته بمن است ... استدعای دیگر هم دارد قبض مستمری او راکه ازکرمان دارد چون معطل است دریافت فرمائید و وجه نقد باو بدهید رفع معطلی او بشود. من ازشما ممنونم ...». بنابر نامهٔ فوق میرزای امین اقدس خواهر میرزا رضا نبوده وخواهرزن اوبوده است.

و اسم مرا هم دراینجا ذکر نموده. من دادم این کاغذ راترجمه نمودند. چون بنای فتنهٔ تنباکو وفتوای جناب میرزادراین خصوص یقیناً نتیجهٔ همین کاغذ بودنتوانستم در دولت‌خواهی از شاه این کاغذ را پنهان کنم . منزل امین‌الدوله رفتم که از او بپرسم که اگر او این کاغذ را نداده چون درپستخانه سرپاکت را بازکرده‌بودند گفتم شاید بشاه نشان داده که من ندهم . معلوم شد باهمین پست به اسم خود امین‌الدوله هم یک صفحه ازاین کاغذ چاپ شده رسیده بوده وبشاه داده است. من بخیال اینکه مبادا بمترجم مغرضی بدهند وآنجائی که اسم من است بد ترجمه کند مصلحت دیدم که خود کاغذ وترجمهٔ اورا هردو را بنظر شاه برسانم . بعد باتفاق امین‌الدوله دربخانه رفتیم . کاغذ را من بشاه دادم .

ب ـ نوشته‌های سید جمال‌الدین درپاریس

درمجموعهٔ کاغذها واوراق میرزاملکم خان که زن‌اوبه‌کتابخانهٔ ملی‌پاریس‌سپرده است چند سند مربوط به‌سیدجمال‌الدین بشرح زیردرمجلدشمارهٔ۱۹۹۰ وجود دارد :

۱ ـ فقه‌اسلامی (نوشتهٔ سیدجمال‌الدین) **(تصویرهای‌شمارهٔ۲۱۳ـ۲۱۵)**

۲ـ مکتوب‌سید محمدرفاعی به‌سیدجمال‌الدین **(تصویرشمارهٔ ۲۱۶)**

۳ـ مکتوب سیدمحمدرفاعی به‌سیدجمال‌الدین **(تصویرشمارهٔ ۲۱۷)**

ج ـ شعر برهان‌الدین بلخی

برهان‌الدین بلخی ازدوستان‌وهمفکران سیدجمال‌الدین دراستانبول بوده است. درباب اشعار وی آقای مجتبی مینوی یادداشتی لطف کرده‌اند که درینجا نقل می‌شود :

درمجموعهٔشهید علی‌پاشا 2703 بعدازقسمت قدیم که۹۰ ورق است ۶۶ورق کاغذ نازکتر هست که درقرن یازدهم یا دوازدهم بربعضی‌از آنها سخنان و اشعار و رسالات و

مکاتیب وفصولی نوشته‌اند ودرقرن چهاردهم هجری مردی موسوم به‌برهان زاده محمد موسی پسرسید محمدبرهان‌الدین بلخی مقیم استانبول براوراق‌وقسمتهای سفیدآن چیزهائی از خود واز پدرش نوشته ازآن جمله قسمتی‌از نامهٔ پدرش را به‌شیخ‌الرئیس قاجاردرباب سیدجمال‌الدین وجواب‌شیخ‌الرئیس را، وشعری راکه پدرش درباب مزار سیدجمال‌الدین گفته بود که این بیت درآن است :

اوست از سادات معروف کُنَرَ همچوجد خویش حیدروارث پیغمبراست

پایان

فهارس

جدول بعضی از سنوات احوال سید جمال مذکور در اسناد

۱۲۷۷	تاریخ مهر مربع (ص ۱۱)
۱۲۸۲	جمادی‌الاولی خروج ازمکان مشرف (ص۹)
[۱۲۸۲]	اواخر رجب دخول به‌طهران (ص۹)
۱۲۸۲	۱۶ شوال تحریر رساله‌ای خطی (ص۱۳)
۱۲۸۳	محرم خروج ازطهران (ص۹)
[۱۲۸۳]	صفر ورود به‌طوس (ص۶و۹)
۱۲۸۳	صفر درمشهد تاریخ مکتوب به‌سیدهادی (ص ۱۱)
[۱۲۸۳]	جمادی‌الاولی خروج ازطوس (ص۹)
۱۲۸۳	اواخر جمادی‌الاولی ورود به‌هرات، توقف چهل روز (ص۵و۹)
۱۲۸۳	رجب توقف درام‌القری (ص۹)
۱۲۸۳	رجب درقندهار (ص۸)
۱۲۸۳	شعبان توقف درقندهار (ص۶و۹)
۱۲۸۳	یکشنبه ۲ ذی‌الحجه‌درقندهار (ص۱٤)
۱۲۸٤	ربیع‌الاول خروج ازقندهار (ص۹)
۱۲۸٤	جمادی‌الاولی درقزنی (ص۶)
۱۲۸٤	جمعه ۵ ۲ جمادی‌الآخره ورود به کابل (ص۵و۷و۹)
۱۲۸۵	صفر [در کابل] (ص۱۰)
۱۲۸۵	جمعه ۱۲ رجب در کابل (ص۱۰)
۱۲۸۵	۱۳ رجب در کابل (ص۹)
۱۲۸۵	۲۰ رجب خروج از کابل (ص۹)
۱۲۸۵	۲۵ شعبان خروج‌ازقندهار (ص۹)
۱۲۸۵	۷ ذی‌الحجه دربمبئی (ص۱۶)
۱۲۸۵	۱٤ ذی‌الحجه‌دربمبئی (ص۷)
۱۲۸۶	۱٤ محرم دربمبئی (ص۷)
۱۲۸۶	۱۵ محرم در؟ (ص۶)
۱۲۸۶	رجب [دراستنبول] (ص۱۱)
۱۲۸۶	رجب دراستانبول (ص۱٤)

١٢٨٦ شوال دراستنبول (ص١٨)

١٢٨٦ درجمليه (مصر) (ص٢٠)

١٢٨٧ محرم ورود به‌قاهره (مصر) (ص١٨)

١٢٨٧ ١٥ محرم دراستنبول (ص١٢)

١٢٨٨ جمادي‌الاولى تذكرهٔ مصر (٧٦)

١٢٩٠ ١٤ شوال تدريس تلويح‌الاصول درمصر (ص١٨)

١٢٩٠ ٢٦ شوال درجيزهٔ مصر (ص١٨)

١٢٩١ شروع به‌تدريس اشارات (ص١٨)

١٢٩١ تاريخ تحرير رساله‌اى بخط ابراهيم لقانى درجامع ازهر (ص١٤)

١٢٩٢ برحسب تاريخ تحرير رساله‌اى بخط على‌مبارك درمصر بوده (ص١٤)

١٢٩٢ محرم درمصر مشغول تدريس فلسفه (ص١٤، ص١٨)

١٢٩٢ ٢٢ ربيع‌الثانى وتقاضاى دخول‌درفراماسونرى (ص٢٤)

١٢٩٢ شوال درمصر، حواشى برشرح جامى (ص١٩)

١٢٩٣ شروع به‌تدريس حكمة‌العين درمصر (ص١٦)

١٢٩٣ ١٠ محرم درمصر دعوت‌فراماسونرى (ص١١)

١٢٩٣ صفر مشغول مطالعهٔ حاشيهٔ‌حكمة‌العين درمصر (ص١٦)

١٢٩٣ جمادي‌الاولى درمصر (ص١٦)

١٢٩٣ شعبان ورمضان درمصر (ص١٥)

١٢٩٣ ١٣ شوال درمصر (ص١٥)

١٢٩٣ سلخ ذى‌القعده درمصر (ص١٥)

١٢٩٤ صفر [درمصر] (ص١٠)

١٢٩٤ ٢٤ جمادى‌الثانيه تدريس حكمة‌العين درمصر (ص١٦)

١٢٩٧ ربيع‌الثانى درحيدرآباد (ص١٢)

١٢٩٧ جمادي‌الاولى درحيدرآباددكن (ص١٢)

١٢٩٧ ١٥ جمادي‌الاولى درحيدرآباد (ص١٢)

١٢٩٧ شوال درحيدرآباد (ص١٢)

١٢٩٨ محرم تاريخ كتابت نيچريه بزبان‌عربى (ص٢٣)

١٢٩٨ محرم تا ذى‌الحجه تاريخ مقالات‌فارسى مندرج درمعلم‌شفيق حيدرآباد (ص٢٦٠)

١٨٨٣ ٨ نوامبر (٧ محرم ١٣٠١) كلكته (٢٧)

۱۳۰۱	در پاریس (ص ۳۰)
۱۳۰۲	رمضان درلندن (ژوئیه ۱۸۸۵) (ص ۷۲)
۱۳۰۳	شوال (ژوئیه ۱۸۸۶) دربوشهر (ص ۷۳)
۱۳۰٤	صفر دراصفهان (ص ۳۳)
۱۳۰٤	حدود ۲۳ ربیع الاول درطهران (ص ۹۳)
۱۳۰٤	۱۲ شعبان در محمودآباد (ص ۹۸)
۱۳۰٤	۲۸ شوال درمسکو (ص ۹۳)
۱۳۰٦	٥ ذی‌القعده درمسکو (۹۳)
۱۳۰۷	(۱۸۸۹) تذکرهٔ وین (ص ۷۹)
۱۳۰۷	ربیع الثانی درطهران (ص ۹۸)
۱۳۰۸	۲۸ جمادی‌الاولی حرکت به‌قم (ص ۱۳۱)
۱۳۰۸	۱٥ جمادی‌الثانیه درکرمانشاه (ص ۹۳)
۱۳۰۸	۲۰ رجب دربغداد (ص ۹۳)
۱۳۰۸	۲٤ شوال دربصره (ص ۹۳)

اشکال مختلف اسم سید جمال الدین

اعلام اشخاص *

* - نام اشخاصی فهرست شده است که با سید جمال الدین مربوط بوده‌اند و اطلاعاتی در باب آنها ازاین اسناد بدست می‌آید.

فهرست تالیفات سید جمال‌الدین

فهرست اماکن

که با احوال سید مربوط است

تصحیح اغلاط مهم واستدراکات

ص۵ س۵ : هشتاد وپنج

ص۹ س۴ : جمادی‌الاول (کذا)

ص۹ س۱۳ : توقف درام‌القری ۵یوم درماه رجب سنهٔ ۱۲۸۳

ص۱۱ س۱۹ : مشهد مقدس

ص۱۲ س آخر : ۱۲۸۲

ص۳۳ س۲۰ : ظاهراً همان مؤلف مفتاح باب‌الابواب است .

ص۵۹ س۱۶ : جلیل غانم

ص۷۲ س۱۵ : ۱۸۸۵

ص۸۱ س۱۰ : تنم ازدیو

ص۸۲ س۷: ظ : بروم

ص۹۵ س۳ : «عربی» زیادست

ص۹۵ س۵ : ۱۳۰۴ (روی کاغذی که‌تصویرشیروخورشیدایران‌وکلمهٔ Vienne برروی آن چاپ شده است).

ص۹۵ س۱۸ : بغداد ۲۰رجب ۱۳۰۸

ص۹۵ س۲۴ : پطرزبورغ ۳۰

ص۱۰۰ س۲۳ : نام ملاحسینقلی درجزینی که درصفحهٔ بعد سطر ۱۲ بصورت ملاحسین همدانی درجزینی نقل شده دراصل هم بهمین صورت است .

ص۱۰۷ س۵ : ۱مکرر - ۲۲جمادی‌الثانیه

ص۱۱۰ س۱۷ : مکتوب ۲۴ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۹ خطاب

ص۱۱۲ س۵ : تصویر شمارهٔ ۲۰۸ (اضافه شود)

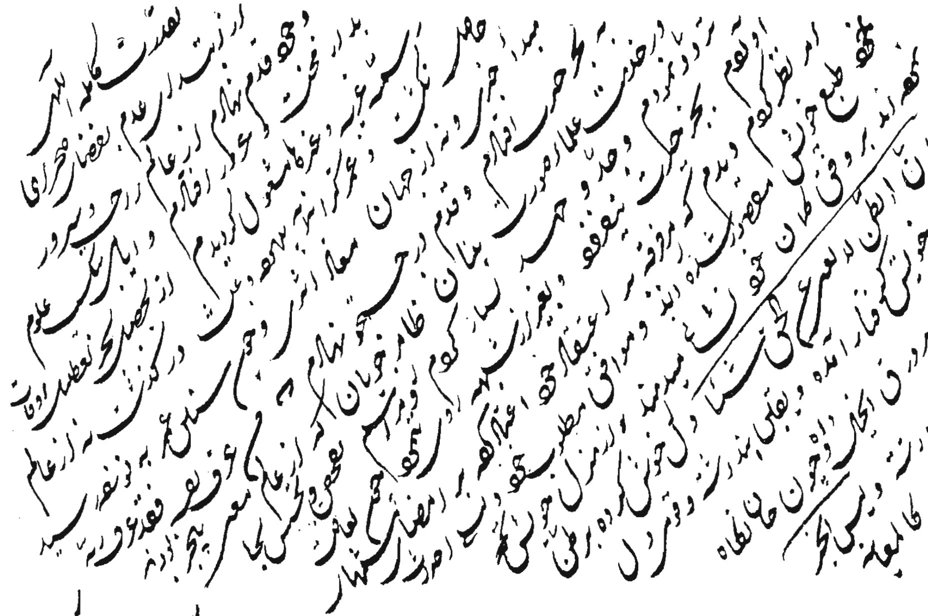
ص۱۳۳ س۱۳ : ظاهراً «دربصره» درست است .

تصاویر

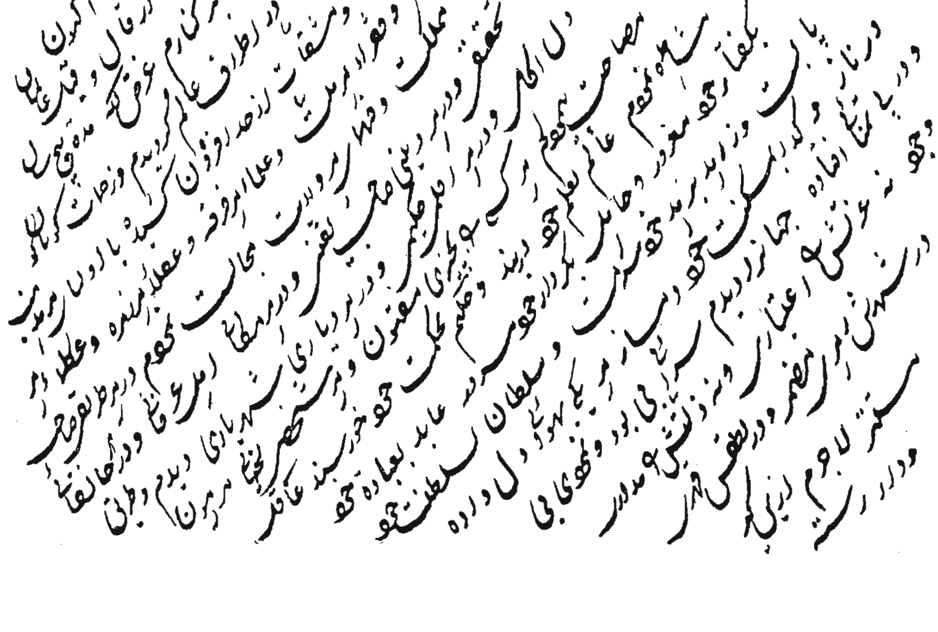
فهرست ترتیبی آنها در ابتدای

کتاب طبع شده است

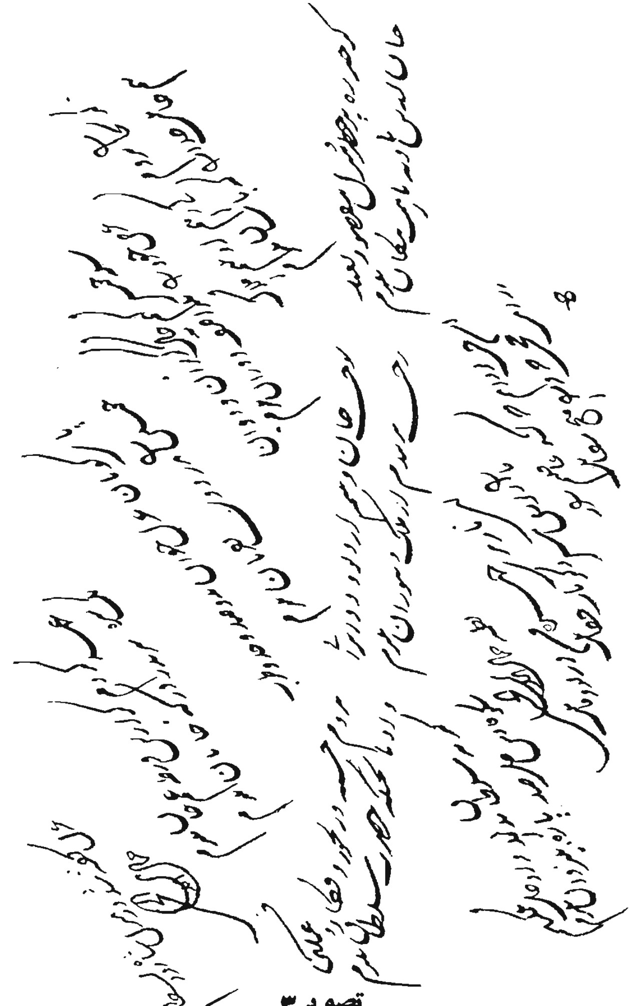
لوحهٔ ۱



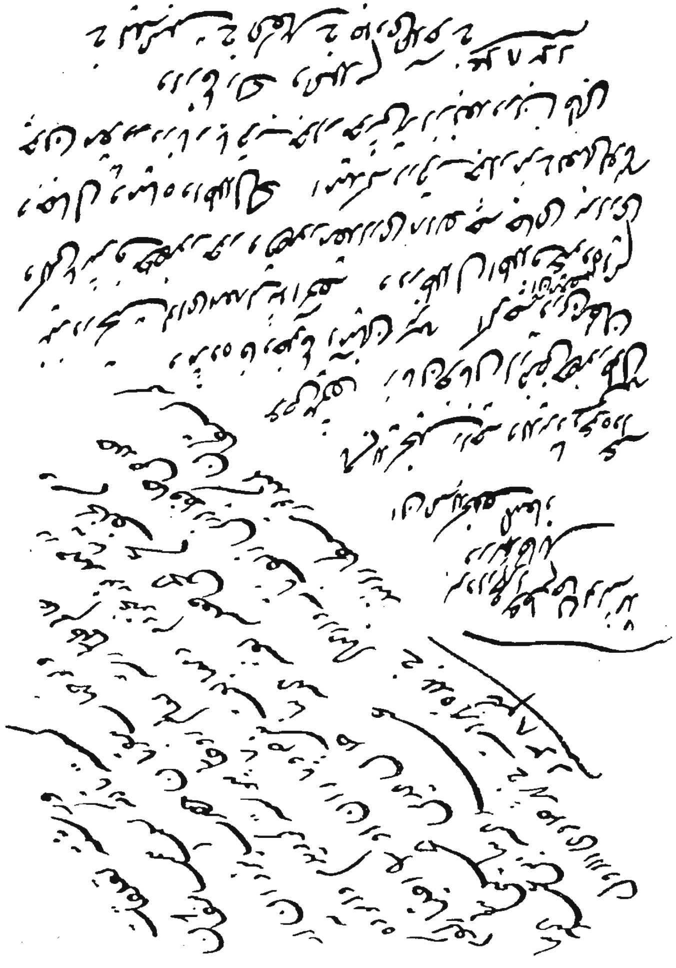
تصویر ۱



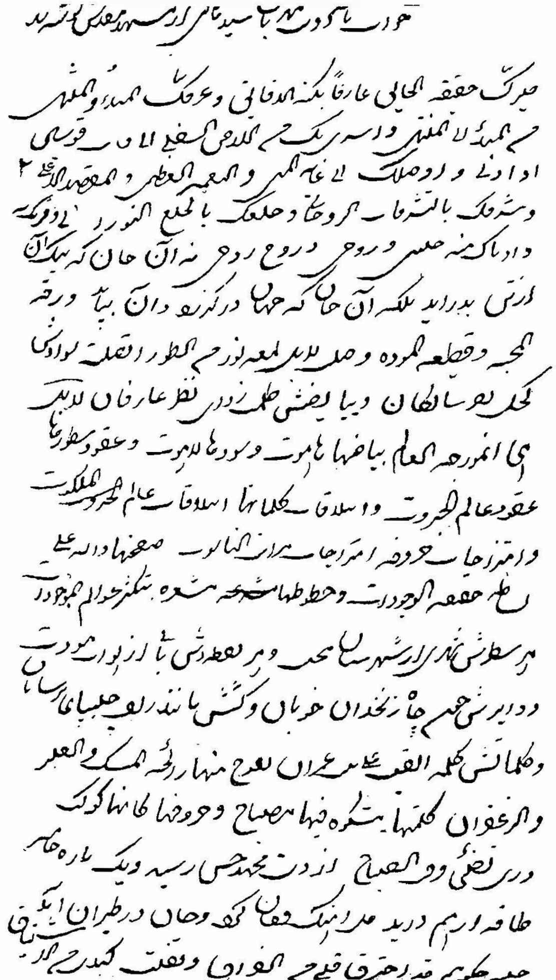
تصویر ۲

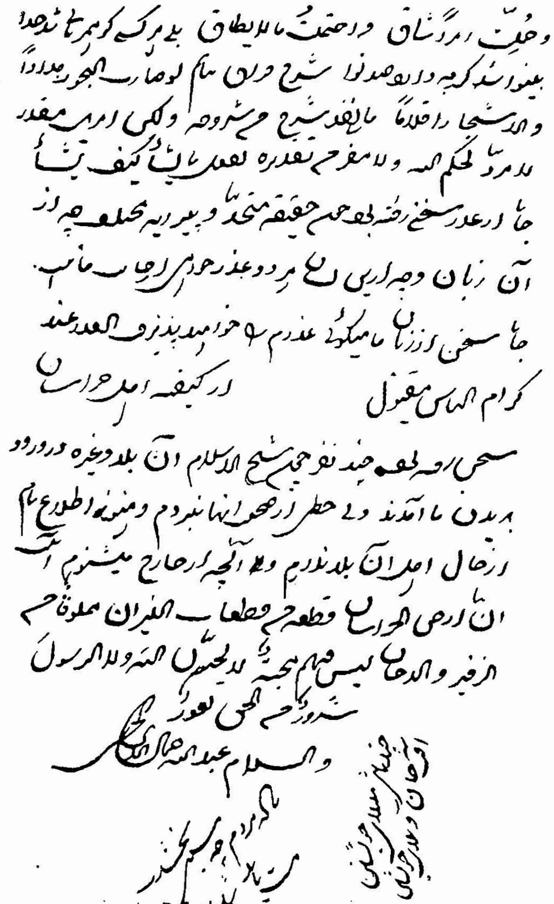


تصویر ۳



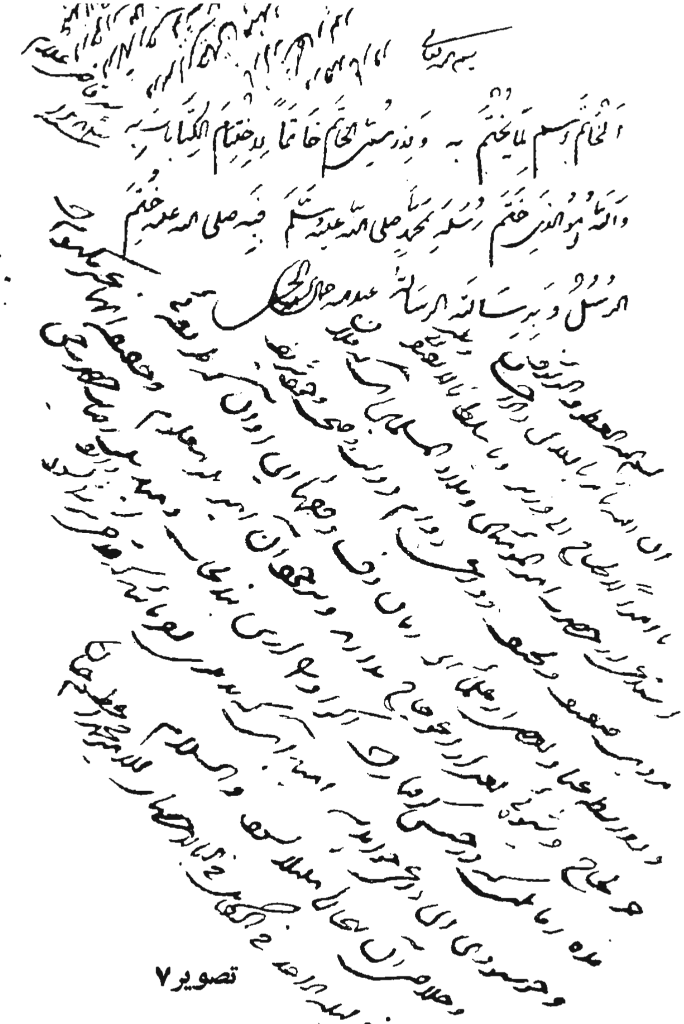
تصویر ۴



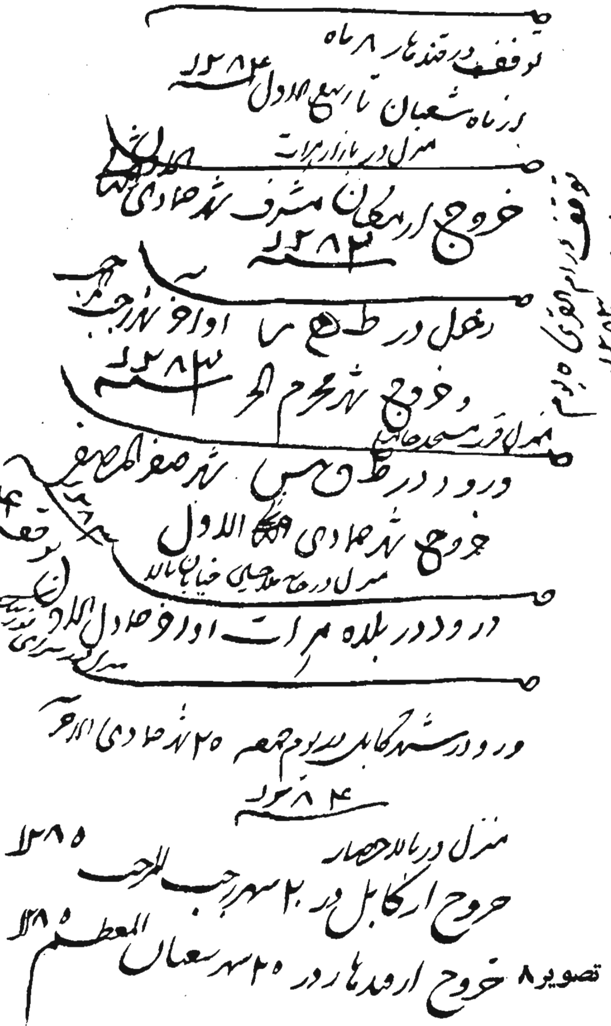


تصویر ۵

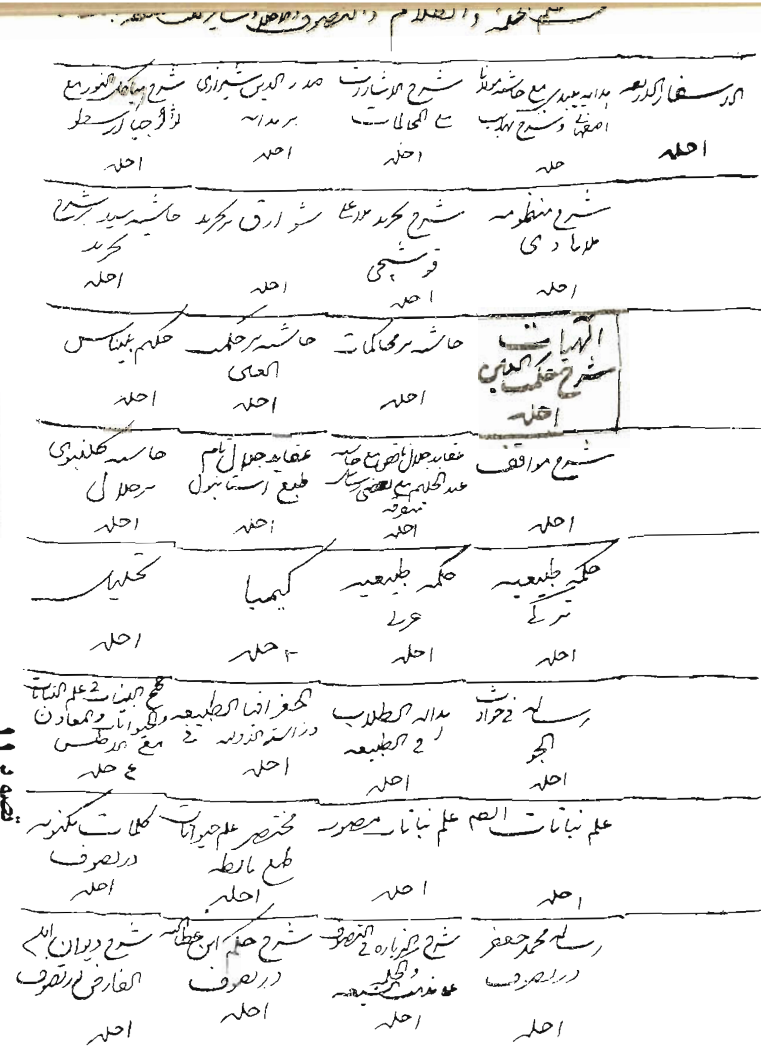
تصویر ۶


بسم ربک ...
الختام رسم لما یختم به ... ختام الکتاب ...
والله هو الذی ختم رسله محمد صلی الله علیه وسلم ... صلی الله علیه ختم
الرسل و بر رسالته الرسالة ...

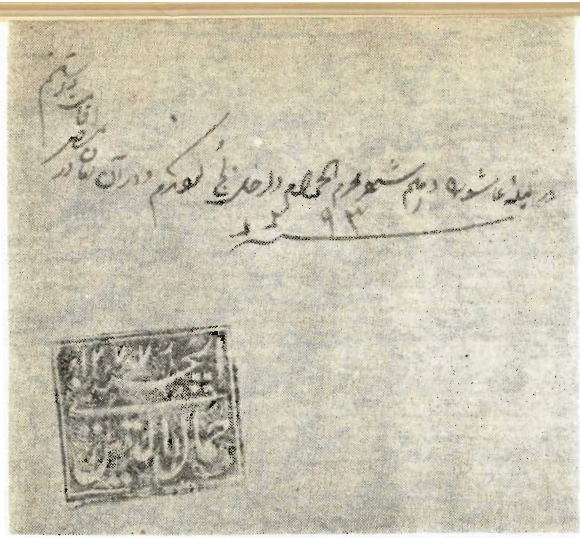
تصویر ۷


توقف در قندهار ۸ ماه
از ماه شعبان تا ربیع الاول سنه ۱۲۸۲
منزل در بازار هرات
خروج از هرکان مشرف ... جمادی الثانی سنه ۱۲۸۲
توقف در ام القری ۵ یوم
در ماه رجب سنه ۱۲۸۲
دخول در طهران اوایل رجب
خروج ... محرم الحرام سنه ۱۲۸۳
منزل در مسجد ...
ورود در طهران ... صفر المظفر
خروج ... جمادی الاول
منزل در ...
ورود در بلده هرات اواخر جمادی الاول
ورود در مشهد کابل ... یوم جمعه ۲۵ جمادی الاخر
سنه ۱۲۸۴
منزل در بالاحصار
خروج از کابل در ۲۰ شهر رجب المرجب ۱۲۸۵
خروج از قندهار در ۲۰ شهر شعبان المعظم ۱۲۸۵

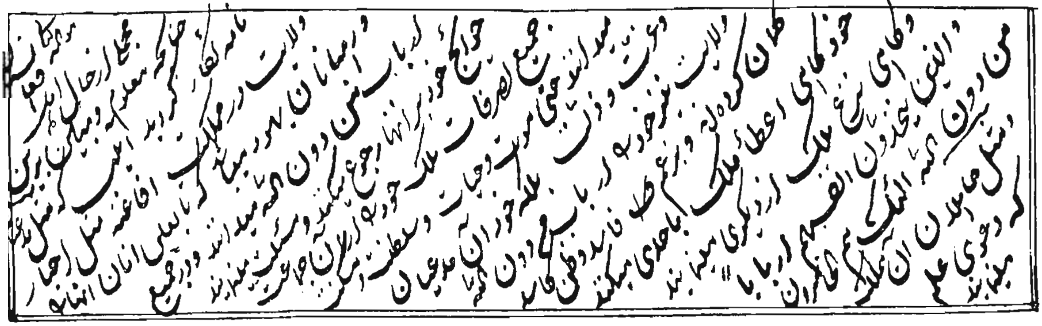
تصویر ۸



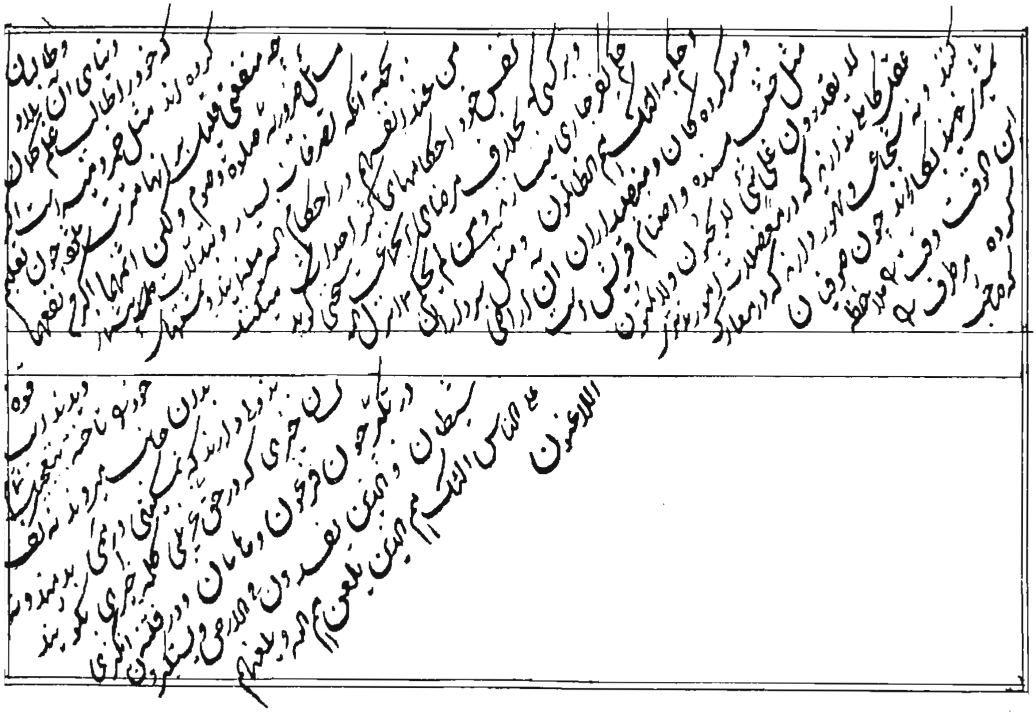
تصویر ۱۱



تصویر ۱۲



تصویر ۱۳



تصویر ۱۴

کردن و پیاپی چیزی آوردن

ی ونی بالفتح سست شدن و مانده گشتن ص تفاکوتاهی کردن و سستی نمودن

ی وهی بالفتح ضعیف شدن و نزدیک شدن دیوار با فتادن ص اف سست گردانیدن

و هجو بالفتح (و هجاء) بالکسر والمد نکوهیدن و بد گفتن و نوشتن حروف کلمه و شمار کردن آن الهجار

ن مفا باهم هجو کردن

ی هدی بالضم والقصر راه راست نمودن (هدایة) بالکسر مثله ض اف

تحفه فرستادن و دادن اف راه راست یافتن است رهنمونی و هدیه خواستن

تفا یکدیگر را هدیه فرستادن و میل کردن از جانبی بجانبی در رفتار

و هفو بالفتح بال زدن مرغ و پریدن و جنبیدن ن (هفوة) مثله و لغزش

ی همی بالفتح روان شدن اشک و آب ض

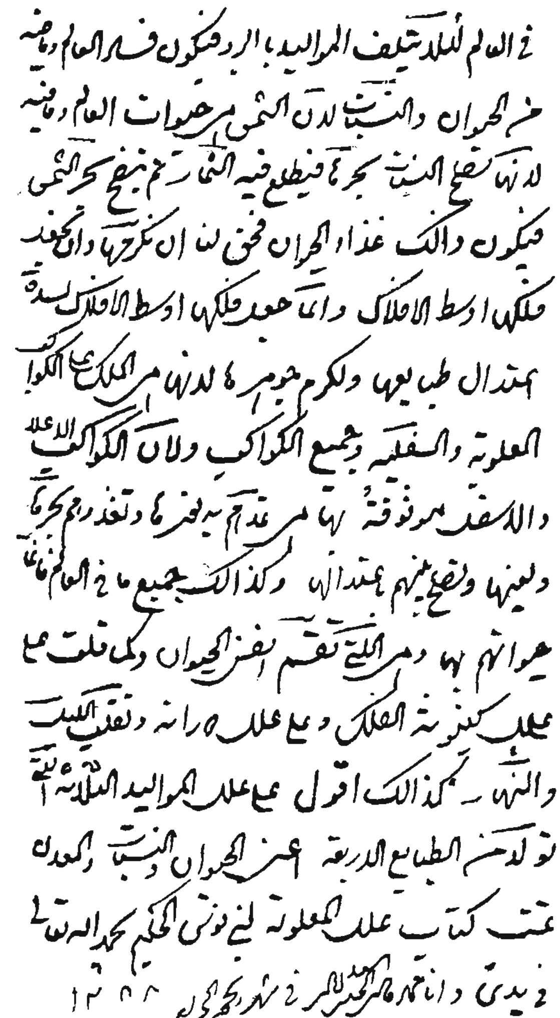
و هوی بالفتح مع القصر دوست داشتن س (هوی) بالفتح و کسر الواو و شد الیاء

بمغاکی افتادن و در گذشتن ض (استهواء) سرگشته گردانیدن

در شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۹۷ در حیدرآباد دکن

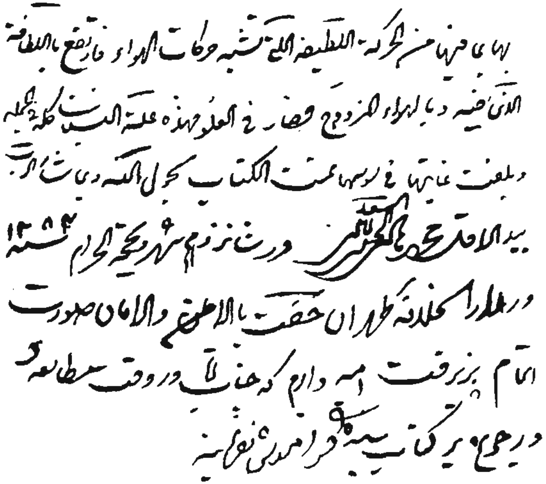
تصویر ۱۵

لوحة ٥



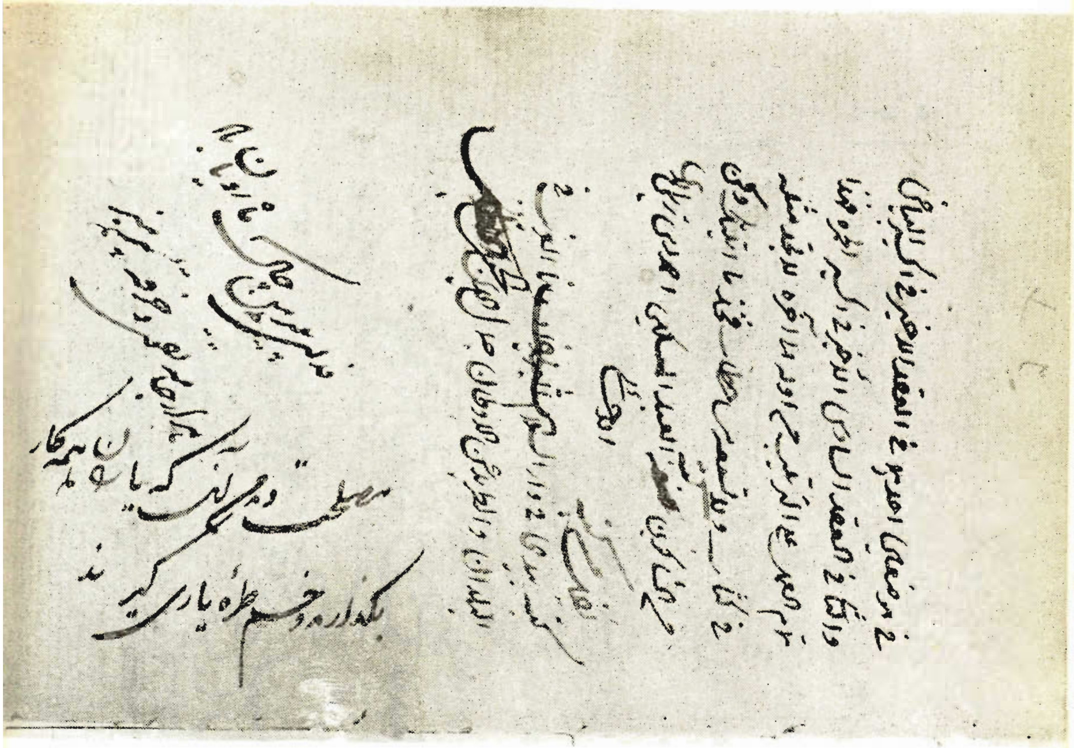
في العالم للمثلث تأليف المواليد بالرد فيكون في العالم وما فيه
من الحيوان والنبات لأن الشمس من علويات العالم وما فيه
لأنها تنضج النبات بحرها فيطلع فيه الثمار ثم ينضج بحر الشمس
فيكون ذلك غذاء الحيوان فحق لنا أن نكرمها وأن نحمد
فلكها أوسط الأفلاك وإنما جعل فلكها أوسط الأفلاك لشدة
اعتدال طبايعها ولكرم جوهرها لأنها من الملك على الكواكب
العلوية والسفلية وجميع الكواكب ولأن الكواكب الأعلى
والأسفل مرفوقة بها من قدام [illegible] وتغذو بحركتها
وتعينها وتصح بينهم اعتدالها وكذلك جميع ما في العالم فإنما
حياتهم بها ومن التي تقسم نفس الحيوان وكما قلت مع
علل كنوزية الفلك ومع علل دورانه وتقلب الليل
والنهار كذلك أقول مع علل المواليد الثلاثة التي
تولدت من الطبايع الأربعة عن الحيوان والنبات والمعدن
تمت كتاب علل المعلولة لبلنوس الحكيم بحمد الله تعالى
في يدي وأنا محمد طاهر الحسيني [illegible] في شهر محرم الحرام ١٢٨٨

تصوير ١٦

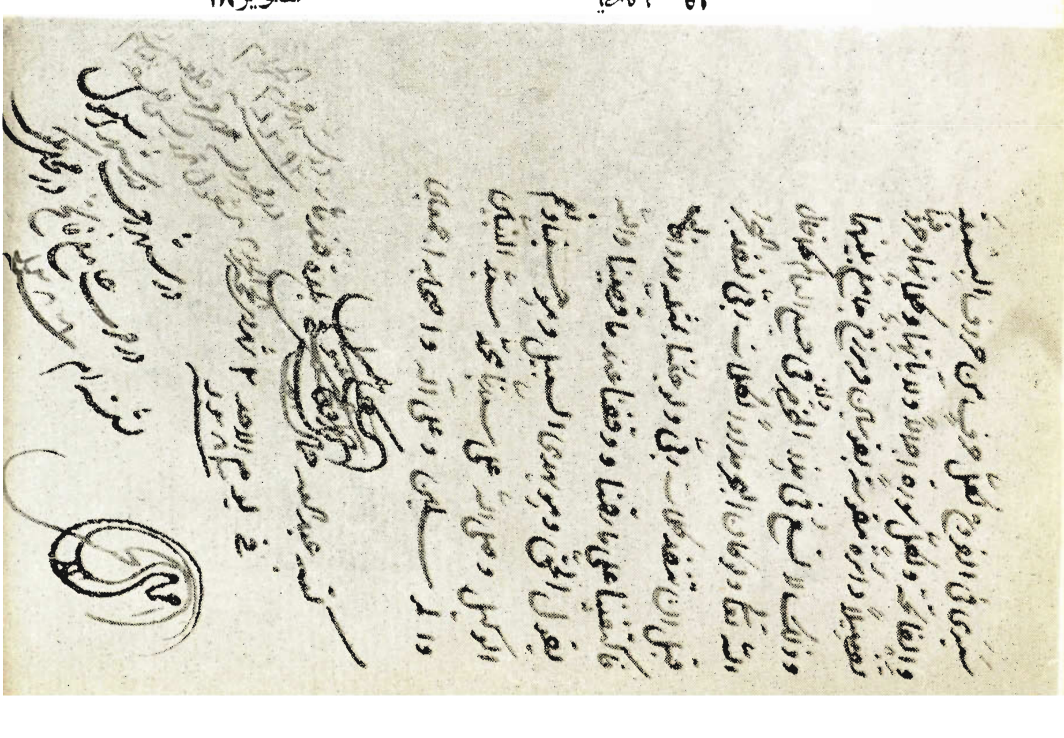


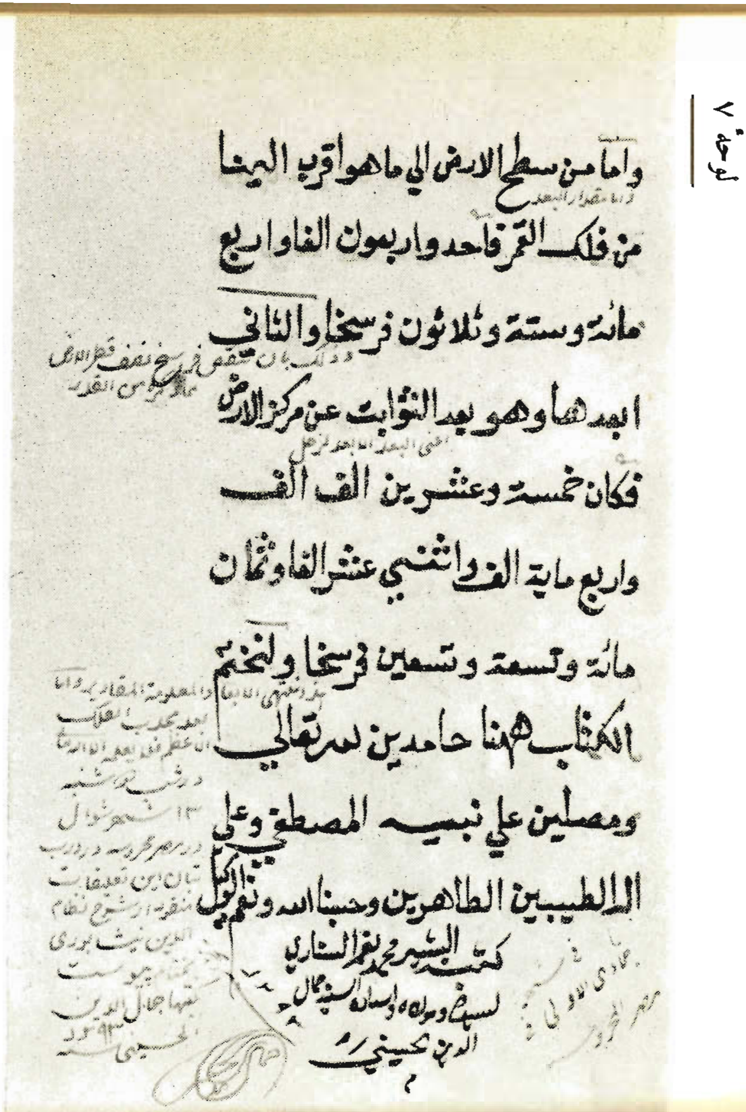
[illegible] من الحركة اللطيفة التي تشبه حركات الهواء [illegible]
[illegible] بالهواء المزدوج [illegible] في العلو [illegible] علة السبب كله
وبلغت غايتها في [illegible] تمت الكتاب بحول الله [illegible]
بيد الأحقر محمد [illegible] في شهر محرم الحرام سنة ١٢٨٤
[illegible] طهران حققت بالأصلح والأمان [illegible]
[illegible]
[illegible]

تصوير ١٧



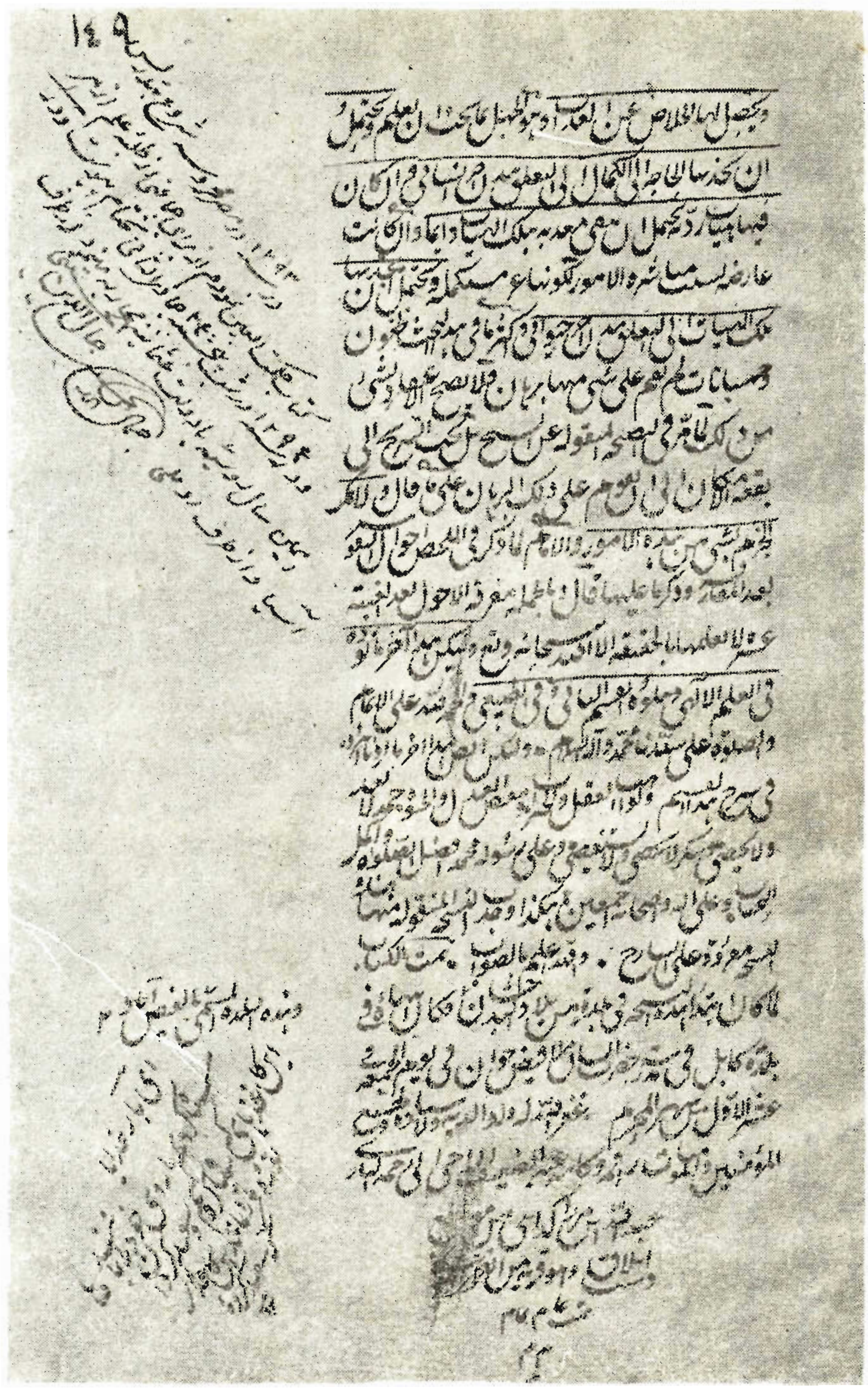
تصویر ۱۸




وامّا من سطح الارض الى ماهو اقرب اليها
من فلك القمر فاحد واربعون الفا واربع
مائة وستة وثلاثون فرسخا والثاني
ابعدها وهو بعد الثوابت عن مركز الارض
فكان خمسة وعشرين الف الف
واربع مائة الف واثنى عشر الفا وثمان
مائة وتسعة وتسعين فرسخا ولنختم
الكتاب ههنا حامدين لله تعالى
ومصلين على نبيه المصطفى وعلى
آله الطيبين الطاهرين وحسبنا الله ونعم الوكيل
كتبه … محمد …
لشيخه ومولاه استاذه … جمال
الدين حسيني

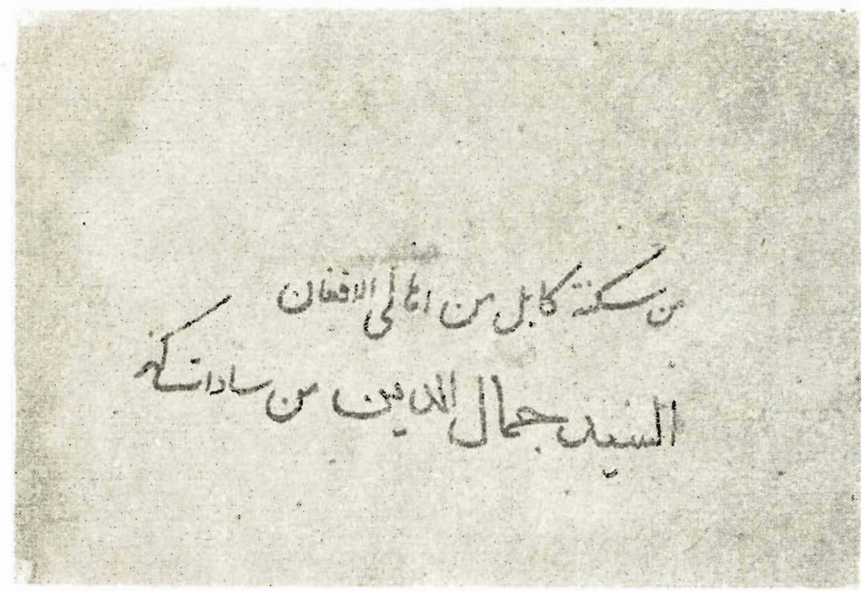

محمد يا ملهم الصواب ومنزل الكتاب ونصلي ونسلم على نبيك
الخاتم الذي اشرقت مقالته في سماء العالم وآله وصحبه ومن يكون
من حزبه اما بعد فهذه بارقات حق ولمعات ما من الغيب
ادق قد لقيت اليّ من عالم النور فابرزتها في رسوم السطور
فقلت وعلى الله توكلت في ذات ليلة خلوت بنفسي في لذتي
وانسي وطلبنا من الخاطر ما اودعناه من الخواطر وان يختار من
درر الاخبار احسن اخبار هذه الدار مجتنبا غير اللذات ولايات
بغير المسرات فقام وتمم وفي الحال حضر واتى بما كان ادخر وقال
قد اتيت بما استودعت وها هو كما استلمت من الشباب الى الشيب
مبراة من كل عيب لم يستعرضها حوادث الزمن ولم تمسها اكف
المحن كل قد حفظ رتبته وحاله وحليته فوكلنا النفس في الانتخاب
ونقد المستطاب واختيار ما تنشرح به الصدور ويجلب دواعي السرور
فاسرعت الى … في الشباب فكان على غير ما ترتّم الطلاب وانه
وان كان على ما فيه من جميل الصفات فليس فيه للجمال ما كان لتلك
الاوقات فان لكل مقام مقال ولكل زمان رجال فصدرت منه
الى الصبى والشيب لم تر فيه ما يسر الحبيب فرجعت صفر اليدين
تبدي انين الحزين وقالت ضلت الوسيلة وقلت الحيلة
قد لونت الايام صفاء الاوقات ودهتها بما فيها من الآفات
فقام في الحال سمير الكمال وقال من شان هذه الدار تغير الاكدار
والانتقال من حال الى حال فهي ظل يميل بذاته الى الزوال تاخذ
ما تعطيه وما تعطيه تفنيه ليس لها في امر قرار ولا على حال استمرار

تصوير ٢٠



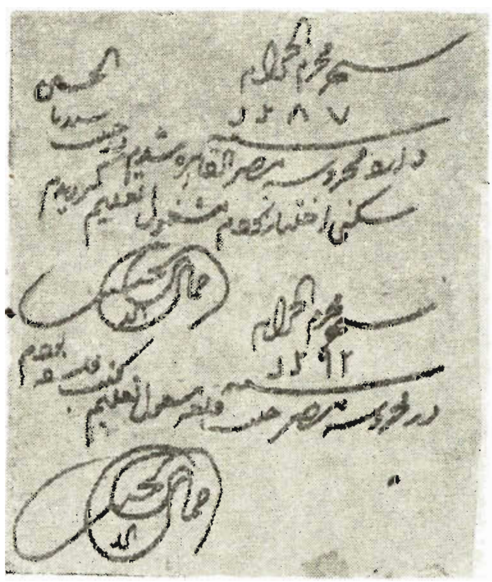
تصویر ۲۲

لوحهٔ ۸



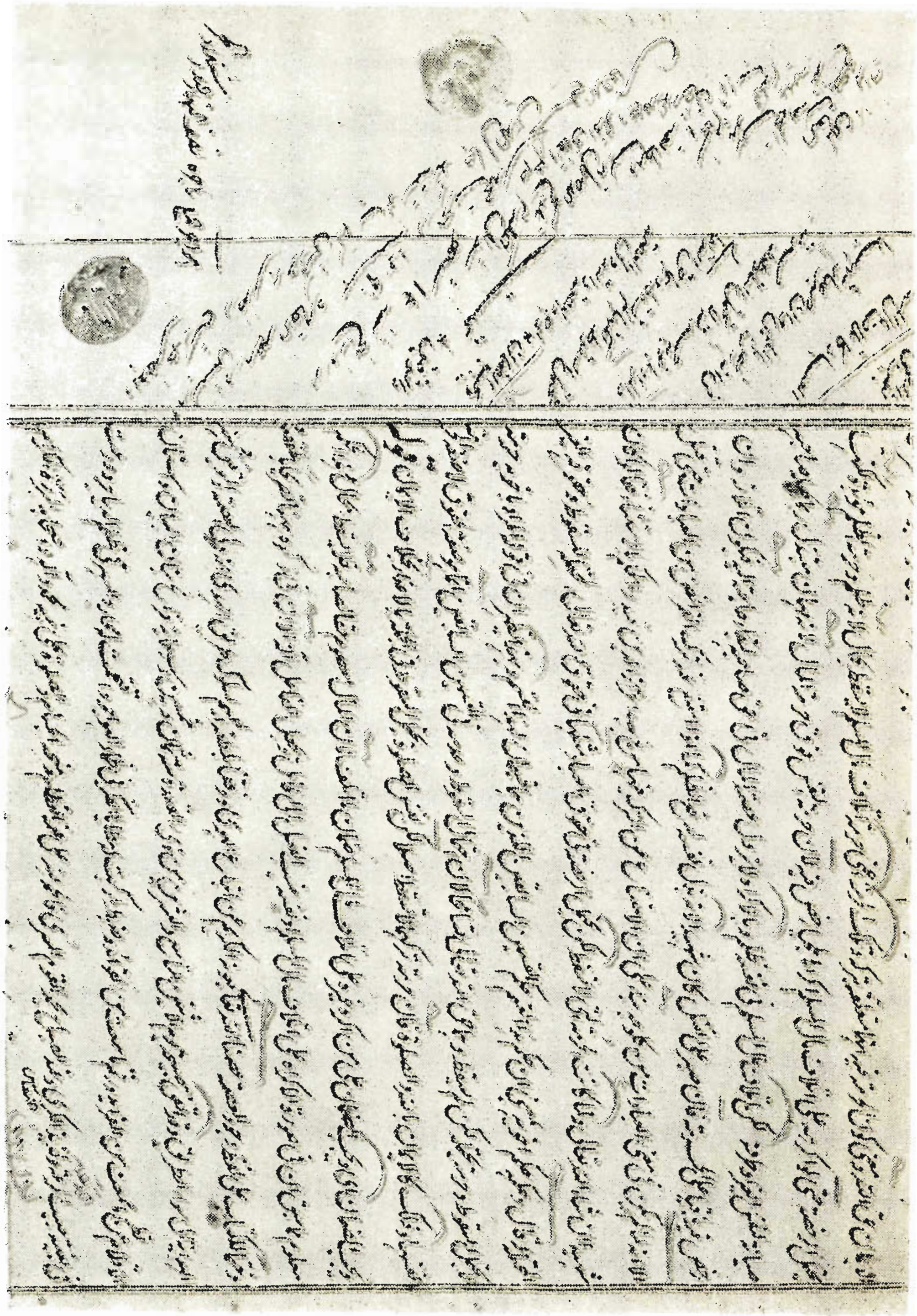
من سکنة کابل من اهالی الافغان
السید جمال الدین من سادات کنر

تصویر ۲۳



سنه محرم الحرام
۱۲۸۷
سنه محرم الحرام
۱۲۹۲

تصویر ۲۴



تصویر۲۵



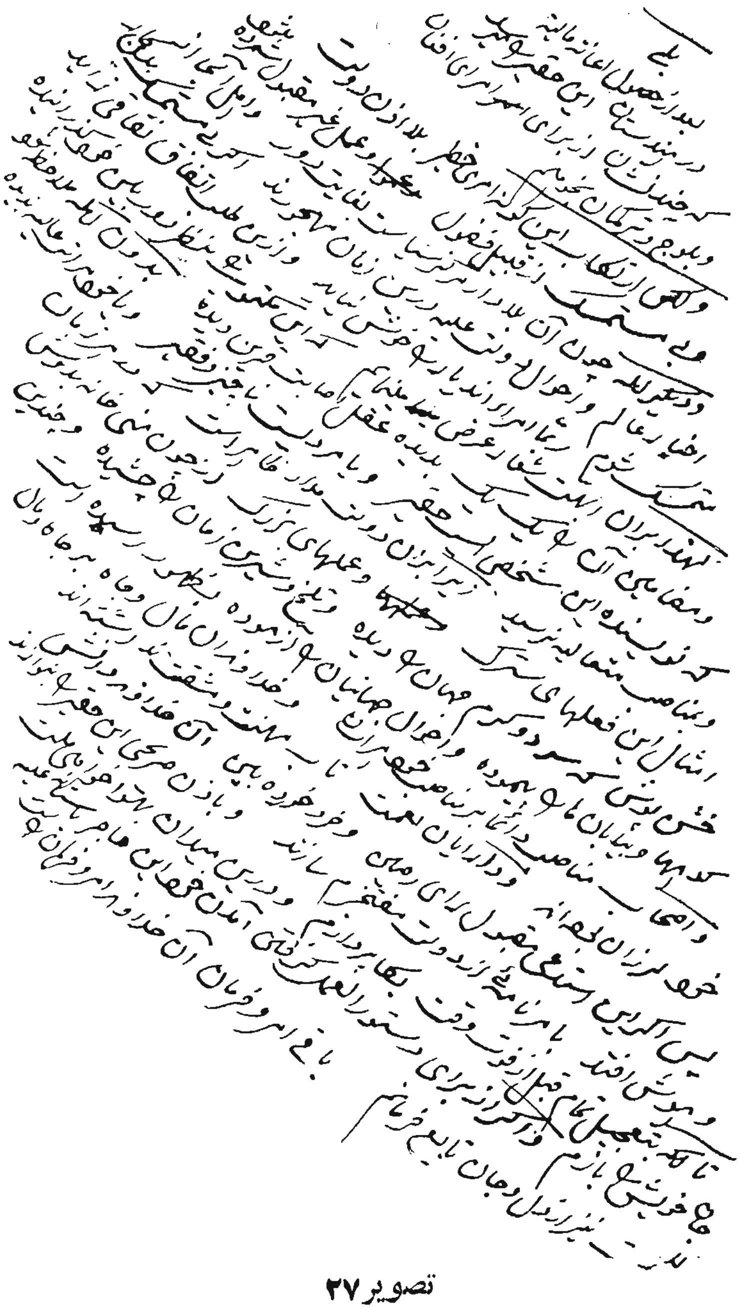
تصویر ۲۶

رکنی از ارکان ملک و ملت [illegible] حصن حصین [illegible]

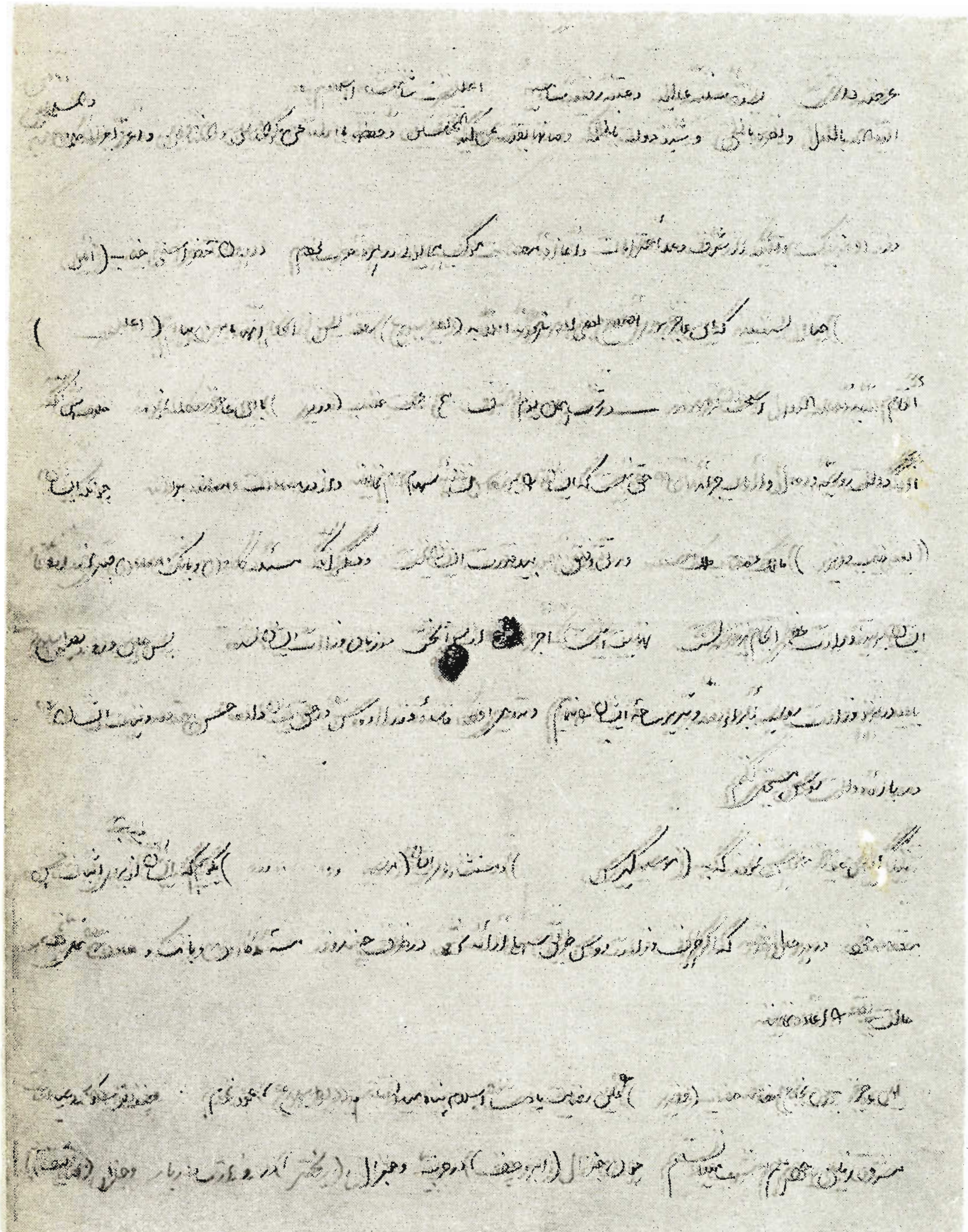
دولت علیه ابد مدت [illegible]

جمله سلاطین [illegible]

[illegible]



تصویر ۲۷



تصویر ۲۸

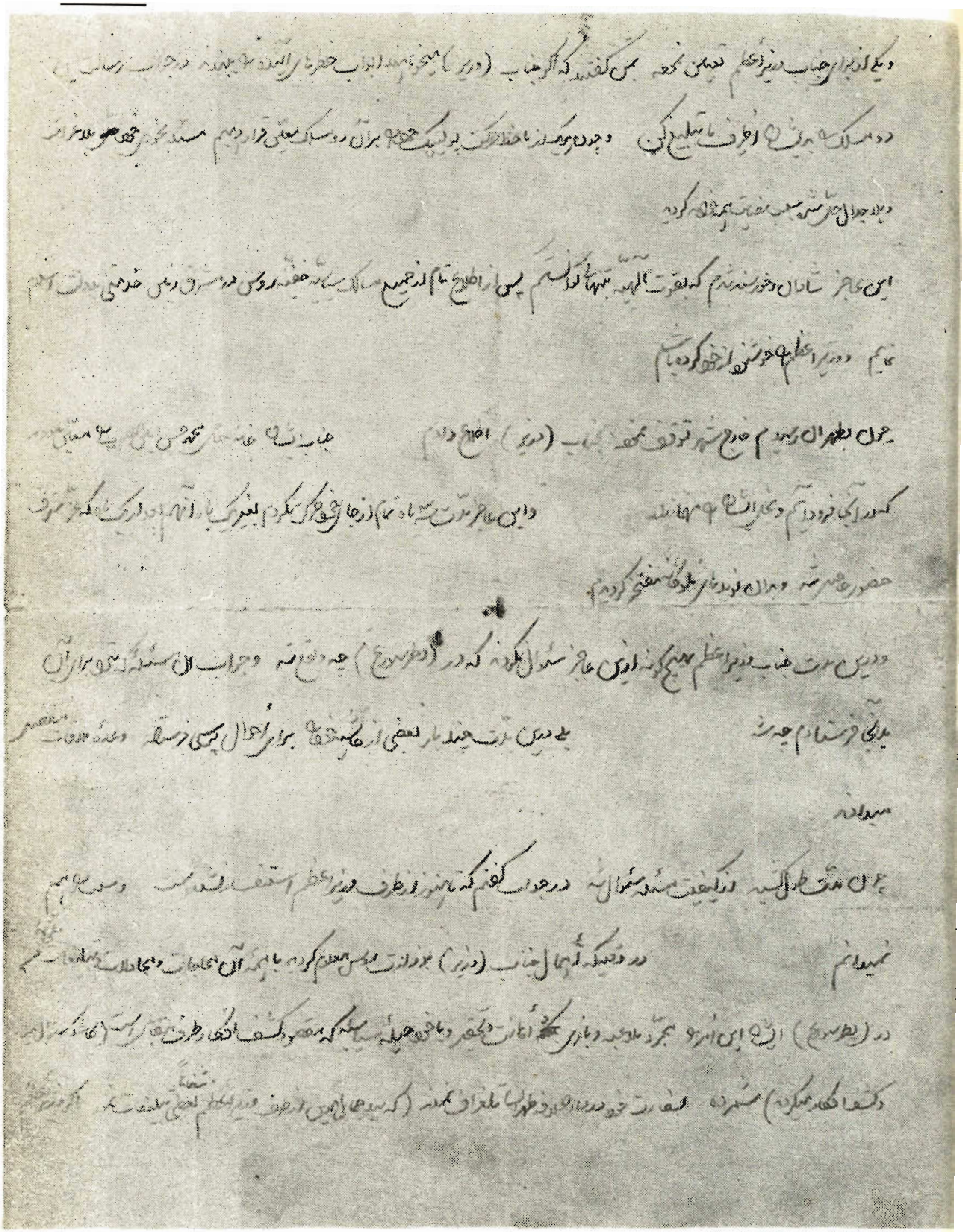
[illegible] (ولفسن) که از خیر [illegible] در میان روس و انگلیس [illegible]
با هم متفق کردم
و در ظرف دو ماه بیست بار با [illegible] ([illegible]) و با [illegible] ([illegible]) و ([illegible])
ملاقات کردم
و پس از آنکه در مقاصد جناب ([illegible]) شروع به تمام [illegible] نمودم که [illegible] و بالاخره هم [illegible]
که [illegible] دولت روس [illegible] با دولت ایران [illegible] و [illegible]
و در ضمن [illegible] [illegible] که در [illegible] و جاهای دیگر [illegible]

چون دیدم که این مطلب اصلی [illegible] و [illegible] کرده و [illegible] ایران [illegible] در آن [illegible] در آن وقت مقصد
جناب ([illegible]) [illegible] که [illegible] ([illegible]) [illegible] که [illegible] اگر [illegible] دیدید
که [illegible] و [illegible] میان دولت روس [illegible] و [illegible] در مملکت
ایران [illegible] دوباره برقرار کنند (و در [illegible] این مطلب [illegible] جناب ([illegible]) [illegible] دولت
[illegible] که دوباره هم این مطلب [illegible] ([illegible]) [illegible]

[illegible] ([illegible]) [illegible] جناب ([illegible]) پرسیدند گفتند باید [illegible]
[illegible] مشورت کنیم [illegible] بعد از آن اگر [illegible]
[illegible] جناب ([illegible]) پرسیدند [illegible] این مسئله [illegible] که [illegible] در میان دولت
و دولت ایران [illegible]
پس از چندین بار مشورت [illegible]

تصویر ۲۹

لوحهٔ ۱۱



و دیگر آنکه از جناب وزیر اعظم تفتیش نمودند پس گفتند که اگر جناب (وزیر) [illegible] جناب حضرت [illegible] در جناب رسالت [illegible]

در ممالک [illegible] اطراف ما تبلیغ کنی و چون [illegible] مسلک [illegible] قرار دهیم [illegible]

و بلاد جدال [illegible] کرده

این عاجز [illegible] پس از اطلاع تمام از جمیع مسالک [illegible]

نایم و وزیر اعظم [illegible] کرده باشم

چون بطهران رسیدم [illegible] جناب (وزیر) اطلاع دادم جناب [illegible] محمد حسن [illegible]

[illegible] و این عاجز [illegible] بکردم [illegible]

حضور [illegible] کردم

و در این مدت جناب وزیر اعظم [illegible] این عاجز سؤال نموده که در (ظهور) [illegible] و جواب [illegible]

[illegible] چه شد [illegible] چند بار بعضی از [illegible] احوال [illegible]

میداده

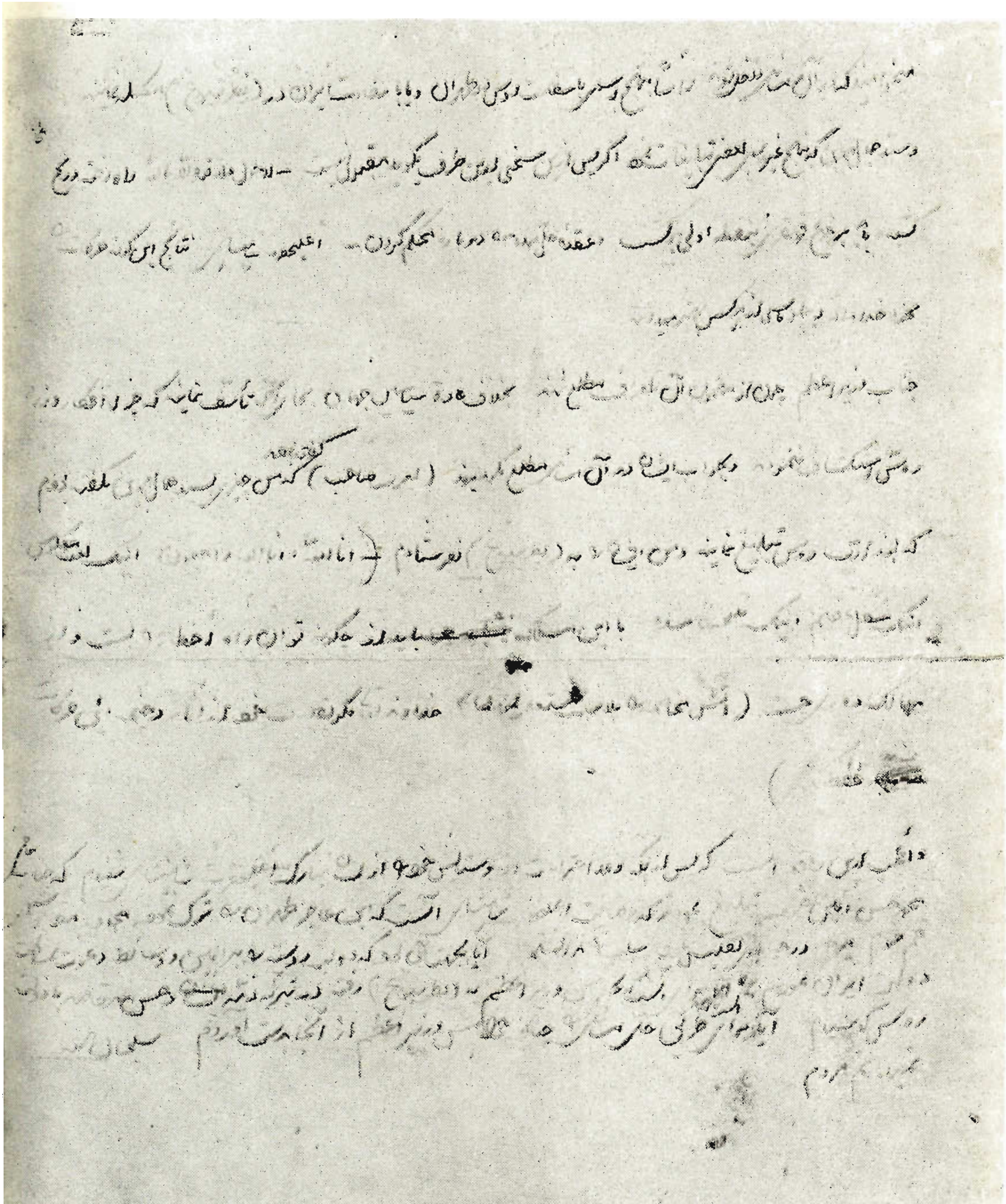
[illegible] سؤال [illegible] گفتم که [illegible] وزیر اعظم [illegible]

نمیدانم در وقتیکه [illegible] جناب (وزیر) [illegible] معلوم کرده با همه آن [illegible]

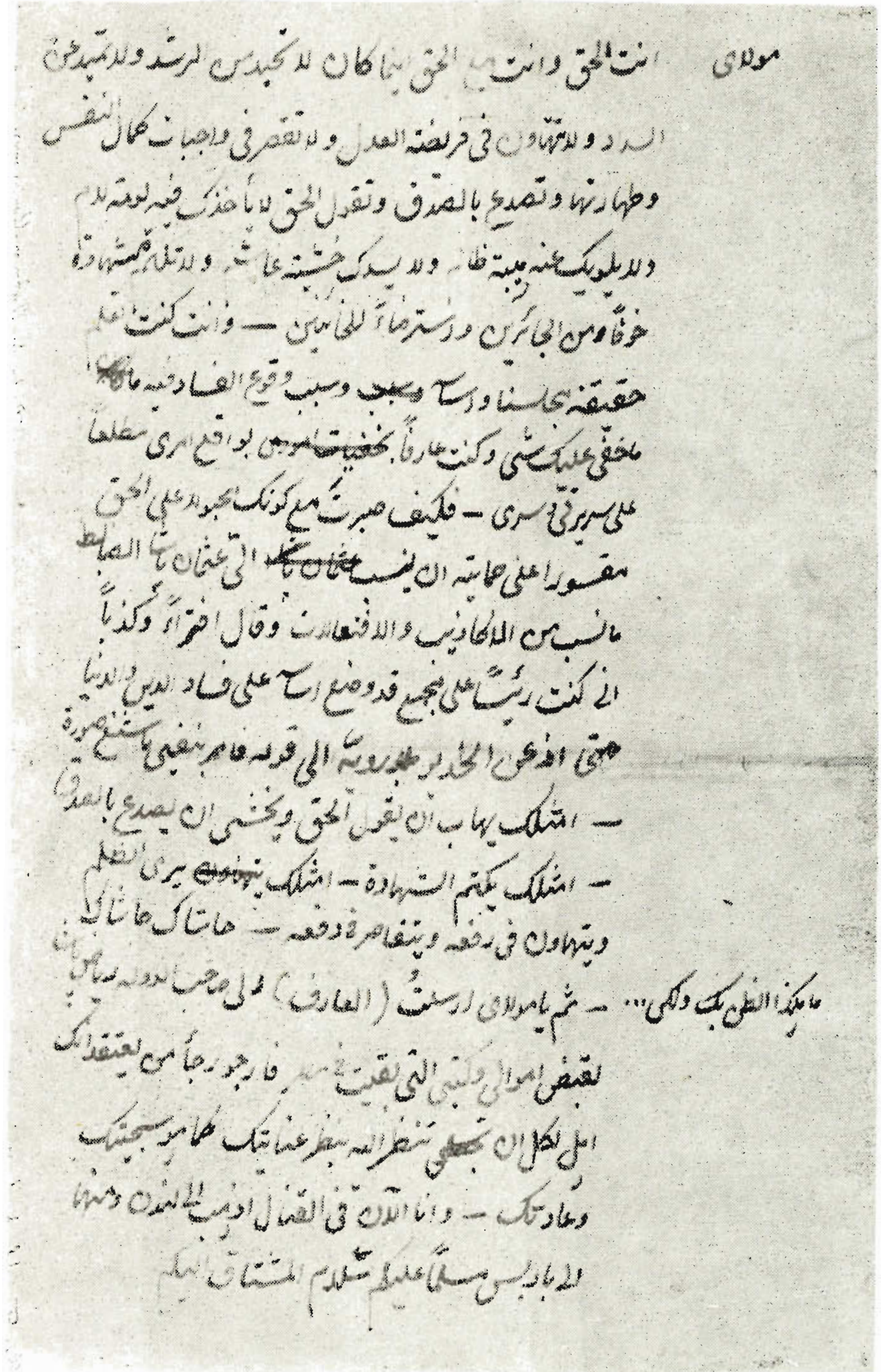
در (ظهور) [illegible] این [illegible]

[illegible] (که [illegible]) [illegible]

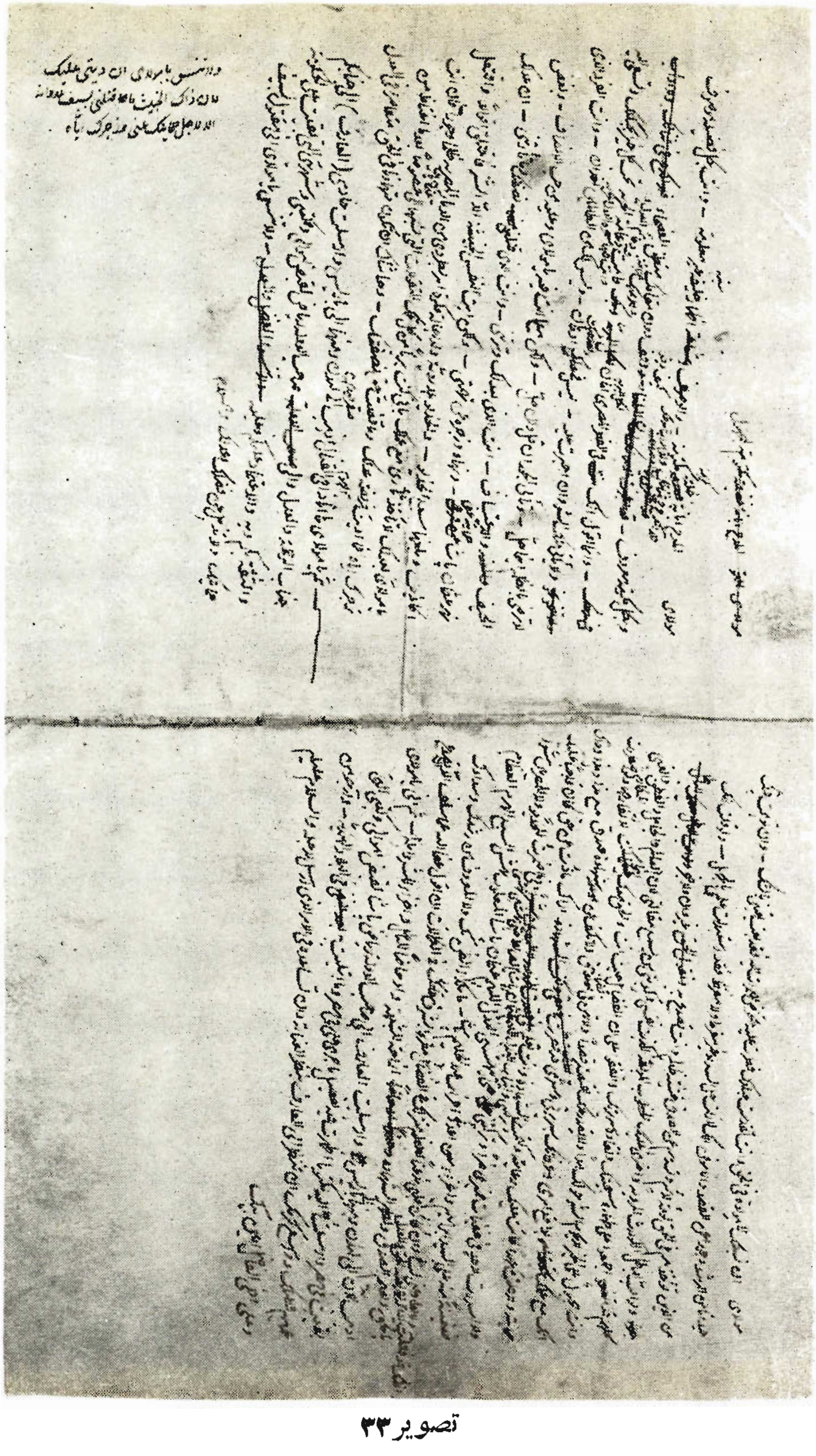
تصویر ۳۰



تصویر ۳۱

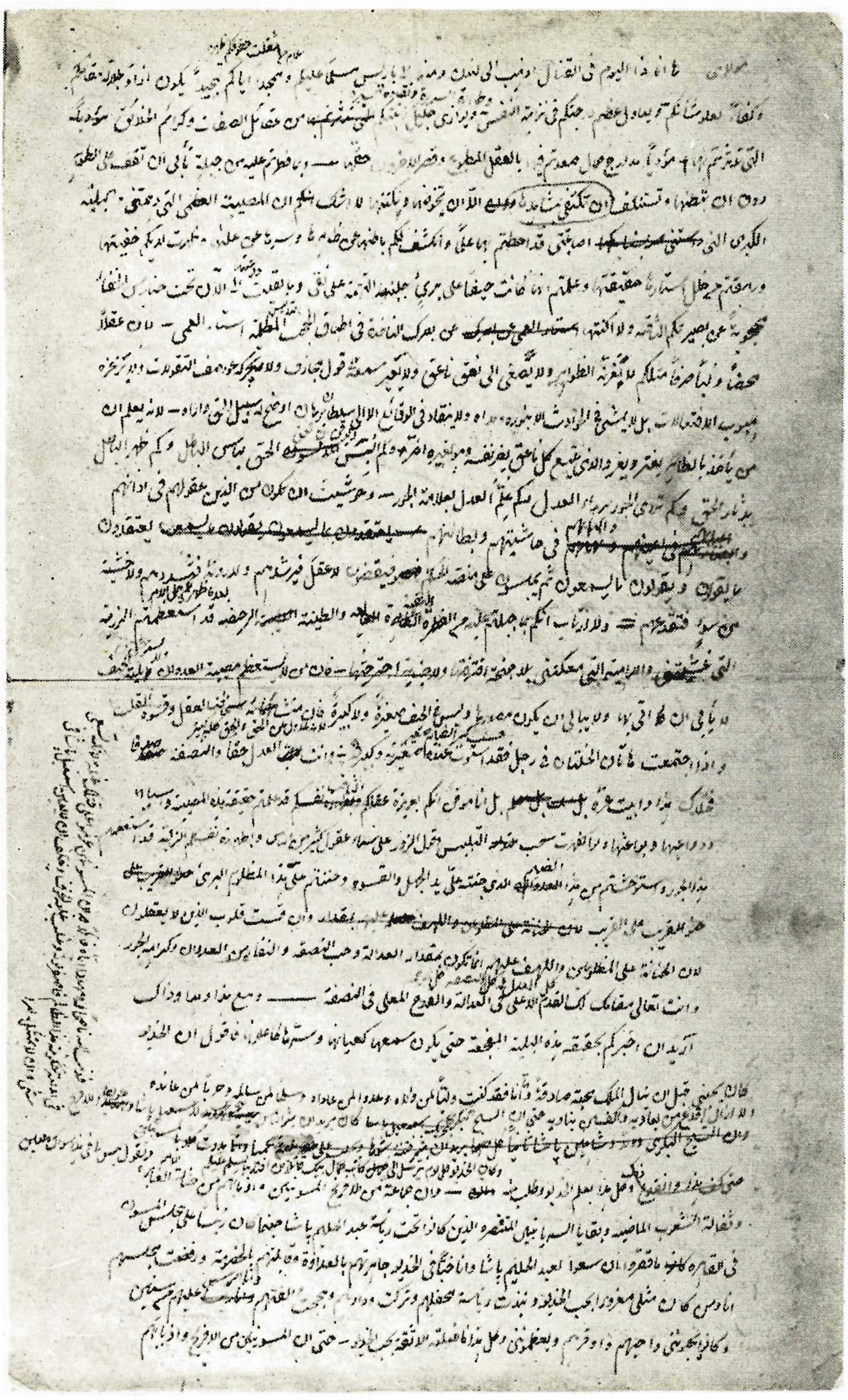


مولاي — انت الحق وانت مع الحق اينما كان لا تحيد عن الرشد ولا تحيد عن
السداد ولا تتهاون في فريضة العدل ولا تقصر في واجبات كمال النفس
وطهارتها وتصدع بالصدق وتقول الحق لا تأخذك فيه لومة لائم
ولا يلويك عنه رهبة ظالم ولا يصدك خشية غاشم ولا تكتم فيه شهادة
خوفاً من الجائرين واسترضاء للظالمين — وانت كنت تعلم
حقيقة مجالسنا واس سبب وقوع الفساد فيه ما كان
يخفى عليك شيء وكنت عارفاً بجميع الموجبات لوقوع امري سلطانا
على سريري في سري — فكيف صبرت مع كونك مجبولاً على الحق
مفطوراً على حمايته ان ينسب الى عثمان باشا الصالح
ما نسب من الاكاذيب والافتعالات وقال افتراء وكذباً
انه كان رئيساً على جميع قد وضع اس على فساد الدين والدنيا
حتى ادعى [illegible] الى قوله عامر بنفيه واستنفذ صورة
— امثلك يهاب ان يقول الحق ويخشى ان يصدع بالصدق
— امثلك يكتم الشهادة — امثلك [illegible] يرى الظلم
ويتهاون في دفعه ويتغافل عن دفعه — حاشاك حاشاك
ما هكذا الظن بك ولكن... — ثم يا مولاي ارسلت (العارف) الى صاحب الدولة رياض باشا
لقبض اموالي وكتبي التي بقيت في مصر فارجو رجاء من يعتقد انك
اهل لكل ان تجتهد [illegible] بنظر عنايتك [illegible] مساعدتك
ومعاونتك — وانا الآن في القنال اذهب الى لندن ومنها
الى باريس وسلام عليكم سلام المشتاق اليكم

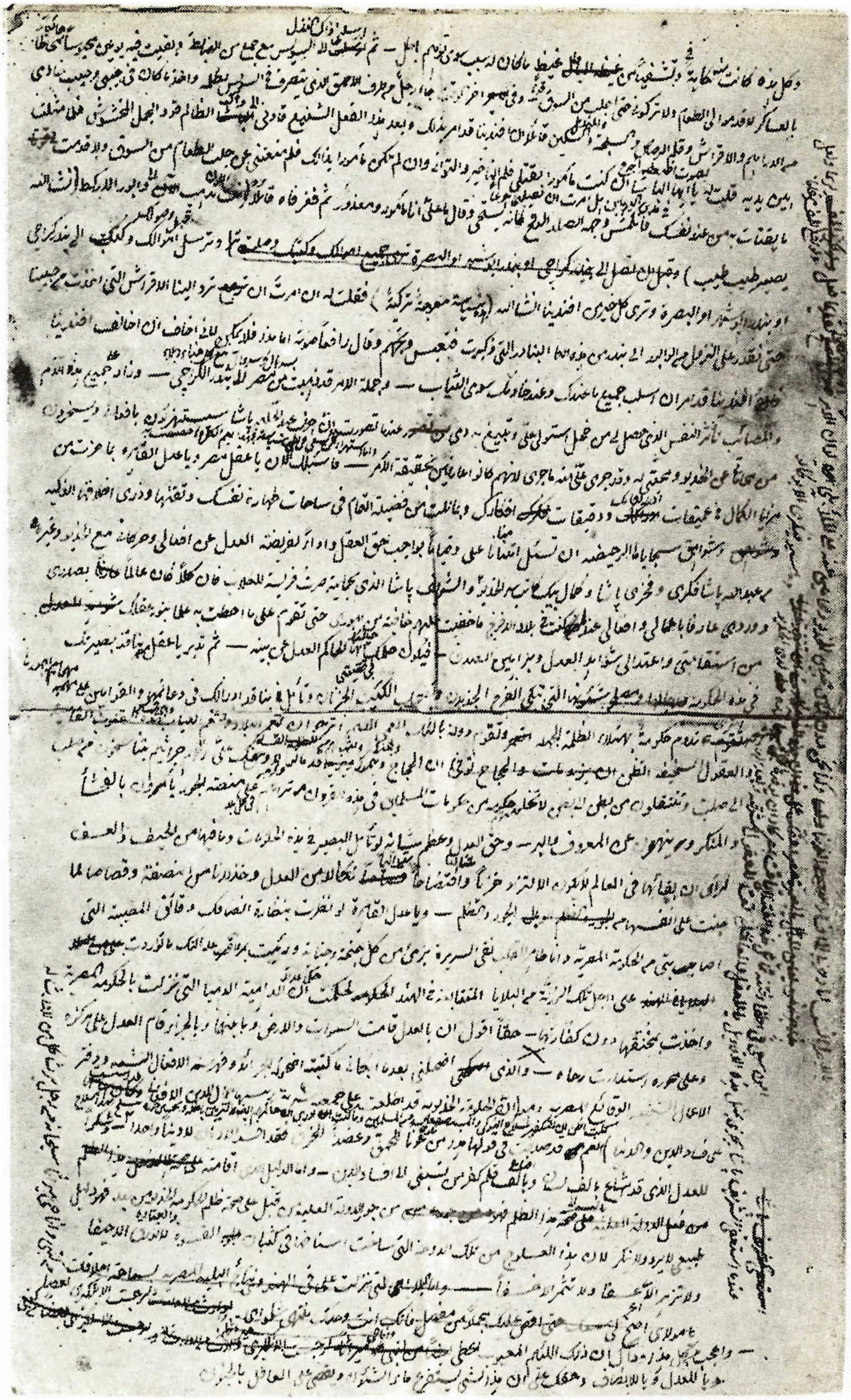


تصویر ۳۳

لوحه ۱۳



تصویر ۳۴



تصویر ۳۵

دعوا الى (تيريكو) قنصل الفرنسا وبلغوه ان صغو المصريين مع عبد الحليم باشا [illegible] ويتوقعون وقوع الفتنة ان عدل عنه الى غيره

ملك — وما بلغني هذا استحيت انا والمعترفين بحب خديوي من حزبه الى القنصل فكذبت ما بلغوه واخبرته بجلية الامر وكشفت القناع

عن ضميره — وقد اعلن كل حاذق في الجرائد الوطنية [illegible] وليس للعذر ان ينكر ما فعلته [illegible] هذه المساعي [illegible] الآن [illegible]

[illegible]

الفاضل [illegible] على هذا العزم الباطل [illegible] عبد الحليم باشا [illegible]

[illegible]

جميعاً — بالعقل والعاقل من ان لي [illegible] بهذه الامور الصعاب [illegible] في مصر [illegible]

[illegible]

احزاب عبد الحليم باشا [illegible]

[illegible]

المعرب [illegible] الجرائد [illegible]

[illegible] احزاب عبد الحليم باشا [illegible]

[illegible] عثمان باشا [illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الحليم [illegible]

[illegible] الشريف باشا [illegible]

[illegible]

[illegible] الشريف باشا [illegible]

[illegible] عبد الحليم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] في مصر [illegible]

[illegible]

[illegible] شريف باشا [illegible]

[illegible]

[illegible]

اللئام ان يمهلني [illegible]

[illegible]

يا مولاي الشفيق ... من يستمع تفصيل المصيبة التي دهمتني في مصر

— ربما ما تعلم عليك ... بمكروه فالآن أسألك ... بسماحة أخلاقك أن تعيرني سمعك حتى أقص عليك مجملاً من

تفصيل ما نزل بي في الهند من البلايا التي هي نتائج البلية المصرية لأنك وحدك تقدر ... شكواي فأقول إني من يوم وصولي إلى بندر الكراجي ومن ...

إلى اليوم من بلغ خبر قتل (كلونل ...) قنصل الانكليز في كابل كنت تحت الحفظ كل ساعة في ... لاستماع سؤال ... والخطاب ثم

جواب وكل يوم ... من عند حكام ... بتجديد الفحص والتفتيش وكل شهر ... للانتقال من بلد إلى بلد للاستنطاق

جديد واستماع خطاب ... الناس من معاشرتي ويحذرونني من لقائهم واللائذ بي ... والاخوة المنازل والبيوت من ... بامر

الملك ... الحكومة ... إلى أن ذهب ... إلى طهران ... الانكليز من ... وتركوني ... تقبيل الظهر لمرسم

العظم من ... الضيق والقلق والاضطراب ... الهدى فذهبت الذي وإلا ...

... وحينما كنت ... رشدي ... في ... والكمل ...

... فاذا قامت الفتنة العربية على ... واستولى

... والتفكر فيما ... وما ... إلى أمري ... في الهند واعتقدت إني ... من طرف

... على الحكومة الانكليزية ... واستقدت ... وسبب خوفها من وقوع الفتنة في الهند واعتقدت ...

... المسلمين ... الانكليز ... الذكر الى ...

... الرحمة ... صوت العرب يزداد ... الحكومة الانكليزية

شدة على في السؤال والجواب ... على ... الرحمة ... صوت العرب يزداد ...

ولكن كل يوم ... تهديد وتحذير ولقد ضعفت على ... ذلك القول المجازف ... مسلمي الهند ... الانكليز حتى ...

... تزداد على شدة عصرها ... قال ذلك ... التنفس ...

... ان يرسلني الى ... وذهب ... الى

... وعدم ... الى التي ... طلب ... ان يرسلني الى ...

حاكم الهند ... فطلقت ... الجواب وخلت الحكومة في الخطاب والعتاب الآن انطفت الفتنة فاطلقني ...

مع ... ليلاً ونهاراً — ... كل يوم ... على ... وان البلايا ... كل ... بابها ...

في الرزايا التي ... على ... والقسوة ... أمري ... اذهب ... بلدي ... في العين ...

... لا احد من اهل ... مسلمين ... على ... اذ ... قصتي ... كشف ...

... على ... فقط ... واحدة وخلقة ... طينة متماثلة ... في الطبيعة

... لا يستعملون ... ولا يسترشدون من العلم ولا يرون ... قطيعاً ولا ...

ولا ... على ... مصاب ... فعزمت ان اذهب وان كنت صفر اليدين خالي الراحتين الى بلاد ... عقولهم ...

... وقلب ... حتى اقص ... على ابن ادم ... المشرق ... الى بلاد الافرنج

... الى ... في المشرق ... واحد ... على هذه البلايا ... حل هذه الامور التي

... من ... الدنيا بعدي العفا وان بقيت فلا ... عقل يرفق به ولا ... ولكن ... لهذا السبب ...

الى بلاد الافرنج — وقد ارسلت يا مولاي الى ... جنابكم ... (العارف) ... التي ... في مصر ...

... بعدما ... اليد الظالمة ... الباقية ... والنفقة في كل هذه ... بعد ...

... على ... والشفقة ... والرحمة ... ارجو ... وسماحة اخلاقكم

... المعارف ... رحمتكم ... في ... الى ... المولى ... في ...

— ثم ... ومعتقد ... ان ... الى ... الى ... العناية

حضرة ... الشيخ محمد عبده والسيد ابراهيم اللقاني ... في هذه الفتنة ... فاعفوا عنهم ...

... وتجاوزوا عن سيئاتهم بكرمكم ... ولا تؤاخذهم يا مولاي ... فانك انت العفو الكريم والبر الرحيم

— ... ارسلت ... الى الشريف باشا ومكتوبا آخر الى عبد ... باشا ... لاداء الشهادة ...

تصویر ۳۷

مکرر

مکرر

لوحهٔ ۱۵

تصویر ۳۸

مولای

المدح ابانة مكتوم + والوصف اظهار خلق غير معلوم – وانت بكل فضيلة موصوف + وبكل مكرمة معروف – فلا الكدح في ثنائك ولا الاداب في مدحك

كيف وقد وقف دون مقامك منطق الفصحاء – وانما اقول انك في القطر المصري امان لكل البرايا وبك قامت فيه دعائم العدل واساطين النصفة – تحب كل خير

بجبلتك وتسعى له – ولا ياتي منك الشر وان اجبرت عليه – وليس في عدلك ونصفتك ادهان – وليس لك من الظالمين اخدان – وانت الفرد الذي

لا ترضى بالظلم ايما حل – وتأبى الجور عن جل وان قل – ولكن معما انت فيه يا مولاي وعليه من حب الانصاف وبغض الحيف والاعتساف قد سطا علي في زمان عدلك

الظلم بسيفه واراق العدوان دمي وليس لي ناصر الا الله وعدلك وعناية – يا للعدل ويا للانصاف اكذا يفعل بالبرئ في بلد انت الرئيس عليه لا لا وحقك ان

مدار ليس من النصفة في شيء – ان عدلك يا مولاي نهر عثمان باشا حمايته عن الحق ونهاه عن التهمة والافتراء والتجني على هذا المسكين البرئ في حوزة نصفتك

وحقك ان الرحيم لا يطيق ان يسمع – ولكن ابت النفس الخبيثة الا الشر فاختلق اقوالا وافتعل اكاذيب وبلغها سمع الخديو – والخديو بلا تدبر وروية ولا اجالة فكرة امر بطردي

من الديار المصرية بابشع وجه وافضح صورة ظلما وعدوانا – فان انت يا مولاي بعدلك لا تأخذ ثار الحق من ذاك الخبيث المفتري وبيان كيفية طردي ومعاملة عثمان باشا لي

مع علمك باني كنت بريئا من تلك التقولات التي نسبها الي كذبا وافتراء خصوصا بعدما اغتاظ من زجرك اياه فما اديت فريضة

عدلك ولا قضيت حق نصفتك – وحاشاك ان تكون متهاونا في الحق متقاعسا في العمل –

تصویر ۳۸

الفصل الثالث في ابتداء سلطنتهم وقيام زعيم منهم بامر الملك نشأة هذه [illegible] الجلادة وهمة الاقدام فكانت امة حربية لا تدين لسلطة اجنبي

عليها حتى انه في زمن محمود الغزنوي وجنكيز خان التترى وتيمور الكوركان الذين تمت لهم السلطة عليها لم يمكن بتبعيتها لهم خالية من الخطر وكذلك في عهد انقسام

ممالكهم بين سلاطين الهند وفارس اذ كانوا يتربصون بملوكهم الدوائر ويترقبون الفرص لتعاد نار الفتنة [illegible] وتنظاولت ايدي

طائفة (الغلزاي) على معسكر محمود الغزنوي وقد تسلطوا على (غزنة) زمانا وتشكلت طائفة منهم سلطنة في (دهلي) ايضا ولما تسلطا استولى

شاه عباس الكبير على بلدة (قندهار) دخلت طائفة (الغلزاي) و(الابدالي) تحت طاعته ثم ما جار عليهم المتولي من طرفه وعاملهم بالظلم ارسلوا

من طائفة العبدلي رجلا يسمى (سدو) [illegible] ليرفع الشكاية من عامل الحكومة الى الشاه فلما وصل وقدم الشكاية اليه تحقق الشاه من وقوعها ولا ترضاه

نعم عزل ذلك الحاكم وولاه بدله فاقام في منصبه ذلك بالعدالة وحسن السلوك حتى جلب قلوب الافغانيين اليه بحيث راوا انه من الواجب ان تكون حكومة الافغان

وامامها ذرية هذا الشخص وبلغ منهم حسن الاعتقاد الى حد لو قتل احد من ذريته احدا منهم لا يقاصونه ولو سل احد سيفا على احد من نسله كان عقابه القتل

وقد تكون من نسله قبيلة تسمى (السدوزاي) ومنها احمد شاه على ما سنبينه وفي زمن شاه سلطان حسين الذي هو آخر سلاطين الصفوية حصل العصيان ١١١٤

من قبيلة (الغلزاي) القاطنة في قندهار وما يليها وكلما اجتهدت دولة ايران في قمعهم لم تزد نيران الفتنة الا اشتعالا فلما اعيتهم الحيل في امر العصاة

ارسلوا (جرجين خان) الكرجي الذي كان حاكما من طرف الشاه على (كرجستان) ولما تظاهر بالعصيان على الشاه الا ان دولة الشاه استظهرت عليه وقهرته وبعد

وتوجهه في قصتها لم يجد كفارة لذنوبه سوى خلعه للدين المسيحي ودخوله في الدين المحمدي ولما كان معروفا [illegible] بحسن التدبير وقوة الحزم وثبات الجاش

وصلوه حاكما على قندهار ولما بلغها [illegible] ان من قواد [illegible] سلاطين الهند التيموريين ارتحلا مع جرجين المذكور نحو عشرين الف من العساكر

ان ايرانية وجماعة من الكرجي الابطال وذوي الدراية والدربة من اهالي كرجستان احتياطا لدفع شر لكون شرار الداخلة الخارجية فلما وصل بعد الحاق بعساكره

الى [illegible] صغوا في قندهار خرج العصاة واظهروا الطاعة والانقياد الا انه راى من الواجب عليه اظهار الشدة ومعاملتهم بالخشونة ليتذلل بذلك نفوسهم

فلم [illegible] بين من عزل الاذلة ولم من قوى الا واضعفه ولا من امير الا واسره حتى ضاقت صدور القوم عن كتمان ما نالهم من [illegible] ودعا هذا الوالي

من الضيم والغصاصة فبعثوا رسله وسفراء الى كرسي الشاه ليعرضوا احوال الاهالي على مسامعه وبعد وصولهم الى اصفهان بذلوا جهودهم لنيل ملاقاة الشاه

لعرض شكواهم وبعد ان اعيتهم الحيل [illegible] لكثرة الحجاب والتباع (الذي هو اساس الظلم في البلاد

الشرقية حيث يوجب التدهور وتطاول ايدي الولاة والمأمورين على حقوق الرعايا كما هو مشاهد الان في جميع اقطار الشرق) حظوا بملاقاة مرة واحدة عرضوا علنية فيها

مظالمهم شكاية وكان بمعية الشاه بعض احباء جرجين خان فالقى اليه ان هذه شكوى العصاة [illegible] يرومون بها التخلص من والِيهم صاحب

الضبط والربط ليعودوا الى مثل ما كانوا عليه فلم يسمعوا من السلطان جوابا سوى الشتم فرجعوا الى بلادهم مغلوبين بالخيبة وبثوا خبر الواقعة في اقوامهم

وكان [illegible] للوالي اطلاع على هذا الامر بواسطة رقبائه [illegible] فاخذ السوداء يتحين الفرص للايقاع [illegible]

[illegible] كان له مدخلية في هذا التظلم خصوصا (ميرويس) الذي كان مشهورا بجلالة النسب ومكانة الحسب الذي كان امير القبيلة

[illegible] الى ان

كبيرة ومحل نفاذ على بلدة قندهار وكان معروفا بين الناس بسعة الاخلاق وفصاحة اللسان ولين [illegible] الوالي عليه بالمفسدة و[illegible] مسلسلا الى اصفهان وكتب الى اولياء الدولة

وجواه التركية [illegible] وكان ذا وقع في النفوس وتمكن في القلوب فاذا اطلق [illegible] فاعطى جرجين خان في ارساله

ان الراحة والطمأنينة لا تستقر في البلاد ان يحبس هذا الرجل ويمنع من الرجوع الى قندهار لانه مصدر الفساد ومنشأ الفتن (فاعطى جرجين خان في ارساله)

ميرويس الى اصفهان مع علمه بان الحراسة فيمن توطنت نفوسهم على الرياسة وان بلوغ المقاصد ونيل المرام موقوفان على وجود الرشوة وعدمها على عدمها

[illegible] فانه بارساله هذا قد مكنه من اعطاء الرشوة لاولياء الدولة ليبلغ منهم مرامه) فلم يمض مدة على وصول ميرويس الى اصفهان حتى اطلع على هيئة الحكومة

وضعف عقل الشاه وتعاقد الامراء واولياء الامور [illegible] وتودد الى كثير من اعداء جرجين خان واستمال قلوبهم اليه حتى ساعدته الفرصة على مقابلة

الشاه [illegible] فبث اليه تفاصيل ما عنده من المطالب وتمكن بحذقه ودهائه وتلطفه من استمالة قلب الشاه كلية ولم يلبث ان انتظم في سلك

اولياء الامور في دولة الشاه وكان يمكنه اذ ذاك الرجوع الى قندهار الا انه لما اطلع على ضعف دولة ايران واختلال امورها [illegible] تمكن من انه

يمكن على ما هذا وهوانه يمكن ان يخلص بلاده من ايديهم [illegible] وبفضل حكومته [illegible]

[illegible] وعلماء اهل السنة بوجوب محاربة الشيعة ليدعو بذلك قومه الى الحرب لدولة الشاه الذي هو دولة شيعية ويجمع كلمتهم على ذلك فكان فحصل

الفتاوي من علماء [illegible] غاية الاخلاص ومن غرائب الاتفاق ان وقع في [illegible] ذلك الوقت

على بعض فتاوي بذلك وبعد قضاء فريضة الحج رجع الى اصفهان مظهرا للشاه [illegible] تقدمت له خدمات لدولة

واتفق انه ذات [illegible] الوسائل [illegible] وجاء رجل من الامبراطور الروس [illegible] لذلك العهد (بطرس الاكبر) في ايران [illegible] فلحسن خدمته [illegible]

الروسيا في الممالك العثمانية [illegible] متوسل الامبراطور الروس [illegible] زاد في مكافاته ان اعفي جميع اموال التجارة [illegible] لهذا الرجل من رسوم الجمرك فجمع هذا السفير

طلبه بالقبول فبعثه الامبراطور الى ايران سفيرا [illegible] فاتخذ ميرويس دخول هذا السفير الى اصفهان وسيلة لنيل مقاصده وذلك انه اخذ يتكلم في الجامع والمحافل

[illegible] كثير من التجار الارمن وتوجهه الى بلاد ايران [illegible] والواسطة في ذلك هو

سر او علانية بان النصارى يريدون ان يترعوا الكرجستان وارمنستان من ايدي دولة الشاه [illegible] فوقع هذا الكلام من النفوس موقعا وغلب على ظن اولياء الدولة صدقه فرأوا [illegible]

جرجين خان حاكم قندهار ولقرب عهد جرجين خان بالاسلام [illegible] لان يقولوا من عصيانه عليهم فارجعوا ميرويس الى بلاده حتى اذا تحرك جرجين خان للعصيان [illegible]

جرجين خان الا انه لقوة عضده وتمكنه في قندهار [illegible] الراي واضطراب الفكر كيف يدعوان [illegible] بعد ذلك الذي [illegible]

قاومه ميرويس للعداوة السابقة بينهما (اتلك الى ضعف [illegible]) ولما رجع ميرويس الى قندهار اشتد غضب جرجين خان وارسل الى ميرويس يحكم عليه في [illegible] بابنته الى ابنه

بالكلية وهذا حال [illegible] فبعث اليه بنتا هذا) [illegible] القصة فاغتاظوا لذلك وحثوه على المقاومة و

وادرك ميرويس ان هذا الطلب على وجه تهديد وان ازعانه لهذا الطلب يحط من قدره جمع الافغانيين وحدثهم [illegible] الا انه يلزمكم الاثبات على ما انتم عليه واعتمدوا

المدافعة عن شرفه فاقسم انه ابدا سرورا لكنه [illegible] بالعبرة الثاني وقال الاولى ان نقتل الاسد في النوم [illegible] ومن رجع عن ذلك فزوجته طالق

على ان اني سانتقم من العدو [illegible] ان عاهدوا وحلفوا له بالمصحف والملح والسيف والقرآن على معاضدته والقيام بطاعته [illegible] بالثلاث

یقول مدرس العلوم الفلسفیه بمصر المحروسه جمال الدین الکابلی

الذی مضی من عمره سبعة وثلثون سنه بانی ارجو من اخوان الصفا

واستدعی من خلان الوفا اعنی ارباب المجمع المقدس الماسون

الذی هو عن الخلل والزلل مصون ان یمنوا علی ویتفضلوا الی

بقبولی فی ذلک المجمع المطهر وبادخالی فی سلک المنخرطین

فی ذلک المنتدی المفتخر ولکم الفضل

۱۲۹۲

جمال الدین

لوج كوكب الشرق
نمره
١٢٥٥

في القاهره بمصر ٧ حبايو ١٨٧٨ / ٥٨٧٨

الى الاخ جمال الدين محترم

انه لمعلوم لديكم بان في جلسة ٢٨ الماضي وباغلبية الارآء صار انتخابكم رئيس محترم لهذا اللوج لهذا العام ولذا قد نهنيكم ونهني ذواتنا على هذا الحظ العظيم وعن امر الرئيس محترم الحالي ادعو حضرتكم للحضور يوم الجمعه القادم ١١ الجاري الساعه ٥ عربي بعد الغروب الى محل هذا اللوج لاجل استلامكم القادوم بعد اتمام ما يجب من التكريز الاعتيادي ثم بتحضير يوم الخميس ١٠ الجاري الساعه افرنكي ٥ تكريز رئيس محترم لوج كونكورديه فالزموا حضوركم في اليوم المذكور للاشتراك في الاشغال وفي الحالتين فلازم تكون سودا ورباط الرقبه والكفوف بيضا واقبلوا منا العناق الاخوي :.

كاتب السر
نقولا
شروج

تصویر ۴۱

لوحه ۱۷

23 Rue de Provence

Paris 27 Mars 84

Monsieur & T∴ C∴ F∴

Vous avez fait dans le temps une demande d'affiliation à la resp∴ Log∴ le Libre Examen. On avait nommé une Commission pour vous visiter. Malheureusement par suite d'un événement imprévu cette commission n'a pu disposer son

On vient

تصویر ۴۲

d'ont commencé une nouvelle dont je fais partie

Vous voudriez donc m'écrire si vous êtes toujours dans les mêmes intentions et m'indiquer l'heure à laquelle nous pourrions vous visiter.

Agréez Monsieur et T∴ C∴ F∴ mes salutations frat∴

G. Langgaesser

تصویر ۴۳

سلام علی من ... و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

سیدی سندی مهجة قلبی ثمرة فؤادی ... [illegible]

[illegible]

تصویر ۴۴

حسب الامر ...

انا سمعنا في مدة غيبتنا عن ملكنا اخبار شتى لفتن وحادثات متضادة نهايتها اشتهار حسين خان في ... الكستنة

والاخبار بانه خرجت عساكر وتوزعت بجمع كثير واعانه الحجية وغلبت بعض نفس ... المعظم

في ذالك سمعنا بانها خرجت من خراسان مع جيش كثير وجمع قفير وعلما سعد ونجل محمد

وعزمت تسخير البلدان بدعوة المهدوية وحيث مدة بانها كانت في نور جهان ... غير

في مدرسة واعتقدوا انه جمع كثير من البلدان وادعا بانه من اهالي المملكة بكل ... السلطان

حتى بلغ منهم بان الصفات الباطن والحقيقة لدعوته وتسليم الملك ... ودين بعد ذالك

بانه وصل عنه عدوا الكرمسيه لحسن سياسة واظهور الكفاية وخرج البلاد له رشيد القوت ...

وسافرت الحين حيث ... البلدان وصار خواتين ... الدكر ... وعموا بانه ... الرس

من جانب وحلاد كردن ... التهيئة الببه ... امور التسخير وحيث في ... معين

بمالك ثانية اظهر دعى الانعام من بعض الاخبار ات شرعي ... الصحة ... ومن شانه ان ... لك

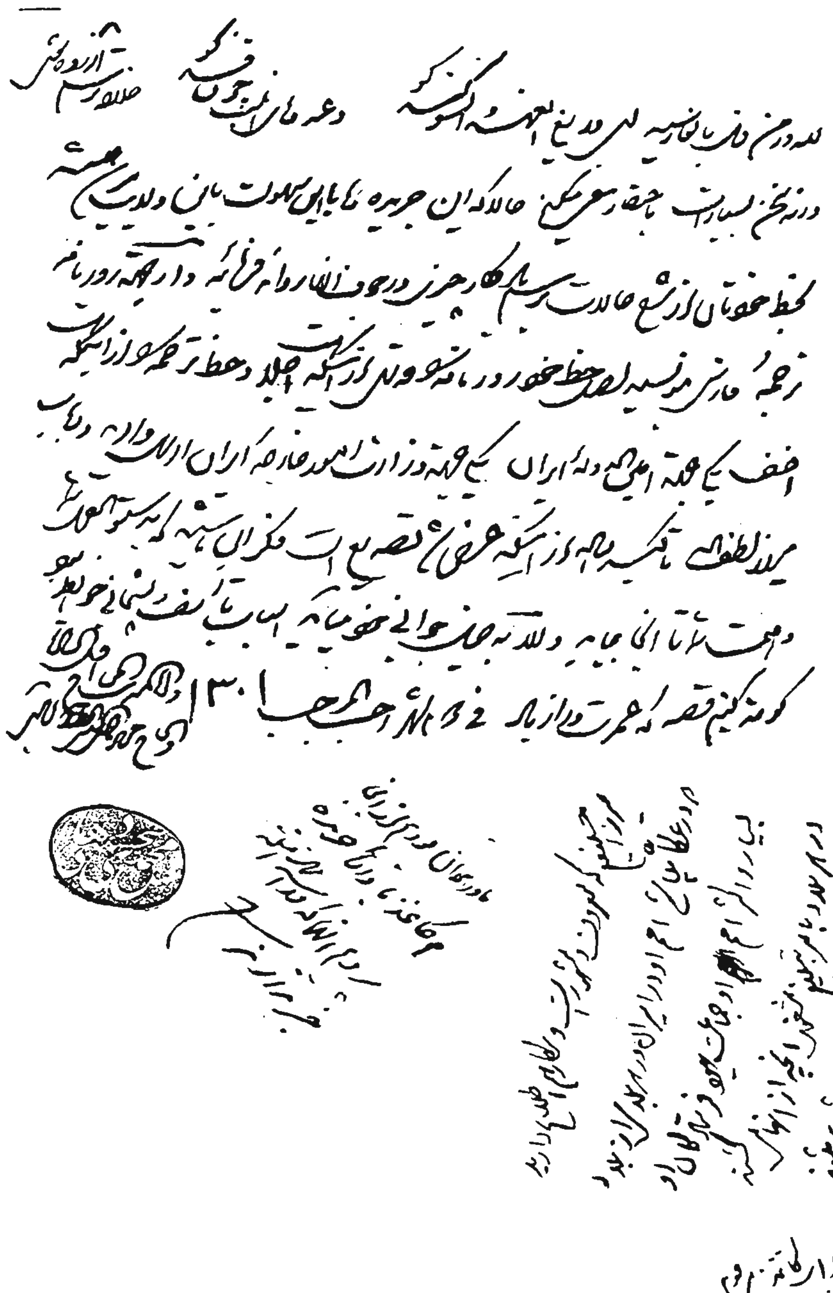
الينا من زوج ... في المدة بانه كانت ... الاخبار مع ... المملكة على ... الغرب

وهذا استبعد من ... ايام ... واوليائه ... حقوق البنوة وذالك

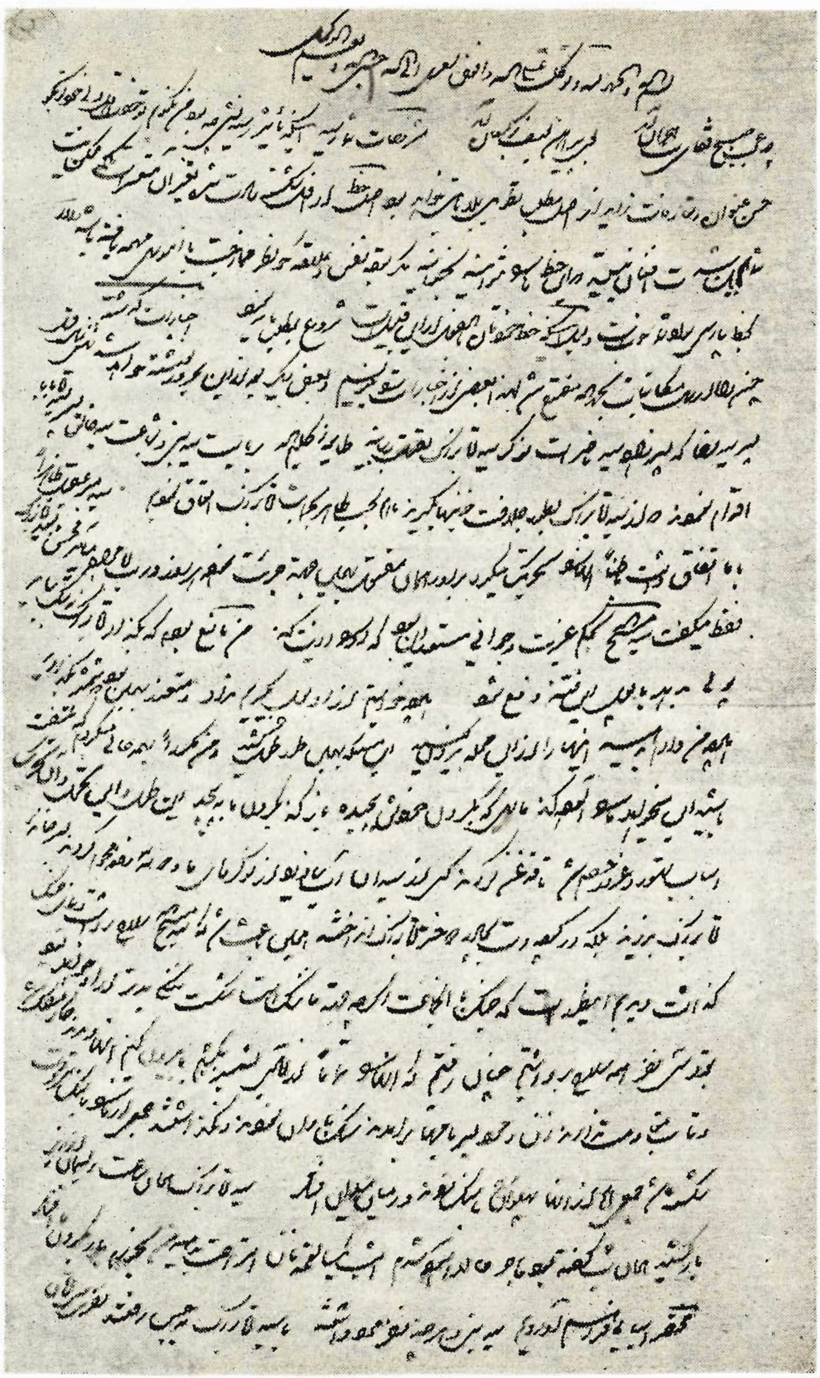
القرابة مع ... الاقربا ... في ... ودين عنه ... وتمكنت

تصویر ۴۵

لوحه ۱۰



تصویر ۴۶



تصویر ۴۷

ملک ... که دو روز بود در حبس بودند ... همه ... ترکان از ... همه مهمان ... شده‌اند

میرغضب را زدند دستش را ... [illegible] ... از این طرف ... زنش ... [illegible]

با ... [illegible] ... میرغضب در این بین ... [illegible]

که ... من ... [illegible] ... دادن ... من ...

[illegible] ... میرغضب ... [illegible]

[illegible] ... میرغضب را

[illegible]

کشته شده بود ... [illegible]

بود ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... میرغضب ... [illegible]

[illegible] ... حضرات ... [illegible]

روز ... [illegible]

[illegible] ... عید ... [illegible]

این طرف ... [illegible]

[illegible] ... حضرات ... [illegible]

با ... [illegible] ... میرغضب ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

برکت سید تا برکرات سید عبدالله شیرازی [illegible] که اینها [illegible] پاشنه بود جمع شدند که [illegible]

[illegible] چند شمشیر سید عبدالله از درون خانه [illegible] زخم زده شمشیر [illegible] او فرو کردند [illegible] حفظ کرد

و [illegible] در بین راه [illegible] میدان مطلع شدم وقتی آمدم که جنگ تمام شده بود زخمی [illegible]

زخمی بازگشت سید عبدالله سید [illegible] که [illegible] جنگ [illegible] زخمش دارد [illegible] خواسته [illegible]

سید حسن [illegible] رفت [illegible] میرعقیل [illegible] سید [illegible] آقا [illegible]

[illegible] خانه سید حسن که میرعقیل [illegible] میرعقیل [illegible] کرد و رفت [illegible]

[illegible] من [illegible] تعارف [illegible] که جمعی [illegible]

سید سیاه‌پوش [illegible] جمعی دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] اعظم را [illegible] که [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] میرعقیل [illegible] گرفته

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان رفته [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سید حسن [illegible]

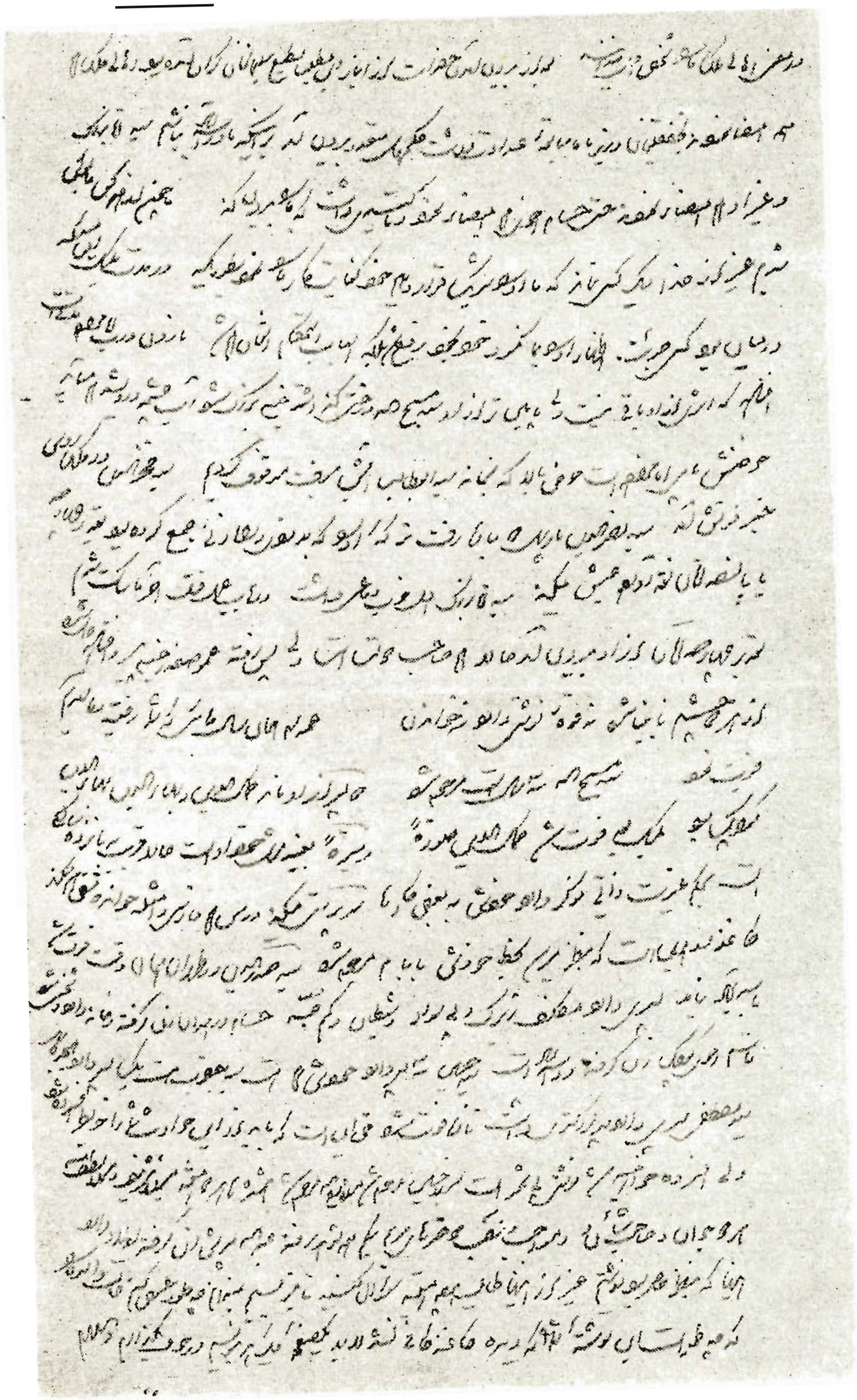
سید حسن [illegible] جمع کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

تصویر ۴۹

لوحهٔ ۲۱



تصویر ۵۰



تصویر ۵۱

یکی دو ماه اگر مهلت داشته باشید [illegible] خواهند [illegible] افسوس اگر [illegible]

[illegible] و جواب بطور خیر و صلاح ختم میکردیم [illegible] دست خالی [illegible]

[illegible] در این صدد مشهور [illegible]

خانمشان فوت شد پسر بزرگ [illegible] حسن نام برادر [illegible] عموی [illegible] پسر بزرگ [illegible] شخصه [illegible]

بسمع [illegible] رسید [illegible] از ملاقات [illegible]

[illegible] حالا [illegible] تجارت [illegible]

[illegible] در همدان [illegible] پسر کوچک [illegible] است همراه [illegible]

[illegible]

[illegible] روزنامه [illegible] همدان [illegible]

[illegible] در طهران [illegible]

[illegible] تفصیلات [illegible]

[illegible]

[illegible] حالت افسرده [illegible]

[illegible] سال دو دختر [illegible] گرفته ام اولاد دو دختر [illegible] پسر [illegible]

دختری [illegible] سال [illegible] در سال ۱۲۹۸ هجری در ایران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معامله [illegible]

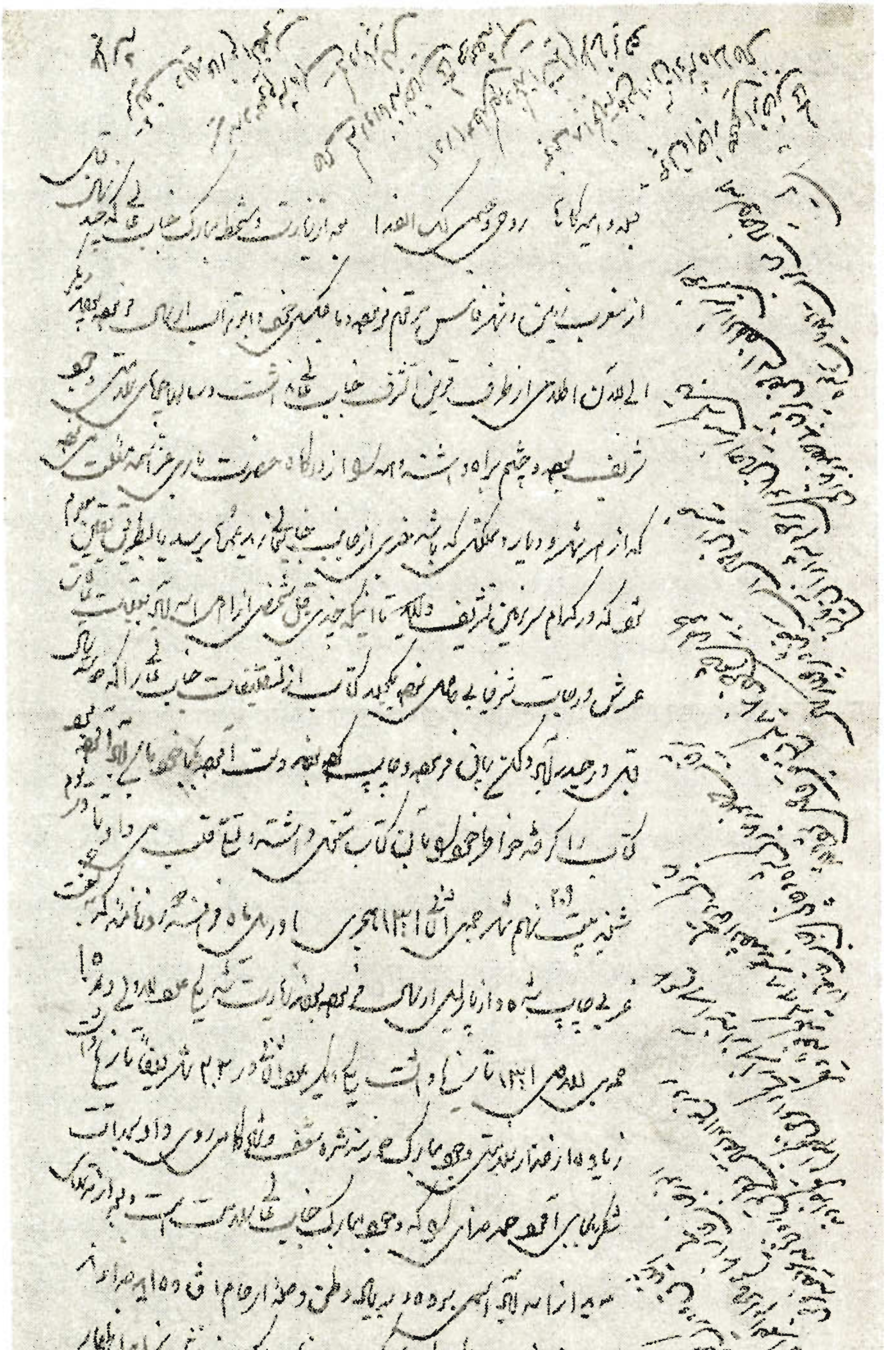
[illegible]

[illegible] احوال [illegible] ۱۵ [illegible]

۱۳۰۱

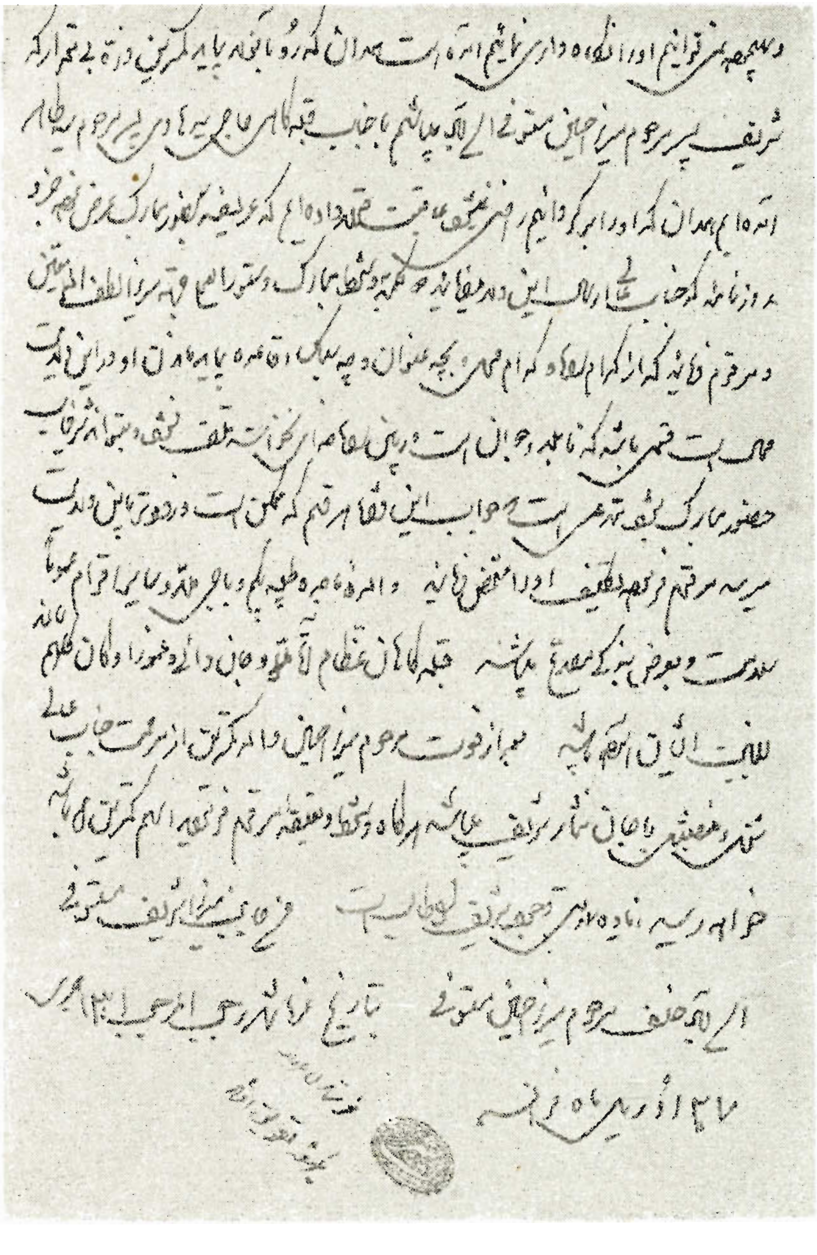
[illegible]

تصویر ۵۲

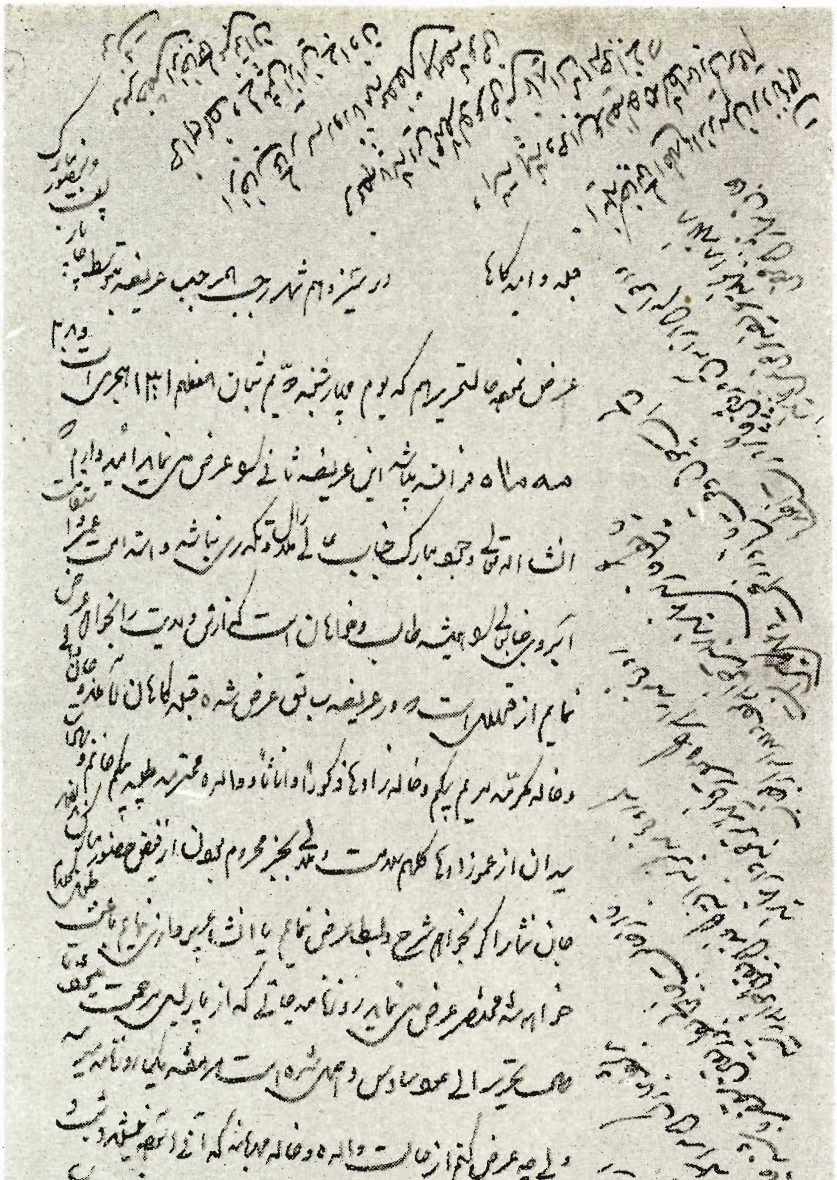


تصویر ۵۳

لوحهٔ ۲۳

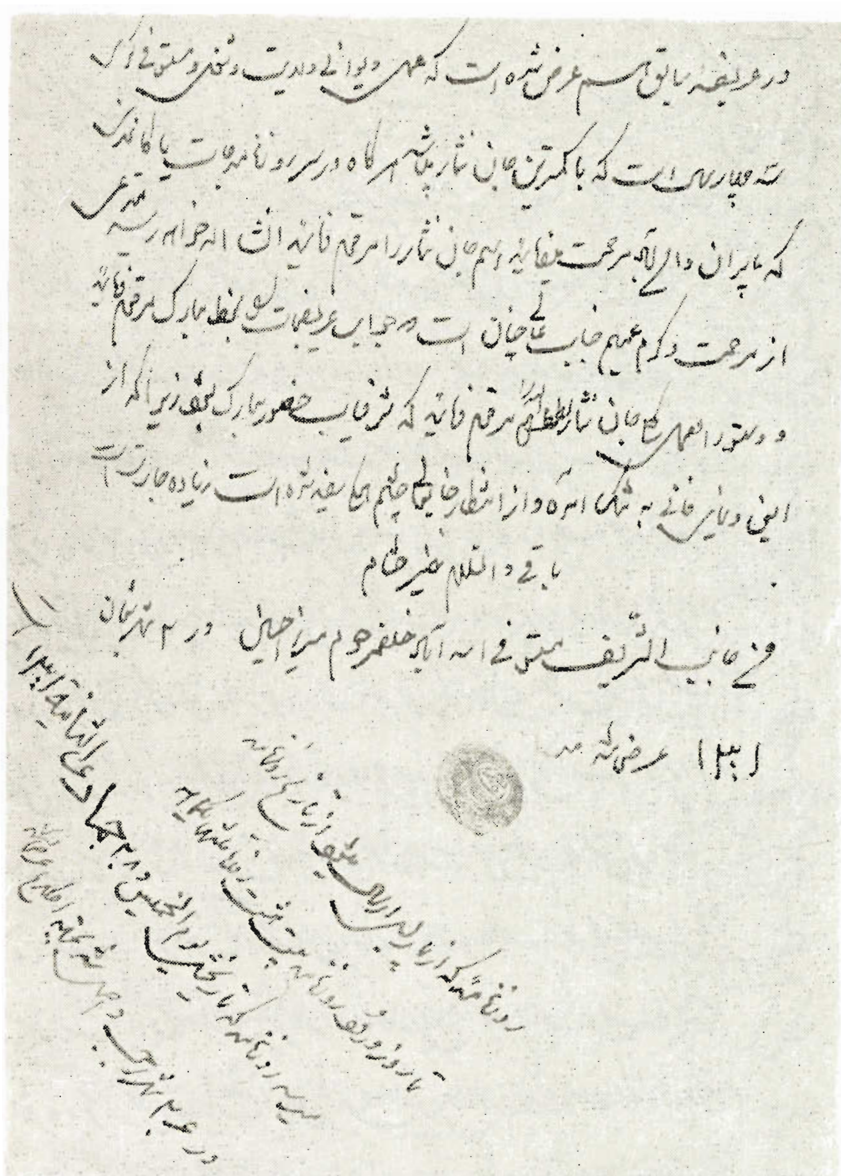


تصویر ۵۴



تصویر ۵۵

لوحهٔ ۲۴



تصویر ۵۶

[illegible]

فدای بنده نوازیت شوم سید یعقوب شرح مفصلی در کاغذ علیحده نوشته بود که بنده
جزو نوشتجات خود گذاشته ارسال حضور مبارک نمایم چون عین کاغذ نتوان ارسال نمود ولی مضمون
آن این است عرض میشود پس از طی و عنوانات خیالش این است در فصل پائیز را به عتبات
عالیات عرش درجات مشرف شده و از آنجا عازم کعبه حضور مبارک جناب عالی شود ولی با اذن و
اجازه و راهنمائی جناب عالی است که عالم نموده است که او سوی خود هدایت فرمائید بهر قسم که باشد
شرفیابی حاصل نماید و چنانچه جناب عالی خیال ملک دیگر یا مکانی نزدیک و حدود ترکیه دارید
یا به خیال این دولت میباشید متدعی است جواب او را مرقوم فرمائید که از وطن آواره نشود
و در بیابانها سرگردان و حیران نباشد عرض دیگر لقمان را حکمت آموختن غلط است
لکن لازم است که این مختصر را عرض نماید حاجی سید هادی شرحی در باب روزنامه نوشته
جناب عالی جبهه شده ضدیت جناب عالی عرض نموده است اصل مطلب و خیالش این است که در این
واسطه خود را معروف و روشناس دیوانیان وشه نماید نه اینکه بجهة جناب عالی کاری
صورت داده باشد هر کس بفکر کار و دنیاداری خود میباشد بجناب عالی پوشیده و مشتبه نباشد
فقره دیگر در جمیع ولایات ایران جمعیت کثیری طالب [illegible] علماوی میباشند
که صد و صفحه از کتابهای جناب او در دست دارند مثل بیان و ایقان و غیره
و غیره شب و روز بفکر و ذکر او هستند و او نیز خود را ملقب به بهاء نموده مردمان عوام را
میفریبد تفصیل حالات او را البته جناب عالی بهتر مطلع میباشید هرگاه صلاح بدانید

[illegible]

تصویر ۵۷

لوحه ۲۵

و ممکن باشد مختصر کتابی رد اولو بیان فرمود در ایران به یادگار بگذارید فعلی از ثمر نخواهد
بود والّا امر از جناب عالی است سید یعقوب و سید حسین برادرش و سایرین هر یک مکتوب
علیحده میخواستند عرض نمایند یعنی شرح احوال خودشان را فدوی مانع شدم زیرا که باعث
تکدّر خواطر مبارک جناب عالی میشد و این پاکت هم گنجایش این همه کاغذ را نداشت همین اظهار
ارادت و عبودیت می نمایند خدمت جناب عالی. عرض دیگر از جوابی که جناب عالی به نور چشمی لطف الله مرقوم
فرموده اید معلوم شد که اگر از این مطالب بحضور مبارک چیزی عرض و استدعا نماید بی فایده است و قبول
این مطلب را نخواهید فرمود لکن کمترین صدق عرض می نماید هر چه ملاحظه می کنم این چند سال که آباء
و اجداد فدوی در این ولا بوده دایم نوکری داشته اند و خود چاکرم چند سال است که در این عمل
می باشم نه کار دنیائی در این ضمن هست و نه کار عقبا رفته رفته هم رو به اندک رفت عمل جان نثار و لطف الله
در اینصورت فایده این قسم زندگی چیست می توان چهار روز عمری اگر باشد در این راه صرف
نمود البتّه جناب عالی هم همه قسم نوکر و چاکر لازم دارید متمنی است هر شخص بفرمائید که انشاءالله از جان
مشعوف شرفیابی حاصل نموده چند صباحی در خدمت فیض موهبت جناب عالی بسر برده و مراد ابراهیم حق نماید
مشکل می دانم که جناب عالی این ولاها تشریف فرما شوید ولی استدعا می نماید از لطف و کرم
عمیم جناب عالی که مانع شرفیابی فدوی نشده و این آرزو به دل پر ملالم نماند اگر اقلاً دیده مرده
خود را به جمال نورانیت منوّر کرده باشم یا رب این آرزوی مرا چه خوش است تمنای
آرزوی مرا برسان جناب عالی میدانید که چاکران و خانواده معظمه محترمه که با ایشان حاجی ملکو نیم
و جناب عالی باجی ملا خطاب میفرمائید با والده مکرّمه حبابه و سایر اقارب و احبّا چه قدر آرزو

تصویر ۵۸

اشتیاق دارند که جناب عالی همیشه از سلامتی وجود مبارک و حالات خودتان مرقوم مبارک چیزی مرقوم
فرمایند همه را شاد و سرافراز فرمایید هرگاه در این باب کوتاهی نفرمایید جزای نکرده هر راز
رحم و مروت و بنده نوازی جناب عالی است زیرا که همه چشم براه انتظار دارند که خصوص
امنیه‌های جناب عالی مدعی است هر هفته که پست عازم میشود مختصر و مختصر مرقوم دارند کمال فرمایید اگر
چه هر کلام هم باشد باز غنیمت است منتظر فرمایش و دستور العمل جناب عالی است
چه قسم روزنامه عرض نماید و از چه قبیل باشد اخبار آنکه باید عرض شود والسلام پانزدهم شهر رمضان
۱۳۰۱ هجری از اله آباد عرض شد کمترین هندوی شریف هتو اله آباد

کمترین از فضولی و فی‌الجمله شرمسارم لکن محض اطلاع جناب عالی
عرض می‌نماید تفصیلی که حاجی سید هادی نوشته است بعضی را اجوان
و بعضی را نادان و برخلاف نسبت قلم داده است نه چنین است
که خودش عاری و بری از این کارها بوده بلکه بیشتر این کارها را او نموده
و فی الواقع در عاقبت کارها اینجا کشید در حال می‌نویسد
همچه گفتم و هم چه کردم از من نشنید خودش مصلح قلم می‌دهد این‌ها
میشود تفصیل داده است جزئی از این تفصیلات که نوشته است صحت
دارد و مابقی سراسر خلاف است باطن و ذات هر کس را
خوب میداند

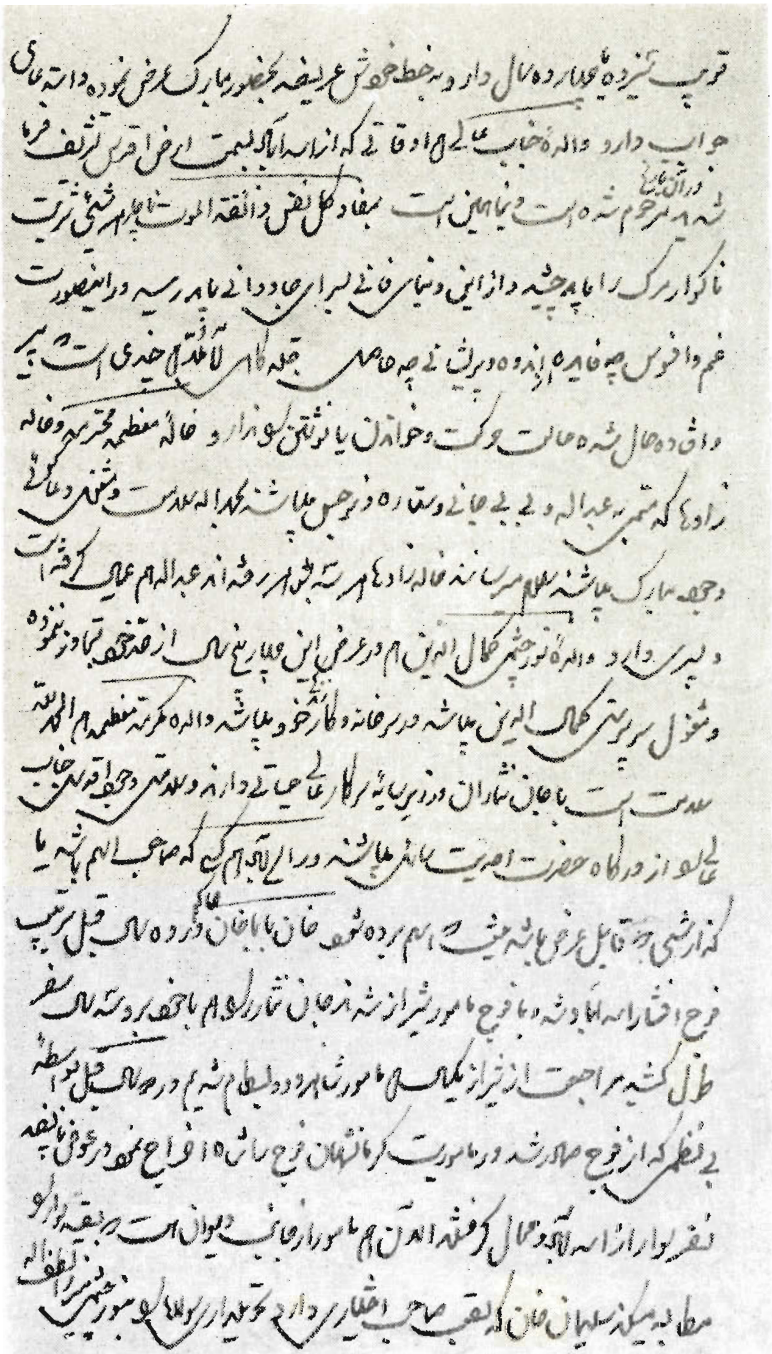
الله تعالی

قربان الطاف کریمانه و اشفاق بنده نوازیت گردم پس از سالهای دراز که به یاد کرد شریف
جناب عالی با آه و ناله دمساز بودم دستخط مبارک زیارت شد و از مژدهٔ سلامتی وجود شریف
مسرّات تشکر کمالی آمیزد و سر افتخار به کیوان دوّار سوده الحق حیات تازه به همگی اقربا و دوستان
روی داد و داشته دعا از درگاه الٰه آن است که جناب عالی را به این شیوهٔ مرضیه مستدام بدارد
در باب مختصر بودن عریضهٔ فدوی مرقوم فرموده بودید که از حالات دیار و خویشان و اقارب
چیزی نوشته نشده است فدایت شوم گزارشات سابقهٔ این ولا به نوشتن در عریضه نمودن
نمی‌کنید به دلیل اینکه از زمانی که کمترین مردم این ولایت را دیده و شناخته‌ام مکتفی بوده است
که طالب راه خیر و مصلح باشد جز اینکه هر کسی بفکر کار و عاقبت خود یعنی امورات دنیائی
خویش است مردمان خوب این ولایت را اوقاتی که جناب عالی این ولا تشریف داشته
و برأی العین دیده و مشاهده فرموده‌اید چه کارها که نکرده‌اند از این زمان که معلوم است
ولی چون فرمایش جناب عالی است نمی‌توان تجاوز نمود اولاً خان باباخان پسر سلیمانخان هنوز
حاکم است و وزیر و پیشکار کارکنان حسینقلی خان گاهی بقعلی خان بعضی اوقات فوت شده
شد چهار سال است میرزا ابراهیم بعد از آنها وزیر بود و امسال گذشته فوت شد از علما
بعد از حاجی ملا محمد تقی و حاجی ملا آقا و کاظم شیخ مرتضی فوت کرده‌اند حاجی شیخ حسن پسر
شیخ مرتضی و حاجی شیخ عبدالعلی پسر حاجی ملا محمد تقی اسم دو ... که در راسه آبا و اجداد و عمل
شرع ... آباد با آنها است لاکن آسید حسن و حاجی سید هادی هم در سیاق نوشتجات

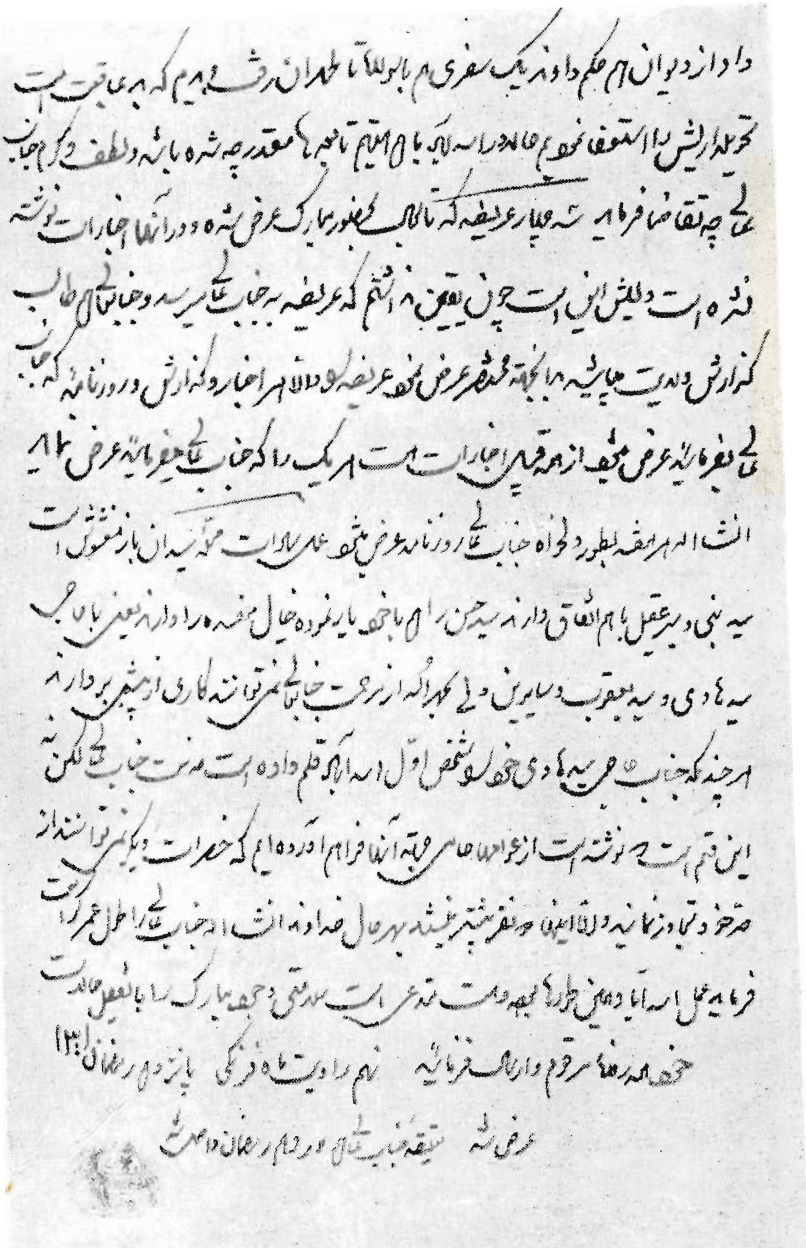
می‌کنند سید حسن پول زیادی دارد اما به ملامت میگذراند از حاجی سید هادی ام‌الامر
خود خرج کسوه و قیم باشد میگذرانند سید آقا بزرگ سید نصرالدین سید یعقوب سید حسین
سید مصطفی سید مرتضی میرزا زین‌العابدین پسر مرحوم سید صدرالدین الحال که پسر کربلائی شفیعا
حیات دارند سید نصرالدین دو دفعه بولایات روسیه رفته دو سال است
سید فخرالدین در قفقاز روسیه مرحوم شده سید نصرالدین رفت امسال او را آورد سید حسن
و سید میرعقیل و سید عبدالله و سید نبی و سید رفیع حیات دارند سید نبی کما فی السابق مشغول
مسجد و جماعت است میرعقیل هم باز پهلوان و صاحب اعتبار است مدتی با سادات درب
امامزاده نزاع کرد و انگشتهای یکدست سید یعقوب را معیوب کرد میرحق دست سید حسین را
هم از آن خشت سر سید آقا بزرگ کوتاه پرده شکافت چند سالی نزاع داشتند عاقبت
بعد از انبار شاهی افتادن سید نبی و سید میرعقیل طرفین اصلاح کردند از بابت خانوادگی
ناکام مانده و سید صبیح‌الله چه عرض کنم زبانم لال باد و دستم بشکند که قلم مرتب کرده
و این قضیه را می‌نویسم بعد از این همه نزاعها و جنگها در چهار سال قبل مرحوم شد و جگر عالم را
از این مصیبت سوزانید چه عرض کنم از حالت خاله محترمه باجی ملک و والده محترمه که چه قسم بر اینان
گذشته و میگذرد و یک طرف این مصیبت عظمی و دیگر طرف محروم بودن از فیض حضور جناب
عالی لکن دستخط جنابعالی را که زیارت نموده‌اند که تسلی قلب اینان شده خیلی است که خواطر
خود را به نور چشمی کمال‌الدین مشغول کرده و استشمام رائحه آن مرحوم را از او می‌نمایند
بحمدالله که کمال‌الدین هم بمراتب رسیده مشغول تحصیل و مشق است فارسی و امثله می‌خواند

تصویر ۶۱

لوحهٔ ۲۷



تصویر ۶۲



داد از دیوان هم حکم داد و نه یک سفری هم با نوکرها تا طهران رفته بودیم که به عاقبت [illegible] است

تحویلدارش را استعفا نموده‌ام [illegible] تا عمرها معتقد چه شده باشد در لطف و کرم جناب

عالی چه تقاضا فرمایید [illegible] عریضه که تا کنون به حضور مبارک عرض شده و در آنها اخبارات نوشته

نشده است دلیلش این است چون یقین داشتم که عریضه به جناب عالی نمی‌رسد و جناب عالی طالب

گزارش و [illegible] عرض نموده عریضه [illegible] اخبار و گزارش در روزنامه که جناب

عالی بفرمایند عرض [illegible] از همه قبیل اخبارات است هر یک را که جناب عالی بفرمایند عرض [illegible]

ان شاء الله [illegible] جناب عالی روزنامه [illegible] سادات [illegible] سیدان باز مشغول است

سید نبی و میرزا عقیل با هم اتفاق دارند سید حسن را هم با خود یار نموده خیال [illegible] را دارند بعضی [illegible]

سید هادی و سید یعقوب و سایرین ولی الحمدالله از مرحمت جناب عالی نمی‌توانند کاری از پیش بردارند

هر چند که جناب [illegible] سید هادی [illegible] شخص اول [illegible] داده است [illegible] جناب عالی لکن نه

این قسم است که نوشته است [illegible] فراهم آورده‌ام که حضرات دیگر نمی‌توانند از

[illegible] به هر حال خداوند ان شاء الله جناب عالی را طول عمر کرامت

فرماید [illegible] مبارک را بالفعل حالت

[illegible] نهم [illegible] رمضان ۱۳۰۱

عرض شد [illegible] جناب عالی [illegible] رمضان [illegible]

تصویر ۶۳

لوحهٔ ۲۸

قبله و امید گاها فدایت شوم   بعد از مراسم دعاگوئی و عرض چاکری بعد عجز و نیاز به خاکپای مبارک

جناب عالی معروض می دارد که اولاً عمهٔ معظمه از درگاه حضرت معبود سلامتی وجود مسعود جناب عالی را

ثانیاً دستخط مبارک جناب عالی را که در شهر رمضان المبارک ۱۳۲۱ زیارت نموده و جواب عرض شده است

الی حال تحریر که ۲۰ شهر ذی قعدة الحرام میباشد بجواب عریضه سرافراز نشده سه ماه است که از همان تاریخ

تاکنون روزنامه هم از جناب عالی نرسیده سبب بی مرحمتی را نفهمیدیم ظاهر که اطلاع از احوال

والدهٔ مکرمهٔ فدوی و خالهٔ معظمهٔ محترمه ام نداشته باشید سایر اقوام و بنی اعمام جناب عالی هم که معلوم است

چه حالتی دارند بعظمت حق هر وقت است اگر والدهٔ محترمه و خاله ام آنی بی یاد جناب عالی باشند

و شب و روز چشمشان براه انتظار نشسته که آیا کی باشد که دستخطی یا روزنامهٔ از جناب عالی برسد

که خاطر خود را با آن مشغول نمایند از صدمه و زحمات روزگار و غم و الم زمانهٔ غدار پریشان احوال

شده و از درد انتظار جناب عالی کارشان بجان رسیده است به هیچ وجه از کسی حرفی نمی شنوند و

نصیحتی نمی پذیرند و اگر هفته بگذرد که روزنامه از جناب عالی نرسد پیش از پیش ملول و گریه کنان می شوند

با چنین حالت سزاوار نیست جناب عالی رحم به حالت این بیچاره ها نفرمائید و از کتابت نویسی

و روزنامه فرستادن مضایقه فرمائید اگر گزارش در روزنامه این ولایت عرض نمی نمائیم مرقوم میفرمائید

که از اسلامبول به پاریس چرا کاغذ مختصر می نویسید اکثر اخبارات و وقایعات را می نویسیم جواب

مرقوم نمیفرمائید در این صورت تکلیف خود را نفهمیدیم در هر حال باز واجب دانسته که مجدداً

بحضور مبارک عریضه عرض نماید و حالات همشیره های جناب عالی را شرح دهد چه عرض کنم الهم مبارک

جناب عالی که ذکر میشود چه حالت به اینها روی میدهد اگر ممکن بود که پر و بال داشته باشند بالکل
هزار دفعه بجانب جناب عالی پرواز کرده بودند و اگر راهی بود که بتوانند پیاده و یا چاروا بروند هر بار با شرف
حضور مبارک مشرف شده بودند مختصر عرض والده‌های والده و خاله‌ام و خودمان نشسته‌ایم و سایرین این است حالا
که راضی هستیم گاه گاهی به یک کلمه به خط مبارک سواد آن (مرقوم فرمائید و در روزنامه) وارد به عنایات جناب عالی از آن هم مضایقه نفرمائید
صاحب رحم و مروت جناب عالی است   این روزها کاغذی از بیروت شام از جناب ابوتراب رسید
از سلامتی وجود مبارک جناب عالی اطلاع داده و حالات و صفات جناب عالی را شرح نموده بود امید دارم که
ان شاء الله الرحمن خداوند عالمیان اجر عظیم به او کرامت فرماید نوشته بود که اگر عریضه بجهت جناب عالی
عرض نمائیم در جوف پاکت او گذاشته ارسال داریم او بحضور مبارک خواهد فرستاد لهذا این مختصر عریضه
را عرض نموده در جوف پاکت ابوتراب گذاشته میشود که بنظر انور جناب عالی برساند [illegible] انکه هم ما را از مژده
سلامتی وجود مبارک چاکران را سرافراز و شاد فرمائید اخبارات دیگر اینجا تمام از قراری است که در
عریضه سابق عرض شده زوار مکه معظمه و عتبات عالیات را از جانب دولت قدغن فرموده‌اند و در این
صفحات مشهور است که محمد احمد اعرابی الشهیر به سید سودانی مصر و آن نواحی را مسخر نموده و الان
در مکه معظمه است جمعیت کثیری دارد   حاجی سید هادی دعا میرساند سید حسام الدین و سید یعقوب و سید
حسین و سید مصطفی و سید مرتضی و سید [illegible] و سید نصر الدین و نور چشم عزیزم سید کمال الدین و میرزا لطف الله
و سایر اقوام بحمدالله همه و متفق دعاگوی وجود مبارک میباشند میرزا لطف الله از جانب حکومت
[illegible] بجهة انجام بعضی امورات رفته است حاضر نبود که در عریضه عرض نماید ولی بنده حقیر
از جانب او نیابتاً سلام و عرض عبودیت و فدویت عرض مینمایم روزنامه جناب عالی از عدد
ثانی عشر به بعد دیگر تا کنون که ۲۰ فقره است نرسیده باز منتظر هستیم که آیا بعدها روزنامه
با جواب عریضه برسد یا خیر امیدوار از لطف و مرحمت جناب عالی چنان است که در مقام ذره

[illegible]

تصویر ۶۵

[illegible]

خدمت عالیجناب فضایل مآب آقا ابوتراب عارف اقتا عرض میشود مراسله که

تاریخ ۱۸ رمضان ۱۳۲۱ از بندر بیروت شام با هم آقا سید صفدر و آقا سید معع الله

لطفی ارسال داشته بودید واصل [illegible] از مضمون سلامتی وجود مبارک جناب آقای

عقیق آقا سید جمال الدین و خوش نمائیات مسرت و خوشحالی روی داد ثانیاً

بطریق استفسار از حالات جناب آقای آقا سید جمال الدین شرحی مرقوم داشته بودید

خیلی لطف فرموده بودید که متعلقین و خویشان جناب آقا [illegible] فرموده ولی عرض

چهار پنج ماه میشود که روزنامه جناب آقا مسمی بعروة الوثقی به اینجا آمد عریضه

هم که به نویسنده آن عرض نموده ام و در پاریس جواب هم آمده است لکن ثانیاً

که عریضه عرض شده است و اخبارات این دولت [illegible] شرح داده ام جواب

نرسیده است سهل است [illegible] از عهد [illegible] دیگر روزنامه

نرسیده سبب را نمیدانم یقین دارم که بواسطه اخبار آمده است که عرض کرده ام

و از بابت وقایعی که روی داده است [illegible] شده که روزنامه فرستاده اند

و نه جواب مرقوم فرموده اند [illegible] ذکر [illegible] نمایم که مطلع باشند

همشیره جناب آقای آقا سید معع الله در [illegible] مرحوم شده والده اش

هم مرحوم است [illegible] از [illegible] جناب آقای آقا سید صفدر [illegible]

بعد که از چشم کم قوه شده بود [illegible] ضعیف شده بود شکسته و ناتوان [illegible]

[illegible] عزیزم گویای برادران [illegible]

تصویر ۶۶

لطف فرموده خواهید رسانید یک کاغذ از جمله یا کتابها گم است که حضرت جناب آقا از پاریس ارسال

فرموده بودند که هر اوقات کاغذ می‌نویسم جواب این یا کتابها نداشته به [illegible] بسیار دارم ولی از شما خواهش

دارم که دیگر [illegible] نفرستادن روزنامه و ننوشتن جواب عریضه آقا را امر قدغن فرمایید که از چه جهت است

خداوند شاهد است که همشیره‌های جناب آقا بسیار بسیار اوقات تلخ دارند از نرسیدن جواب عریضه و روزنامه

اگرچه واضح است که جناب آقا جلیلم از همه قبیله و عشیره و اقارب و وطن خود بریده‌اند اما سزاوار نیست

[illegible] ایشان در راه [illegible] باشند و از این غصه تلف بشوند صورت تنگدلی جناب آقا را هم اگر مرحمت

فرمایید عین التفات است [illegible] قلب بچه همشیره‌ها و بنی اعمام و کسان ایشان [illegible] الطاف جناب

در این باب دریغ نخواهید فرمود [illegible] که با این عریضه حضرت شما جسارت می‌نماید میرزا اشرف متوفی

[illegible] همشیره زاده جناب آقای [illegible] ایشان [illegible] پیر مرحوم میرزا حسین [illegible] آبادی [illegible]

کاغذی می‌نویسد به [illegible] از [illegible] و [illegible] جناب آقا و [illegible] اطلاع [illegible] یک [illegible]

حقیر می‌نویسد [illegible] یقین [illegible] اگر خواطر همشیره‌ها و کسان جناب آقا [illegible] کاغذ

و اطلاع دادن از [illegible] ایشان و [illegible] [illegible] نخواهد [illegible] که [illegible]

و [illegible] شما [illegible] میرزا [illegible] اخوی حقیر [illegible] به پاریس [illegible] جناب

مبارک جناب آقا [illegible] عرض [illegible] جواب مرقوم فرموده بودند [illegible] اصلاح [illegible]

[illegible] دیگر در انجام [illegible] حقیر و همشیره‌ها و کسان جناب آقا از شما [illegible]

که اصلاح [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] ایشان را وادارید که گاه گاهی از [illegible] و حالات

اطلاع داده [illegible] از این [illegible] همشیره‌ها را [illegible] احوال [illegible] از جهت [illegible]

[illegible] تمام [illegible] مرقوم [illegible] که چگونه [illegible] از جناب آقا [illegible]

[illegible] که [illegible] جناب آقا را از هر جهت [illegible] مرقوم دارید صورت تنگدلی [illegible]

[illegible] ۱۳۱۰ [illegible]

تصویر ۶۷

لوحهٔ ۳۰

در این دنیا شهرت تامی دارد سید سودانی که ملقب به محمد احمد اعرابی است
ادعای مهدویت دارد مصر و انگلیسها را متوقف نموده با قشون انگلیس صدمه‌ها
نموده والآن در کمال معظمیت است البته تا آنکه شرح احوال ایشان را مرقوم نمائید
از اسباب چه از اصل و نسبش و چه از ادعا و منظورش که به اطلاع برسانیم
هرگاه چیزی دیگر از جناب آقا و شما کاغذ رسید بلد شک حقیر و چند نفر
دیگر به پاریس خواهیم آمد انشاءالله تعالی بسیار خداوند سلامت برادر مکرم
لاتعد آقا و سایر اقوام اکثر با شما به کمال سلامت می‌باشند چند روز
لاتعد آقا آخوند شما با اتفاق ... مهر شما همشیره تان ارادات
تعلقات عالیات تشرف شده خاطر جمع باشید تشان رسیم
انشاءالله از نوشتن کاغذ کوتاهی نخواهید نمود

فی جناب میرزا شریف متوسط ...

انشاءالله تعالی صورت فتوگرافی جناب آقا را با جواب همین عریضه بالله بفرستید
گذارشات غیب آقا و حضرات مرقوم دارید خواهید داشت منتظر هستیم (والسلام)

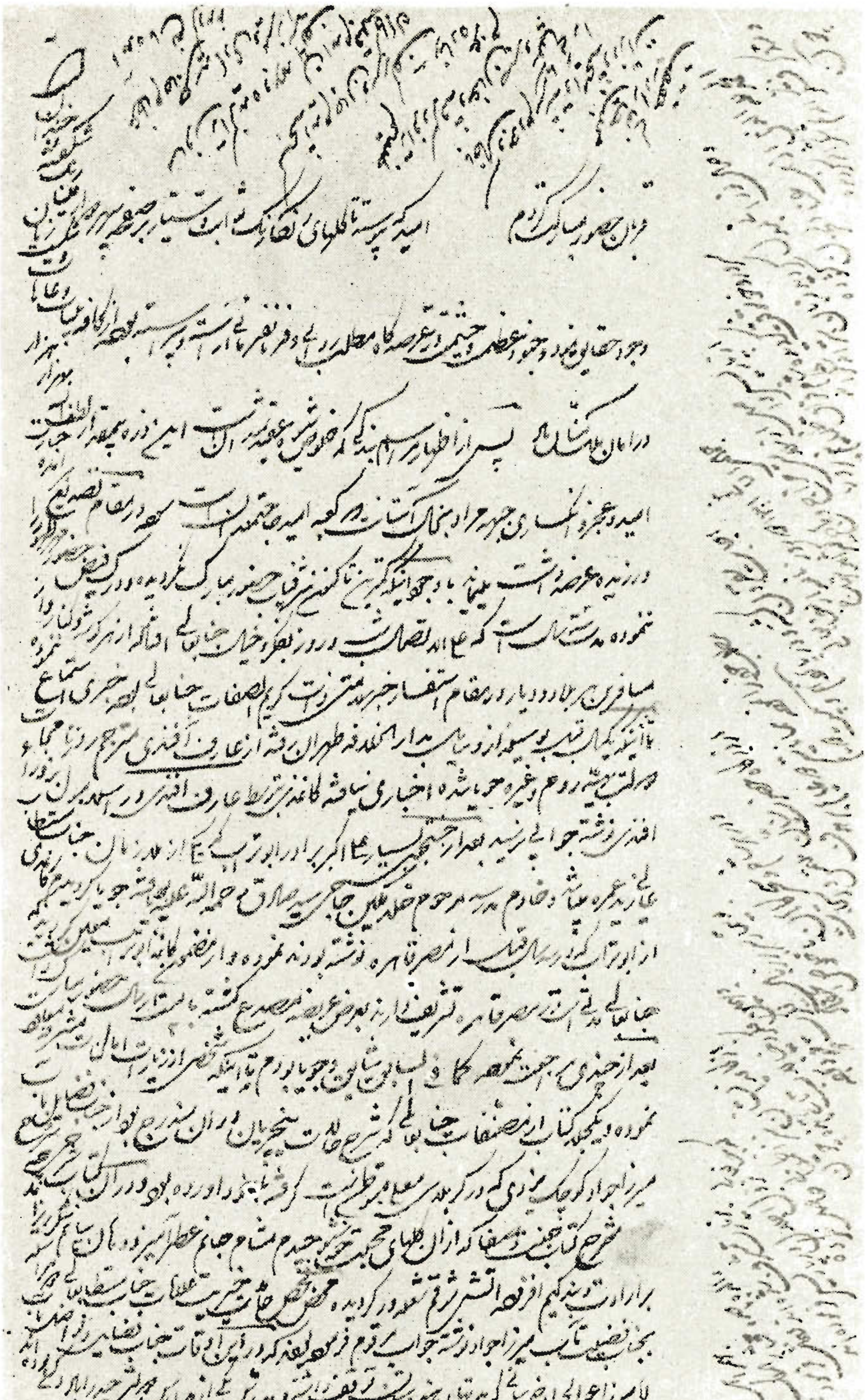
تصویر ۶۸



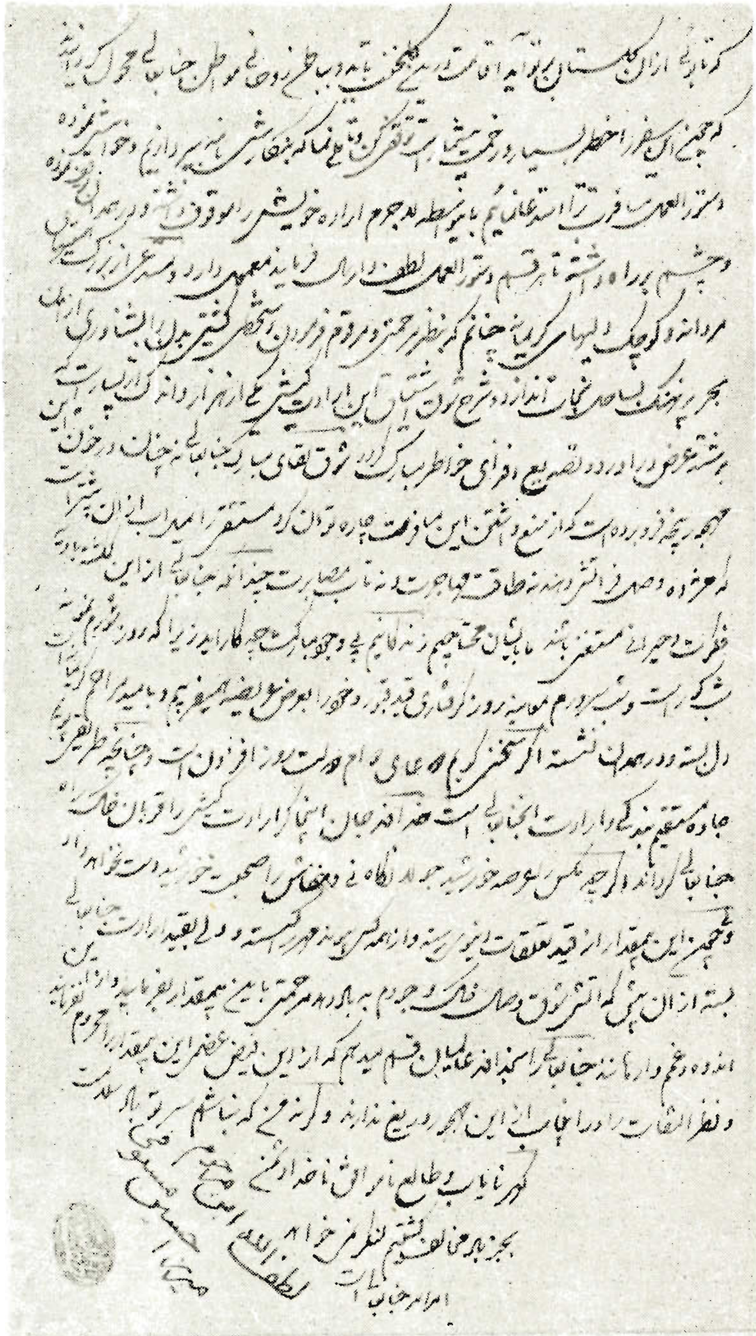
تصویر ۷۰



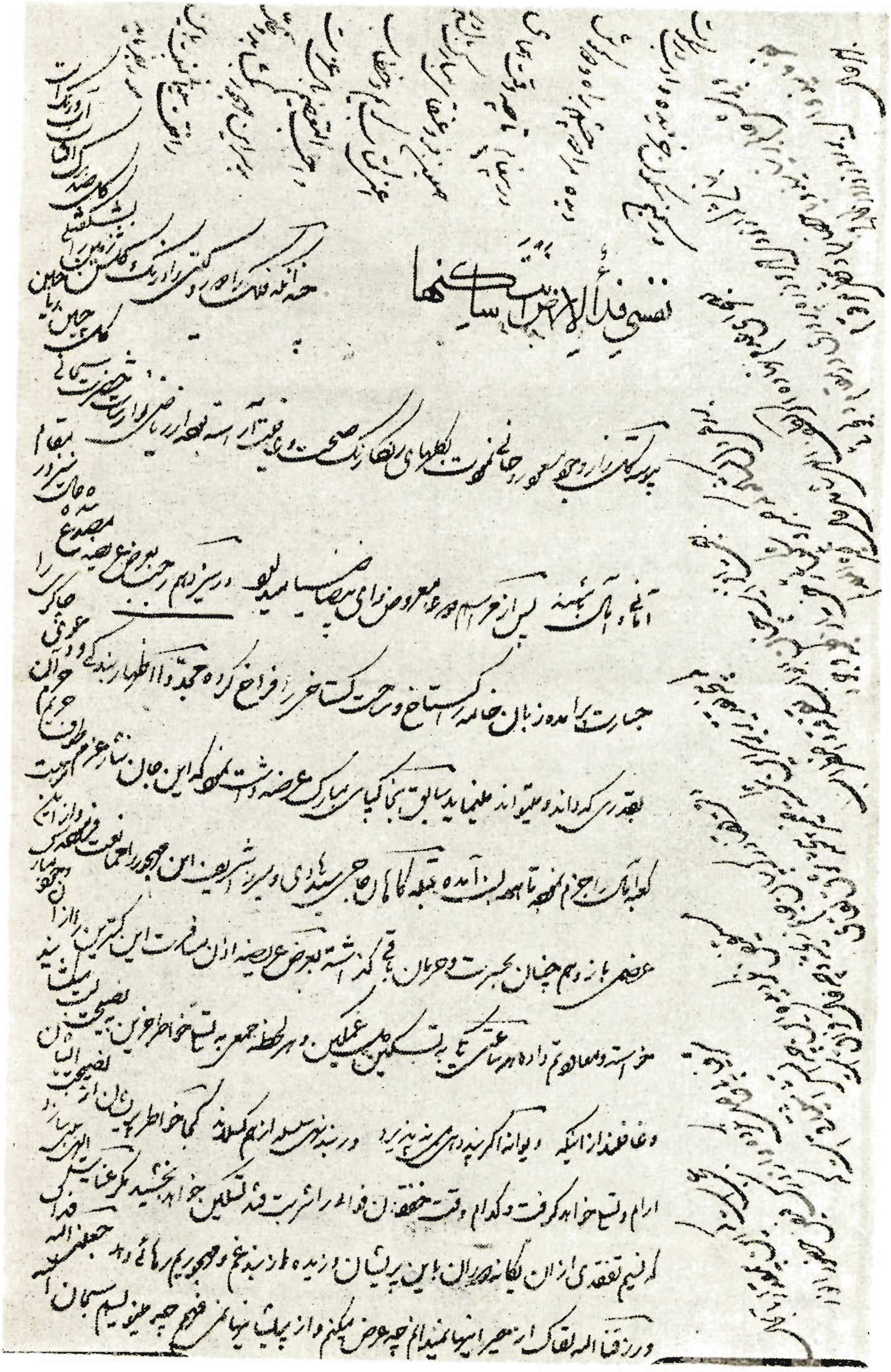
تصویر ۶۹



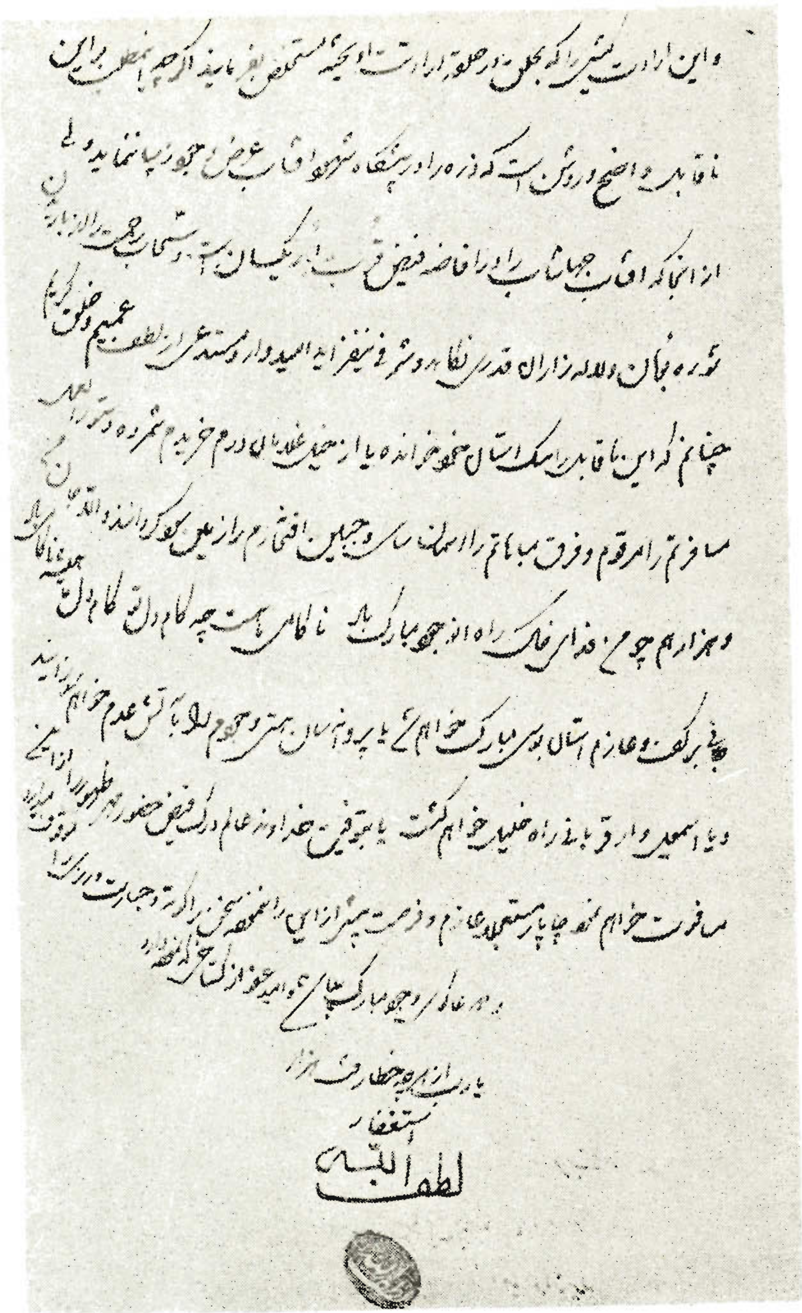
تصویر ۷۱



تصویر ۷۲



تصویر ۷۳



و این ارادت کیش را که بجمیع وجوه ارادت اوحدیت مستخلص فرمایید اگر چه بالمطلب براین

ناقابل واضح و روشن است که ذره را در پیشگاه شهود آفتاب عرض وجود نشاید ولی

از آنجا که آفتاب جهانتاب را در افاضه فیض قرب و بعد یکسان است و سحاب رحمت را از بارش

توده و بستان و لاله زاران قدری تفاوت نه و شرف بیفزاید امیدوار و مستدعی از الطاف عمیم و خلق کریمانه

چنانم کرد این ناقابل را سگ آستان حضور خوانده یا از جمله غلامان درم خریده شمرده و سرافراز

مسافرتم را مرقوم و فرق مباهاتم را از آسمان بسایند و چنین افتخارم را از بعض که کرده اند و الله

و هزار ام چون فدای خاک راه از وجود مبارک باد ناکامی است چه کام دل

چنانچه برکلف و عازم آستان بوسی مبارک خواهم گشت یا پروانه آسمان بهشت وجود مبارک با آتش عدم خواهم سوزانید

و یا امیدوار قدم به راه حقیقت خواهم گشت یا به توفیق خداوند عالم در کسب فیض حضور

مسافرت خواهم کرد چاپار مستعجل عازم و فرصت بیش از این را منحصر سخن نداشت و جسارت ورزید

عاقبت وجود مبارک را باقی آرزو امید عفو از گستاخی که نموده دارد

یا رب از هر چه خطا رفت هزار

استغفار

لطف الله

تصویر ۷۴

بنده نوازا ذره پرورا عدل گسترا تصدق انجمن حضور مهر ظهور معدلت نظارت گردم
طایر فرخ فال اعنی مکتوب نصایح اشتمال آن یگانه بیهمال در بهترین ساعتی بکلبه محقر معتکفان
زاویه ملال و مقیمان خلوتخانه کلال نزول اجلال فرموده بالگشایش در قدم فشاندم و با افتخار
بر سر نهادم چون مشعر بر سلامتی وجود مسعود بود نهایت مسرت در شمار کامی حاصل نصایح سودمند چه ازان را
که بمضمون یا بنی اجتهد فی اقتناء العلوم و فز باجتناء ثمار المنی مرقوم شده بود پذیرفته
حتی المقدور سعی در تحصیل کمالات مینمایم ولی نظر بفحوای کلام علی السعی فی طلب المعالی و لیس علی
ادراک النجاح که شاهد آنست جلی متحیر و سرگردانم و متوسل بلطف داور دادگر و نظر بمرحمت
الحق قلمت هرچه نویسد بمذاق همه کس لذت شکر بیشتر از لذت تیغ قلم است از استعلام
تخویف و ممنوع داشتن این ارادت کیش را از مسافرت بدون امر باعث اغتمام و انعام
و مایه رنج و محنت است و از احکام در طاعت و سرپیچی ننمودن از فرمان موافق فرمان رشته
بر گردن است و از استمالت و استشعار بحصول و منتظر بودن وقت مناسب در المقصد
انک من المنتظرین الی یوم الوقت المعلوم حسب الامر مطیع و منتظرم ولی بهدایت الا انتظار است
من الموت هم چه مشاهده میشود که در این اشتیاق و آرزو بهر از حسرت واینده جان شیرین بسر آن
بهر جهت رای آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی محض اطاعت فرمانبرداری جناب عالی
رسم بندگی را بعمل میآورم و منتظر از صریح میباشم که تا چه وقت ندای البشری ادام آید ازجا

سمع شود جانی بر کف نهاده عازم آستان مبارک گردیده و نثار خاک درت نماید قصد دارم و بیم هجر گران است
بندگی و جان نثاری نیست و طالب درم و دینار و جاه و جلال هم نیستم کمند ارادت آنچنان پیوندم در مصدع
که به نصیحت نتوانند گسلاندن این بنده نتوانست قدم را بجز درک فیض حضور صحتی به پیش از این در نیابت
و مزاحم نمیشود شرح طوفان خیز و داستانی غم انگیز عرض نمایم آن وجود مبارک را عمر پاینده و مدت
حیات فزاینده باد دانیا کرار در اینوقت مرگ در رساند چگونه این خبر وحشت اثر و مصیبت عظمی را
اظهار نماید بنده قسم می‌خورم بمرگ رحیم پیشم نمی‌آید اجل دست قضا این خاک ستم و غم را بر سر
این گران بخت و سابق دران این بار که تلخکامی را بکام ما ریخت که تا جان در بدن داریم
خاک غم بر سر بریزیم در این مصیبت بزرگ است زیرا که آن نوبهار از عمر ناتمام نسبت بیاکران
چون پدر بلکه هزار مرتبه از پدر بهتر و بر عموم اهالی آبادی راهنما و رهبر الی الله گردم
و درمانم پر خاک بار بحق خدا قسم دل عالمی از این قضیه سوخت در چهارم ماه قبل دست قضا
گریبان او را گرفته بدون مرض سابقه بدرود دلی کرد قضای ناگهانی بود در چهار بفاصله یک روز دو مرتبه
تا دو ساعت از شب گذشته از این عالم با چشم انتظار بدار فانی انتقال نموده این چاکران را
بی پدر گردانیده و یعقوب بیت الحزن را حیدر را بحزن و غم فرو گذاشته و همشیره‌ها را آشفته حال
و تابهای مویه کنان و سینه زنان نهاده خرمن صبر و قرارشان را بباد فنا داده که سیلاب اشک
تا مرور روزشان دریا از چشمه چشمهای لیشان گشته هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید
ز جام مرگ کل من علیها فان یزدان جهان آفرین ذات بقراط صفات و وجود
افلاطون نمود الوجود مبارک را از آسیب زمان مصون و محروس بدارد بر آینه ضمیر خورشید نظیر

تصویر ۷۶

واضح و مبرهن است که این دار فانی را بقائی نخواهد بود رضا بقضا باید داد و در این بلیات صبر
و شکر باید نمود که اجر صابران بمدلول آیه کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب از حیطه
وهم و قیاس بیرون است اگرچه آن نوبهار چمن از گلشن پا کشیده لیکن گلی بیادگاری
گذاشته که استشمام رایحه از آن گل بمشام جان میرسد بسیار مشابهت بجد المرحوم دارند
موسوم بکمال الدین آثار کمال و لیاقت و بزرگی از جبین او هویدا بسیار باهوش و زیرک است
بکلامخود عریضه بحضور مبارک عرضه داشت نموده مقدمهٔ نزاع سادات را مختصری قبله گاهی میرزا شریف
عرض نموده چاکر نیز ادعائی مینماید مخمّ این فساد را بعضی خیراندیش که خود را معتقد بجناب عالی
سرکار عالی میدانند گمان میشد که هنوز تخم عمل او در روید نشده لعنة الله علی القوم الظالمین ... از
هرکس نام که برده هرچه کردند آشنا کرد هرگاه از جناب عالی اذن میداشتم مفصلا شرح این
واقعه نزاع را که در حقیقت شنیدنی است عرض میکردم ... مختصر را هم از کثرت ملال قضیات
وارده سابق عرض نمود قبله گاهی میرزا شریف هنگام نزاع در فارس بوده چیزی شنیده اند چاکر
چون بچشم خود دیده ام و حکم میکند یادداشتهای چند بهاست محدوده برای حبس جسارت نمیکند بلکه
گذشته اقتضای زمان است استکار و ثروت های این زمان بقائی ندارد خصوصا ثروتی که ابا
مشهور است و دل هر دوستی بسوخت با قواعد و خیر اندیش ایشان هم نباید نسبت باری خداوند انشاءالله
سزاوار اجرشان دهاد ... اقدس شاه از سلیمانخان صاحب اختیار که چهار حالت جناب عالی
شده بعد که این سید الی ابالکریست صاحب اختیار هم بجا بنا با خان بپرسش نوشته شد از اسم و نسبت
جناب عالی نوشته و جواب فرستادند و صاحب اختیار هم بهمان مضمون عرض کرده بعد اسم مبارک
سرکار عالی در طهران و همدان و جاهای دیگر مشهور است و همه جا مذاکره میشود ولی با اقتضای
خونریزی و یادداشت بزرگی امید عفو از گستاخی و جسارتی که نموده می نماید داور جهان
تو ما را کرده گستاخ



اگر از کلمات و الواح او ... بجهت ... عنوان ... در ... حضور مبارک ... نسبت ... تحریر شد شهر رمضان ۱۳۱۰ ...

تصویر ۷۷

هرگاه جناب عالی عرض ارادت کمترین را قبول بفرمایند که باعث و سبب (و انتخاب) سرکشی اشخاص که یادگاری نام نیک
در ایران باقی گذاشته‌اند جناب عالی هم نام نیکی در این روزگار بسیار کار بگذارید و هرگاه ممکن نشود یا صلاح
جناب عالی نباشد اقلاً اخبار است که عرض شده اگرچه جناب عالی از ظهور بابیه مستحضر می‌باشند لیکن نه
باین قسم که این اوقات در ایران مشاهده می‌شود این ظهور را ظهور جدید و سید علی محمد باب را مبشر
ظهور خود قرارداده کتابهای بسیار و الواح بی‌شمار او در هر بلده و قصبه و دهکده پیدا می‌شود چنانچه ل
بهمهمه و ضوضائی در خلق است که وصف نمی‌کنند و این شخص ادعا کننده نوری الله صاحب و عکاوی المتوطن
موسوم بحسینعلی و مشهور به بهاءالله چیپاشی امر جدید دارد و بیان جدید اکثر اهالی ایران بسوی او
توجه دارند و اکثر تابعین او از کلیمیها و مسیحیها و اهل تشیع است جماعت در اول شروع او را درکوچه
و بازار انکار میکردند تا بحدی که خود ابدال هشت نفر اطاعت امر او را دارند در همدان در بیت
نفر متجاوز و در خود طهران بسیار و هم چنین در سایر بلاد انکار را نه پنهان هستند و این ادعا
در هر محفل و مجلس ذکر او عیان و شورش عظیمی در حقیقت واقع شده مبلغین او مشتاق الاحوال
پسر حجة الاسلام بروجردی در طهران بامر تبلیغ مشغول و شیخ علی محمد و شیخ محمد از بغداد الی کرمانشاهان
و سنقر و الی ابار و همدان است جناب زین المقربین در موصل و میرزا محمود در اصفهان و میرزا
حبیب الله وغیره در تویسرکان و کردستان و جاهای دیگر بامر تبلیغ مشغولند و رئیس شاه و رعیت
و حکام و مجتهدین این امر را کالشمس فی وسط السماء میخوانند شصت نفر از رؤسای اینها را
سال گذشته بحکم نایب السلطنه امیر کبیر پسر شاه در انبار انداختند پس از چندی اکثر اینها را مرخص فرمودند
و پنج شش نفر اینها هنوز باقی است از قتل کردن و انبار انداختن چاره اینها نشود گویا این تا زمانی که از شاه
قدغن شده که کسی مزاحم این طایفه نشود اینها هم یک ملتی باشند بهرجهت یک نفر صاحب علم و یقین در ایران پیدا نمی‌شود
که حقیقت و بطلان و رد این طایفه را با دلیل و برهان بخلق برساند چنانچه بجهة جناب عالی ممکن بشود

[illegible]

تصویر ۷۸

[illegible]

سرکار افتخارات ذوالاقتدار ... برسد در جوف شریف از جمیع بستگان ... غلامعلی

زبان ملک بیان به کامجویی حصول اسنی مطالب به مقاصد دارین باشید پس از مراسم دعاگویی ... مکتوب

بعد از وصول اول نامه نامی که در حقیقت روشنی بخش دیده رمد دیده مهجوران و التیام قلب مجروح مهجوران بود

قبله گاهی سرور شریف بطریق اختصار رسیدی رسانده و بر آن بودم که هفته دیگر مفصلا مشروح حالات اشتیاق

و شرح حالات خود را به ابلاغ اخلاص خصوصیت بنگارم باز هم تاخیر تقدیر گردیده به واسطه اشتغال

تاکنون فرصت ننموده تا در شب عید نوروز سلطانی نامه مراسله گرامی و صحیفه بهجت بر بهجت و فرح

افزود آن شب را عید دانستیم یا که معلوم دیگری وصول رقیمه سرکار که مژده سلامتی وجود مبارک حضرت

آقا روحی فداه را داشت از سلامتی وجود مسعود ایشان و کیفیت حالات خیریت علامات ایشان که مرقوم

هم رسانده رفع غم از بعضی اقاویل باطل و سخنان بی اصل گردید در حقیقت ... که مرقوم

فرموده بودید بهر جهت همشیرهای جناب آقا را بسیار از حد خرسند و خوشحال شدند بخصوص از

مشاهده نمودن فتوگرافی جناب آقا روحی فداه که در مراسله اول ارسال فرموده بودید گویا جانی تازه

در بدن انها رسیده که تا حال دقیقه و ساعتی از زیارتش فارغ نشده و دقیقه ای از خود جدا

و دعای خیر در حق شما می نمایند و از مضمون رقیمات که حاکی بر خلوص صداقت شعاری و مرام

وفاداری نسبت بجناب آقا زید عمره بود آفرینها و تحسینها نمودند الحق رحمت حق بر تو باد

و خدا است جزای خیر دهاد که در این عهد بعید و مدت مدید سر از خط عبودیت و اطاعت

حضرت مولای محترم خود بر نداشته اگر چه ضمیر مرحمت تخمیر حضرت مستطاب آقا روحی فداه

نسبت بشما چون ید روز فزون نداشت لاکن صد آفرین که مراتب صداقت و عزم ثابت

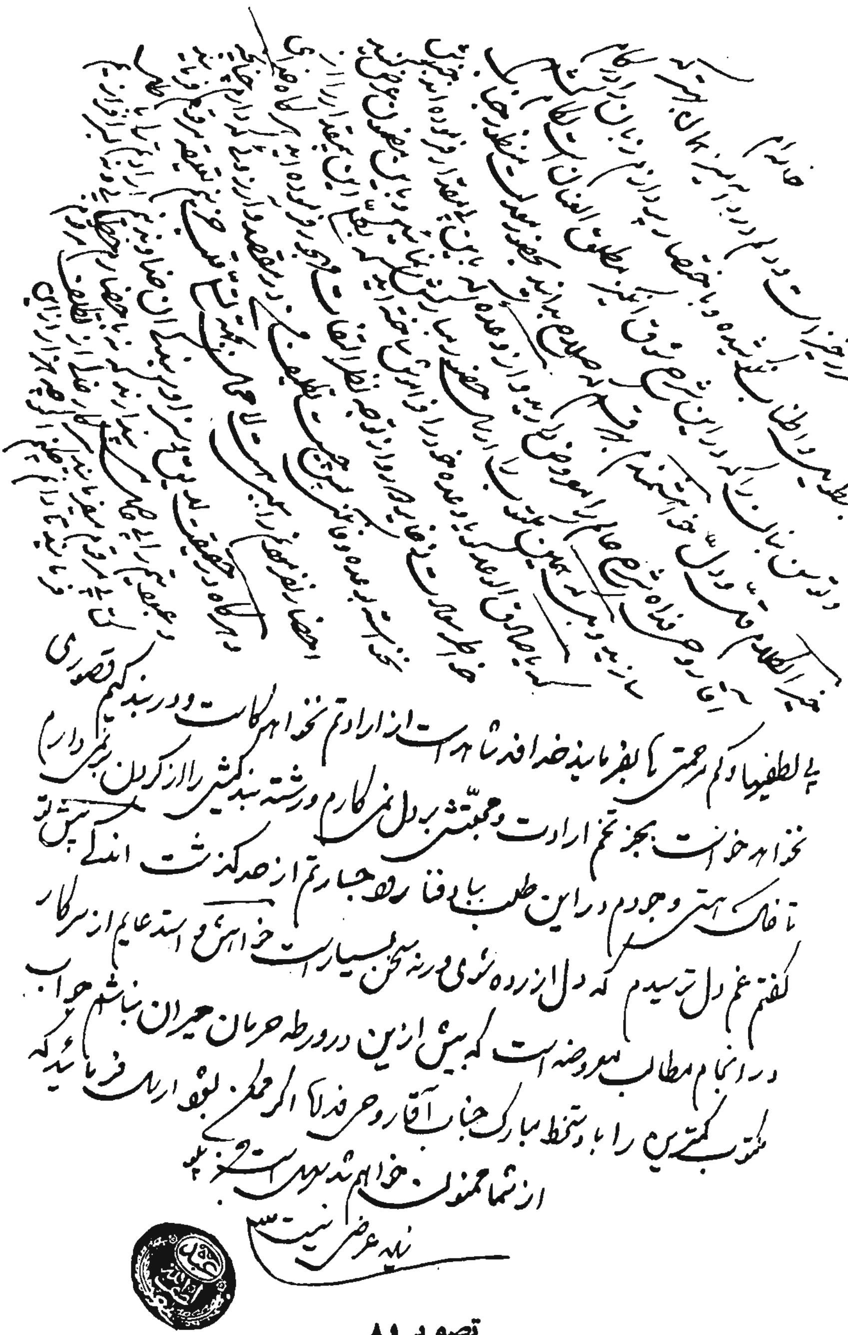
عقیدت را بکمال آورده و هزار تحسین که شیوه یاری و شرط وفاداری را فرو نگذاشته

[illegible]

خاطر شریف است و لسان مقالم باعث بعضی خیالات خواهد شد لاکن چاره ندارم کارم از دست رفته و تیرم از شصت
بدر رفته کارم بجان و کاردم باستخوان رسیده و مفتاح این باب را بجز تدبیر شما نشناسته که بهر قسم صلاح دانید
از انظار اطاعت نشود از حکایات مفصل مختصری بشنوید سالها آرزوی این مطلب را داشتم و از هر گوشه و کنار
در تفحص و تجسس بودم و کمانه‌ها به ولایات نزدیک و دور فرستادم و بدرگاه حضرت احدیت در هر صبح و مسا می‌نالیدم
و تضرع می‌نمودم که خبری بطور یقین از جناب آقا روحی فداه دریافت نمایم و بدانم که در چه دیار تشریف دارند
که کمترین هم قصد عزیمت آن دیار را نموده بخدمت فیض سعادتشان مشرف و دیده را بدیدار انور ایشان روشن
سازم تا اینکه نالهای زارم اثر بخشید و تیرهایم بر هدف اجابت مقرون گشت روزنامجات جناب آقا
از پاریس واصل گشت پس از اینکه یقین حاصل نمودم که جناب مستطاب آقا دام اقباله شهر پاریس را بیمن قدوم
خود منور ساخته‌اند عریضه مفصلی بخدمتشان عرض نموده و شرح اشتیاق خود را معروض داشته و اذن مسافرت
خویش را خواستم جواب مرقوم فرمودند که بدون اذن ما خیال نیستی که قصد این دیار را نمائی منتظر
باش که عنقریب بوجه احسن تو را باین دیار خواهم طلبید نظر بمتابعت و فرمان برداری از جناب آقا مسافرت
خویش را موقوف داشته و تا بحال که مدت یکسال متجاوز است صبر نموده دیده براه و گوش بپیغام دارم
که شاید از آن کو بریدی آید و نویدی آرد که مرا حزن بیاسای و مشکل بفرسای بهیچ وجه آثاری و علامتی
در اینباب بظهور نرسیده سهل است بکلی قطع نظر فرموده و ترک رسایل را نموده‌اند که سه چهار عریضه
دیگر بخدمتشان عرض شده و بجوابی در مقام ذره پروری در نیامده‌اند این است که رفته رفته آتش
شوقم فزون و در اشتیاق دیدن آن جمال مبارک کارم بجنون رسیده بعضی نصیحتم می‌نمایند و برخی
شماتتم می‌کنند واضح و لایح است که محبان حقیقی را حالتی است که در راه طلب محبوب از مطلوبی
باز مانند طعام نخورند و از شراب لذت نبرند و در خواب راحت نه پذیرند و بکسی الفت نه گیرند
نه نی خطا گفتم یارب از هر چه خطا رفت هزار استغفار ذره بیمقدار را با وصل آفتاب جهان
تاب چه کار است کیستم و چه کاره‌ام معاذ الله که در صف احباب خود را شمرم که از ذره کمترم
و از خاک پست‌تر شب بپایان رسید و عرض مختصر المطول نه‌امید و درد دلم ناگفته ماند چکنم که

تصویر ۸۰

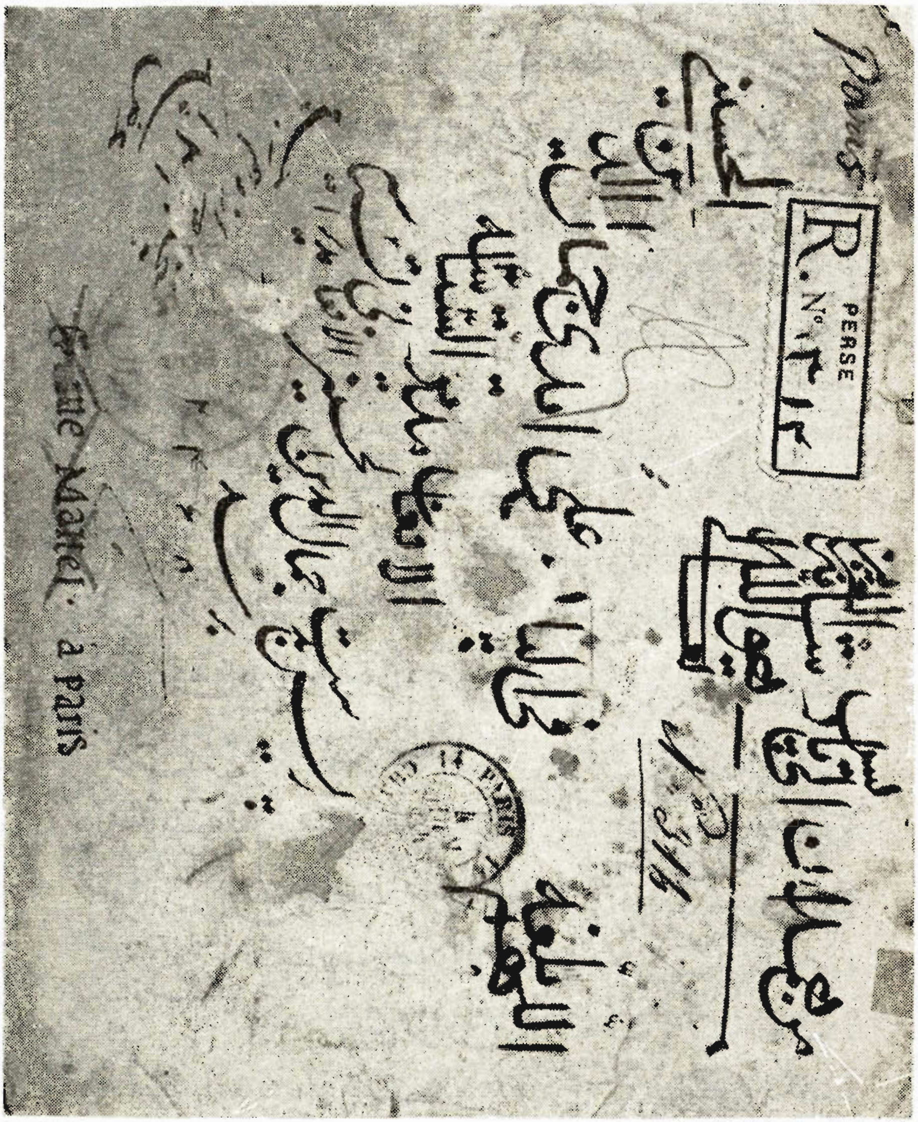
لوحه ۳۶



[illegible]

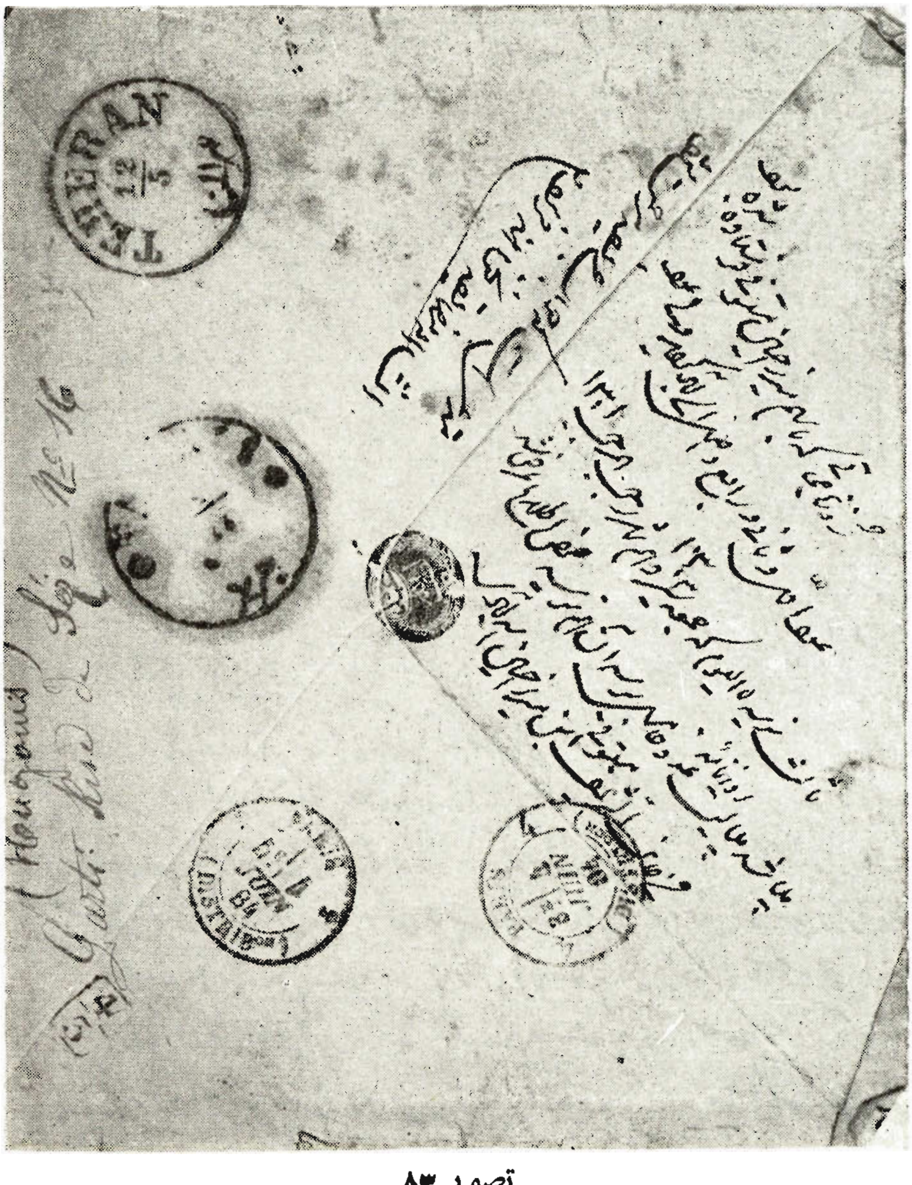
پی لطفها و کرم رحمتی با لطف ما بنده خدا اقدس شاهد است از ارادتم نخواهد کاست و در بندگیم قصوری
نخواهد خواست بجز تخم ارادت و محبتش بر دل نمی‌کارم و رشتهٔ بندگیش را از گردن بر نمی‌دارم
تا خاک هستی وجودم در این طلب بباد فنا رود جسارتم از حد گذشت اندکی بیش تو
گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است خواهش و استدعایم از سرکار
در انجام مطالب معروضه است که بیش ازین در ورطه حرمان حیران نباشم جواب
مکتوب کمترین را با دستخط مبارک جناب آقا روحی فداه اگر ممکن شود ارسال فرمائید که
از شما ممنون خواهم شد بدیهی است [illegible]
زیاده عرضی نیست

تصویر ۸۱



تصویر ۸۲

لوحهٔ ۳۷



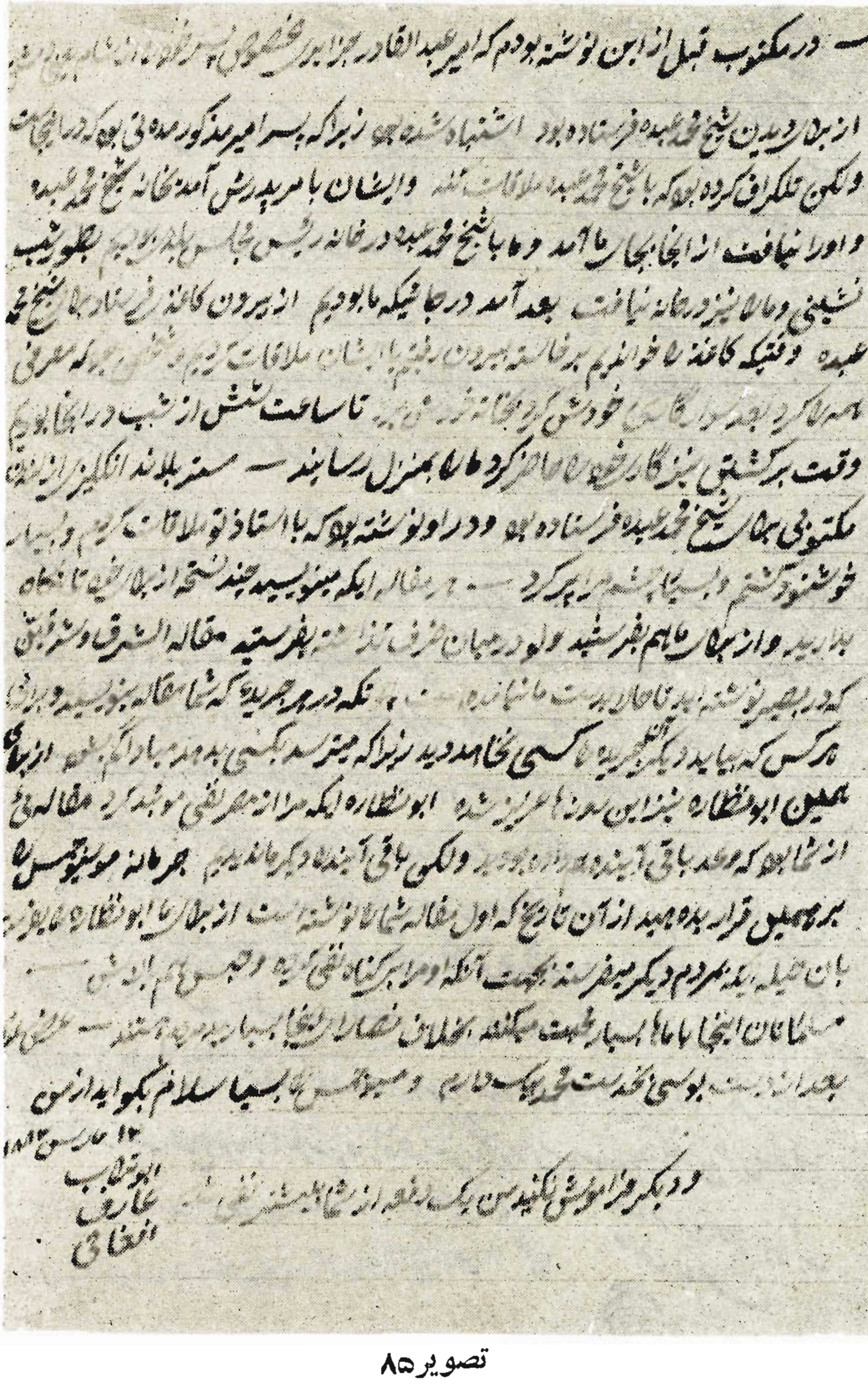
تصویر ۸۳

یا سیدی

مکتوبیکه در غره ماه مارس ارسال فرموده بودید رسید و کاغذیکه از بحار ادیب نوشته بودید دیدم

چون مشعر بر سلامتی و صحت شما بود بسیار بسیار خوش حال شدم فرموده بودید که در جرائد
بیروت ستمیکه در مصر بمن رسیده ننوشته اند تعجب است چه باعث است هنوز در ممالک شرق یک جریده
حر پیدا نشده که دادخواهی از مظلوم بکند و ظلم ظالم را هویدا سازد همه جریده های شرق
برادر را احترام هستند اغراض شخصیه خود را ملاحظه میکنند نه منفعت عموم را و نه فائده وطن را
و جریده های بیروت [illegible] جریده های [illegible] همه تملق کلی بحکومت مصر میکنند
بخیال آنکه روزی از روزها شاید از حکومت مصر [illegible] منتفع بشوند پس چه احوال
مرا در جرائد خود بنویسند با آنکه میدانند هیچ فائده برایشان نخواهد شد از نوشتن این مطلب
مثل صدیق شما ادیب افندی که محرر جریده القدم است روز دوم که در اینجا وارد شدم سرگذشت
خود را در مصر تمام برایشان گفتم و ایشان در جریده خود ننوشتند بدینکه شاید حکومت مصر
دوباره ایشان را از مصر طلب بکند و [illegible] برایشان بدهد و اما جریده وطن و جریده [illegible]
که نوشته بودند [illegible] جریده [illegible] نقل کرده بودند چنانکه در جریده برهان جائیکه احوال
مرا نوشته بود پاره کرده در میان مکتوب قبل [illegible] روانه کردم — احوالات [illegible]
[illegible] در عریضه سابق عرض کرده بودم — تشکر از شما [illegible] از مصر [illegible] بطور [illegible]
و پیش خود نگاه داشتن و من هم یک کاغذ بسیار [illegible] برایشان نوشتم — شیخ محمد عبده
و سید ابراهیم بسیار بسیار دست شما را میبوسند و سید ابراهیم گریه میکند برای اینکه سید [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] در مکتوب بمن کرده است و حال آنکه من در کره زمین
بغیر از ایشان کسی را ندارم پس چه [illegible] بوده است که من برایشان [illegible] بکنم من [illegible]
در دل داشتم بقلم آورده ام — حقیقت را است میگوید زیرا که من در مصر از [illegible]
[illegible] خواه عرب خواه عجم گفتند که ده نفر [illegible] قائم بودند یکی عبدالسلام [illegible]

تصویر ۸۴


— در مکتوب قبل از این نوشته بودم که امیر عبدالقادر جزایری [illegible]
از بیروت دیدن شیخ محمد عبده فرستاده بود اشتباه شده بود زیرا که پسر امیر مذکور [illegible]
ولکن تلگراف کرده بود که با شیخ محمد عبده ملاقات کند و ایشان با مریدش آمد بخانه شیخ محمد عبده
و او را نیافت از آنجا بخانه ما آمد و ما با شیخ محمد عبده در خانه [illegible] بطور شب
نشینی و ما را نیز در خانه نیافت بعد آمد در جائیکه ما بودیم از بیرون کاغذ فرستاد [illegible] شیخ محمد
عبده وقتیکه کاغذ را خواندیم [illegible] ملاقات کردیم [illegible]
[illegible] تا ساعت شش از شب در آنجا بودیم
وقت برگشتن [illegible] ما را بمنزل رسانید — مستر بلانت انگلیزی [illegible]
مکتوبی بجانب شیخ محمد عبده فرستاده بود و در او نوشته بود که با استاد تو ملاقات کردیم [illegible]
خوشنود گشتیم [illegible] — در مقاله ایکه مینویسید چند نسخه از بجانب [illegible]
[illegible] و از بجانب ما هم بفرستید [illegible] بفرستید مقاله الشرق و [illegible]
[illegible] نکه در هر جریده که شما مقاله بنویسید [illegible]
هر کس که بیاید دیگر جریده را کسی نخواهد دید زیرا که میترسد [illegible]
همین ابو نظاره [illegible] ابو نظاره ایکه مرا از مصر نفی [illegible] مقاله [illegible]
از شما بود که وعده باقی آینده [illegible] ولکن باقی آینده دیگر [illegible] جریمه موسیو جمس را
بر همین قرار بدهید از آن تاریخ که اول مقاله شما را نوشته است از بجانب ابو نظاره [illegible]
[illegible] مردم دیگر میفرستند بجهت آنکه او مرا [illegible]
مسلمانان اینجا با ما بسیار صحبت میکنند [illegible]
بعد [illegible] بسیار سلام بگوئید از من

۱۲ مارس ۱۸۸۳

ابو تراب
عارف
افغانی

و دیگر [illegible]

تصویر ۸۵

مذکوره
در کاغذ
[illegible] شده‌ام

فدای وجود اقدس مبارک شوم

در سال گذشته عرض کرده بودم که کاغذ حکومت مصر را بخدمت شما بفرستم ولکن شما هیچ جواب نفرمودید و حالا خود

طلب فرمودید اینک در جوف این ریضه بخدمت ارسال نمودم انشاالله بواسطه امراء ایران کتابها را تحصیل خواهید فرمود

زیرا چندان اشکالی ندارد با بودن معارفه با بزرگان آن ملک رساله تاریخ افغان در نزد بنده هیچ نیست

با آنکه از مصر بقدر پنجاه شصت نسخه آورده بودم و از سلیم نقاش هم طلب کردم و همه را بمردم دادم و بهند فرستادم

و حالا چونکه شما خواسته اید باز از اسکندریه طلب کردم انشاالله عن قریب خواهد رسید چند نسخه آنرا بخدمت

شما میفرستم و چند نسخه دیگر با ایران برای صنیع الدوله و نائب میرزا شریف وغیره خواهم فرستاد و رساله نیچری

بقدر پنج نسخه از بمبئی طلب کرده بودم ولکن یک نسخه هم از برای من نماند همه را مردم از من گرفتند و این یک نسخه را

در دست داریم با شیخ محمد عبده ترجمه میکنیم از یک شخص امانت گرفتیم که بعد از اتمام ترجمه برایشان رد باید بکنیم والآن

مکتوب نوشتم به بمبئی و پنج نسخه خواستم انشاالله آنها هم عن قریب خواهد رسید و شاید دو ماه طول بکشد خلاصه هر وقت

که رسید بخدمت روانه خواهم نمود بلا توقف جناب نصوحی بیک و خلقی افندی سلام بسیار بشما گفته اند و اهل خانه

علیهم بعد از قدم بوسی سلام عرض میکنند و از ساعت بسیار خورسند شدند از حد زیاد از قراریکه تحریر فرموده بودید گویا

در این هفته تفکر فی شما از زیارت خواهیم نمود انشاالله جمیع دوستان دست شما را میبوسند و سلام عرض میکنند خصوص

سید عبدالقادر افندی مغربی صاحب کتاب محیط المحیط و حسن افندی شمسی و جمیل افندی بیهم و سید ابراهیم

افندی اللقانی با جمیع مسلمین والمسلمات والسلام خط ورقه حکومت مصر قدری نوهم نوشته

شده است لهذا سید ابراهیم صورت آن ورقه را در کاغذ علاحده نوشته با خود اصل فرستادم اگر از مقالات

جمالیه خواسته باشید اطلاع بفرمایید تا بفرستم که برای چند نسخه از کلکته برای من رسیده است باقی عمر کم طویل عدو کم ذلیل

بنده کمترین خانه زاد ابوتراب
عارف افغان

۱۹ جمادی

تصویر ۸۶

[illegible]

فدای انسان کامل جهان گردم عمری بنده که از سلامتی مزاج کثیر الابتهاج

جناب مستطاب عالی اطلاع نداشتم هر وقتی یک نقطه نشانی میدادند

تا آنکه توقف بنده در پاریس ممکن نگشته یک طغرا عریضه عرض مجموعه جوابی نرسید اینک

مجدد مصدع میشوم امیدوارم چنانکه این عریضه برسد از حال احقر بخواهند

هر وقتی در گذشته ایران تا خارج گردش میکنم عمری تلف هر قدر که

گردشیدم زیاد خجل و شرمنده از عدم استعداد خود گشتم که نتوانستم در این

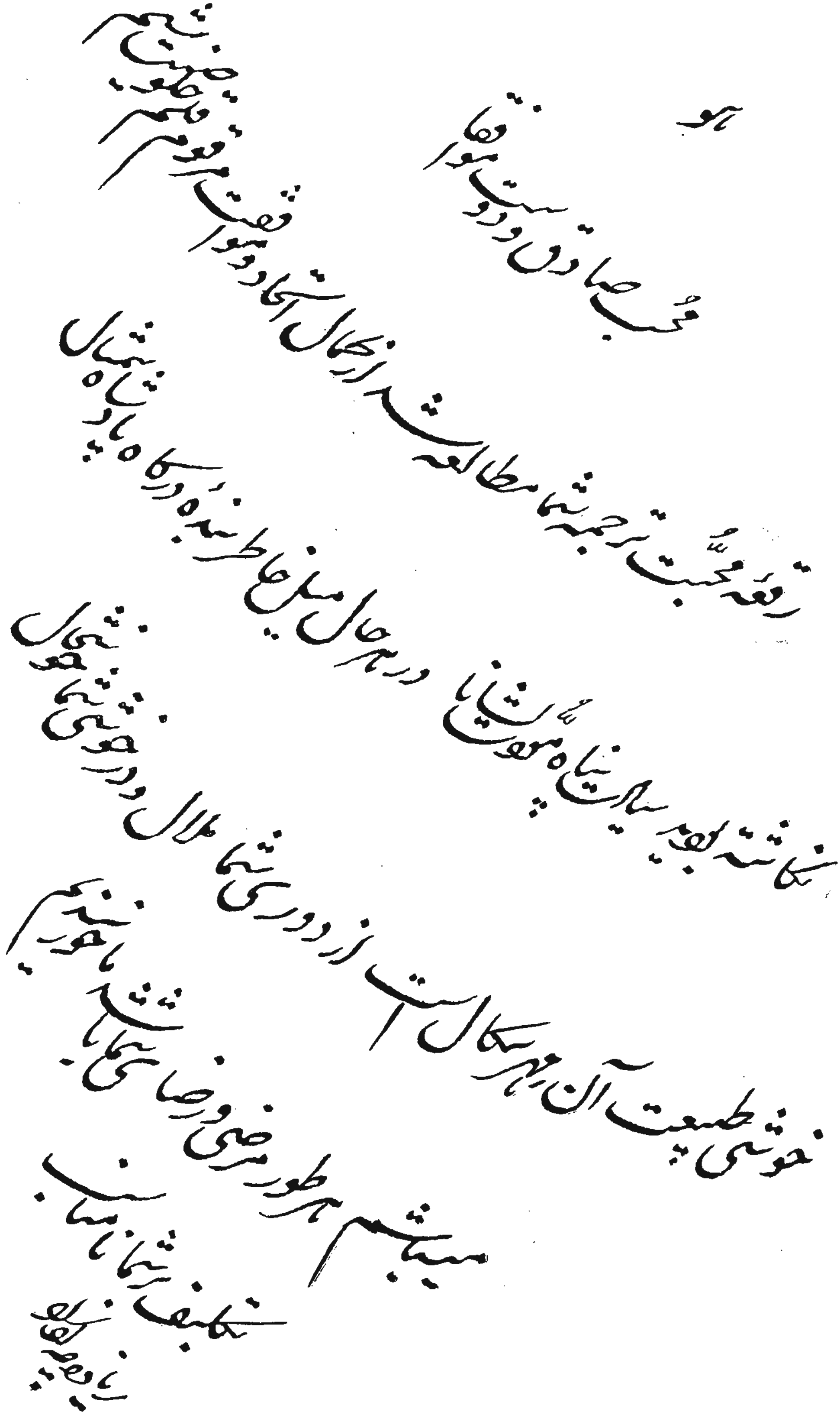
عالم چیزی درک نمایم باری شاید به پیوسته بلطف مؤثر متعلق موفق شوم

هرگاه بخواهند غریب نوازی بفرمایند بنام احقر عباد الشهید حاجی میرزا سیاح

چیزی مرحمت بفرمایند در طهران البته خواهد رسید و اگر طهران نباشم در راه نقطه

که باشم خواهند رساند مقصود اطلاع از سلامتی مزاج کثیر الابتهاج مبارک است

اگر نصیب میشد شرفیاب میشدم خیلی سعادت بود باری از جناب عالی اکرم



هو

محبّا صادقا ودودا دوستا مهربانا

رقعهٔ محبت ترجمهٔ شما مطالعه شد از کمال اتحاد و مهربانی … فاطمه … شما

در همه حال مایل خاطر بنده در درگاه یاد شما بوده

نگاشته بودید سیادت پناه موسی ایشانرا در همه حال

از دوری شما ملال و در خوشی شما خوشحال

خوشی طبیعت آن مهربان کمال است … خوشنودیم

مستبشرم به طور مرضی و رضای … شما باشند

…

تصویر ۸۸

هو

سید سند امجدا

رقعه که بعبارات شیرین و فقرات رنگین در خصوص اسم خاص

سمت ایشان ارشاد نموده بودند بنظر فیض منظر عطوفت بنیاد

بندگان ما درآمد و حقایق مندرجه موضح شد این معنی بر ایشان آشکار باشد

که چون بندگان ما مفارقت شما را برخود دشوار میدانند

البته نمیخواهند که تا حیات مستعار باشد فیمابین صورت مهاجرت

و مباعدت اتفاق افتد اولا بدینوسطه حکم شما را هیچ طرف

رضا نمیدهند و ثانیا درصورتیکه خود شما بالطبع و رغبت وقطع

موصلت شما را نمایند بجهت ملاحظه اینکه هرگاه حرف حکایت

در میان آید نشود که موجب ملال خاطر محبت مظاهر گردد اگر خاطر جمع

زدن مرخصی داده شود هر آینه من باب اضطرار و ناچاری خواهند بود

زیاده چه نگارد فقط

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی محمد و آله وصحبه اجمعین آمین مقاصد
کلیه و مطالب اصلیه این دعاگویان حقیقی و مخلصان صمیمی اولاً ازدیاد عمر
و دوام سلطنت و دولت خداداد بقیه باشد که آنرا بهی ساعتهای
و قرنهای بیشمار سایهٔ عاطفت پایهٔ آنخدایگان اشرف اقدس
همایون را از مفارق این دعاگویان با خلاص و تبعه مخلصان و صدق کیشان
کم نگرداند خیرخواهان را مسرور و بدخواهان را مخذول و منکوب دارد
ثانیاً چون هر نفس را مطابق آیه کل نفس ذائقة الموت شربت موت
چشیدن و خلعت فوت را پوشیدن لازم و لالازم است بناءً
بر طلب مغفرت از درگاه حضرت کننده بندگان خلد آشیان اشرف
اقدس مرور الله مقامه بمهر طریقه صبر و شکیبائی را پیش نهاد خاطر عاطر
فرمایند تا خداوند تبارک از لطف عمیم خود آن مغفور را مبرور و صاحب جهم(؟) را
در زمره صاحب صبر ثابت و صبور دارد و این جاده سلطنت و حکمرانی
و جلالت و شهریاری را مبارک و میمون دارد بمحمد و آله الامجاد الاطهار مقام
امید کاملا در خصوص مقدمه اعظم و ما یلزم آن چونکه در عصر بندگان اعلیحضرت جنت مکان
خلد آشیان بود از تحقیقات به حکم با خراج محل او شده بود چنانکه از من استمرار است(؟)
البته دانسته و مدلل این بندگان اقدس که دیده خواهد بود و در شاه(؟) بندگان همایون

[illegible]

مربوط به سند شمارهٔ ۱۴۶

(درفهرست برای این تصویر شماره گذاشته نشده)

دار السلم لندن

337 Burdett Road
Lime House E
22 June 84

الی مدیر السیاسة جمال الدین الحسینی الافغانی
دام فضله العالي

مرحبًا بمن هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد والبسه درع الغیرة والانتصار دفعًا لاصحاب العناد ومنحه من العلم والفضل ما یحسن به حال العباد ویصلح بالهم التقوی وهی لعمری خیر الزاد :

ما احسن یومًا رایتُ في لندن العدد الحادي عشر من العروة الوثقی لا انفصام لها. شُدّ به ازري. ووُضع عني وزري. الذی انقض ظهري. وعلمت علم الیقین ان الله ما ودّع المسلمین وما قلی وللاخرةُ خیرٌ لهم من الاولی.

طوبی لامّةٍ یدعو بعضهم بعضًا الی الخیر والصلاح ویتواصون بالحقّ ویتواصون بالصبر ولهم امل النجاح : بُورك من اوصلك لهذا الباب وعلّمك الکتاب وآتاك الحکمة وفصل الخطاب : اری بادیء الرأی کلّ ما تقول وارجو من الله ما ترجو حتی یقول الرّسول

العبد الجانی

محمد باقر البوانانی الایرانی
M. Baker of Persia.

ب. ك. ارسلت لتقبلكم بعض اقوالي
یشرح حالي

تصویر ۹۰

دار السلم لندن

۱۸۷۰

337 Burdett Rd.
Limehouse E
9 July 84

حبیب لبیب من نامهٔ گرامی از دوست امین و خیرخواه جمهور مسلمین مع جریدهٔ فریده مسماة عروة الوثقی که بسرافرازیم کمترین گسیل شده بود رسید و از اطلاع مضامین آنها دل و جان را کمال نشاط و انبساط حاصل گردید الحق حال بعجیبست که در اظهار آن اجتهاد بلیغ شده و در ابلاغ آن جد جهید بظهور آمده ولی خلق در خواب سنگین و بنیان امر در شرف خراب معلوم میشود مگر اینکه عون سرمدی یاری کند و سوابق غفلت بلواحق انتباه مبدل گردد.

چون این هیچمدان جرئت را بی اختیار شوق ملاقات آن بنیاد اسلام در سر و فریضهٔ و امرهم شوری بینهم نیز اهل اسلام را امری مهم و مطلبی معتبر است استدعا از مرحمت عالی آنکه اطلاع داده شود که چه وقت درک صحبت آنجناب ممکن است تا بعزم فیض یابی روانهٔ آن صوب گردیده در سه روزی هم پاریس دیده باشد و هم بفیض ملاقات رسیده باشد

العبد الجانی
محمد باقر ایرانی M. Baker
by Persia.

هر کجا عقلی بعقلی یار شد
گلخن آنجا روضه و گلزار شد
هر کجا ماری زیاری دور شد
گلشن آنجا خود نه گلخن گور شد

ای جمال الدین خدا را همتی
تو ز سعیت زنده گردد ملتی
ورنه از اسلامیان جز نام نیست
خلق در لهو ند و لهو اسلام نیست
تیشه بر بیخ درخت دین رسید
وآن درخت آسوده کم تمکین سبیل
برگ برگ این شجر در اضطراب
شاخها لرزان ز بیم انقلاب
وآن شجر غافل ز اصل و فرع خویش
گوید آسایم اگر بر هم زنیش
گرنه عون حق خبردارش کند
پس سقوط صرف بیدارش کند

تصویر ۹۱

لوحه ۴۲

دار السلام لندن

337 Burdett Road
Mile End Road E
18 July 1884

الهی ... صلک کبرو ۱۸۷۰

خلیل جلیل من و هادی سبیل حضرت الملک را مدام از من تحیت سلام باد
آنچه فرمودی احسان نمودی و بر حقداد ممنونیت من افزودی قلبم را شاد
و فؤادم را از اندوه زیاد آزاد کردی - گفتم هایت امیدواری داد -
مقصودت طرح محبت نهاد - گر خدا خواهد آنچه ما خواهیم - یک بیک
مهدی هدی القهیم - هادی جلم واحد قهار - بکتاب محمد مختار و عیسی و
موسی وجمیع رسل - باد پیوند این حولهٔ کل - همه تا زان بسوی ابراهیم -
هم شایا سلام رب رحیم - همه را احد احدی بولب - همه را فیض سرمدی
مطلب - متمسک بعروهٔ وثقی - وصف این عروه لا انفصام لها - من
رآهم رای العجائبهم - زاد حرصا لورک ما فیهم - من هدده الی القوی
وجدوه - وجدوه هدی الذی عبدوه - من رضوا عنه طالبین رضی -
رضی الله عنهم بعوضا - جمله مطلوب و طالب بلک یاد - لیس فی الدار غیره
دیار - پارسی گوی و ترکی و تازی - مست صهبای ستر هو ازلی - از زبانه
سوی بیزبانی راه - بیزبانی ز هر زبان آگاه - آگهی زندگی جاویدان - زندگی
جان جان آگاهان - زندهٔ آگه آگه زنده - من بیچاره هردو را بنده
چون نه این و نه آن و نه خویشم - گر چه از بهر هر سه دلریشم - چیم ز آرزوی گل
دارم - زانکه در گل نهان بود یارم - دل من این و با دمن هم این - تو بگو
حرفی ای جمال الدین

العبد الجانی
محمد باقر ایرانی

علی آقا و سایر یاران ایرانی تحیت و ثنای فراوان میرسانند
م ب

تصویر ۹۲

هو الله تعالی شأنه

خدمت جناب عالم ربانی و نور آسمانی نادره دهر و باقعه عصر ادیب محقق و لبیب مدقق ینبوع دانش و مربع بینش سراج وهاج علم محیط مواج فضل شمس فلک معالی فیض بخش ادانی و اعالی لسان الحق و منطق الصدق ذو النسب الشریف و الحسب المنیف سید جمال الدین الحسینی مدیر جریده فریده عروة الوثقی ایده الله تعالی پس از تقدیم تحیت و سلام و اهداء درود مالاکلام از زبان ملت ایران و اهالی این سامان بلکه از لسان کافه مسلمین و سکنه مشرق زمین که برادران دینی و اخوان وطنی آن جناب [illegible] اشد با هزاران شکر و شرف و شادمانی و شعف از ظهور صحیفه شریفه و وجود جریده فریده عروة الوثقی که آفریده فکر آن خلاق معانی و نسیج خاطر آن نقاد سخن سنج است تبریک و تهنیت میگویم الحق عالم اسلام بلکه مادر ایام را از این مولود فخرها سزاست و امت خیر الانام را بدین بدیع بلیغ شکرها روا

الیوم انجزت الآمال ما وعدت   و ادرک المجد اقصی ما تمناه   و الیوم ردت علی الدنیا بشاشتها و ارضی الملک و الاسلام و الله

الحق این مبارک نامه کانیست از جواهر نفیسه حکمت و بحریست از لآلی ناسفته موعظت   محیطیست بی پایان که هرگاه موج زند توده توده گوهر یکتا ریزد و غمامیست متراکم که چون متقاطر شود از هر قطره سیلها انگیزد   با آنکه این جریده بالفاظ منظوم اللئالی و معنی کان کالسحر الحلال   این سیاق عبارت را لایق نسبت سحر حلال است و این

تصویر ۹۳

سلاست الفاظ را جای تشبیه با آب زلال الحق در این قرون قریبه و اعصار اخیره از مترسلین عرب و عجم
هیچکس نسج چنین عبارات و الفاظ نکرده و در حسن اطناب و لطف ایجاز هیچکونه پا بمقام اعجاب
و اعجاز نگذاشته و تا بدین پایه که هر بلاغت نگفته و تا بدین پایه سخن از در براعت نگفته اما تلالؤ
لآلی معانی و تشعشع انوار بیان آتش از قالب رقیق الفاظ و مشکوة صافی عبارات تابش و نمایش
دارد چنان اعین و ابصار را خیره نکرده است که دیگر کس الفاظ ساده و سلیس و عبارات سهل و ممتنع شیرا
کما هو حقه التفات کند الحق چندین قرن گذشته است که خفتگان خواب غفلت و نالوان نادان
بستر علت ملت اسلام را چنین مرتقظی مجدد و منبهی جاهد و منادی صادق و طبیبی حاذق و ناصحی شفیق
ببر وقت نیامده بود جزاک الله فی الدارین خیرا خداوند تعالی همه را گوش شنوا و ذکاوت و از ورطه
مدبختی و شباک هوا و هوس و خواب غفلت و دام ذلت برهاناد الحق شمشیر آبدار اگر از میان طلاقت
فی سبیل الله و دفاع از ذات بیضای حوزه اسلام میدان کلک چنان سلاست تقریر از صرامت شمشیر کمر زینت
ال از ذلاقت سنان کاری تر و موثر تر است و بهتر است که قلوب و ابصار کافه مسلمین را
موجب تنبه و آگهی و باعث بصیرت و بینائی تو مگر آنکه العیاذ بالله بدبختانه از فرط غرور و غفلت مصداق
کریمهٔ ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم
و علی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم گردیده باشند بالجمله این بنده که با روزنامه نگاران

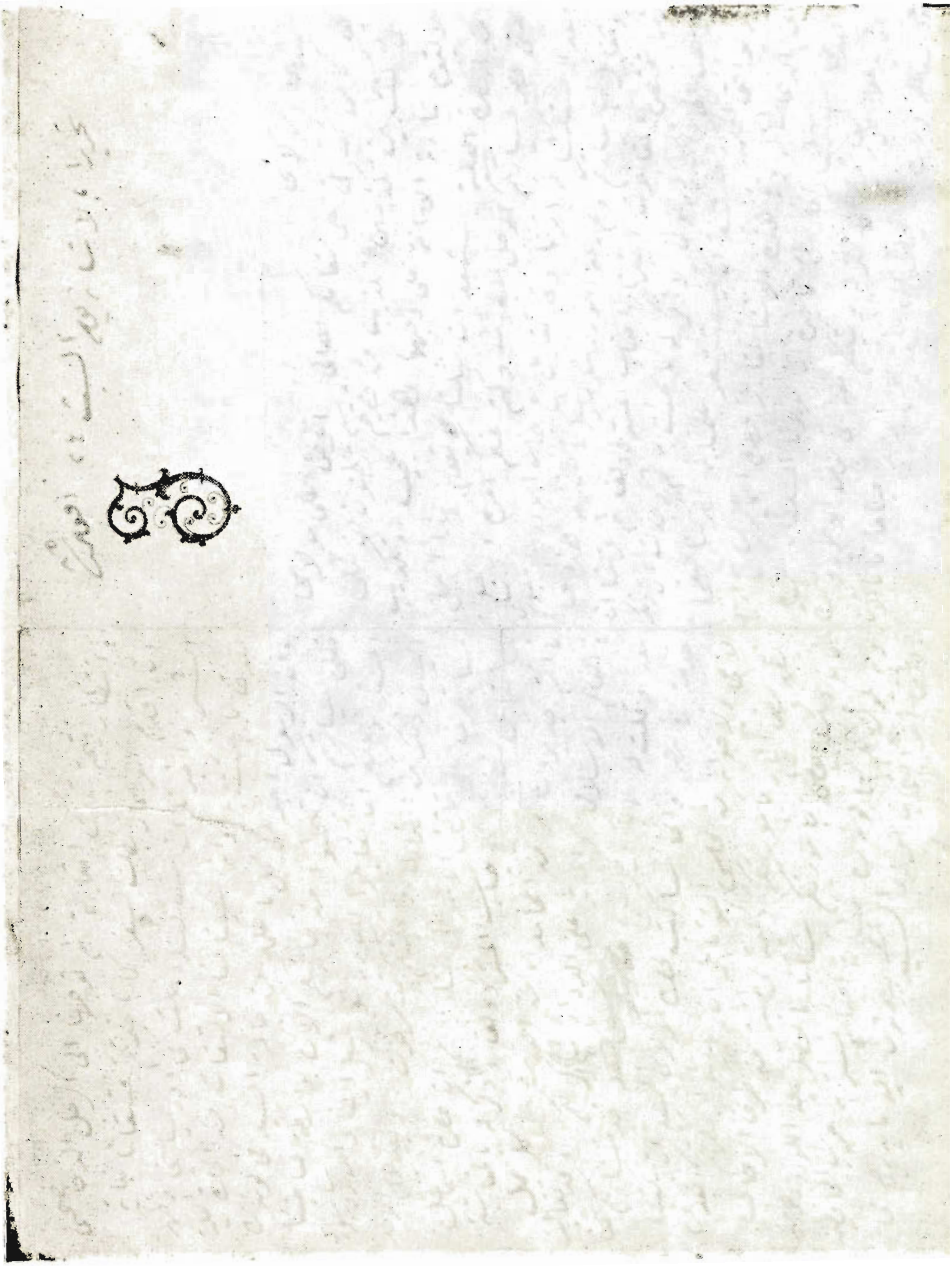
گماران عالم شرف سلطنت دارم و برحسب صورت و معنی چاکر دولت ایران و خادم ملت
هستم و از صمیم دل طالب و خیرخواه و آرزومند ترقیات این امت مرحومه هستم عالم اسلام را
بدین جریده شریفه هزاران تبریک میگویم و از خدای تعالی طلب بقا و مزید توفیق شما را دوام
و عدم انفصام عروة الوثقی که فی الحقیقه امروز بهترین متمسکات و وسائل رای و دستگیری در راه نهضت
این ملت ستمدیده از گردابهای حادثات روزگار مسئلت میکنم لله دَرّ مدیرکم و محرّرکم

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
العبد الجانی محمد ابن علی المراغی مشهور بفضل الدوله

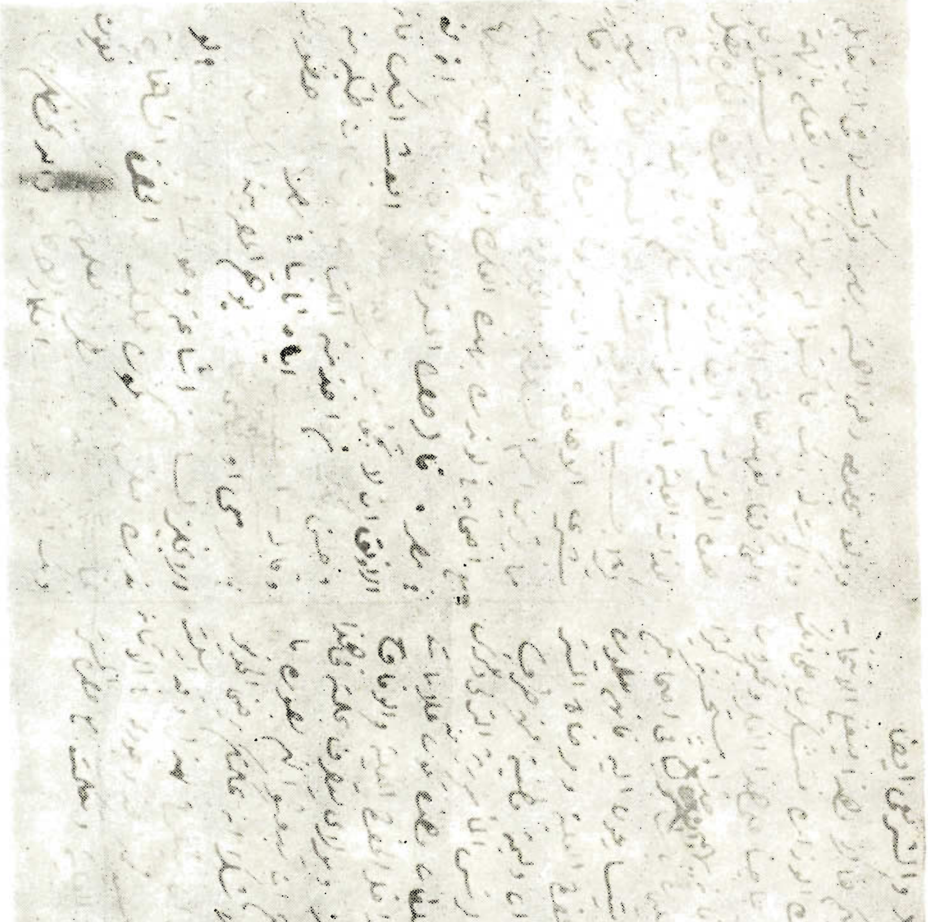


تصویر ۹۵

لوحهٔ ٤٤



تصویر ٩٦



تصویر ۹۷

ارجو ان تبلغ مخصوصا صالح
السيد المحترمة ما دام مونت
تحياتي وسلامي واني لا انسى كرم اخلاقه

سيدي ومولاي

بعد عرض تحياتي على مقامكم العالي اعرض لسيادتكم انه على جناب
اللورد العالي قد قدمت ترجمتي وما عملناه في لوندره
وتوجهت مع هذه الجرائد جوريت الى سعادة محمد افندي
فاخذ الاوراق ووعد بعرضها على الاعتاب حالا وهذا
كان في ليلة الخميس الماضي في الشهر واخبرنا سعادة الافندي
المشار اليه انها تكون تحت انظار الخليفة وها انا في الانتظار
ولا بد منه ترجمة ما قدمته فيأخذ على ذلك بعض ايام والظاهر
ان سيدنا ومولانا مشغول في هذه الايام بسبب تبديل الوزراء
الاولى او مثل الجند العظيم وها انا في منزل حضرة الجناب
محمد علي حسب الامر فارجو ان تنتظروا النتيجة
فهي قريبة ان شاء الله وقد تبين لي من اظهار اسماعيل
لك ما ينبغي ان نشكر على ذلك ثم انه توجه الى مصر
وذلك فاجتمع ان سيادتكم كتبتم اليه بخصوص ديار اد
على ذلك واسماعيل يرجو منه سيادتكم ان تلبسوا

له التعليمات اللازمة التي يسلك بها مع المولى اليه فانه لا يمكنه ان يتباطأ الا بعد
ان تبيينوا له اما انا فاري من المواقف بالنسبة لمركزي الحالي ان لا اقابل
احدا مطلقا حتى يصدر عنه سيدنا ومولانا السلطان ما يصدر وارجو ان تبلغوا
مستر بلونت تحياتي وسلامي وتخبروه ان الجرائد مورنت دقيق له صادق الصحة
كما حققت ذلك اما ما كتب في جرائد الاستانة بخصوصه فانما كان باغراء عليم
باشا لحسن حسني الذي يكتب في جريدة الاعتدال هذا ما وقفت عليه بالتحقيق
الذي لا يدخله شك وقولوا لمستر بلونت كما قلت له سابقا ان مصريا حراسكم
بعثه لا يصدر عنه الا كل فضيلة ولا يعتمد في هذا ثم اني اعرض على مولاي
اني وقفت على كتابات كانت بينه عليم وبين الذي كان الشيخ عبده نسخها
لسيادتكم وها هي مرسلة صحبة هذا فلا صواب ولا قوة الا بالله وكذلك ابو نظاره
الخبيث ومع هذا ذلك ربنا سبحانه وتعالى يوفق لنا الامور وذلك يكون كافيا في تحريم

ثم ان حضرة اسماعيل بك اخبرني بعد ما تلاقى مع خير
الدين باشا ان الشيخ عبث اخذ من تونس باسمكم
ثمانية الاف فرنك وان خير الدين وضع في القائمة
التي كانوا يلتمسون فيها خمس الاف فرنك ولذلك
رستم باشا دفع خمس الاف فرنك وان خير الدين باشا
وعد حضرة اسماعيل بك انه يحضر له القائمة باسماء من دفعوا
للشيخ وعند الحضور عليها نرسلها لسيادتكم فان اهل
تونس ما دفعوا الا لاسمكم ولجريدتكم ثم ارجو من
سيادتكم ان تبعثوا بجميع ما عملتموه في تلك المدة حتى
اعرضه على الحضرة العلية عند الفرصة وقد كتبوا
في الجرائد بخصوص عائلة محمد علي ونزعها من حكومة مصر
واستبدالها بمن يصير تعيينه بمعرفة السلطان فارى
ان تكتبوا المقالات في هذا وما يدور بينهم وبين
الوزراء في هذا الخصوص وليعلم مولانا ان حضرة
اسماعيل بك جودت ليس عنده نقود لتقديم بعض المصاريف
فان جاء ان مولاي يجد حضرة محمد بك وفهمي ان يرسل
لنا شيئا من النقدية وان يكتب للتعاطي اذا كان

لغاية الآن ما انتهت القضية فسر ان يعينه بما
يمكنه ان يبينا بعضه فان الحالة ضاغية بهذا الاحكام
لكنه انتهى المسند في السراية فان حالتنا لا ترضى
ابدا وانا على امل بقرب الفرج والله يحفظكم
ودمتم

سيدي ومولاي
بعد تقبيل اياديكم ارجو من ان تتطولوا بالتعليمات اللازمة
فيما يجب اجراؤه مع المسيو و.ف حيث انه يطلب مني بعض ايضاحات
وانا افاده بالمواعيد بمكاتبكم ووصولي على اوامركم التي لا يجب علينا
الا الاقتداء بها والاهتداء بنورها حفظكم الله سند الاسلامية وعضدا
للمؤمنين ابد محسوبكم
الرابع ٢١ سبتمبر ٨٥ اسماعيل جودت
Ismail

وليعلم مولاي ان اسماعيل بك جودت
هو الذي ارسل صدر جريدة
الاخبار ال... ...
اخبرها ما علم ...
من الله ...
...

تصوير ٩٩

المعروض لسدة مولانا امير المؤمنين

باشا خديو مصر السابق فامرني منذ اربع سنوات بتحرير جريدة
يعرض العبد للمراحم العلية انني كنت كاتب سر اسماعيل باشا ... الى سفارة الدولة في باريس [illegible]
الاتحاد في باريس وبعد صدور ثلاثة اعداد منها توجهت من تلقاء نفسي ... ايضا عند طلبه لي في فينا من انشاء رسالة وارسالها
ما كان يترتب على ذلك العمل ولم اتخلص مما امرني به ... الى مكة بصفة مسلم ونشرها على الحجاج وعرضت القضية
مع يهودي كان عنده في نابولي اسمه سيمونه ... وقد اطلع على المكاتبات والاوامر التي جاءت من طرف اسماعيل
على لكي افندي ... جناب الدولة في باريس ... بصدور العفو عني من المراحم العلية الشاهانية فاتخذ
باشا بخصوص الاتحاد والرسالة وبعد نقد لالي افندي ... باشا الى نابولي فارسل لي مخصوصا الى باريس ... باشا
حتى رعاني الاحتياج الى تلبيته دعا اسماعيل ... الاخلاص للدولة ... في تلك امن خدمات
التونسي ... في ... ومنذ ... على اخلاصي للدولة والذات
كي ... موسيو جيبان قنصل جنرال الدولة في ... وكتب عنه ...
ان ... باشا ... بالتخلص منه ... لم اجد بدا من طاعة امره
واضطرابي وعدم قدرتي على الصبر والانتظار ... على الكيفية التي هو عليها ... رسالة تتضمن ... الخلافة
امرني في هذه الايام بتحرير النسخة الرابعة من الافكار ... ان يسلم ... واستقلال
والبيعة ولوازمها وما حصل في الخلافة والبيعة من حين وفاة النبي ... ان ... الاتراك ... كان ...
الخلافة من البيت الاموي الى البيت العباسي بدون تعرض الى ... بواسطة ... ورسالة
... وتشبيه الافكار وجعلها ... لقبول ما ... على كاهلي هذا الذنب الوخيم كعادة
البيعة ... للسفارة في باريس ... هذا الذنب ...
... الناس ... باريس ... افندي ...
... السفارة ... فاني كنت احد ... على ... هذا ... والى ...
في ... والرسالة ... اشهد الله وملائكته ... في ... هذا الباب والله
ان حياة الاسلام هي حياة الدولة العلية وقد ... والان قد حضرت
... العفو عني ... فالتمس ... فيوضات ... المؤمنين العفو عني
الى ... الذات الشاهانية ...
... الدولة ... احد ... يساعد

المؤمن ...

تصوير ١٠٠

ليس تمييلي لخدمة اغراض

من عائلة [illegible] بدوية منقسمة
ان العبد كاتب هذه ابراهيم المويلحي فى سن اربعين سنة
الآن الى قسمين احدهما فى مصر والآخر فى المويلح بلدة فى جزيرة العرب على شاطئ البحر الاحمر
وان جدى السيد احمد المويلحى وفد على مصر [illegible]
فاقام بها واسس بيتا تجاريا وفى سنة ١٢٨٢ توفى والدى السيد عبد الخالق المويلحى وانا
فى سن عشرين سنة وقد اتممت دروسى فاشتغلت مع اخى عبد السلام بك المويلحى بحفظ والدى فى
التجارة وصرت عضوا فى مجلس التجار وعضوا فى مجلس ابتدائى القاهرة ثم خسرنا مبالغ وافرة
فى تجارة القطن وكاد البيت يتزعزع ورأى الخديو السابق من اللازم فى سياسته ان يقيم أود البيت
وقد قال [illegible]
خدم جدك [illegible] فجعلنى عضوا فى مجلس استئناف مصر واعطانا اربعة آلاف ليرة ليستمر
اخى فى تجارة البيت ومنحنى واخى الرتبة الثانية وبعد خدمة اربعة سنوات فى المجلس [illegible]
باشا فى عزلى لمنافسات كانت بينى وبينه [illegible]
ثم ان الخديو السابق لما سئمت نفسه من الوزارة المختلطة فى سنة ١٨٧٩ رأى فى سياسته أن
يطلب عزل تلك الوزارة بناء على اصوات الأمة بدون مدخل له فى التماس الطلب فاستدعانى
[illegible] من القصر وكلفنى أن اقنع
السيد البكرى نقيب الاشراف [illegible]
العلما والوجها أن يطلبوا عزل الوزارة من السيد المشار اليه بدون ان يكون للخديو يد أو اسم فى
ذلك فسعيت جهدى حتى اقنعت الناس على هذا الفكر مع ما كان فى نفوسهم من النفور من
الخديو وجاؤا افواجا الى بيت السيد البكرى يطلبون عزل الوزرا بكتابة منهم على محاضر ختموا عليها
بأنه لايجوز ان يكون المسلمون محكومين بوزارة اجنبية ثم امرنى ان اذهب الى الاسكندرية
وان أدعو وجهاها وعلماها للحضور الى بيت السيد البكرى يطلبون منه ما طلبه وجها القاهرة
فذهبت واحضرت معى جميع وجهائهم وختموا على ما ختم عليه اهل القاهرة ولما تمت تلك
المحاضر عرضها السيد البكرى على الخديو ولذلك عرض راغب باشا ما كلف به من تحتيم امرا الملكية
والجهادية على هذا المضمون وبنا على ذلك عزل الخديو تلك الوزارة وشكل وزارة وطنية
تحت رياسة شريف باشا ثم امرنى الخديو أن أحث بعض العلما والوجها ان يلتمسوا منه
حجز رياض باشا الذى كان عضوا فى تلك الوزارة المختلطة عن السفر الى أوروبا ومحاكمته لهفوات
نقموها عليه وبعد تهيئة الامر وعلم رياض باشا بسعيى فيه عدل الخديو عن ذلك واعطاه
اذن السفر بعد ان امرنى ان اكتب للمومى اليه رسالة أقبح فيها اعماله وقد نشرت مضمونها
بعض الجرائد ولما استقرت الوزارة الجديدة طلب راغب باشا ناظر المالية من الخديو ان الوت
بمه فى تلك النظارة فجعلنى ناظر القلم العربى بها واحال على نظارة قلم القومسيونات مع ملاحظة قلم
ترقى المالية وجعلنى عضوا فى مجلس تسوية الديون السائرة
وفى اثنا الحادث الدولية الفرنساوية والانجليزية على الخديو بالتنازل بعث لى الخديو الحالى احد
خاصته امين بك الانجليزى يرجونى ان احث السيد البكرى ان ينصح والده بسرعة التنازل

تصوير ۱۰۱

لوحه ٤٧

مع ما في هذا من الاجحاف بحقوق الدولة [redacted] العلية التي هي مالكة
تلك المملكة

خوفا من الخطر على الوراثة فاظهرت للرسول ما في تنازل الخديو من الاخطار على القطر المصري
بتداخل الدولتين في داخلية البلاد ×محقدها على توفيق باشا ولما تولى الخديوية واستعفت
وزارة شريف باشا ألزمني اسماعيل أيوب باشا بناءً على امر الخديو الحالي بالاستعفا من تلك
الوظائف ثم حضر رياض باشا من اوربا مترشحا لرياسة الوزارة فحسن لي شاهين
باشا وراغب باشا (رجال الديوان بها) الخروج من مصر والالتحاق بالخديو السابق واحتجا بان بقائي في مصر يعقبه
انتقام رياض باشا مني فاستأذنت الخديو الحالي بواسطة خيري باشا في السفر لتبديل الهوا
فخرجت من مصر وجئت الى نابولي عند الخديو السابق الذي تسبب عنه كل هذا فوجدت
عنده خلاف ما كنت أؤمله وعلمت ان الزامه السابق لي ما كان طبيعيا بل برأيه؟ وبموجب
السبب نفيت تلك المدة على مضض حتى لزم له ان يكتب الى مشيخة الاسلام بخصوص دخول
حرمه الاستانة فاحتفل لي واستكتبني شكاية حالتهن لمقام المشيخة الاسلامية ولما احس
باليأس وعلم انه لا امكان لدخولهن الاستانة سافر الى فيشي وارسل الى ابنه حسين باشا
في نابولي يأمره ان يبعثني اليه فلما وصلت أمرني ان اسافر الى باريس وان استميل الى
اغراضه اديب افندي اسحاق محرر جريدة (مصر) بها فسافرت اليها فوجدت الافندي المومى اليه
سافر الى بيروت وترك تحرير الجريدة ولما اخبرت الخديو السابق تلغرافيا بذلك أمرني بالرجوع
اليه وكلفني ان احرر له جريدة بنفسي بدون ان اضع عليها اسمي واختار لها اسم (الاتحاد)
وأملى على افكاره فتوجهت الى باريس واشتغلت بما امرني به وبعد العدد الثالث منها
تلك الجريدة) ارسل الى ابنه حسين باشا بالتلغراف وكان في باريس يأمره ان يبعثني الى
(جرادس) بالقرب من فيينا انتظر حضوره من وليمة في ضيعة سفير باشا المجر فانتظرته
في محطتها فاخذني معه الى فيينا وهناك الزمني ان اكتب له رسالة على جدة في مضادة
الخلافة وأملى على مضامينها وبعث بي مع مخصوصا الى كتبخانة فيينا للاطلاع على بعض الكتب
ولما حررتها طبق أمره أمرني ان اطبعها في باريس سرا وان ابعث بها اليه واخبرني انه
سيرسلها مع رجل يهودي كان عنده في نابولي من أهل الجزائر اسمه (سيمون) ليسافر
بها في زي مسلم الى مكة وينشرها هناك على الحاج في يوم عرفات [illegible]
وعلم أمر الرسالة فأمسك ابنه حسين باشا وكان قد حضر اليه من باريس في الطريق لغرض الغير
وقال لي المثل الفرنساوي المشهور الذي معناه استعمالي آلة في يد الغير
بيدي وقال لي
فتنبهت للامر ورجعت الى نفسي وفي اثناء طريقي الى باريس افتكرت في المسئلة طويلا
وتحققت الخطر فيها وعلمت اني بهذا العمل أكون ساعيا في شق عصا الاسلام لمجرد أهوا رجل
قد كشفت لي حوادث الغربة معه ان ليس في قلبه ذرة من الايمان وانما يستعمل الدين
شبكة لصيد اغراضه ورأيت ان لا مناص للتخلص من أوامره الا بالانفصال عنه مع
الاحتياج اليه في الغربة ولما وصلت الى باريس لم أجد طريقا لحفظ ديني وذمتي الا الذهاب
الى سفارة الدولة العلية بها واطلاعها على الامر ولعلي أجد سبيلا للخلاص منه

تصوير ١٠٢

فأظهرت له رغبتى بنشر المذكرة منه الخطأ وعلى النظر المعروف تبع أخذ الدوائر فى داخلية الدار
حالة لدولا تحت السلطنة العثمانية

فاخبرت نقولا افندى شكلة لذار وأطلعته على الرسالة ~~وما عندى من الاوراق~~ والتمست
ان يعرض حقيقة المسئلة على السدة الشاهانية فبشرنى ~~بقبول التماسى~~ بالقبول واستحسن هو
والمتوظف الجهادى فى السفارة ابراهيم افندى رأيى ان أطبع الرسالة وان أسهل
لهم طريقة ضبطها وهى خارجة من المطبعة ففعلت وضبطوها بدون ان يكون منها نسخة
فى الخارج حتى سلمت لهم المسودة ايضا ولما بلغ كاتى بك كاتب الخديو السابق فى باريس
ضبط الرسالة بواسطة السفارة والبوليس أعلم الخديو السابق فى الحال فأخذه بعض الشك
فى وارسل موسيو قنسان الفرنساوى تابعه فنقلنى من باريس الى (جنيف) فى السويس
مع الكاتب الذى كان عندى نقولا رعد وبعد ايام أعلمنى الفرنساوى المومى اليه بان استمر
فى العمل فى جنيف فأبيت ورجعت الى باريس وأحطت علم السفارة بذلك فتحقق الخديو
السابق بان الذى حصل من السفارة فى ضبط الرسالة كان متفقا عليه منى فحصل لى راتب
باشا من طرفه مسرعا وأخبرنى ان انتقالى من جنيف بدون اذن أوجب قطع معاشى
وأعلمنى أنها لاتتجدد الا اذا سلمت له ماعندى من الأوراق واشترطت على نفسى
ان لا اتعرض للخديو السابق وقد أعطانى الحرية فى سكنى أى بلد أردتها وعاهدنى على ذلك
فسلمته الاوراق واستمر ابنه حليم باشا يصرف لى الماهية مدة شهرين ثم قطعوها
عنى وانا لا أزال انتظر ما يصدر من السفارة فى شأنى حتى ضاقت بى المعيشة وكاد الاحتياج
ينزل بى الى درجة لا ارضاها لنفسى ولما يئست من نتيجة ما سبق الوعد به من السفارة
كتبت الى شاهين باشا فى رومه أبين له عدم راتب باشا لى واعلمه ان الاضطرار سيدعونى
الى عمل ما لا يرضونه من نشر مساويهم وتلاعبهم بالاسلام والمسلمين فاسرعوا بارسال حسين
باشا التونسى فاعلمنى ان الماهية لاتتجدد الا بالرجوع اليهم فأرضانى الاحتياج بالرجوع
على شرط ان لا اكلف بكتابة ما يخالف دينى وشرفى ورجعت معه الى رومه وبما فى قلوبهم
من الضغائن شرعوا ينتقمون منى هاتكين بأنواع التحقير والاهانة حتى حدثت مسئلة
عرابى فابتدأ الخديو يلاطفنى ويكلفنى ان اكتب الى محمود باشا سامى لعلاقة القرابة بيننا
لاستميله على السماح فى دخول حرم الخديو السابق الى مصر ولعلمى بالنية السيئة التى
يريدون لأهلها دخول الحرم الى مصر وخوفى من حصول فتنة بواسطتهن لمصر وتجورا
سامى وكثير من المصريين أعلمت الباشا المشار اليه بالحقيقة حتى انبنى على ذلك رد
الوابور بالحرم من الاسكندرية ولاجتهاد عرابى فى اقناع واسطة الخديو السابق الشيخ
حسن العدوى فى عدم دخول الحرم أضاع الحرم وقال له لايجوز ادخال الحرم بعدما نصحنا
به ابراهيم اغويكما فوصل هذا الخبر الى الخديو السابق فكتموه عنى وان استشعرت بائتمارهم بشر
~~اثناء اشتغالهم بحركة عرابى وصاروا يسجنوننى~~ حتى لى عدم ذلك
يوقعوننى فيه وظهرت لى علائم ذلك ... بلدة فى ايتاليا وقد ارسلت
فلما استحصلت على الأذن بتبديل الهوا الى (ليفورنو)
موسيو جليات قنصل الدولة العلية فى رومه أنبهه على كثير من أمورهم ليعرضها الى

تصوير ١٠٣

وفي اثناء اقامتي [illegible]

محل اقتصادها واقمت في ليفربول يصرفون في ماهيتي الف فرنك بعد ان كانت [illegible]

في ليفربول حضر السيد جمال الدين الافغاني من الهند الى باريس وما بيني وبينه من الصداقة ايام [illegible]

حصلت المكاتبة بيننا فاتفقنا على نشر جريدة العروة الوثقى فنشرها السيد جمال الدين [illegible]

حصلت [illegible] فكان صدور هذه

يدافع فيها عن حقوق الدولة والملة ويحث على الوحدة الاسلامية [illegible] واعتقد ان يد

[illegible] الشريف عصبة على الخديو السابق لما ينتج [illegible] وحينئذ [illegible]

الجريدة [illegible] وكدرت بالعموم كثيرا وعرفت ان لا ارحل في شيء [illegible] الخديو السابق

فيها فاستدعاني الى روما في العام الثاني [illegible] ان كالفة الخديو

فرجعت الى ليفربول ثانيا وبعد مدة جاء حسين باشا التونسي [illegible] من جهة [illegible] وزارته

مقرونة بالشبهة [illegible] في الغربة [illegible] وتحريره [illegible]

وعرض على الخديو فكان [illegible] لم يستطع الماهية [illegible] وسافرت الى باريس فانبعث

الباسية والافغاني [illegible] نشرها [illegible]

في باريس [illegible]

السيد جمال الدين هناك مقصد [illegible] الخديو السابق [illegible]

وعلمت سفارة الدولة العلية بالارشاد [illegible] وهرب حسين باشا التونسي [illegible]

ورسل بالفرار الى ناپولي بقطع ماهيتي [illegible] فكتب الى السيد جمال الدين [illegible]

الامر بالتعادي من [illegible] فارتت الى [illegible] وما عندك به الخديو السابق [illegible]

ان اذهب الى لوندره وان [illegible] حقيقة المسألة [illegible]

[illegible] من اخذ منه الحق العالية [illegible]

[illegible] ثم تقابلت مع [illegible] في سياسة

[illegible] الرضا عني [illegible]

[illegible] وعلمت منه ومن بعض [illegible]

[illegible] الدولة العلية [illegible] خدمة للدولة [illegible]

مع الدولة الانكليزية [illegible] تلك الخدعة التي [illegible]

من عدم نجاحه ولما علم السيد جمال الدين [illegible] مع حزب المحافظين في لوندره [illegible]

واعلمني [illegible] وكان له بعض العلاقات مع حزب [illegible] السيد جمال الدين الى [illegible]

في لفدبر [illegible] ثم حضر اللورد [illegible] من الهند [illegible] من السيد جمال الدين

[illegible] بصفة خصوصية [illegible] وبين حزب المحافظين [illegible]

الهند [illegible] تلك العلاقات بين السيد وبين حزب المحافظين [illegible] الدولة العلية [illegible]

بين المسلمين [illegible] السودان [illegible] مع الدولة العلية [illegible]

على سياسة [illegible] في السودان [illegible] الافكار [illegible] سياسة [illegible]

لذلك في البرلمنت والجرائد حتى [illegible] السيد جمال الدين [illegible] من باريس [illegible]

ولما سقطت وزارته ارسلت الوزارة الجديدة الى السيد جمال الدين [illegible] فارسل له [illegible]

[illegible] بعائدة [illegible] وتبادلت الزيارات بينه

[illegible] ثم زار اللورد [illegible] على السدة العلية

وبين [illegible] يوم [illegible] اللورد [illegible] حتى [illegible]

وبين بقية الوزراء [illegible] الوقوف على ما يحصل [illegible] الى دولة الروسية

فاشكو السيد جمال الدين عن افكار المسلمين في الهند وفي الافغان [illegible]

فقال لهم انكم تسلمون ان ممالك الهند كانت بيد المسلمين [illegible] وقد سلبتموها [illegible]
لا شك محاقدة تميل عند الفرصة الى التشفي وقد لدة في زوال هذه [illegible] من ايديكم [illegible]
الآن بعض ما تطمئنون به فان البرهان الطبيعي شاهد بما قلته اما الافغان [illegible]
على الدوام لاخذ الثار ولا ينسون ما سال بينكم وبينهم من الدماء وان الامير [illegible]
عن رأي بقومه عند الحاجة فلا بد والحالة هذه من [illegible] القلوب [illegible] وان لا ارى حل في تعيين [illegible]
اقوى من رابطة [illegible] والرابطة الدينية الوحيدة [illegible]
بالاتفاق بينكم وبين الخليفة مولانا السلطان فعليكم ان تسعوا [illegible] ثم قال لهم ان هذا [illegible]
في المستقبل وقد اقنعهم [illegible] فان [illegible] اليهود لا ينقضون ما يكتب في
وتعميم العلم به لدى اليهود والافغان فان الرجل غير قابل [illegible]
جرائدهم ولا سبيل لكم ان تنقضوه بالدعوة وتدخل كل شبهة في [illegible]
[illegible] مختلفة من الشباب [illegible] الان يكون [illegible] الاسلامية
في مستقبل [illegible] لا تدخله شبهة [illegible]
اوروبا [illegible] على [illegible] فانبع [illegible]
وليس عليكم ادنى خوف [illegible] وهو موقف [illegible] في تلك المسألة [illegible]
اقناع الباب [illegible]
مصر وجاه [illegible] ان تضع حمايتها على [illegible]
تحديد مدة الخروج من مصر [illegible] دولة فرنسا [illegible]
فقالوا انما نخاف من دولة فرنسا [illegible]
ان وضع الحماية على مصر خوفا من دولة [illegible] الدولة العلية [illegible] فان تفريطكم [illegible]
وحجة لدولة [illegible] ممالك الدولة في آسيا فقط [illegible] الرابطة التي [illegible]
انما تحافظ على ممالك الدولة [illegible] وحينئذ لا تجدون تلك [illegible] اهالي مصر [illegible]
في آسيا وفي ضعفكم [illegible] وموجب [illegible] فكيف اذا [illegible] ويوم
على مصر [illegible] مسألة السودان وحدها [illegible] السلطان الخليفة
وقد رأيتم انها [illegible] وانما [illegible] لا تدوم [illegible]
اقواه [illegible] ولا يؤثر [illegible] واقتنع [illegible] ان الانجليز محتاجون الى تلك [illegible] لا تجد له الدولة [illegible] السودانية
وتكلم معه في هذا الصدد [illegible] الاعتاب الشاهانية [illegible] رجال الدولة العلية [illegible] وحال المسألة [illegible] الاستحسان
فالسيد جمال الدين يعرض على الاعتاب [illegible] وان التزام الانجليز [illegible] تحديد ميعاد خروجهم [illegible]
ممالكه امام عدوه [illegible]
ويعرض انه عند الاتفاق مع الانجليز على تحديد ميعاد [illegible] امير المؤمنين بدون سلاح
باسم جلالة مولانا الخليفة [illegible]

[illegible]

تصوير ١٠٥

(١)

من بيروت في ١٥ فبراير سنة ١٨٨٤ الموافق لـ ربيع الثاني سنة

اقد راسل سواي حظيرة قدس مولاي وأنا لم أفعل فلا عجب ولا عقوق فاني أخص حشم تلك الحظيرة وأقربهم إلى قدسها فأنا أشدهم خوفاً من مولاي وأبعدهم تصوراً لعظمته وما تصورت غير العجز عن التصور فكلما ترجح بي الوجد إلى المراسلة غشيني من هذا التصور غاشٍ عمني هيبة ودهشة وأفعمني ذهولاً وغشية حتى لا أعقل إلا العجز ولا أعي إلا القصور ولا أسمع إلا الزجر ولا أبصر إلا الخطة ولا أحس إلا الضعف ولا أجد إلا الحيرة بل هذه كلها كلمات أكنى بها عما يعروني حينئذ من الأحوال كما يكنى بما في الدنيا عما في الجنة على أني لم أنهزم من هذه الأحوال بأول صدمة بل أثبت أغالبها وأعاني تلطيفها بالالتفات إلى جانب حلم سيدي وسعة كرمه فلا يجديني هذا الالتفات إلا رجاءً في غفران ما أراني عند النظر إلى جانب جلاله قد اقترفته من سوء الأدب بسبب الجرأة على إرادة مراسلة مولىً لا تتطاول أعناق الحكماء موطئ نعله من العلياء مولى لا ندري هل يعلم الحكمة أم الحكمة تعلمه ولا نفقه من المعنى ومن المبنى منهما مولى لا نتحاشى أن نقول فيه أن روح الطبيعة برزت في ثيابه لتهدي عالمها إلى ما تريد من أسرارها وترشد أبناءها سبيل التمدن الحق الذي ضلوه وحسبوا أنهم سلكوه فمن أنا إذاً وماذا أكون حتى أترفع وأتطاول بها فأتعلى مراسلته وهل لي من العلم إلا ما ألهمني إياه وهل ألهمني إلا ما يلهمه الوالد لطفله من الكنايات التي تلائم ذوق الطفولية كما يكنى له مثلاً عن الجذب المنوطة به الكواكب بحبال من نور أو كما يعبر له عن لذة العلم في ذوق أهله بحلاوة السكر ونحو ذلك مما إذا شب الطفل وبلغ سن الإدراك لا يجد بينه وبين المكنى عنه نسبة ما ويتحقق أنه لم يكن متعقلاً. هذه هي منزلتي من مولاي بل منزلة جميع العالم منه ولكن

أراني مهما بلغت بالفاحد ا يوصلني الى مرتبة الاستفادة واسترشادا وذلك ما اردته
من أولئك هنا ويعلم الله وسيدي اني ما قصدت بما قدمت حسن تنصل من تقصير او دفع
توهم قصور ولكن وحق المولى يمينا قطع لساني ان حنثت فيها ما حكيت الا صدقا ولا ذكرت
الا حقا هذا ولسماع اردت ان ابسطه بعد حكاية هي يكتب مولوي التكلم بذكرها وهاهي
بغاية الاجمال ونهاية الايجاز

لما أُبلينا روحنا وفارقنا حياتنا الحقيقية (استاذنا وسيدنا) اخذ الخوعم الخيامة
يتربص بنا الفرص لتلاشينا غير مكتف بذلك ~~الزبيع~~ الهزيع بما فعل من خنا وخيانة
وكان قد نبه الضابط علينا فوكل بنا عيونا لا تكاد تطرف تراقب ما عسى ان يفرط منا من
هفوة او عثرة نؤخذ بها فلازمتنا تلك العيون ملازمة العرض للجوهر لا تنفك عنا
اينما كنا وحيث حللنا وقد زاد ذلك في نفور الناس منا حتى اصبحنا اجانب منهم وفيهم
وانما يشار الينا باطراف البنان بحيث انه كنا اذا احلّ احدنا بقهوة انفض جميع
من بها تباعا سراعا لا يكاد يلوي احدهم على آخر فتخلو القهوة ويكسد سوقها ولا يدري
صاحبها ما السبب وكثيرا ما كنت انا وسعيد نفعل ذلك لهوا ولعبا ثم امتنعنا اشفاقا
على ارباب القهاوي من الافلاس وهكذا اصبحنا بين اهل مصر كالسامري في قوم موسى
واُخص بالتشفيه من بينهم كتاب جرائدهم ومن كان يبالغ في الخضوع للسيد فقد كان
هذان الفريقان اشد حدة واحد لسانا كأنهم يدرأون بذلك عن انفسهم شبهة من
النسبة الى السيد وهذا بصرف النظر عن صاحب الاهرام فهو لا يزال كلما عنت له فرصة
يملأ جيد اول صحيفته بذكرنا لا سيما عند انتصار الانجليز فقد دندن وطنطن وصرخ
وصوت وولول ونادى بان جميع ما جرى في مصر هو ثمرة ما بذر جمال الدين وتلامذته
واما كتبة الجرائد الاجنبية فلم اذكر لاحد منهم سوءا الا للكاتب التيمس الذي كان قبلا امتدح
مدح السيد اثر زيارته له فانه اراد ان يقدح فبحث وفتش على معايب فلم يجد وأبى الا الذم
فرمى المولى بأن عيونه كانت تبرق ولم ندر ماذا اراد بهذا الوصف وكأنه اعمى فرمى السيد
بما هو من اوصاف البصير

ولما ذكر جريدة الحكومة وما اتت به فقد قامت وقعدت وكرت وفرت وفكرت ودبرت
وغاصت في بحار السجع وكبت ثم ادركها الكلل فنامت واحتلمت ثم تنبهت وتمطت
وتجشت ثم تثاءبت وتجشت ثم لفظت شيئا لا كنه بعد ان قاءته اعما اوليا ثم انها
ثم كلفت غيرها من الجرائد بان تلوث وجوهها بتلك الفضلات فابت مرآة الشرق الا
الطهارة فعوقبت بالتعطيل ستة اشهر واوعدت بالبحث في سوالف اعدادها زاعمين
انهم يذكرون لها الوقيعة في الدولة العلية (وماذا كان اسكتهم عما كان) فآثرت
المرآة ان تحتجب احتشاما للشر وتركت امر الوعيد لله

ولما علمنا ما هم يتربصون بنا احرصنا كل الحرص غير مغترين بالمبالاة والاكتراث آخذين
باطراف المكر والدهاء والخديعة مع شرف نفس وعلو همة واباء ضيم غير معتمدين ولا معولين
على احد الا فيما حدث لي عند فراق السيد اذ رفعت في حقي شكاوى عديدة الى الضبطية
ممن كانت مرآة الشرق تعلن مساويهم فاول طلب جاءني من الضبطية كان في غد رحيل
المولى فايقنت بالشر لجهلي بسر الطلب فبعثني هذا اليقين على التوجه الى موسيو فجري
وعرضت عليه الطلب فايقن بما ايقنت ايضا وقال لا تخف وانما استصحب معك جنديا
ليعود الي بخبر ما يحصل لك واياك ان تنزعج او تقول اذا سئلت عن شيء الا الحق ففعلت
كذلك ولكن لما وجدت الطلب لاجل الشكاوى المذكورة حمدت الله وصرفتها بكلمتين
ليس الا فلم تبلغ الضبطية مني مرجوها وهكذا لبثنا ستة اشهر نفعا في مقاومة الاضطهاد
وقد ظهر سر مولانا في خلال الستة الاشهر هذه بمظهر عجيب وذلك ان جماعة الكذبة
الذين ظهر فيهم اثر خطبة المولى وهم آل بيت سرسق وقطه وزغيب والخلع اجتمعوا
على القيام باعلاء كلمة السيد والنداء بما كان ينادي به وضموا اليهم عصبة من المسلمين
وتعاونوا على اصدار جريدة نصفها عربي والنصف الآخر فرنساوي ينشرون فيها ما
جمع السيد عليه كلمتهم في خطبته وغيرها فاخذت تلك الجريدة من اول يوم صدرت فيه شهرة
لم تأخذها اشهر جرائد اوربا بعد عدة سنين على انها جانبت التهور والحدة فوق

ما يوجبه عليهم الادب والاعتدال حتى لقد نهتا فتحت على تسوئتها سائر الجرائد المحلية عربية وافرنجية حقدا عليها وحسدا وتملقا الى رياض باشا اذ حسبوا ان تلك الجريدة صنيعة شريف باشا فأخرستهم جميعا بما اوجب الثناء عليها وخيبتهم فيها رغم انوفهم ولم يكن عمل هؤلاء الجماعة مقصورا على تلك الجريدة بل كانوا دونوا لائحة اصلاح وجاءوا بها وقدموها الى مصر ورفعوها الى الخديو وسألوا عقلاء الجمعية العمل بها فتنغص الخديو من ذلك ولكن لم يستطع الا الاحتمال والصمت ثم اخذوا ايضا في تدوين لوائح غير تلك بما يرون وجوب اجرائه في القطر ولكن من سوء البخت ان رياض باشا الذي كان وقتئذ ناظر النظار يرى ان المصريين ليسوا اهلا لمثل هذه الحرية وهي عقيدته التي يعلمها فيه سيدي والتي هي عيبه الوحيد فتصدى تلك الجريدة وكلف ناظر المطبوعات الذي كان وقتئذ استاليانيا بتعطيلها فاستعصم فكلف نفس ناظر الخارجية بذلك ففعل على غير العادة فلم يكن من الجمعية الا ان رفعوا على الحكومة قضية فقضي لهم وهموا باصدار الجريدة ثانيا لولا ان المسلمين الذين كانوا في جمعيتهم تفرقوا عنهم بل وتصدوا والانكار انهم نفاقا فعجبوا وسخطوا قائلين انما نحن نخدم بذلك المصريين لا نخدم انفسنا اذ ما من احد منا الا وهو رعية دولة اجنبية وفي مأمن من استبداد الحكومة المصرية وفي غنى عن حريتها فكيف ابى المصريون الاشتراك في هذه الخدمة فما لنا ولهذا العناء الذي ليس لاشخاصنا منه فائدة ومن حينئذ كفوا عن مشروعهم فلا حول ولا قوة الا بالله

ثم لم تمض علينا هذه الاشهر الستة الا وقد تنقل بنا الدهر فاحلنا المكانة العليا والمنزلة القصوى فتولى الشيخ محمد عبده تحرير الوقائع وضم اليه اخواننا الطلبة كالشيخ عبد الكريم وسعد زغلول والسيد وفا والشيخ داغر والشيخ محمد خليل وتولى علي بك مظهر رئاسة القلم العربي بمجلس النظار وتولى هذا الخادم وظيفة الكاتب الثاني بنظارة الاشغال وبالجملة لم يبق احد من المخلصين في محبة السيد الا وقد ظهر شأنه وارتفعت مكانته حتى اندهش الناس من هذا الارتقاء السريع الذي لنا بعد توقعهم تلاشينا

(٥)

وما منعهم من ان يقولوا علينا سحرة الانجاسيين من التظاهر باعتقاد السحر المعدود في ذوي المتنورين من الخرافات . وكان هذا الانتقال اوقع في افئدة الناس منا رهبة وهيبة وحملهم على تعظيمنا وتكريمنا ومراعاة الادب والاحتشام في مجالسنا حتى كنا نضحك من ذلك فيما بيننا واذا خلونا وانا لا ارى ان ذلك الانتقال هو العلة التامة في تعظيمنا الاحد بحيث كنا لو حل احد منا بمجلس طأطأت له الرؤس وخرست الألسن وصاخت له الآذان وتعلقت به بقية الاعضاء وانما ذلك لسر اثره بزر غرسه فينا استاذنا وتعهدنا بما اودعه بنا من ماء الحزم فزهى واينع

على ان حركة هذا الانتقال لم تسكرنا فتنسينا اخذ الحذر من (خر زنبور) اريد توفيقا اذ كان لم يزل بنفسه منا ما كان اولا بل زاد تقدمنا حنقا علينا واحبطأ منا وما غل يديه عن البطش بنا الا ما كان مصابا به في عهد وزارة رياض من انحلال القوة وفقد النفوذ اذ لم يكن معه مستطيعا حلا ولا عقدا ولا امرا ولا نهيا بل حجر عليه * حمل ما هو من حقوقه كاعطاء الرتب الى براى مجلس النظار فهيهات ثم هيهات ان تتم مصر توقعا الرياض لو بقيت في يد اهلها

وقد زاد حذرنا عندما ابتدأت الحوادث الاخيرة التي سموها عصيانا فجانبنا الدخول فيها ما استطعنا سالكين طريق من ليس له في الامر شيء زاهدين في الثواب زاهدنا في العقاب لا رغبة عن الحرية ولا رضا بأرواحنا فيها بل لعلمنا بالباعث الحقيقي على تلك الحركة وجزمنا بضعف القائمين بها وجهلهم بما يجب لها راجين مع هذا ان نسلم من تحميض نسبتها الينا اذ لم يكن يحصل بمصر ادنى حركة من هذا القبيل الا عدوها من آثار استاذنا وتلامذته ولهذا فانا حمدنا الله تعالى حيث لم يكن السيد بمصر ايام هذه الحوادث والا لكان اول محاسب فلله الشكر والثناء

ثم انتهت تلك الحوادث باستوزار عصبتها فاخذوا في تنمية الوظائف من العلث القديم وانتقوا لها من الشبان من رأوه خليقا بها فكنا فيمن وقع اختيارهم عليه

فتولى محمد عبده فوق تحرير الوقائع رياسة قلم المطبوعات الشرقيه عربية وتركية وغيرها
(وان لم يعرف غير الاولى) وصار هذا الضعيف (انا) مفتشا بالداخليه وسعد زغلول معاونا
بها فزاد بذلك ارتفاع شأننا ولكن عُدَّ ذنبا لنا عند حزب الخديو علاوة على ان وعلى الخصوص
ابراهيم لم نخرج عن الحد الذى اوقفنا انفسنا عنده في تلك الحوادث ولم نكن نتظاهر بالميل مع
اي الحزبين ولم يكن لنا فعل في جريان الحوادث غير ما كان يطلب منا من الآراء والمشورة
ولم يكن من رأينا الا اجتناب اسباب الحرب والاجتهاد في دفع دساوس المستر مالت قنصل
انكلترا الجنرال وفي مداهاته وملاطفته واجتذابه
وقد كان الناس جميعا الا النزر اليسير سروا بانتهاء الوزارة الى العصبة المذكورة
وصيرورة الحكومة شورية فاخذوا في اسباب اعلان سرورهم فكانوا يتسابقون الى
اعداد الليالي لتلاوة الخطب للعسكر والطرب واكثر ما كانوا يعولون في الخطابة على تلامذة
السيد الا انا كنا نروغ ونحاول الخلوص من ذلك فلا نجد مفرا خصوصا وقد كان الوزرا
هم الذين يندبوننا غالبا الى ارتقاء المنابر فنخشى ولكن لا نخرج فيما نقول عن حد الاعتدال
فطار بذلك صيتنا واشتهر امرنا فعد ذلك لنا ذنبا ثانيا وتم اعتقاد حزب الخديو
بأننا من حزب العصاة
ثم استفحلت الحوادث بدسائس مالت وسقطت تلك الوزارة وآل الامر الى مفاجاة
انكلترا بضرب مصر ضربا لا يسوغه قانون ولا ترضاه عوائد المتوحشين فضلا عمن
يدعون التمدن ثم انجلت الحرب عن هزيمة المصرية بدسائس الخديو وسلطان باشا فأخذت الحكومة
في القبض على رؤس العصبة واعداد المشانق لهم ظنا من الخديو انه سيكون حرا فيما يريد
ويشتهى وان الانجليز ما بذلوا مالهم واراقوا دماهم الا لتأييد جنابه حقيقة عشقا فيه
وشغفا به لتنال فيكتوريا من حسنه وجماله ما قضت عمرها في تمنيه منه ولكن
ما انبههم وما اذكاهم فقد فهم اليوم انهم ما جاؤا الا لتقييده لا لتأييده
وقد كنا في ضمن هؤلاء الرؤس المقبوض عليهم فدخلنا السجن جازمين بالقتل ولكن

(٧)

ويوم الأزمة ما انتفضت لنا فريصة ولا خفق لنا قلب ولا شابنا انزعاج الا ما حملنا من الاشفاق على تيتيم اطفالنا على ان الانجليز لم تدعه يتمكن من الانتقام والتشفي وانما جارته على هواه الى ان احتلت بانحاء القطر وتغلغلت في احشائه وتمكنت من القلاع والحصون والثغور وجمعت جميع ما في القطر من انواع الاسلحة ثم تظاهرت برأيها من انه لابد من المحاكمة لا رأفة منها استغفر الله ولكن استمالة للافئدة بما توهمه بهذا العمل من انها عادلة منصفة وجعلت للخديو بعد ذلك نصيبا من هذا الايهام اذ بنته على اوامره ليقال عنها انها ايدت رجلا عادلا وحينئذ شكلوا من المجالس ما شكلوا واجمعوا رأيهم على محاكمة الأشقى فالأشقى فاحصوا أولي الدرجة الاولى من الشقاوة بحسب انتقاء الخديو ومن يحاشيه من الصغار ونقلوهم من سجن الضبطية الى محل اعدوه لسجنهم وزعموا انه على نمط سجن الأشقياء في اوروبا وما اظنهم صادقين في زعمهم هذا والا لكان حكام اوروبا افظ الناس واغلظهم جانبا واقساهم واخشنهم قلبا فاني كنت محسوبا من ارباب هاته الدرجة وسجنت في هذا السجن خمسة اشهر الا اياما وها انا اصفه لمولاي على ما هو عليه بلا زيادة ولا نقصان ويقيسه ان شاء على ما هو مشاهد له الآن في فرانسا. هو عبارة عن حجرة ليس بها متنفس الا منفذا صغيرا مما يلي السقف عليه شباك من حديد ضيق الابعاد جدا يليه منسوج من سلك لا تزيد مساحته عن مسام الخرقة بحيث لا يكون الضوء في تلك الحجرة عند محاذاة الشمس لذلك المنفذ الا بمقدار ما يرى الانسان ان يضع قدمه وفي تلك الحجرة بطوبة لا يمكن اتقاؤها ولا اتقاء ما يصعد عنها من الروائح الكريهة التي اثرت ببصري تأثيرا لم يزل بي حتى الآن ثم هي لا تفتح لا ليلا ولا نهارا الا لحظة عند الصباح ولحظة عند المساء لقضاء الحاجة على انهم لا يمكنوننا من قضائها على وجه الصحة بل كانوا يستحثوننا وربما دخلوا المراحيض واخرجونا رغما ولذلك كنا كثيرا ما نضطر الى قضائها داخل الحجرة وكانوا يحظرون علينا الاستصباح وتناول الدخان ومطالعة

الكتب وتلاوة القرآن والكتابة فكانوا يمنعون وصول شئ من اسباب ذلك
الينا وعلى الخصوص اذا كان جرنالا ولزيادة احتياطهم كانوا كل يومين يأتوننا
فيفتشوننا تفتيشا دقيقا خوفا من ان يكون قد وصل الينا شئ من المحظور علينا مثل
كبريت او ورق ولو ابيض ثم ينفصلون عنا بعد ان يوسعونا اهانة وتهديدا وايعادا
بالقتل والسلب وتوسعهم تجلدا وثباتا وكانوا ايضا يمنعون وصول اهلنا
وخدمنا الينا وانما اذا جئ لنا بطعام او لباس من قبل اهلنا حمله السجانون
الينا من غير ان نرى من جاء به أو نرى احدا وربما جهلوا صاحب الشئ فاعطوه لغيره
وهذا بعد ان يفتشوه ويأخذوا منه لأنفسهم ما يشتهون ويعطوننا الباقي كصدقة يطرحونه
من بعد فيكسر من الاواني ما يكسر ويتلوث من الثياب ما يتلوث وتنال الارض
من الطعام نصيبها هذا هو مجمل اوصاف السجن فهل هو كذلك في اوروبا . نعم كان
يستطيع تلطيف هذه الشدة من هو يبسط يده بالبذل فقد تحصل بعضهم على العلبة
من الكبريت بليرا انجليزية فلم يكون ثمن غيرها من انواع التلطيف وقد تحصل
محمود افندي الصدر على دواة وقلم بثلاثة عشر ليرا وعلى هذا القياس ياسيدي
وهو قياس ينتج ان مثلي عاني الشدة طول المدة ولم يستطع في التلطيف سبيلا
وما هي بالمدة القصيرة بل خمسة اشهر الا اياما

على ان الانجليز كانوا عينوا مفتشين منهم للسجون يمرون علينا مرة في كل اسبوع يسئلوننا
عن احوالنا وعما عسانا نشكو منه فكنا نكتم عنهم حقيقة الحال الا ما يضر بالصحة مخافة
ان تقع شكوانا الى مسامع المخنوص (التوفيق) بواسطة السجانين الذين هم من اعوانه
فلا يعدم حيلة الايذاء وما ذلك الا لانقطاع اخبار الخارج عنا وجهلنا بما هو
عليه من الضعف وسقوط المنزلة والا لكنا تخلصنا من هول تلك الشدة غير مكترثين
بما كان يصل الينا من التهديد والوعيد ولكن ما هي حيلة الجاهل الذي ما عرف حلول العيد
الا بتوالي اطلاق المدافع اربعة ايام في كل وقت من الاوقات الخمسة

وما كان لنا مؤنس في السجن الا تعليل النفس بقرب حلول دورنا في المحاكمة ولا مسامر الا هواجس وخواطر بما ندافع به عن انفسنا وقت المرافعة فكانت تنسر وتنشرح من هذه الخواطر وتمني ذاتها اماني عديدة من الغلبة وكسب الشرف والفخار في مقام المحاكمة وطلب عوض ما لحقها من الاهانة والضرر والخسائر الى غير ذلك من الاماني التي كانت كأنها بين ايدينا ثم استيقظنا فلم نجدها . وذلك انهم رأوا المحاكمة تؤدي الى اهانة الفخيم (توفيق) بوقوفه صغيرا ذليلا في مقام المرافعة والى القاء المسؤلية بتمامها على عاتقه وهذا يدل الى فضيحة الانجليز بتأييدها ولذا درءا مثل هذا فاحبت ان تتلافى هذه الفضيحة من وجه والخديو تواقع وترامى على اللورد دوفرين من وجه آخر فبتت المسألة على وجه سياسي لا وجه قانوني وكانت قد تواطأت مع عرابي ورفاقه على بت المسألة بهذه الطريقة ~~فادعت~~ فادعى المجلس ان عرابي وستة معه يستحقوا القتل وان الخديو تنازل الى النفي المؤبد وفوضوا امر باقي المسجونين الى رأي الخديو فاطلق من اطلق وجرد من جرد ونفي من نفي كل ذلك بالاستبداد والهوى لا بالتحقيق والانصاف

وكنت انا والشيخ محمد عبده في ضمن من حكم عليهم بالنفي كل منا ثلاث خارج القطر المصري بعد ان كانوا حكموا علي بسبع سنين وعلى الشيخ محمد عبده بسنتين في توكر وهي بلد بالسودان فوق مصوع وسر هذا التخفيف جدال وقع بين سعادة العلامة الفيلسوف علي مبارك باشا وبين شريف باشا اما سعادة الاول فكان يحاول ان تنفينا الى حيث لا نتمتع بالحياة ولا نعود جزاء احساننا عليه وتصنيفنا له التصانيف التي يحيه بها على العلماء فضلا عن الذوات من غير ان نأخذ نوالا منه على ذلك ثوابا الا الراتب الذي كنا نأخذه من الحكومة في نظير عملنا بها وكان يشفق ان نتم باتكاله تلك التصانيف في يوم ما من الايام ولو بعد موته فيضيع صيته الباطل سدى فاراد ان يعجل بفقدنا فطلب ان ننفى هذا النفي القاطع للحياة . واما سعادة شريف باشا

حفظه الله فكان يحاول اطلاقنا ولا صلة بيننا وبينه البتة فلا ادري ما الذي بعثه على المدافعة عنا جزاه الله خير الجزاء فقد كانت مدافعته سببا للطيف بحكم ودفع الاذى الذي اراده بنا علي مبارك لعنة الله عليه

وفاتني ان اذكر لمولاي انهم ساووا في السجن بين تلامذتنا ورؤوس العصبة اي عرابي وباقي السبعة الذين حكموا بالقتل فافردوا كلا منا في سجن على حدته وزادوا في التشديد عليه فوق ما عاملوا به عامة المسجونين ولو كان الأمر بيد البعض (توفيق) لاستفتح بقتلنا قبل كل من كان يود الانتقام منهم ولكن الله سلم

ثم بعد حكم علينا بالنفي اخذوا يخرجوننا جماعة فجماعة الى حيث ما يريده كل شخص من الجهات فلما جاء دور الجماعة الذين كنت مجددا فيهم ونقلنا الى سجن اسكندرية يترقبون بنا ميقات سير الوابورات رأيت في السجن رجلا اعجميا طويل اللحية عليه سيما المرض اقبل يسلم علي سلام الاحباء مع هشاشة اعرفها وبشاشة لي عهد بها وانه مازجها تململ المريض وتأوه المظلوم فتأملت طلعته وتفرست هيئته فوجدتني اعرفه فكدت أصيح ولكني دهشت وطشت وذهلت وغبت عن وجودي فاني وجدته ابا تراب أوليس اني خليق بتلك الدهشة كيف لا وهي فرصة لو فاجأت الجبل الصلد لذاب ماءا وطار بخارا . ثم بعد ان وقفت منه على ما فصله لمولاي ومولاه حمدت الله على مصيبته قد رجحت على مصيبتي اذ كانت مصيبة كل فائدة لصاحبه واقل ما في ذلك زوال وحشة الانفراد

هذا موجز ما كان مما يتعلق بنا بعد فراق سيدنا وقد اضربت عن حوادث كثيرة جرت في خلال ذلك وكنت قيدتها واحدة فواحدة فاستوعبت مجلدا لطيف الحجم وادخرته على نية ان ارفعه فكاهة الى سيدنا عندما يسعدني الاتفاق بلقياه فاني كنت ولا ازال أمني النفس برؤيته عاملا على بلوغ هذه الأمنية ما دمت حيا فاني وحقه لا ارى الحياة حياة الا بخدمته . . وهذا المجلد كان قاصرا على ما جرى من عهد فراق السيد الى ميداء الحوادث الاخيرة المسماة عصيانا مستغنيا بذكر السيد ومناقبه وما فعله عصر من المواهب

وما تركه بها من الآثار التي ما خدم بها الإسلام احد قبله والتي لا يقوم بشكره عليها الا الحقيقة المحمدية . واما ما جرى من ابتداء الحوادث الاخيرة الى ليلة القبض علي فقد افردتها بالتقييد وعنيت بها عناية المؤرخ الناقد على قدر ما وصل اليه حولي حاكيا كل حادثة منها على ما ظهر واشتهر ومردفا لها بما بطن من امرها واقتصر على ما ينبغي من الضبط والدقة وما يجب يوجبه التطرق من التجريح والتصحيح والتخطئة والتصويب فاستوعبت هذه الحوادث ايضا مجلدا اعظم حجما من الاول وادخرته كذلك ليكون في اوراق مولاي اثرا وذكرا . غير ان الظلم يا سيدي لا يبقي ولا يذر فانهم ليلة ان قبضوا علي اقاموا على المنزل عسكرا محافظة على ما فيه الى ان يأتوا بها جوه ويضبطوا ما يضبطونه منه كما فعلوا بمنزل الشيخ محمد عبده من قبل بليلة اذ ضبطوا جميع ما به من الاوراق فاوعزتُ الى اختي عندما وقفت على نيتهم في ليلة القبض ان تواري سائر ما عندي من الورق الا ما كان منها مجلدا مطبوعا فلم تتمكن من فعل ما اوعزته به اليها فان العسكر الذين كانوا عسكرا على المنزل منعوا خروج كل شيء بل منعوا خروج احد من اهل المنزل ودخول احد منهم اليهم ولهذا فلم تجد بدا من طرحه في المراحيض فذهبت ذكراي فيما لا يذكر

ها انا قد بسطت ما اردت بسطه من حكاية حالنا فلأعرض على مولاي ما اردته بهذه الأُلوكة . قد قضى علينا السجن ببيع امتعة منازلنا حتى الغطاء والوطاء لسد الرمق باثمانها فلم ينقض السجن الا وقد نفد جميع ما لدينا فتخيرنا ان ننفى الى بلاد دولتنا رجاءً ان نجد بها ملجأً ونصادف فيها مخلصا فنحصل على ما يقيم أودنا الى ان يقضي الدهر بما هو قاض تاركين أمر عيالنا في مصر الى الله تتفضل بهم الصدقة العمياءُ ما هي فاعلة فجئنا بيروت فلم يستقر بنا المقام حتى أُمرنا بالخروج منها وان لا نطأ ارضا للدولة العلية مطلقا فحرنا في أمرنا وحملنا الاضطرار على استرحام الباب العالي على النحو الذي فصله ابو تراب لسيدي فاذا لم يستجب الباب العالي دعاءنا فما الحيلة وماذا نصنع واين نذهب ولسنا على شيء يؤهلنا الى قصد اوروبا ولا عندنا من الثروة ما يساعدنا على المقام فيها وما سألنا سيدنا هذا السؤال طالبين منه الجواب

(تتمة الحديث في ظهر الرسالة)

الا لأنه هو السبب في ظهورنا وانتشار بصائرنا وقد كنا أولا نسبح في بحار الغفلة متلذذين بأوهامنا مستغرقين في آفاتنا نقرأ وردنا وننام لا علينا ولا لنا فجئت واستنقذتنا من هذه الأوهام وخلصتنا من الجمود فأحييت لنا بذلك احساسا كان فاقدا منا وشعورا لم تكن توجده فينا فصرنا نتألم من كل ما لا يلائم هذا الاحساس ونتأذى من كل ما لا يجانس ذلك الشعور ولا شك في مصر ما يلائم هذا او يجانس ذاك فنحن على الدوام في ألم وتململ وانت انت السبب في ذلك (وعجيب اننا لا ننفك نشكرك على ذلك عوضا عن ان نشكوك) فعلى سيدنا ان يهدينا السبيل الذي يخلصنا مما نزل بنا من المصائب واسأل الله ان يهدينا سبيلا يوصلنا الى الاجتماع بمولانا حفظه الله هذا واني اختم هذا الحديث بلثم اعتاب مجلسه (؟)

عبده خادمه
ابراهيم
اللقاني

حفظ الشيخ محمد عبده هذه في عريضة الا لوله وسأني
ان ارفع فيها الى سيدنا ما هو واجب عليه من تقبيل اقدام
ولثم اعتاب وعرض ذلك ما يلقيه فوزه ذلك علم المولى

بحال [illegible]
واذا شاء السيد ان يتفضل على خادمه الى الرأ
او عبده ابراهيم شيئا من الكتابة فليكن عنوانه
باسم السيد عبد القادر افندي القباني مدير
جريدة ثمرات الفنون

لوحة ٥٥

من بيروت في (٢٧) فبراير ٨٤

هذه الى فناء سيدنا ومولانا متع الله العالم بطول حياته وقد تقدمها اربع احداها مجاملة من خادمه ابي تراب ارسلها عن طريق باريس باسم مدير البصير يحيطه فيها علم مولانا بحلوله بيروت ويعده بتفصيل ما وقع له والثانية هو هذا التفصيل بعث به عن طريق لوندره والثالثة يحيط فيها سيدنا بارسال هذا التفصيل وارسلها في طي رسالة من عبده ابراهيم وهي الرابعة وقد بعثناها الى باريس رأسا باسم صاحب البصير ايضا

ولم يزل ابو تراب يتوقع ما يرسم به عليه مولانا حيران قلقا لاجله يتزع به الاستشفاه الى ان يبعث الى الحضرة بجانب من النقود بواسطة احدى البنوكة ثم يمتنع توجسا من كون ذلك لا يحسن لدى سيدنا ومخافة ان يكون الجسد بارح باريس اذ قرأنا في الجوائب منقولا عن جرائد باريس انه على عزم الاياب الى لوندره وانه جزمنا بتحريف النقل ولكن ذلك لم الجزم لم يمنع الخوف المذكور حتى ترجح لديه ولدي جانب الامساك عن الارسال مع ما هو فيه من اشتغال البال واضطراب الخاطر اشتغالا واضطرابا يكادان يدفعانه به الى باريس على غير شعور منه لولا انه مقيد بامر مولانا من ان لا يبرح الا بامره

ثم هو وان كان لم يزل يتوقع مراسيم مولانا الا انه يشغله ان يكون الجسد في شاغل من حيث اباء الدولة العلية عن قبولنا في ممالكها الشاهانية وتكليفها لنا بالخروج من بيروت على ما فصله ابو تراب وربما كان ذلك موجبا لتردد مولانا في ارسال مراسيمه الى بيروت لاحتمال انجلائنا عنها فرأينا ان نعجل باحاطة علم مولانا باننا لم نزل ولا نزال في بيروت غير ،، منتقلين ولا متزحزحين وانه لم يصدر من الدولة ما ينسخ امرها الاول وانما كنا ارسلنا الى الحضرة السلطانية بطريق التلغراف نسترحمها ونكشف لها انه الموت ولا ،، الخروج من ظلها والهلاك ولا مبارحة بلاد الاسلام وبمثل ذلك راسلنا مسند الصدارة

والباب العالي وعززنا ذلك بعريضة طويلة رفعناها الى والي سوريا ثم سكتوا وسكتنا
فحسبنا هذا السكوت اجابةً ورضاءً وكأن سياستهم في ذلك والله اعلم ان نكون على ريبة
مستديمة في امرنا فنظل بها في شغل شاغل عن الافساد الموهوم فينا بحيث لو رأوا منا
أدنى شيء مما يتوهمون يعاملونا بمقتضى الامر الاول الذي لم ينسخوه نسخاً صريحاً ليكون
مدخراً لنا كعصا الزاجر تهديداً وارهاباً ومع ذكر ذلك اقص على سيدي امراً لا شك
عندي في انه يملأه سروراً وهو ان اهل بيروت عندما صدر الامر الاول هاجوا وماجوا
نفوراً منه واشمئزازاً وغلت رؤوسهم غيرة وحمية فتجمهر الوجوه منهم وساروا الى دار الولاية
متعاونين على نسخ هذا الامر واسفروا للوالي عما فعل بافئدتهم وافئدة عموم المسلمين من
التأثير وما عساه يفعل بنفوس كل مسلم في الكرة الارضية ولم يبرحوا من عنده حتى
رأوه يميل معهم بل ووعدهم بانه يبذل جهده في نسخه ولم يمض غير قليل حتى اوعز الى
بعضهم بأنه يشكر روعنا ولكن لا يسعه الجهر به فتفهمنا المقصود واطمأننا فانظر يا سيدي
هذه الهمة وقسها على همة للمصريين الذين كانت حكومتهم يوم لما اخرجت مولانا في
غاية الوجل ونهاية الخوف من حصول ثورة تعم القطر وتزعزع اركان البلاد حتى
حملها على هذا التخوف على ان بثت في البلد قوة للحفظ على الراحة فوق العادة ونشرت
الجواسيس في سائر الانحاء التي توهمت انتشار الثورة منها وهم اي المصريون لم يكونوا
يومئذ في شيء مما توهمته الحكومة بل كانوا على عكس ذلك فبلغ الخوف من قلوبهم انهم كانوا يتوارون
ويتهامسون في المنازل بل منهم من بادر في حينه الى السفر وتغيب حتى انقطعت السيرة
وجزم بالامن فضلاً عما كانوا يتظاهرون به من بغض السيد والوقيعة فيه درءاً عن انفسهم
الدنيئة وليس ذلك بعجيب على امة مثل المصريين لبثت كذا كذا احقاباً تحت ضغط
الاستعباد ونير الاستبداد حتى تحولت حرارة دمها الى برودة وتأثرت نفوسها تأثراً
اودى بملكاتها الغريزية واحدث فيها اخلاقاً من اضدادها رسخت بتوالي الدهور فصارت
ملكات ثابتة يتوارثها عقب عن عقب وجيل عن جيل فأنى لها محو هذه واعادة

تلك الامم بعد ان يمضي عليهم في التربية والعلاج مثل ما مضى عليهم في الاستعباد والاستبداد
وهيهات هيهات فهم على هذه الاخلاق يعيشون وعليها يموتون فانا لله وانا اليه راجعون
ثم ما اعظم مصابهم وما اسوء بختهم ان تركتهم فرانسا تحت ظل انجلترا ونسيت ان انجلترا
هي التي اخرجت نابليون من مصر عنوة بعد ان روّت ارضها من دم رجاله وصرفها ما
صرف من ماله ومن يا ترى للمصريين ان اقعد فرانسا التخوف من بسمارك عن اخذها
بالثار من انجلترا وعن تدارك خطا سوء سياستها حيث تركت انجلترا تنفرد بالعمل في مصر غير
منتدرعة حيادتها وهل اكتفت بتونس عوضا عن حقوقها في وادي النيل البهي الخصب ام
بينها وبين انجلترا اتفاق آخر لم يزل وراء حجاب الخفاء ومهما يكن من الامر فقد لعبت سياسة
انجلترا بسياسة فرانسا وساعد الاولى ما حدث من الخلل في داخلية الثانية حتى ولقد كان
لحدوث هذا الخلل من التاثير في قلوب المصريين ما لا اظنه وقع في قلوب الجمهوريين
من اهل فرانسا فان المصريين لا يرجون خلاصهم من اسر الانجليز الا على يد فرانسا وهم
اذا كان لا بد من استيلاء دولة اجنبية عليهم يفضلون استيلاء فرانسا ولو اماتتهم على
استيلاء انجلترا ولو احيتهم ولذلك تراهم يتوقعون قدومها آناء الليل واطراف النهار
حتى ان الانجليز اجروا يوما من الايام مناورة لاطفاء ثورة داخلية على فرض حصولها
فظن المصريون ان فرانسا قد دهمت الانجليز بخيلها ورجلها وخرج الكثير منهم لملاقاة
رجالها بالفرح والسرور وكثرت القالة فمنهم من يقول انها قادمة من طريق الفيوم
ومنهم من يقول من طريق القصير وهلم جرا حتى اضطر الانجليز الى اتخاذ الوسائل لقطع
هذه الاراجيف ونشرت الحكومة في جريدتها ما يكذب ذلك ايضا فتكدر المصريون كدرا
شديدا لخلف ظنهم وبالجملة فالمصريون في حنق مجرد على الانجليز وان كانوا اذا
انقطع املهم من فرانسا يؤثرون بقاءها على تخفيض السلطة للخديو كما انهم في حنق
اشد من ذلك على ابي نظارة حيث لم تتحقق الى الان نبوة من نبواته وان كانوا لا
يزالون يتفاءلون في الحصول عليه عند وروده كأنهم ليتروحوا بتلاوة ما فيه ميلا مع امانيهم

وان لم يجزموا بتحققها فلا بلغ غمى اى ابانطاق بالاصالة عن نفسى وبالنيابة عن سائر المصريين انا بعد السلام عليه كافرون به
اذ لا يحسن الايمان بمن لم تثبت نبوته والا فليأتنا بدليل على صدق تحذيره فقد سئمنا معاشر المصريين وآذنت نفوسنا ان تتلاشى ~~بتكرارنا~~
تعيش هاوعنا وما كنا نصدق بحدوث ما حدث فينا من الحركة الاخيرة التى سموها عصيانا حتى جاءت الدولة الباغية الطاغية وارغمتنا
انوفنا بحجتها الدحضة وعضدتها فرانسا الحرة بسكوتها فأضاعتنا واضاعت حقوقها وما ضر فرانسا لو تركتنا نأخذ حريتنا مع
حفظنا لمصالحها كما اخذت حريتها فيما مضى بمثل ذلك كما يقضى عليها ناموس الانسانية والحرية وهل اشفقت منا على مصالح
وو نقمت من انجلترا ام ماذا ترى وهل لم تحسب لغدر انجلترا بها حسابا ام حسبت واعدت لذلك استعدادات تلجم بها شرها
وضعها واين هذا ومتى يظهر لعل الربيع موعدنا بذلك اللهم حقق ندعو دعاء المضطر الطائش مع علمنا استبعادنا لحصول ذلك نظرا
لما هو فى فرانسا من الخلل الذى حدث لمجرد موت رجل واحد كأن الله لم يخلق فيها سواه على كثرة عدد اهلها وكثرة العلماء والاحرار فيها وايم الله
لولست انا فرانساويا وشاهدت هذا الخلل لموت رجل وحد لاخذتنى الغيرة على شرف فرانسا ان يقال انها بنت ~~لموت رجل~~
رجل تموت بموته واجهدت النفس على جهلها فى ان تحل من الناس محل هذا الرجل واحفظ زمام الامة الجمهورية كما كان حافظا له والا
فما معنى كونها امة عظيمة لعل فرانسا تحمل جرى نظامها لانفراط جوهرة وحدة من عقدها ولو كانت تلك الواحدة هى الواسطة ان هذا
لمن العجب بمكان عظيم ولعل الحكومة هى التى تعمدت ان يبلغ الخلل من البلاد هذا المبلغ لتتخذه عذرا فى تقاعدها عن معارضة انجلترا فى مصر
معارضة فعلية حتى لا يلحقها عار من هذا التقاعد فى تاريخ مستقبلها اذ يقال انها آثرت الاشتغال بداخليتها على الاشتغال بالخارجية اعنى
بالاحرى كما كان الخديوى فى اوائل الثورة يرسل حكمدار السودان ان اهل امر المهدى ودعه يستفحل ليكون ذلك داعيا الى حشد الجند الموجود
فى مصر فتتلاشى قوة عرابى وقد كانت عاقبة هذه السياسة تغلب المهدى على اكثر نواحى السودان بل ربما يمكننا ان نقول ان السودان خرج
من يد الحكومة بالمرة ولكن ما اظن فرانسا تفعل هذه السياسة (نؤجل باقى الحديث الى رسالة اخرى) ابراهيم عبدكم — ابو تراب عارف افغانى

لوحة ٥٧

من بيروت في ١٤ مارس ١٨٨٤

لو أذن لي سيدي وأستاذي ورب روحي ومعدل مزاجي ومقوم خلائقي ومحور خلقتي ومحرر
فطرتي أن أبث إليه شكايتي منه أو لو يسمح لي الأدب وكان مكاني في مجلس مولاي رحبا فأشفي
بعتبه ما ضاق به صدري ومن لي لو أذن السيد أو لو يسمح الأدب بلسان لا يتلعثم وذهن لا يتزعزع
وأنا بين هول المشتكى منه وجبروت المشتكى إليه وشدة باعث العتاب وجلال المعاتب عليه
أما والله لقد كان لعبارة سيدنا في كتابه الأخير إليّ من التأثير ما كاد يخسف بي الأرض ويدكدك
عليّ السماء هولا واضطرابا ما كادت تسيل به نفسي ويجمد دمي فرقا وانزعاجا ما أوشك أن
يطير بمشاعري حيرة واندهاشا كأن الشك في وفائنا وخز في فؤادنا لو علم شدة وقعه لرحمنا
من أن يخزنا به وخز وددت لو أنه أسال ما أسال من دمي على قدمي سيدي لينظر ماذا يكتب في
أرقته من دلائل الوفاء وبراهين الولاء وخز لا أسأل السيد دية عليه فوق أن يأمر بأن ترتاب
~~[illegible]~~ تشريح ذات الفؤاد عندما يجهز الوخز عليه ليطلع على ما ملأه من الولاء والشغف بمحبة
مربيه حفظه الله فيعلم وهو العليم الحكيم أني ما كتبت ولا أكتب إلى جنابه الأقدس إلا عن إملاء فؤاد
هذه صفته وذلك شأنه ولا أأسف على ما عاناه في تربيتنا وعلاج نفوسنا من المتاعب والأوصاب
إذ ليس الذي أصابني من شكه في وفائي إلا الذي أصابني مما أحسست بأن قد نزل به من
الأسف عند عروض هذا الشك له وهين لديّ أن أذهب قبل هذا الشك دون أن يورث
مولاي أدنى أسف أو كدر . وليت شعري علام هذا كله وقد قلبت ظاهري وباطني وخبرت
سري وعلانيتي وفتشت جسمي وروحي وبحثت في غرائزي وملكاتي وجربت غيبتي وشهودي
فلم أجد إلا ولاء ووفاء وشغفا ووجدا وطاعة وامتثالا واتباعا وانقيادا وميلا
وانجذابا وخضوعا وخشوعا وسجودا وركوعا كل ذلك للسيد وفي السيد وبالسيد وإلى السيد
ومن السيد وعلى السيد فلم ولماذا هذا الريب بنا وعلام العتمد في شكه فينا . أعلى أننا مصريونا
(وا أسفاه على المصريين من بين الأمم) نعم نحن مصريون (وإن يكن الولد ابن أبيه ظنا) ولكن ألم
نصاحب سيدنا عمرا ألم يربنا ولدانا ألم يعدنا خلقا جديدا بلى والله لقد كشف عن بصائرنا

تصوير ١٢٢

وجلا صدأ نفوسنا وغسل درن ارواحنا وطهر دنس طباعنا واذهب رجس اخلاقنا
ومهد لنا سبل الفضائل وسد دوننا ابواب الرذائل واودعنا روحا هي بضعة من شعلة نورية
لا انفكاك للشعاع عن مصدره شرقا وغربا . فأي طبع للمصريين او للمغاربة او للمردة
او للشياطين لا يتحول بتلك التربية ام اي جبلة للبهائم او للانعام او للوحوش لا تتغير
بذلك العلاج ام اي نفس بشرية او كلبية او خنزيرية او قردية تماد ومرارة الجفا بعدما
ذاقت حلاوة التهذيب ولا ارى السيد قدس سره يتمثل هنا احتجاجا علينا بقول القائل

اذا كان الطباع طباع سوء فلا ادب يفيد ولا اديب

فوالله لئن بلغت منا الخسة والدناءة والخبث مبلغا لا نهتدي معه الى جادة لما ضللنا سبيل البر
ببيعنا واشترائنا وولينا فليتق الله فينا ويرحم نفوسنا اما يكفيها صبرا بشكرنا وفائها ولا
يكلفها ان تطالبه بظلامتها فيما تنشده

تنشد عن الحب ما حادث وما عملت بأي ذنب وقال الله قد قتلت

فنحن جاليون في اي زمان واي مكان وعلى اي حال واي شكل واي وضع واي هيئة
وباي اعتبار واي حسبان واي نظر وبالجملة فنحن نحن والسلام.

هذا محصل ما كنت اريد ان اجعله موضوع شكايتي وهو باعث عتابي ولم اشك ولم اعاتب رهبة
وتأدبا وحسبي بعدل السيد منصفا لي منه . استغفر الله بل لا اسأله فوق ان يكشف لي عن وجه
الشك لا اتوب مما رابني وما هو فيما اظن الا ما وقع الى مسامعه الشريفة عن الشيخ محمد عبده فاعتقده
صدقا ثم حمل سائر المصريين في ذلك حكما واحدا (وسرعان ما يصدق وسرعان ما يحكم) فان
صدق ظني فيما انا عن اذن السيد اكشفا عن كذب تلك السعاية كما وعدت في الحاشية التي وضعتها على
رسالتي التي ترا ب حملها البريد الى السيد منذ خمسة ايام

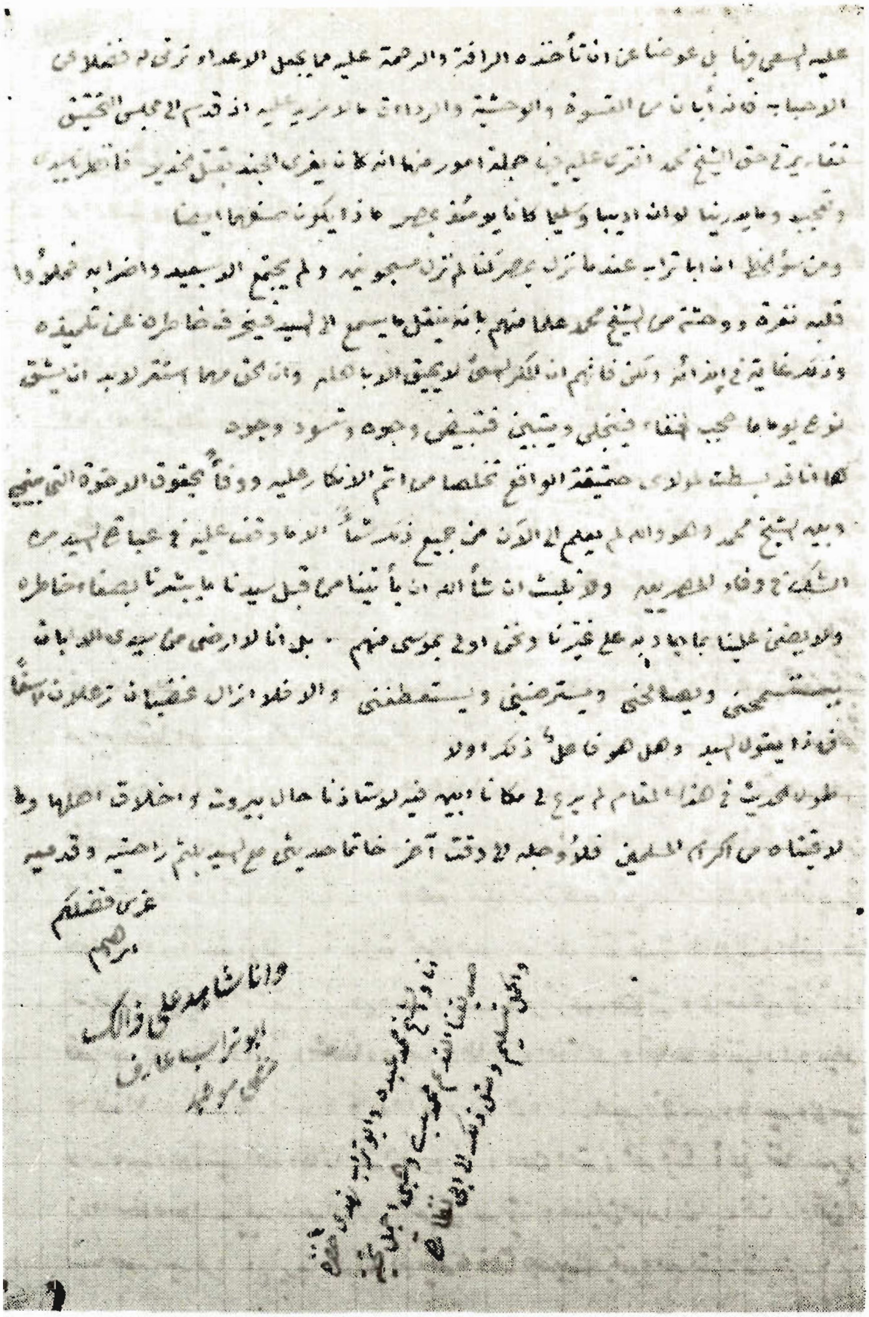
وذلك ان الدهر لما تنقل بنا الى الرفعة والشأن على ما بسطته لمولاي قبل هذا كان الشيخ محمد عبده قد
صادف لدى رياض باشا قبولا واعزازا خصوصا بعد ان علم انه ثمرة من ثمار غرس سيدنا ومربينا
فصار له وثوق به واعتماد عليه بل جعل له حظا من امره ونهيه وحله وعقده مجد في القيام
بمفروض هذه المنزلة جدا اشغله عن الناس واضطره الى الاقلال من زيارتهم فان اوقات فراغه
كان يستغرقها مع الباشا في مصلحة ومنفعة فرمي لذلك بالكبر والتيه ثم اذا صدقته في خدمته جملة

لوحه ۵۸

يميل مع الحق كيفما مال ولا ينقاد لأغراض الناس بحقوقه المصلحية فكان اذا احس احدا من ذلك
سوءا او مكروها نسبوه الى تعصب الشيخ محمد وتعمده اذاهم وهو بريء مما نسبوه اليه ولاوضح
ذلك مثالا وهو ان سليم النقاش اخذ عنده اعانة فرانساوية عن تونس يروج سياستها ترويجا لا
تنحو نحوه جريدة فرنساوية حتى احتاط فهو بجميع المسلمين عليه وحتى الكثيرين منهم اشتراكهم
وهو لويساني بل لم يزدد ذلك الا خبثا وعنادا ومع ذلك فالشيخ محمد لم يعامله بمقتضى قانون
المطبوعات من اول وهلة بل اخذ يكاتبه من عند نفسه مكاتبة ودادية يرغب اليه فيها ان
يلطف هذا المشرب خشية ان يضطر الى اجرا حكم القانون عليه ويذكره بما هو من خلقنا وما نالنا
عليه من دعف المشرب والعدوان عن الطريق وبغيه فلم يرعو ولم يرتدع حتى وقف وجهه رياض باشا
ذات يوم على جريدته وهاله ما رأى فيها فاستدعى الشيخ محمد عبده ووبخه على اغماضه عنها وكلفه
بانذارها على الفور فحمل فطل سليم نقاش بعد تلك الفضائح ان هذا الانذار سعيه الشيخ محمد
واشتلاء منه غيظا وشاركه سعيد البستاني في تغيظه عنادة وجهلا فاخذ هذا الشخصان يتعاونان
في حق هذا المسكين وينتجران عليه القبائح والمساوي كذبا واختلاقا وقد كانت غاية سليم
النقاش من مسعاه في جريدته على ذلك النحو ان يحصل على حماية فرنساوية كما صرح لنا بذلك وجعلهم
موضوع تنصله لدى الشيخ محمد اثر الانذار

واضف يا سيدي الى ما ظنه الناس في الشيخ محمد من التيه والاعجاب ونسبوه اليه من تعمده اذاهم ما
عندهم من الحقد والحسد بسبب تقدمه تقدما جعل الصغير والكبير والعظيم والحقير يهابه ويخشاه
ويتزلف اليه ويتملق له وليس الحسد ممن تقدم وتنقل في المنازل العالية تدريجا كالحسد ممن طفر اليها
دفعة واحدة بل هذا اقرب للغيظ وادعى في اشعال الاحقاد فجميع هذه الاسباب لم تدع
للشيخ محمد صديقا او حبيبا الا بعض من كانت تجمعهم حضرة الحبيب السيد ... مع ان تلك الاسباب لم
تسوءه اكثر مما ساء تراخيه اصدقائه من المسيحيين الذين كانوا يعدون اذا صاحبه الاضطرار
بغيضه ولا عجبا يشيع لهم في الحديث الاهوارة بالطعن فيه ولا يسئ لا يعلمون ضالتهم اليه الا سعوا
فيه ولكن كانت اليه اعينا في جميع هذه المجالس اديب اسحق وسعيد البستاني حتى ان
هذا الاخير ظهر من اللوم والبث عند بعض الشيخ محمد ما دل على حرص من معادي الانسانية بل
ما اشعر بانحطاط عن درجة البهيمية فانه هو عدو من يتمنى النجاة للشيخ محمد اذا لم تكن كافيه

تصویر ۱۲۴


عليه ليس فيما بين عوضا عن ان تأخذه الرأفة والرحمة عليه مما يحمل الاعداء ترثى له فضلا عن
الاحباب فانه ابان من القسوة والوحشية والرداءة ما لا مزيد عليه اذ قدم الى مجلس التحقيق
تقارير في حق الشيخ محمد افترى عليه فيه جملة امور منها انه كان يغري الجند بقتل [illegible]
وتعجب [illegible] لو ان ادبيا [illegible] كانا يوسف [illegible] فاذا يكون [illegible]
ومن سوء الحظ ان ابا تراب عندما نزل بجهرتنا لم نزل [illegible] ولم يجمع الا [illegible] واضرابه فعملوا
قلبه نفرة ووحشة من الشيخ محمد علما منهم بانه ينقل ما يسمع الى السيد فيخرج خاطره على [illegible]
ونقصد غاية [illegible] فانهم ان [illegible] لا يحقق الا بالعلم وان [illegible] استقر [illegible]
نوع يوما ما يحجب الخفاء فيتجلى ويتبين فتبيض وجوه وتسود وجوه
فانا قد بسطت لمولاي حقيقة الواقع تخلصا من اثم الانكار عليه ووفاء بحقوق الاخوة التي بيني
وبين الشيخ محمد والحق انه لم يصدر الان من جميع [illegible] الا ما وقفت عليه في [illegible]
الشك في وفاء [illegible] ولا نعتب ان شاء الله ان يأتينا من قبل سيدنا ما يبشرنا بصفاء خاطره
ولا يصفي علينا بابا [illegible] على غيرنا ونحن اولى بموسى منهم بل انا لا ارضى من سيدي الا بان
يستشيرني ويصالحني ويسترضيني ويستعطفني والا فلا ازال غضبانا [illegible]
فهذا يقول السيد وهل هو فاعل ذلك اولا
طول الحديث في هذا المقام لم يدع في مكانا [illegible] عن حال بيروت واخلاق اهلها وما
لاقيناه من الاكرام [illegible] فلو وجدته الى وقت آخر ختاما [illegible]

عزيز فضلكم
مريدكم

وانا شاهد على ذلك
ابو تراب [illegible]

تصویر ۱۲۵

لوحة ٥٩

بيروت في ١٥ اذار ٨٤م

سيدي الاستاذ الاعظم

لئن كان لادوار الزمان قضاء نافذ في الناس فلقد صان الكمال انفس آحاد الرجال عنه فما تنفعل بالحادثات ولا تؤثر فيها التقلبات بل هي في مقام التجرد الذي تستوي فيه مظاهر عبث الايام بابناء الزمان والسيد لازال حجة هذا القول ما ترك فضيلة ولا قعد عن مكرمة ولا ضن بمنفعة ولكن قضاء الزمان الذي لم يؤثر فيه قد كان نافذاً في مريديه فما ذاقوا الخير معروضاً من جانبه ولا ذادوا الشر طارئاً من جانب الاحداث وهكذا وقع من بعضهم الاهمال في مكاتبة من راسلهم عن السيد من امراء الهند فانقطعت اخباره عن سائرهم الى هذه الايام فعسى ان يعوضهم المستقبل مما اضاعوه خيراً فيجد الاستاذ تحت سماء الحرية مستقراً طيباً امينا فلا تحتجب بعد ذلك انوار افكاره عن البصائر وان احتجب ضياء وجهه عن الابصار وقد حمل البصير الينا مفتتح مقالة السيد في الشرق والشرقيين فكانت مقدمتها غذاء للالباب وما بعدها مهمازاً للعزائم ولا تزال الانفس مشتاقة الى بقية اشتياق الظماء الى بارد الماء فالمسئول من كرم السيد ان يرسل اليّ ما طبع منها دون سواها في البصير وغيرها من جرائد لندرة وباريس جملة فتلك امنية للعاجز فيها شركاء كثيرون ممن عرفوا السيد بالخبر او بالاثر ولست اذكر للاستاذ شيئاً مما لديّ من اخبار مصر العمومية فانها تصل باريس قبل ورودها الينا بل قبل شيوعها في مصر ولكني احسبه مشتاقاً الى الاخبار الخصوصية عن بعض الاصدقاء فهذه اعرف منها ان عبد السلام بك على احسن حال من السلامة والعافية على انه منقطع في منزله اجتناباً للشبهات

الآن عن بعض الاخصاء وان سليم افندي النقاش سار الى مصر باذن حكومتها على ان
يصرّف اموره واشغاله ثم يعود فهو الان هناك يستمنح جناب تلك الحكومة عوضاً مالياً
بما لحق به من خسارة بسبب تعطيل مطبعته وجريدته بلا موجب معلوم وان سعيداً البستاني
عُزل اثر الفتنة ثم اعيد الى الخدمة بمثل الراتب الذي كان له من قبل وهو الان على حد قول
القائل: وخمول ذكر في الحياة سلامة. اما ابو تراب فقد ابلغت ابيه وعد السيد باستقدامه
الى باريس عن قريب فكاد يطير بذلك سروراً وهو مقيم هاهنا على الدعة والراحة يترصد
معنا الاخبار ويعد الايام ويستبطئ البريد فعسى ان يجيئنا كتب السيد باستدعائه ولا
بأس في تعليلنا بالاماني فما الحياة الا الامل وله في تحقيقه رأيه العالي المؤيد وامره
الكريم المطاع ومني على حضرته السلام بالاجلال والاعظام

اخوه الحقير
اديب اسحق

تصوير ۱۲۷

الاستانه العليه يوم الاثنين ٢٧ ابريل ٩٥

سيدي ومولاي صاحب الهمة العلية سليل الحضرة النبوية حضرة السيد
جمال الدين ابقاه الله للاسلام

بعد تقبيل اياديكم الشريفة احيط علمكم الشريف ومقامكم العالي المنيف انه قد ورد لنا رقيمكم المؤرخ ١٦ الجاري وبعد حمد الله على صحتكم توجهنا الى سراي يلدز يوم السبت الاخير وعرضنا الجواب على الحضرة الشاهانيه بواسطة سعادتلو الحاج محمود افندي امين اسرارها الخصوصية وبعد ساعة رجع الينا وتداول معنا في موضوع افكاركم العالية وما يترتب من المصلحة على اتباعها وبعد ساعتين في محاورة ومداولة كانت نتيجة القول ان اكون انا الواسطة بينكم في المكاتبة مع بقائكم بباريس الآن لحين سنوح الفرصة لحضوركم لان مجيئكم الآن يترتب عليه حصول الشبهة السياسية وامرت ان استفهم من سيادتكم عن بعض جمل من جوابكم منها قولكم (ان الرجل الذي في لندره يضيع كل يوم فرصة لا ينالها الطالب ولا بعد قرن وهو يظن انه يحسن صنعا) ومن حيث ان جميع ما يجريه انما هو بمقتضى تعليمات صادرة اليه من هذا الطرف فنرجوكم ان توضحوا لنا ما تعلموه في ذلك تفصيلا فانه اما ان تكون اعماله مخالفة للتعليمات التي ترد اليه او ان ذات التعليمات مضيعة للفرصة بنفسها لنتدارك الامر ومنها قولكم (ان وقت العلاقة مع امارة الافغان قد آن) فنحن وان كنا اثبتنا لهم امكانكم الحصول على هذه الغاية التي لا يمكن لغيركم التوفيق فيها لمناسبات شتى منها نسبكم الشريف وجنسيتكم وقوة جاه اقاربكم وشهرة اعمالكم في العالم الاسلامي وحصولكم على مبادي الغايات المطلوبة الا انه يرجى من سيادتكم توضيح الطرق اللازمة للحصول على هذا الامر فان كلا الخصمين يريد التقرب الينا وسياسة الافغان يظهر منها التردد بين الطرفين

فالاقدام على طلب محالفتها مع الجهل بحقيقة سياستها وميلها الى احد الطرفين ليس من باب الحكمة بناءً على هذا نرجو ان ترسلوا الينا افكاركم في هذا الخصوص تفصيلا وفيما ينبغي اجراؤه في هذه المسائل وما تعلمونه من حقيقة سياسة الافغان مع مراعاة اول كل شيء لزوم حيادة الدولة حيادة تامة وكيفية الطرق المقتضي اجراؤها في منفعة حال الدولة والاسلام في الاحوال الحاضرة فقد ثبتت لهم قوة عزيمتكم في خدمة الاسلام وصداقتكم في نصيحة الدولة اما مسئلة افندينا ابرهيم بك فقد قالوا عنها انه صار المعفو عنه لما ظهر لهم من صداقته الباطنة للدولة ولا يهمهم الشغل الذي هو فيه لانه شغل يختص بهم وهم ادرى به فله ان يحضر وعند حضوره يستخدمونه فيما يليق له اما بان يطلعهم على ما فيه منفعة واحتراس من دسائس الغير او ينتفعون بقوة فكره وبلاغة انشائه وان لم يوجد عنده شيء من ذلك ولم يكن له احتياج فيعيش في عموم الممالك الاسلامية خير له من الاقامة في البلاد الافرنجية وعلى اي حال اولى لمن كان مثله في براعة الانشاء ان يكون في معية مولانا امير المؤمنين وقد كتب له ولده حضرة محمد بك بذلك تفصيلا والسلام من محبكم

اسماعيل جودت

Ismail

تصویر ۱۲۹

الى صديقنا العزيز حضرة السيد جمال الدين الحسيني حفظه الله

بعد السلام ان اخبركم من طرف قريني ان حصل مفاوضة في معنى ما تكلمنا عنه وبعض تحريرات والحكومة لا قبلت الاغراض تقدمت لها ولا إمتنعت قطعًا اما في المكاتبة الاخيرة التي وردت الينا من طرف مستر غلادسطون قيل هكذا – انه من الممكن حصول إتفاق على إرسال مرسل الذي يعطى له ورقة أمان حتى يذهب الى الخرطوم ويخبر المهدي بالتعليمات أمر بها اللورد ولسلي وإنها كما يأتي "يجب عليه (اللورد ولسلي) يبعث الى الحكومة في الحال ايًا كان بلغه من المعروضات من طرف المهدي" – وانا على هذا رديت جوابا إنني سأخبر حضرتكم بقولهم وانما حسب رأيي لا بد ان يظهر لكم غير كافيًا ذلك أظن ان الحكومة تريد مفاوضات في الصلح وأنها تريد ايضًا ان لا تكشف مرادها للناس – ولو حصل إتفاق على ارسال مرسل يكون المرسل من تعينه واردت أسأل افكاركم على من احسن هل ابراهيم او عبده او غيرهم ودمتم في حفظه تعالى

والسلام ختام

المحبة المخلصة

علنا بلونت

تصوير ١٣٠

Crabbet Park,
Threebridges,
Sussex.

الى صديقنا العزيز السيد جمال الدين الحسيني حفظه الله

بعد السلام وصل جواب من صديقكم ملكوم خان ويقول فيه انه جدًا فرحان على ملاقاتكم وان تفضلوا وتوجهوا الى بيته غدًا يوم السبت ساعة ١١

وبيته 80 Holland Park

ونحن نسافر من هنا مع القطر في الساعة ٨ غدًا ووصولنا في 10 James St في الساعة (نحو) ١٠ والسلام

المحبة المخلصة

عانا بلونت

١٥ اوغوست ١٨٨٥

تصوير ١٣١

الى حضرة صديقنا العزيز المحترم الفاضل
الامير جمال الدين الحسيني حفظه الله
بعد السلام هذه ترجمة جواب الوزراء
(مضمونه) انهم لا يقبلون امتيازا بين
مسألة مصر ومسألة السودان فان
حسب ظنهم تدلُ وحدة المسألة على ان
يتعاسر عليهم المكاتبة مع مستر باونت -
ومع ذلك اشاروا على عدم ورود
التماس اليهم او طلبة ورقة امان
من طرف احدٍ من وكلاء المهدى للمرور
اليه بين عساكر الانكليزى بقصد تسليم
اليه رسالة - هذا وقيلَ ايضًا أنّهم
(الوزراء) لا يقولون وعسى [illegible] انهم
لا يعرفون اى جواب يردّون لو بلغهم
الطلبة المذكورة آنفًا ويا صديقنا العزيز
ماذا ينبغي ان يُفعلَ فى الامرِ ومنّي
ومن قرينتي الف الف سلام

المحبة
المخلصة
عانا باونت

٢٢ ابريل
[١٨٨٥]

تصوير ١٣٢

لوحهٔ ٦٢

الی حضرة الفاضل النحریر المجتهد الفهّام الشهیر جمال الملّة والدین . اید برهانه

لقد تلوت مقالتکم الردّیة الغرّاء المندرجة فی جریدة مصر النوراء علی بعض الجرائد الانکلیزیّة فوجدت اجوبتکم مطابقة للحق الرائع وبیانکم مؤیدا بالبرهان الساطع ثم وقعت فی یدی رسالة من تألیف مدحت باشا مضامینها مؤیدة ومصدقة لتلک المقالة الصحیحة العظمی لذا احببت تقدیمها لجنابکم والله مؤیّد کل حق بالحجج والبرهان والسلام علیکم

الداعی البابی
المسجون فی عکا
عباس

مولاي المعظم حفظه الله وايد مقاصده

ليتني كنت اعلم ماذا اكتب اليك وانت تعلم ما في نفسي ولا اعلم ما في نفسك صنعتنا بيديك وافضت على موادنا صورها الكمالية وانشأتنا في احسن تقويم فبك عرفنا انفسنا وبك عرفناك وبك عرفنا العالم اجمعين فعلمك بنا كما هو يحاكي علم من طريق الموجب وهو علمك بذاتك وثقتك بقدرتك وارادتك فعنك صدرنا واليك اليك المآب

اوتيت من لدنك حكمة اقلب بها القلوب واعقل العقول واتصرف بها في خواطر النفوس ومنحت منك عزمة اتقنع بها الثوابت واذلل بها شوامخ الصعاب واصدع بها صم المشاكل واثبت بها في الحق الحقائق حتى يرضى الحق وكنت اظن قدرتي بقدرتك غير محدودة ولكنني لا مثبوتة ولا معدودة فاذا انا من الايام كل يوم في شأن جديد تناولت القلم لاقدم اليك من روحي ما انت به اعلم فلم اجد من نفسي سوى الافكل والعقل المشلول واليد المرتعشة والحواس المرتعدة والافكار الذاهبة والعقل الغائب كأنك يا مولاي سلبتني نوع القدرة والدلالة على قوة سلطانك حصرته في الافراد فاستثنيت منه ما يتعلق به بالخطاب معك والتقدم الى مقامك الجليل هذا مع احساسي اني منك في ثلاث ارواح لو حلت احداها في العالم بأسره وكان جمادا لحال انسانا كاملا فصورتك الظاهرة تمثلت في قوتي الخيالية وامتد سلطانها على حسي المشترك وهي رسم الشهامة وشبح الحكمة وهيكل الكمال فازدانت جميع محسوساتي وبها نيطت مجامع مشهوداتي وروح حكمتك التي احييت بها مواتنا وانرت بها عقولنا ولطفت بها نفوسنا بل التي قطنت بها فينا مظهرة في اشخاصنا نكبنا اعداءك وانت كواحد وغيبك وانت كاحد وروحك القوي الذي اقمته في قبلة صلاتي رقيبا على ما اقدم من اعمالي ومسيطرا علي في احوالي وما تركت حركة ولا تكلمت كلمة ولا مضيت الى غاية ولا انثنيت عن نهاية حتى تطابق في عملي احكام ارادتك وهي الآن قد مضيت على حكمها سعيا في الخير واعلاء لكلمة الحق وتأييدا لشوكة الحكمة وسلطان الفضيلة ولست في ذلك الا آلة لتنفيذ رأي المثلث ومثلي مثل الة ارادة حتى ينقلب مربعا

تصویر ۱۳۴

عن أن قواى الحالية تخلت عني في مكاتبتي اليك وخلت بيني وبين نفسي التزاماً لحكم أن المملول
لا يعود على علته بالتأثير على أن ما يكون الى المولى من رقائم عبده ليس الا نوعا من التضرع و
الابتهال لا أحسب فيه ما يكشف خفاءً او يزيد جلاءً ومع ذلك فاني لا أتوسل اليك في
العفو عما تجد من قلق العبارة وفاترة مما يخالف سنن البلاغة بشفيع أقوى من عجز العقل
عن إحداق نظره اليك واطراق الفكر خشية منك بين يديك واى شفيع أقوى من رحمتك بالضعفاء
وحنوك للمغلوبين حياءً

انى لا أحدثك يا مولاى عن شيء مما أصابنا بعد فراقك فقد تكفل ببيانه أخي في صحبكم ابراهيم
افندي اللقاني سوى بعض ما تركه في كتابه من انقلاب بعض القلوب من خاصتك وتحول
احوالهم بعد نزول ما نزل بك فقد تغلب أعوان الشر وأنصار السوء عقب جلائك بقوة
جاههم وشدة بأسهم فارغموا العقول على الاعتقاد بالمحال والجاؤها للتصديق بما لا يقال
حتى انهم عدوا اقلب دولتلو رياض باشا عليك وعلى تلامذتك الصادقين أياما معدودة ركن
بها الى العمل بالشدة والأخذ ببادرة الحدة ولم يلبث ان وصلت اليه بعد ما كانوا حجروا على في
بلدي وحظروا على الدخول في المدينة نحو أربعة أشهر نفيا والتصاقي برياض باشا جلوت عليه الامر
وكشفت له من الحقيقة ما خفي حتى زال ما لبس المبطلون وبطل كيدهم وما كانوا يعملون وتزلفت
عنده منزلة حسنة على الكافة من العلماء والأمراء ورجال الحكومة بل وكثير ممن كان يدعى انه تمار
الى حضرة مولانا المعظم وتعددت من كل بر مصعد النفس فلا ينطق الا بما تريد حكمتك
ولا يعمل الا ما تأذن ارادتك فانك وحقك كنت وانت في الهند بين أظهرهم تربي ساعيا بهم
الى مقاصدك العالية طالبا بهم أوج السعادة وذروة المجد والفخار

وهذا حملني الى كل من كان ينتسب اليك صادقا في الانتساب او كاذبا تحسينا للظن وإيثار الجانب
العفو والكرم لهذا انني لم آل جهدا في مساعدة أولئك الشبان الا دنيا أديب اسحق وسليم النقاش
وسعيد البستاني والبلبادي ومن كلهم من الشام فأصلحت لهم القلوب وفتحت لهم من الصدور
وفتحت عليهم أبواب التقدم الى المنافع الغزيرة لكنهم لم يرعوا عهدا ولا حفظوا ودا ولا حاجة لي الآن
الى ايضاح ما صدر منهم خيانة ولؤما فانا مولاى اعلم بمساعى اللئام وجميعهم من اصطبل واحد)
والتفت لجنابك ممن حرم الشرف بلقائك فانه ليس بالقليل يجلون قدرك ويعرفون لك فضلك

وكنا واموالنا من المكانة في قلوب الناس كما شرح لك ابراهيم افندي ولكن هذا لم يلهني عن طلب
الانتقام لك والان قد تبارك من الوغد اللئيم وتقدم الدليم وكدت اصل الى الكعبة مما قصدت
من طريق مألوف ومذهب معروف وغير معروف لولا غلبنا على الامر قطاع طريق الحجر الله بسني ثياب
الاهباب السالكين مناهج الجبارين الله فطلبي لغاظات العلماء المتطببين طباع الجاهلين استعملوا طريقنا
في الدعوة الى الحرية وتمكنوا بقوة السيف وضعف الحكومة من اقناع العامة بكونهم رعاة الحق وكفاة القانون
وهم رسل الفوضى وجرذان النظام وكانوا في بداية امرهم اشد الناس تعصبا عليك وعلى آلك ذلك
واشد منهم في التعصب اولئك الانذال الذين قدمنا ذكرهم عند ما اراد بعض رجال الحكومة يميل الى اهوائهم
ويكد بهم في بعض غاياتهم غير ان مدتهم في الفساد كانت قصيرة ولم يمض الا قليل حتى نكصوا من علوائهم
وطلبوا من جبابرتهم فعادوا يشيمون ضياء الحق لولا ان احاطت بهم ظلمات الغرور والغي ومع
هذا فكنا نستعلم لما تريد وتدبيرهم كالاموات لغاية ما تجب فعدران ما كان دان استطاعة الا انه
غلبت عناصر الفساد وعم الضلال فطلبنا بادنك الناشرين ان تخلص البلاد من الشقاق و
ينقذ العباد من طول العناء ورجونا تاييدهم على ذلك من سلطانهم ارضا وسماء وكنا ندرك
بمحل صاحا صبا وانتقاما سريعا لكن لسوء البخت كان احد عراني على ما وصف الصابي ابا
تغلب ابن حمدان عند ما قاتله عز الدولة ابن معز الدولة وهزمه حيث قال فيه انه لم يلق
لقاء الشجاع بالطاعة المقتدر من سالفي عسوط ولا ضاعة ولا لقاء الصادق في دعواه
في الاستقلال بالمقارعة المحقق لزعمه في الاثبات للمدافعة ولا كان في هذين الامرين بالبر التقي
ولا الفاجر القوي بل جمع بين نقيصة شقاقه وغدره وفضيحة جبنه وخوره فذهب عنه
ارشاده وضربت بينه وبينه الاسداد وازيد على ذلك مع توفر الاسباب وتفتح الابواب
وظهور امارات للعيان واتجاه الازمات الصبيان واجتماع جميع القلوب عليه ونزوع الاهواء
على اختلافها اليه ما كان ما كان من العاقبة السوأى ولسير جادتهم في تلك الحوادث نبأ طويل
اذا اردت يا مولاي ان اقدم لك به تاريخا مختصرا يكون مفيدا فانا رهين الاشارة
ويك انا الان في مدينة بيروت نقضي بها مدة ثلاث سنوات على ما حكم به الشقي العتي لا لذنب جنيناه
ولا جرم اقترفناه فقد صحت حماتك القائمة منا مقام الامام في قلوب الصديقين ان لنا الحق
ولنا الحجة الباهرة ونصيب الغرض ولنا البراءة الطاهرة والذمة الطاهرة وانما ذلك اثر الحقد القديم
ونتيجة الداء العقيم ووالله يا مولاي لو فصلنا له من جلودنا ثيابا وصنعنا له من لحومنا كبابا و
صببنا له من دمائنا شرابا لما كان لنا منزه من غدره عند قدرته فالله الله فها نحن سالكون في سنتك
وعلى سنتك وكنا كذلك ولا نزال الا ان انقضت الاجيال ولولا اطفال رضع ونساء لنا طوع
ابينا لهم الذل وابقينا لهم الضيم فاتينا بهم معنا الى حيث اقمنا لكنت اول من تلقاك في مدينة
باريس لتسعد بان تقيم في خدمتك وانحي بذلك على العالمين

تصوير ١٣٦

وما اعلمه من نفسي وما اتيقنه من يقينك وما ايدته اعمالي واعمالك واقوالي واقوالك لا انكر
ما اشرت اليه في كتابك الى ابي تراب حيث طعنت به في ثقتك بالمصريين وبالغت حتى سمعت الطعن
الى خادمك كاتب الاحرف وابراهيم افندي وزدت في المبالغة فاعتقدت طعنتك بالداهية الزرقاء
والبلية الحمراء اما امانة ثقتك بالداعي وكيلا فقد صار في محل فقد نقضت عهدك وما افتقر عدوك
فاستبشر في الوجود وانت موجود ارغم الله انفه وجعلها طوع يدك ترمي بها من تشاء من اعدائك
اما ما يتعلق بنا فاني على بينة من امر مولاي وان كان في توقيعاته ما يشكك الملائكة في معبودهم وان بينا
في دينهم وشيعهم ولكن ليس في استطاعته ان يشكك نفسه في نفسه ولا ان يمنع عقله ان يعلي بالمحالات وان
كان في طوعه ان يقنع بها من اراد من شرقيين والاوربيين وما حكم به سيدي من سلب ثقته عن المصريين
ربما تصادفت عليه الادلة وتشهد لنا ولا علينا حوادث غير انا نلتمس لنا او لذلك عذرا فرحنا المولى
عن طباعنا وابتنابنا انا صناع بان نقتدي بقدّ اندلك الارض ولا نعمد بهواها وانما ينصرحث
يتيح له القدر من مثل عناصره ما يقوى به قوامه ويزهر زهره ويحلو ثمره والا ذبل وما تناوا استوصلت
جذوره ورمي به الى خارج البلاد واني اعلم ان كلامي لم يزيد في يقين مولاي شيئا وسكوتي لا ينقص منه
فلنعد عن هذا ونستمنح من كرمه الواسع ان يمن علينا بامرين احدهما ارسال رسمه الفوتغرافي
الجديد فان هذا الخادم كان عنده نسختان من الفتوغرافية اهدى له احدهما فقد ضاعتا في الضبطية
من بيتي عندما اودعت السجن كما اخذ وكتاب الناموس بخط مولاي المعظم والثانية كان استجدائهما سعد
افندي زغلول وهو من خواص محبي سيادتكم والمتعلقين عليه … ما لبيس اعواما والثاني ان يتابع
ارسال ما ينشره من فصوله السياسية والادبية في جرائده اياما كانت فقد اعددنا دفاترا متعددة
لنقل ما يوجد منها في اي جريدة وكتبنا ما نشر في جريدة النحلة واول ما درج في البصير والان نبحث
عن مقالة … شرقيين ولم نجدها واضفنا الى ذلك ما كان نشر في جريدة مصر في الايام
السابقة من جميع الجمل التي جاد بها فكر سيادتكم ثم انا نخبر سيادتكم خبرا تسرون به وهو ان
اعيان المسلمين من اهالي بيروت وامراؤهم لما بلغوا بهم في اكرامنا وان حفلوا بنا ونخص بالذكر منهم
السيد عبد القادر افندي القباني واعضاد عائلته وهم من ذوي البيوت … رغما على انف حاسد
الحوائج وحاج يحيى حمدي افندي حماده رئيس مجلس البلدية وحسن افندي بيهم وهم من انبه
الشبان واعلمهم واكتبهم واشدهم ميلا الى الحرية وقد آلى على نفسه ان لا يموت حتى يراكم ما لم يفاجأ
واما الان … السيد عبد القادر الجزائري فقد امر ولده ان يزور خادمكم هذا واتى لزيارتي وما كل هذا الا
من اثار فضلكم فلكم الشكر على كل نعمة وصلت او تصل الينا والى اعقابنا من بعدنا ونرجو من سعة كرمكم
ان تمنوا على خادمكم باسطر من خطكم الشريف نحفظها حيث نحفظ سركم ونودعها مستودع حبك والله
يحفظكم ويتم نعمه … وسلام

خادمكم
محمد عبده

٥ جمادى الاولى

مولاي المعظم أيده الله

اليوم عرفت نفسي وكنت بها سيئ الظن أرى ما سبق إليّ أو يسبق من الكرامة بين الناس إنما هو
من أحكام البخت واتفاق وعدوه من السذج نسبتي إلى خدمة المولى الجليل وكنت أتيه على
علماء العالمين بتلك النسبة وهي عنوان الفضل والكمال مكتفيا برسوخها في نفسي وتقررها في
الأذهان وأقول دعوا الناس في غفلاتهم يرزق الله بعضهم من بعض أما الآن وقد حسبني
الجناب العالي نتيجة لا محالة فإني أصدع بافتخاري قواعد الملكوت وأزعزع بهمتي أركان سطوة
الجبروت وأدعو إلى الحق دعوة الحكيم وأذهب بأهل الرحمة مذهب الأب الرحيم خدمة لمقام
مولاي وإني يوم سعادة عندك أن يظهر لهذه الخدمة أثر أو ينشر عنها خبر أما ما يحسبه لعبده عن
بعض الحقوق في الحقوق التي أوجبها القرائح الزكية فمن حيث صدوره عنه أدب تتفجر منه ينابيع الخير والكرامة
ولكن من حيث توجهه إلى الخادم الأمين فهو من قبيل ما يحق عن أن يكون باطلا والنورع عن أن يكون خلاف ما
والكمال لمن أن يكون نقصا بل نرى أن الأولى أن يكون حارا سبحان الله ما أسهل أن نتشكل وأيسر أن
نذهب به حتى يبلغ الكتاب أجله بلغنا قبل وصول كتابكم الكريم ما نشر في الديار من دفاعكم عن الدين
الإسلامي إبطالا من مدافعة رداً على موسيو هانوتو فظنناها من المداعبات الدينية محل عند المؤمنين
محل القبول فحثثنا بعض الدينيين على ترجمتها لكن حمدنا الله تعالى أن لم يتيسر له وجود أعداد الديار حتى ورد
كتابكم واطلعنا على العدد الذي ترجمها لنا حضرة الفاضل حسن أفندي بتهم فعرفنا وجه ما صنعنا
الأول عن ترجمتها وتوسلنا في ذلك بأن وعدناه أن الأصل العربي سيحضر فإن حضر نشر
ولا لزوم للترجمة فاندفع المكروه والحمد لله ثم أتانا على شيئك القومية لا تقطع رأس كذب

ان يبغي الدين؛ ولهذا لو رأيتنا الرايات ركعا واعيادا ركعا سجدا لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون
ما يؤمرون ما اضيق العيش لولا فسحة الامل اسفت وتكدرت مما رأيته في كتابكم الى
والد ابي تراب من اللوم الشديد على ابراهيم افندي وعلمت ان ذلك من سوء تبليغ ابي تراب علمان ابراهيم
افندي ليس بعد ما اللتهنه بما يشير كتبه المولى في كتابيه واني احلف بحرمة سيدي انه لم يصدر منه ادنى فريشته
او عمل يحوق موده فان انتقاله من البيت الذي كان فيه لم يكن الا بعد ان ظهر اثر الرطوبة في عينيه وخشي
عليهما من ورمه ونصحه الطبيب بان ينتقل لغاث رعلى فاستحسنت ذلك على شريطة ان ينتقل معه ابو
تراب فاستدعا ابا تراب لان ينتقل معه فابى متعللا بان اهل البيت يخدمونه وليس في البيت الجديد من
يخدمه فسهل عليه الامر فابى وصمم على البقاء ولم يكن تعلله صحيحا في الحقيقة سوا ان العلة الحقيقية هو ما
يتعهدونه فيه من الحاجات الصبيانية اما السيد ابراهيم فقد قام بخدمة ابي تراب احسن قيام كان اذا فقد
في شدة البرد وكثرة الاوحال الى منازل الحكماء ومعاهد الاطباء مرارا عديدة قبل حضور مصطفى بيك
وكان يصحبه كاخ صديق ينظر اليه ويعامله معاملة الاب ويبين من جميع الوجوه ولم يصرف عنده الا الا
ريالين فقط وبعض دراهم قليلة في ادوية ودراهم وبعد حضور مصطفى بيك كان العلاج مجانا
بدون اجرة ومضى عليه زمن المرض ونحن جميعا نتعهده في اغلب الاوقات وابراهيم افندي
بعد انتقاله كان ياتي اليه من قبل شروق الشمس الى الساعة الرابعة من الليل ولا يتركه الا
وقت النوم وكانت ثياب ابراهيم وكتبه وجميع لوازمه في اودة ابي تراب ولم يكن في اودته
الا فرشه الا فرش النوم لا غير ثم ان ابا تراب معنا في جميع الاوقات الا ما قل وانا نعده كواحد
منا منزلته منزلتنا الا انه تحت تكملة حسبما هو في اغراضنا اما ما ذكرته في شأن اديب افندي
وامركم ابا تراب بالتردد عليه فلعل فيه حكمة تخفى عن عقولنا ورأيكم اعلى وارفع على اني ارى في الاجتماع
عليه ضرر النفس ابي تراب من حيث تغلب شهوته الحيوانية على قوته العقلية فالاولى به ان يكون بعيدا
عن مثار الشهوات . وزادني كدرا ان ابا تراب عندما ذهب ليبلغ اديبا سلامكم اطلعه على المكتوب
بتمامه وما ذكرتم في شأن ابراهيم افندي وكان كدر ابراهيم على هذه اشد من كدره على سوء ما بلغه
ابو تراب حول اخباره لم يحمل من طيش الشريفين فالامل ان لا تثقوا بما يكتب اليكم
فيما يتعلق بشأن اتباعكم فقد يغضبه ما لا يغضب ويرضيه ما لا يرضي وليس بين غضبه
ورضاه الا كما بين ضحكه وبكاه وهو ما بين لمحات البصر اليس عجيبا ان ما نعده اليكم صفي

وانا في حبس الحكومة المصرية قبل ان يراني كان متلقيا له عن محسن مراد مع اني ما رايته ٨٧
من نحو ثلث سنين ثم بعد ما كتب اليكم ما كتب جاء لزيارتي في الحبس ولم يسألني عن شيء يتعلق
بسيادتكم واظن انما حالة ابي تراب في انه صار الى ان يكون من هذا القبيل لا تخفى على فطنتكم
فالرجاء ان لا تعتمدوا عليها ولا تعجلوا بتصديقها فليس يسهل على الصادقين في انتمائهم اليكم أن
يشعروا بان شيئا يكدر خاطركم من جهتهم بدون اي وان كان غير منطبق على الواقع ونلتمس من رايع
كرمكم ان لا تقطعوا عنا ما تفضلون به على حضرتكم والله يحفظكم

في ١٣٠٠ محمد عبده
٨ شعبان

يهدي سيادتكم مزيد السلام ويقبل ايديكم ابراهيم افندي اللقاني والشيخ امين ابو يوسف من اعمال [illegible]
سني في حوادث المصرية والشيخ احمد العباسي من افاضل بيروت والشيخ احمد عباس من نبهائها وارباب
ان حضرة حسن افندي بيهم وكل امثاله بيل الحرية وانتم في ١٣٠٠ محمد
٨ [illegible]

تصوير ١٤٠

Paris le 22. Juillet
8 heure et dine

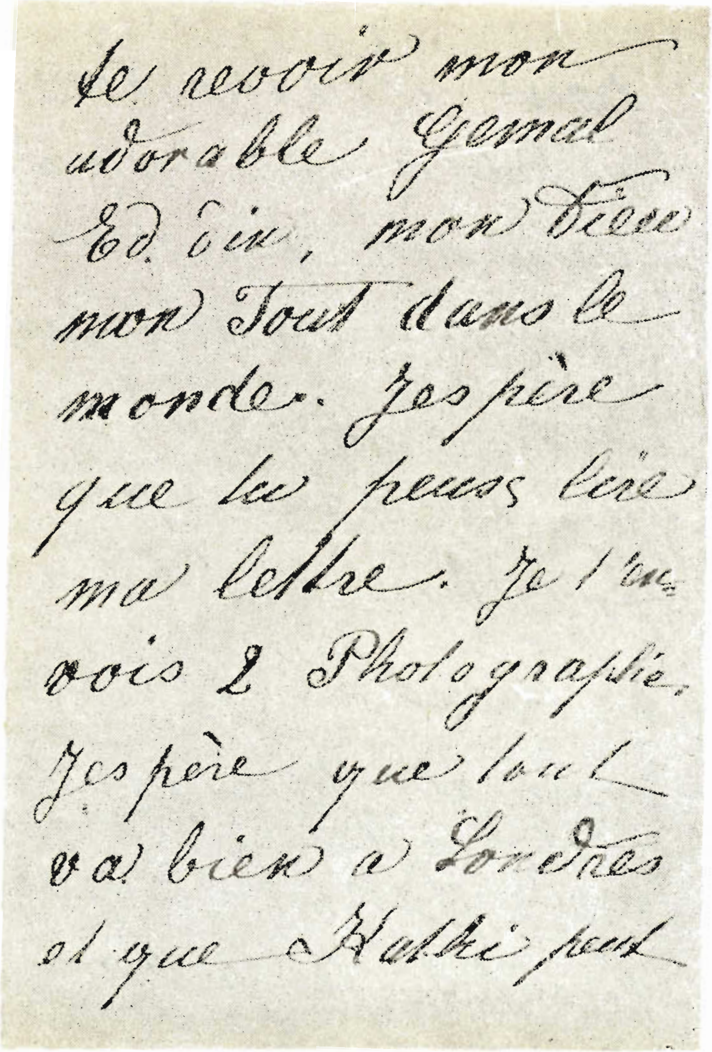
Mon cher Din.

Je viens de la
gare très triste, très
malheureuse d'avoir
quitter mon cher Din
et d'être tout seule
dans cette triste
Paris. Mon cher
Din qui était

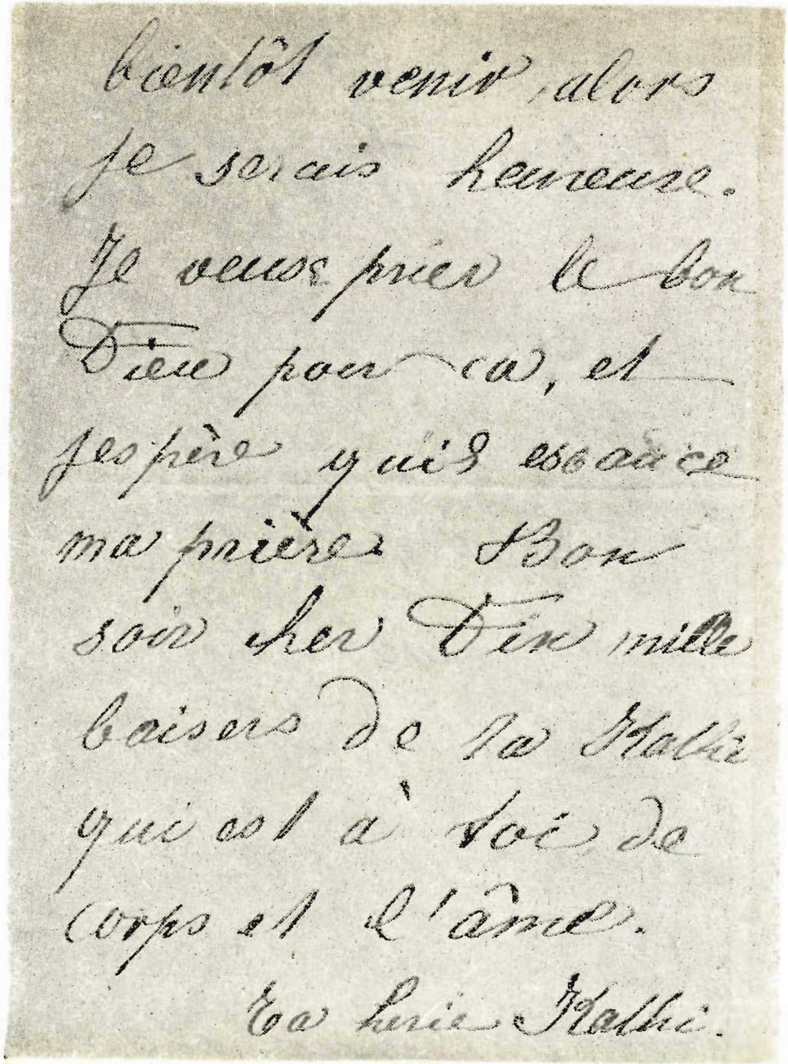
تصویر ۱۴۱

pour Kathi tout
ensemble qui t'aimais
comme plus personne
dans le monde peut
t'aimer. Si je savais
que ca serait pour
longtemps que Din
me quittait je ne
voudrais plus vivre
mais j'espère que
bientôt je pense

تصویر ۱۴۲


te revoir mon
adorable Gemal
Ed. Din, mon Dieu
mon Tout dans le
monde. J'espère
que tu peux lire
ma lettre. Je t'en-
vois 2 Photographie.
J'espère que tout
va bien à Londres
et que Halki peut

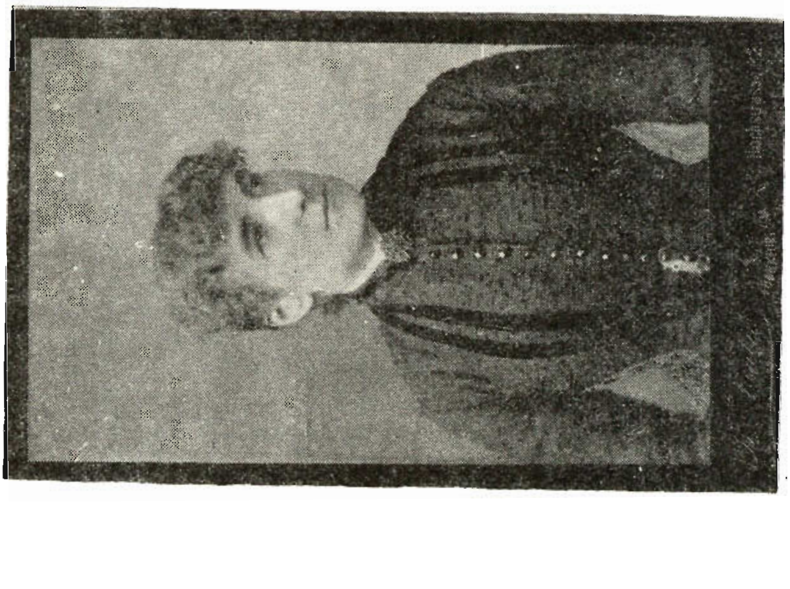
تصویر ۱۴۳


bientôt venir, alors
je serais heureuse.
Je veux prier le bon
Dieu pour ça, et
j'espère qu'il exauce
ma prière. Bon
soir cher Din mille
baisers de ta Halki
qui est à toi de
corps et l'âme.
Ta brie Halki.

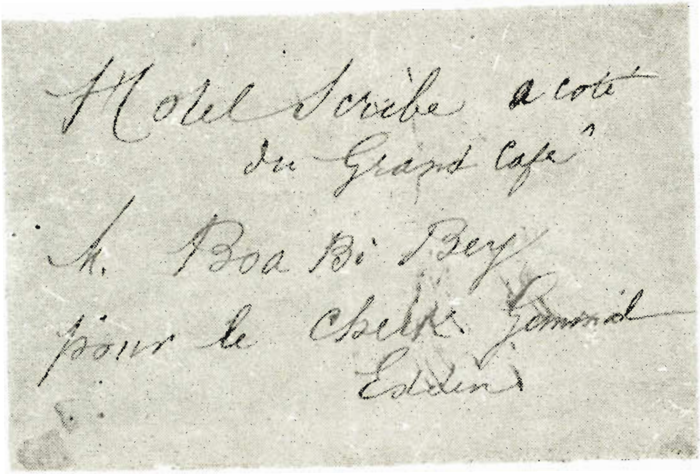
تصویر ۱۴۴



تصویر ۱۴۶

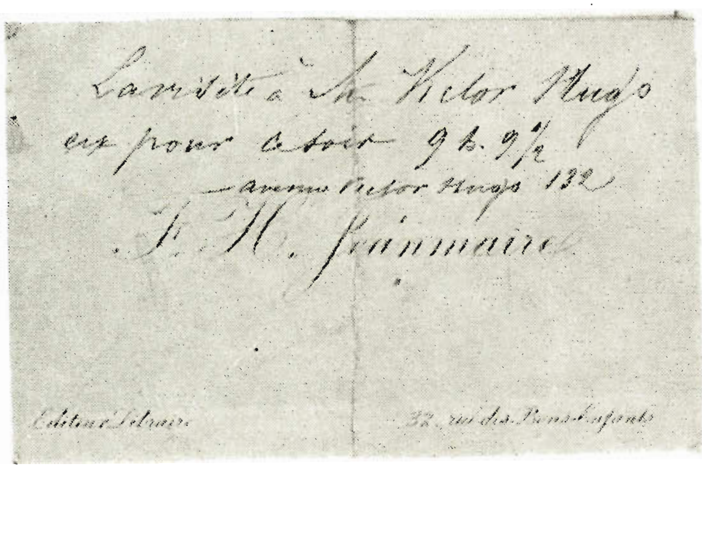


تصویر ۱۴۵



Hotel Scribe à coté
du Grand Café
A. Boa Bi Bey
pour le Cheik Jemmal
Eddin

تصوير ١٤٧



La visite à M. Victor Hugo
est pour ce soir 9 h. 9½
— avenue Victor Hugo 132
J. H. Jeanmaire

Editeur Libraire 32, rue des Bons-Enfants

تصوير ١٤٨

لوحهٔ ٦٨



تذکرهٔ مرور

نمرو ١٥٩

اشکال

سن

قد

چشم سیاه

ابرو

ریش

سبیل سیاه

شکل مخصوص

نام

از باشهبندریت دولت علیهٔ ایران در مصر

دارندهٔ تذکره دولت علیهٔ ایران تبعه‌سندن السید مخدوم ... متوجهاً الی استانبول

جانبنه عزیمت ایده‌جکندن دولتین علیتین میانه‌لرنده موجود

و بر دوام اولان دوستی و مودت کامله اقتضاسنجه ضابطان

و مأمورین دولت علیهٔ عثمانیه طرفلرندن ممانعت اولنمایوب

ولدی الحاجه حمایت و رعایت و مدد و معاونت قلنمق

ایچون اشبو تذکره یدمرور اعطا اولنمشدر

فی یوم السبت ...



نمره

N° 325

تذکرهٔ مرور

CONSULAT GÉNÉRAL
de S. M. I. le Schah de Perse
à Vienne

Signalement.

Âge 50
Taille moyenne
Cheveux noirs
Yeux "
Barbe noire
Teint foncé
Signes particuliers
Religion musulmane
Signature du porteur

Nous Consul général de Sa Majesté Impériale le Schah de Perse à Vienne en Autriche, prions les autorités Civiles et Militaires chargées de maintenir l'ordre public dans les Pays amis et alliés de l'Empire de Perse de laisser passer librement

Monsieur Aga Scheikh Djawat-el-Dine sujet persan, résidant en Russie

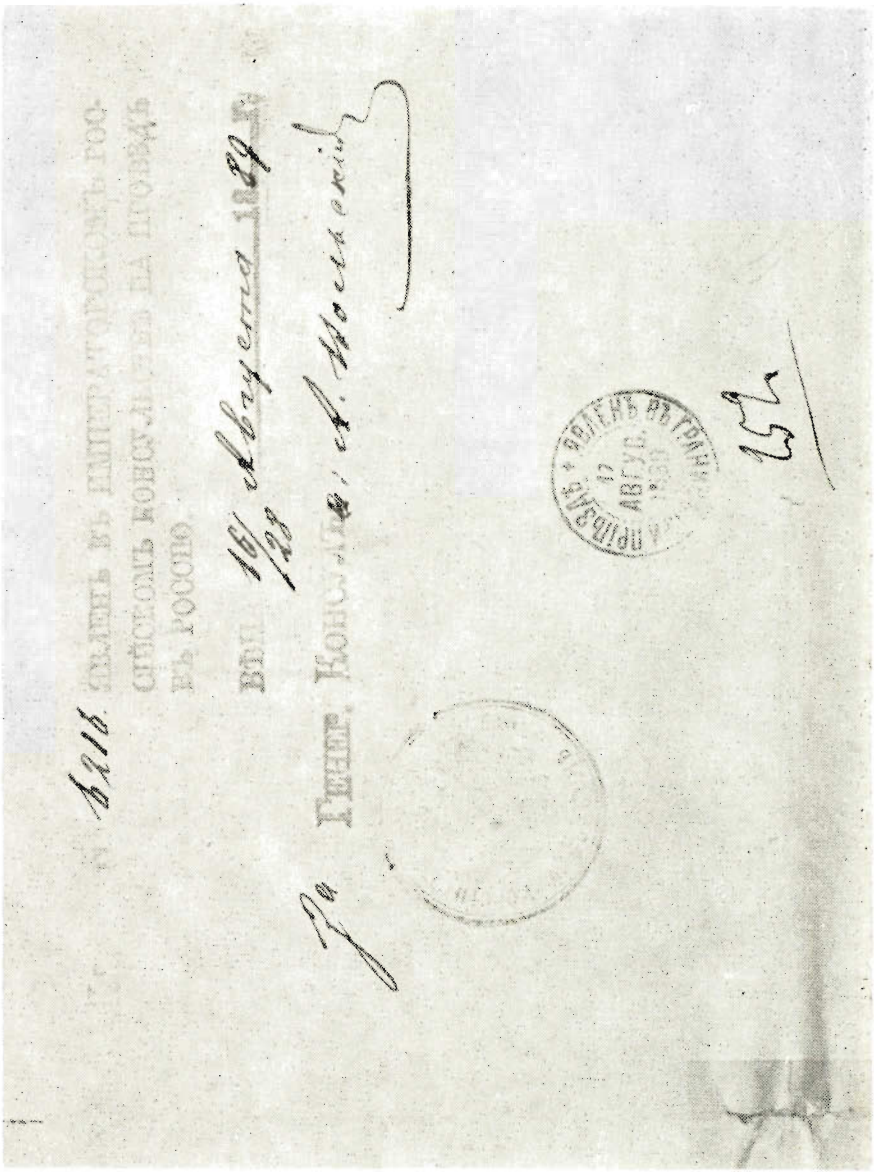
et de lui donner aide et protection en cas de besoin.

Le présent Passeport délivré à Vienne le vingt-sept Avril, mille huit cent quatre vingt neuf

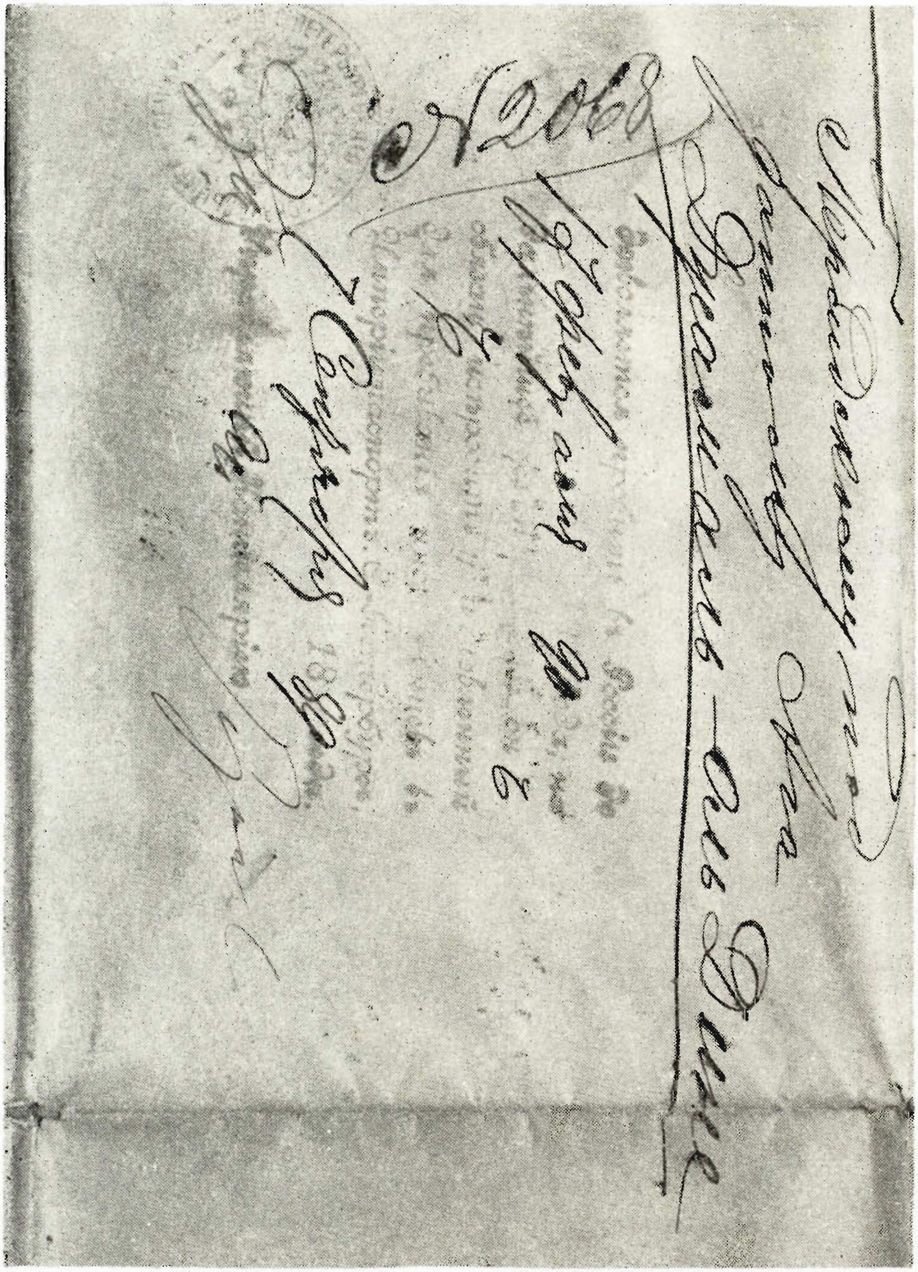
est valable pour un an.

Le Consul général

لوحهٔ ۶۹

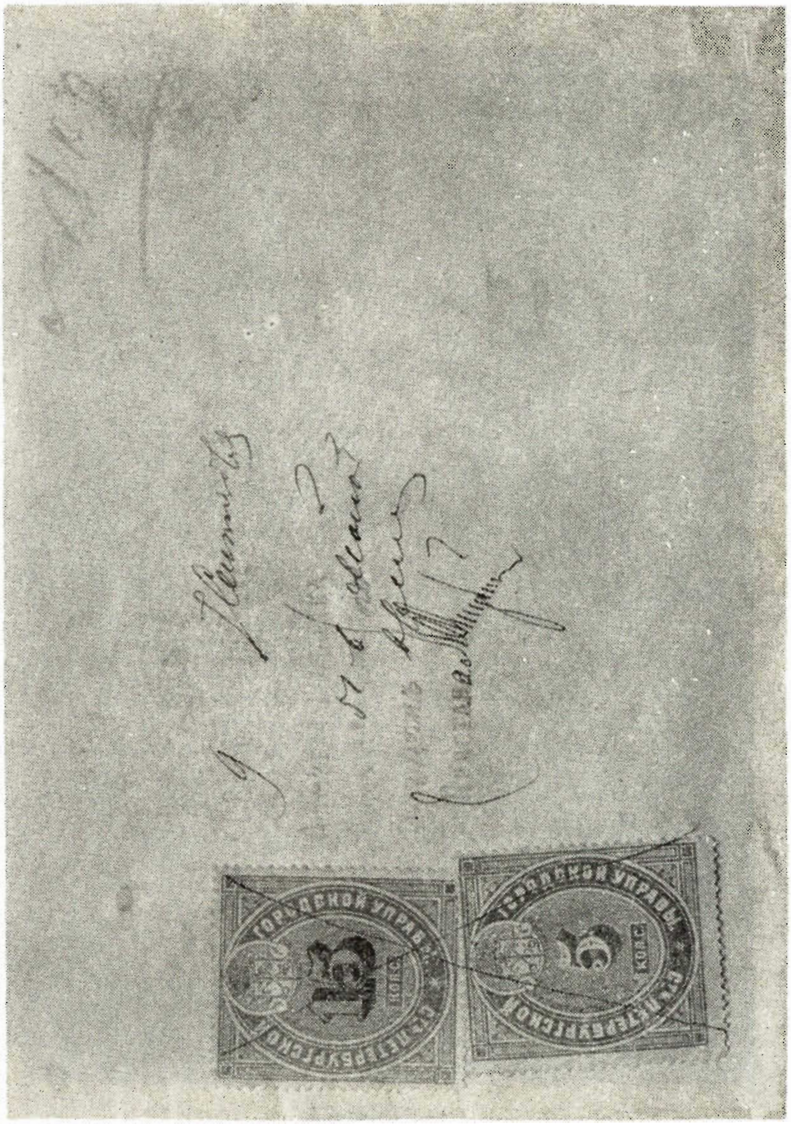


تصویر ۱۵۱



تصویر ۱۵۲

لوحهٔ ۷۰



تصویر ۱۵۳



تصویر ۱۵۴

لوحهٔ ۷۱



تصویر ۱۵۵

تصویر ۱۵۶



تصویر ۱۵۷



عین الانسان و انسان العین سیدنا و مولانا محمد سید جمال الدین الحسینی

[illegible] ۱۳۳۳

LA CORRESPONDANCE PARISIENNE

ORGANE RÉPUBLICAIN INDÉPENDANT

Directeur: **A. E. BADAIRE.**

Bureaux: 40, rue Caulaincourt, 40
(Paris · Montmartre.)

Abonnements: { 10^f^ *par mois.* / 25^f^ *pour 3 mois.* / 80^f^ *par an.* }

Première Année.

N° 38. *Paris, le 20 mai 1885.*

Une conversation du directeur de la "Correspondance Parisienne" avec le scheick Djemal-Eddin.

Nous avons eu la bonne-fortune, hier, de causer pendant trois heures avec le seul Afghan résidant actuellement en Europe, le scheik Djemal Eddin.

Djemal Eddin habite rue Vignon, dans un hôtel de famille. C'est là qu'il nous a reçu avec une grande cordialité.

C'est un homme d'une quarantaine

تصویر ۱۵۸

d'années, de taille moyenne, assez fort. Son visage, au teint brun, est encadré d'une barbe noire courte et peu fournie et d'une chevelure crépue et grisonnante. L'expression de cette physionomie est des plus sympathiques. Les yeux expriment l'intelligence et la bonté. Nous croyons volontiers que le scheikh dit vrai, quand il affirme, dans son langage un peu haché, que les Afghans sont doux et bons. Il ne leur est pas difficile, d'ailleurs, d'être plus doux que les Anglais, leurs ennemis irréconciliables. Lors du dernier conflit, les Afghans avaient des prisonniers anglais. Trois fois par jour, un scheikh (prêtre afghan) leur rendait visite, pour les exhorter à prendre patience, à ne pas se tourmenter. Ce scheikh faisait des efforts touchants pour relever le moral des prisonniers, lesquels étaient traités avec la plus grande bonté. — A la même époque, les Anglais traversèrent un village afghan, où il n'y avait que des femmes, des vieillards et des enfants. Ils massacrèrent ces femmes, ces vieillards et ces enfants, au nombre de trois mille, et incendièrent les maisons.

"Voilà la différence, nous a dit Djemal Eddin, entre les Anglais, peuple civilisé par excellence, et les Afghans, qui n'ont pour ainsi dire aucune instruction. Mais les Anglais sont un peuple méchant et cruel par nature; l'instruction ne peut pas changer leur caractère, tandis que les Afghans, les Hindous sont bons et humains. L'ignorance dans laquelle ils sont plongés, par la faute des Anglais, qui veulent les abrutir, n'a pas pu modifier leur manière de penser et de sentir."

Récemment, un Anglo-Américain, rédacteur d'un journal de New-York, se présentait chez Djemal-Eddin, et entama la conversation en parlant des Russes. « Maintenant, dit-il, les Afghans vont sans doute vouer aux Russes, qui leur ont fait la guerre, une haine semblable à celle qu'ils ont vouée aux Anglais. »

« Vous vous trompez », lui répondit [illegible]

de lâche cruauté) autant de barbarie à l'égard d'un peuple conquis. — J'ai vu l'Algérie ; le gouvernement français y a eu des agents qui ont commis des actes blâmables, mais jamais les bureaux arabes eux-mêmes n'ont approché des exactions commises par les Anglais, partout où ils règnent en maîtres. Aussi, la population tout entière des Indes anglaises est-elle décidée à secouer ce joug abhorré. Toutes les classes sont d'accord là-dessus : rajahs, nababs, ulémas, riches et pauvres, tous veulent en finir avec l'oppresseur infâme, avec la pieuvre. Un soulèvement général aura lieu au premier signal, et alors, il y aura des massacres. L'Anglais a, en effet, tellement exaspéré ce peuple si bon et si doux, ce peuple chez lequel il est interdit de tuer même des serpents, l'Anglais a si bien appris, par des exemples sanglants, aux Hindous qu'il est permis aux hommes de tuer leurs prochains, qu'à la première occasion, les indigènes noieront leurs oppresseurs dans des flots de sang. » — —

Après avoir causé pendant quelque temps encore des affaires de l'Afghanistan et des Indes, nous parlâmes d'autres questions, telles que le mouvement socialiste, le groupement des partis, en Europe, etc.

"A mon avis, dit le scheik, il faut se garder comme de la lèpre des doctrines de cosmopolitisme! aussi absurdes que le fameux axiome: "j'aime mieux ma famille que moi-même, ~~et l'Univers que~~ ma patrie que ma famille, et l'Univers que ma patrie". Oui, on peut aimer sa famille plus que soi-même; oui, on peut aimer sa patrie

Djemal-Eddin, "la blessure que nous a faite la Russie est légère. Les Russes ont commencé la guerre afin que nous ne croyions pas qu'ils ont peur des Anglais. Mais bientôt ils ont dit: "nous ne voulons pas nous battre avec vous", et le combat a été terminée. - La blessure que nous ont fait les Anglais, elle, est une plaie gangrénée, que rien ne peut guérir. C'est comme le mal fait aux Français par les Russes et par les Allemands: le premier est oublié, l'autre ne le sera jamais." -

Parlant des Indes anglaises, le scheik s'est exprimé en ces termes:

"Les Anglais n'ont pas le droit, je le répète, de se dire un peuple civilisateur. Ils ont tout pris aux Indes, sans leur donner quoique ce soit en échange. Ils ont tout fait pour abrutir et pour démoraliser les Hindous. Tous les moyens leur

ont semblé bons, pour atteindre ce but infâme. Les indigènes sont voués à la misère, à la faim. Si on a besoin d'engager un serviteur, aux Indes, cent se présentent et vous offrent leurs services à raison de cinq francs par mois. Dans les écoles, d'ailleurs de création récente, on n'enseigne aux enfants qu'à craindre l'Angleterre et à mépriser leurs ancêtres, qu'on leur représente comme ayant été sauvages et cruels, avant la venue de l'Anglais "civilisateur".

"J'ai vu beaucoup d'administrations, beaucoup de gouvernements", a continué Djemal-Eddin, "mais jamais je n'ai vu de gouvernement agir avec autant de perfidie, autant

plus que sa famille, mais on ne peut pas, on ne doit pas aimer l'Univers plus que sa patrie. Ce n'est là, d'ailleurs, qu'une phrase vide de sens; le cosmopolitisme est une plante qui ne peut pousser que sur un sol décidé à ne rien produire, à ne rien donner. — Un peuple où le cosmopolitisme peut devenir la doctrine de la majorité, ce peuple-là est perdu. Voyez la Grèce, voyez la Perse !" —

Pendant que le scheikh prononçait ces dernières paroles, on lui apporta les journaux du matin. Djemal-Eddin les ouvrit aussitôt, pour avoir des nouvelles de la maladie de Victor Hugo.

Hugo, nous dit-il, est une gloire pour la nation française. C'est un soleil qui rayonnera toujours. On le dit cosmopolite, mais il ne l'est pas. Il est Français il est patriote. Son idée d'États-Unis de l'Europe est une fantaisie de poète."

Djemal-Eddin nous raconta, alors, qu'ayant rendu visite, il y a deux ans, à l'auteur des Châtiments, il lui demanda :

"Quelle est la chose que vous avez le plus admiré, dans le cours de votre existence, la chose que vous avez trouvé le plus parfaite, la plus belle, la meilleure de toutes ?"

C'est la rose", répondit Victor Hugo.

Cette conversation, dont nous ne publions ici qu'un résumé succinct, avait duré de 10 heures du matin à une heure et quart. Nous nous retirâmes, bien décidé à user de l'autorisation que nous donna le scheikh de venir le voir aussi souvent que possible.

Une indiscrétion, pour terminer : Djemal-Eddin se propose de publier un long travail politique et philosophique dans l'excellente publication de M. Marbeau, la "Revue française".

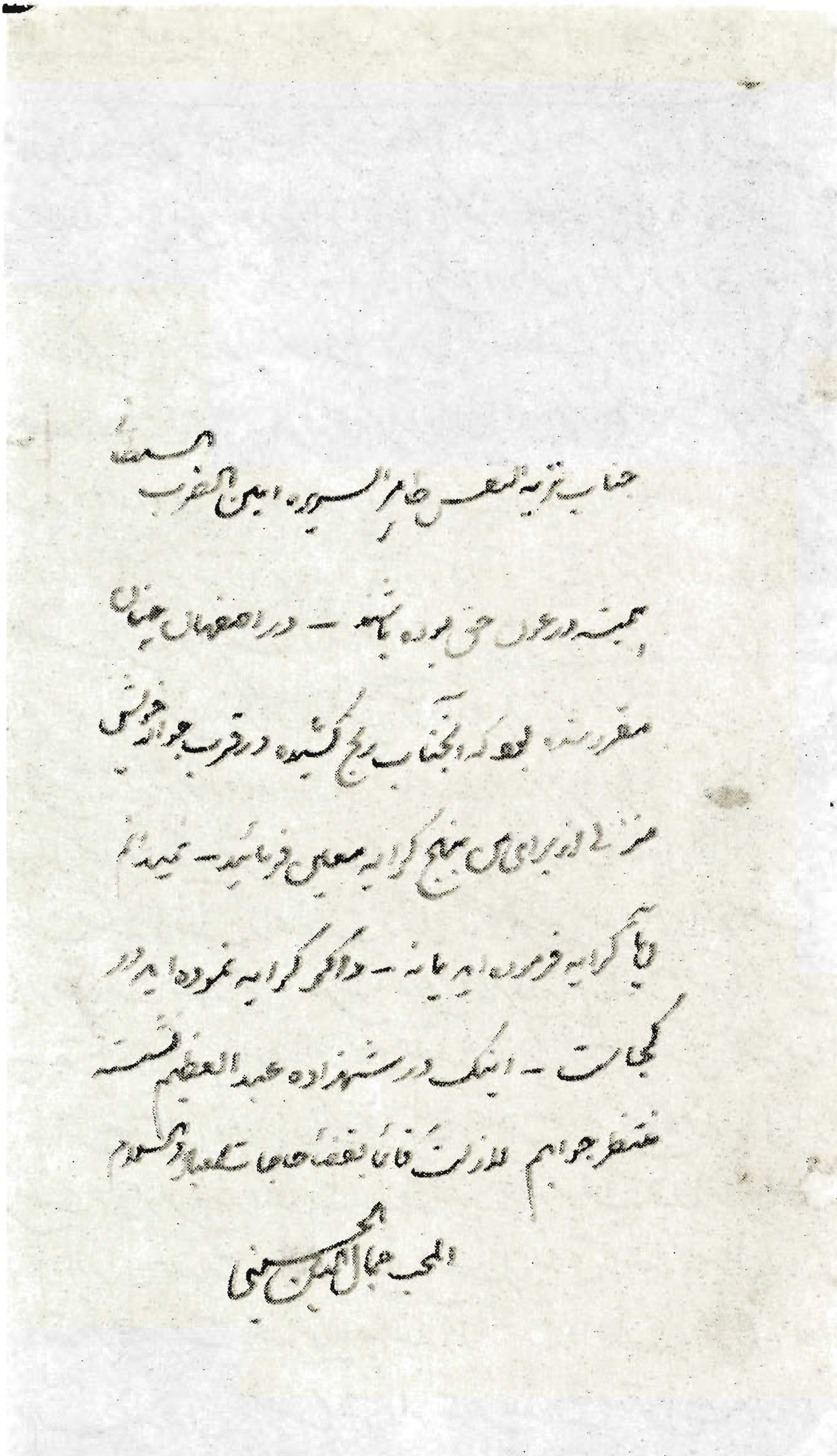
هذه مقالة عربية [illegible]

ان العجب يدعو الناس الى الكبر والكبر يصير سببا للنظر الى سائر الناس بالحقارة ولعملهم افعالا
غير مطبوعة والعجب من خواص النفوس الصغيرة ومن لوازم العقول الضيقة دائرة ادراكها
لان من يكون ادراكه وسيعا وافكاره عالية يعلم ان للكون مراتب لا نهاية لها وفي كل مرتبة من
المراتب معنوية كانت او صورية غير متناهية ولما انكشف هذا الامر على احد في كل مرتبة
كان كلما ينظر الى ما فوقه لم يحصل له الا القصور والاعتراف بعجزه وانفعاله لان الانسان
لم يكن لعلمه اعتمادا وللقوة نهاية وللغناية وثروة نهاية ثم ان كان احد على العجب
معجبا بنفسه ليتبدل الى بعض من المراتب لم يكن سببه الا عماه وعمهه لانه
يزعم ان عقله فوق جميع العقول فلهذا التفوق نفسه على غيره وضعف مزاجه
واختلاط نفسه يصير سببا الى ينبه ببعض من المزايا للانسان ويحصل له النشوان والسكر
بحيث يفعل اعمالا غير مستحسنة ويحقر ويوهن سائر الناس ما دام في مقام هذا العجب والكبر
وما يحصل للانسان بسبب المضرة ان اول مضرته انه يمنع للانسان من وصوله الى مدارج
الكمالات غير متناهية ويزيل النفوس والعقول من طلب المعالي ومتى يوجد في الانسان هذين الخصلتين
يجبره على الوقوف ومضرة اخرى انه يدعو جميع الناس على العداوة ويقطع سلسلة [illegible]
هي اساس حياته وهو بواسطة هذه الصفة الذميمة في زاوية الوحشة والدهشة مغلول اليدين
يحبس والعجب انا نرى في بلدنا كثيرا من الناس من المتكبرين لكنهم القائم في عالم ومن
~~[illegible]~~ الفخر والعظمة على السماء والارض ومع هذا الا وجه.
فيهم مزية داعية الى هذه كلها الا انظر الى هولاء كانهم ليس في الكروم وضعفاء
رجالهم على رجلهم ونسائهم [illegible] من اللذة والسوق والانظر الى الذين صبر ربهم على نعمي
ووضعوا قلنسوهم على رءوسهم عروجا ونظرهم متكبرا في حال العبور على السماء والنار
لا سبب يفعلون كما هم فخروا لمالكهم هل اشترى امرا بديعا وهل اوجد علما جديدا.

وهل كشف سرا من للدسائس ان آخر هل هو مارث لملك وهل هو كركو ام هل هو
كرسيا لذي ام هو سبارك ام هو بالبستان او عرش لك او نقطة ام هو الفكر
او كلبلوام لا بل اصرخ ملك البرق او ~~الستر كهيم~~ او انت الملك كهذا هو هذا العجيب
وهذا التكبير الذي لا صلة له وان كان للدنيا شعورا او كان ~~الشر~~ عنده يثوب
في الخجلة واما الحق نفسه في زاوية من لا يعرف نميره وهذه الصحبة السنية يوصف قليلا
الا في الشرق

مقاله فارسیست که برادر ایمان عربی نوشته بخط ملا [illegible] صاحب جلال

جاهل بخلاف اقویا میلکند و به قسوت و درشتی مینازد و بوقاحت مباهات می‌کند جاهل دشمن خود و دشمن همه عالم خیرخواه خود را گمراه میجوید و زهر را تریاق گمان میکند و ارض سبیل وعر را سهل و هموار می انگارد و فرار را در طریق خود برهان گمان میکند در دائره وحشیه حرکات رجوعیه بار آورده چون گاو عصاری کمال میکند و قطع مسافت مینماید احجام اقدام در جای اقدام احجام میکند و جبانت قصد احجام کند به پیش روی خود هجوم می آورد از مزاق [illegible] بی ضرورت و با کسان معامله کند [illegible] ابتدا به بدی و خود معامله مینماید و باقی [illegible] آن که [illegible] نکال بار آورد حقوق طبیعیه را درک نکند و حقوق شرعیه از عمال نداند و آداب رسوم متداوله را هیچ و لغو می شمارد بلا سبب در غضب میشود و چون در خشم شود اقرب اش از حیوانات درنده‌تر میگردد چه آنکه سباع حیوانی را مگر از برای قوت [illegible] نکشند و اما جاهل میدرد و میکشد و میسوزاند بیرون آنکه مرا [illegible] از برای حسیت [illegible] شرخواره [illegible] بی شفقت [illegible] سر میدرد [illegible] و خود را [illegible] و با زنان [illegible] و درشتی را انگار [illegible] با معاملات [illegible] دانایان بجا آورد مروت را حبا [illegible] مسکینه و شفقت را صفات زنان گمان میکند صبر و حلم را از جهت ضعف نفس حمل میکند و صیانت حقوق را [illegible] از نامردی و بزدلی میداند از لذت عفو آگاه نیست و فضیلت رقت در لوح نفس او [illegible] نقش نبسته [illegible] تا [illegible] و لطف و نعمتش [illegible] چه بسیار دشوار است ترتیب جاهل [illegible] قادر بر ادراک [illegible] و نصیحت [illegible] فهم و [illegible] فاتر [illegible] سفها [illegible] خلقت [illegible] و کلمات [illegible] لطیف [illegible] چون جلودان [illegible] مؤثر [illegible] از آن صفات دنیه و سبب [illegible] و اخلاق [illegible] و استبدال آنها بمکارم اخلاق و [illegible] صفات و [illegible] چه بسیار دشوار است و [illegible] آن را [illegible] محول به [illegible] صعب است راه تبدیل صفات عقلی است چون طریق [illegible] چه [illegible] را به رقت [illegible] را به مروت انتقام را به عفو صلابت را [illegible] را به حلم و [illegible] را [illegible] جور را بعدل مبدل کند چه بسیار دشوار است



هو

جناب نزیه النفس جامع السعاده امین الضرب

همیشه در عون حق بوده باشید — در اصفهان چنان

مقرر شده بود که آنجناب پنج کشیده در قرب جوار خویش

منزل از برای این بنده کرایه معین فرمایند — نمیدانم

آیا کرایه فرموده اید یا نه — و اگر کرایه نموده اید در

کجاست — اینک در شهزاده عبدالعظیم نشسته

منتظر جوابم لازمست فانیا بقضاء حاجات مشغولم

المحب جمال الدین الحسینی

تصویر ۱۶۷

سالک مسلک حق و راستی جناب حاجی محمد حسین امین لا زال محفوظاً عن سوء القضاء

در تلغراف خبر داده بودید که جواب در یک کلمه بنویسید – پس خطا میکنید و نمیخواهم
در شما بغیر از راست گفتاری گمان دیگر کنم – مکتوب رسیده – بچه بادی کجی کرده
– مسلکی که با من نموده نعمت است بیمورد از راه عدل و انصاف بسیار دور است
= اگر در حق ایشان شبهه دارید و یا یقین در هر حال بنا بر سنت الهیه
منحرف شده – خداوند تعالی با احاطه علم ازلی ایشان تا در محضر ملائکه
و انبیا وضع میزان و بسط حساب و اقامه شهود مثل جوارح
و اعضا جانی را تکفیر نمیکند و عذابش نمیکند – از سنت الهیه سر باز زدن
در هیچ حال خوب نیست – و لیس بعد الحق الا الضلال – شما معصوم نیستید
شاید خطا کرده باشید – با خلق خدا آن کنید که چشم داشت از خدا
دارید = و اگر مقصود شما این است که این منفعت بخویش تا بر سد
چرا بیگانه از آن متمتع شود – این خلاف مروت است که شخصی سالهای
دراز به شما خدمت کرده باشد و شما حقوق آنرا ملاحظه نکنی و یکبار
بملاحظه منافع خویش در بر خرابی آن بلا سبب بکوشی البته باید دانست
که بالای این قدرتهای ضعیف ما قدرت غیر متناهی تعالی خدا است
پس ممکن است که آن قدرت کامله بجهت دل شکستگی شخصی خانه چندین
ساله شما را بر باد فنا بر دهد = و اگر از برای این است که نمیخواهم که کسی

[illegible]

منتفع نشود جز خجلت (خیلی خجالت در حقیقت دارم) البته در آن وقت باید بدانی که خجلت
هدف تیر انتقام الهی خواهی ساخت (استجیر بالله) — مخرج نفس طماع همیشه در
قبضه قدرت خداست — اگر بر دست پرورده خجلت حسد میبری (استعیذ بالله)
باید خود علاج کنی پیش از آنکه مورد سخط گردی (هیچگونه این گونه توهم در حق تو
نمیکنم —— و در هر حال من در شهر مسکو قول دادی و بالفعل نشان
کردی — بشما این گونه امید نداشتم — بسیار رنجیده شدم — و اگر از عزم
خود منصرف نشوی رنجش بر دوام خواهد بود — بلی محاسبه کن اثبات
غش و اختلاس بنما پس از آن هر چه خواهی بکن — و در آن وقت در نزد خدا
و خلق بری الذمه خواهی بود — و الا نه در آنجا ترا عذری خواهد بود و نه در اینجا
از ملامت خلق خواهی رست — با کاتکوف ملاقات کردم بسبب بیمار شدنش
و مع تکلیف نکرد که پیش امپراطور بروم بعد از چند روز خواهم رفت
— و در روزنامه های مسکو و پطرسبورغ ترجمه حالم ثبت شد و بجراید
پاریس هم بنهج تلغراف ذکر شد والسلام

دوست حقیقی شما

جمال الدین حسینی

طیب السریره حسن السیره جناب حاجی محمد حسن امین لازال محفوظاً

بعون الله من غدر کل لئیم و مکر کل رجیم آمین

رقعهٔ (کاشته شما) شما رسید – خداوند تعالی کنج ساکر شرمش طبیعتان خسیس النفس

که میخورند و میبرند و میدرند ولیس لنا آن بر تیغ نامه میرسند همیشه صحیح است

– ز پر خونین دل سخن براند بعد – اگر از دست خویش است چاره جز صبر نیست

در میدان نیست – و اگر بیگانهٔ ناتوان است – نتوانم بگویم که حق دارد

چونکه قوی را ممکن نیست که با ضعیف در مبارزه حقوق حکم عدل واقع شود

مگر آنکه بپایه او تنازل کند – البته در آنوقت واجبات ذمه ادا نتوانسته

نا شده خواهد بود ...... – و اگر زبردست است البته من حاضرم

که شاخ ابتوی بقوت الهیه بشکنم در هر جا باشد – در هر جا باشم

— و الحق چند روزه را فراموش نخواهیم کرد — اگر عقده‌ای پیش است بیا کن

— از مضامین مکتوبتان چنان ظاهر شد که گمان کرده‌اید که میرزا نعمت‌الله

محل بر اندازتان که چنان مکتوب سخنی بشما بنویسم — بسیار کم حافظه شده‌اید

همان مضامین را بتمامها در غیاب میرزا نعمت‌الله تا آنکه بشما گفتم

— من برای خیر شما گفتم — مکتوب عربی العبارة فهمیدن را خواهم بسیار

خوشم آمد عباراتش نگاه دارید و بمرور بفهمید و بمن برسانید — و من یک مکتوب

ده روز قبل به او نوشته بودم — و امیدوارم که دوستی الی میرزا جعفر

همیشه در ظل عنایات شما مسرور باشند — و سلام دوستانه به ایشان میرسانم

و فردا به (بطرسبورغ) خواهم رفت و السلام

دوستتان جمال الدین الحسینی الافغانی

یکشنبه ۲۴ ذی‌القعده [۱۳۰۶]

همین روز در خانه حاجی محمد جواد مهمانم

و فردا خواهم رفت

۹ جزیرهٔ فرنگ

بطرسبورغ

جناب محتشم حاجی محمد حسن ایلچی در دربار سلطنتیه همیشه در حالات نفسیه و بدنیه در کمال اعتدال بوده باشند

خبر تازه چه میشود شما را — سیر آلام بر روی است و شمشیرهٔ ایمان را از نیام کشیده اید
— خدا کند که در مقابل حق نباشد — قوهٔ واهمه اگرچه از نقص عقل و اشتغال آن
به ترتیب و تربیهٔ راجع به وجود آمده است — ولی او را قوتی است بسیار شدید
که در غالب نفوس بشریه با عقل در نبرد آمده بر او فائق میگردد — و جمیع ضلالات
عالم انسانی از او نشئت نموده است — و اوست که حق را مشتبه نموده تجربات باطل خویش
ظاهر میسازد — و باطل را از زرق ساخته به هیکل کمالش بر عالم جلوه میدهد — اوست
که در خیر مطلق به وساوس خود سیئات اشد شرور را بابصار نمایش داده بیمار را مکالمه
محروم مینماید — و شر را بزیب و زینت دلربائی آرایش نموده نفوس را بر آن ترغیب میکند
— و حکما این قوهٔ واهمه را شیطان عقلش میخوانند — ولکن فرق بعید است میان
آن دو — چونکه شیطان بیچاره اگرچه انسان را از سلوک سبل حق و حقیقت
باز میدارد ولکن او را در تمتعات و لذات دنیویه و شهوات بدنیه مساعده مینماید
— واما قوهٔ واهمه انسان را از سعادت دنیا و آخرت هر دو باز میدارد — در عین
غنی وجود توانگران را از خوف فقر میکاهد — و در حین شادمانی ابواب احزان
گذشته و اکدار آینده را بروی باز مینماید — و از برای تلخ کردن زیست انسان
در اعوان و اصدقا و اهل و عیال و خدم و حشم شخص شبهها القا میکند تا آنکه همیشه
معذب بوده باشد — از دست این دشمن دیوانهٔ باطنی درین عالم ابدان حتی
کملین را هم بسیار دشوار است که بالمره خلاصی و نجات حاصل کنند

– و باوجود این امید آن نداشتم که تا بدین درجه واهمه بر شما چیره شود — من شما را
بهمت و غیرت و جسارت و اقدام ستودم — و این اوصاف همان اوصافست
که از نهایت شرف انبیا و اولیا با آنکه معارج عالیه و جنبهٔ لاهوتیت داشتند بدانها
فخر مینمودند — و اگر در اعدای ایشان همان صفات یافت میشد از ستایش آنها بدان
سجایای کریمه استنکاف نمیکردند — و شما قوهٔ واهمه را آن داشت که آنها را بر اخس
اوصاف مجرّده (یعنی دروغ گوئی) حمل نمودید — این یکی — دوّم آنکه چنان
گمان کردید که من با شما و یا غیر شما بکنایات و تعریفات سخن میگویم — من
چرا با شما بکنایه چیزی را بیان کنم — و من چرا به شما دروغ نسبت بدهم عجیب
– سبحان الله — بلی عقائدیکه از وهم آید از وهمی زائل شود — خطرات قلبیه
و اوهام را هیچ اعتباری — من این سفر شما را بفونکشان و آن نیت خیر شما را از آثار
همت و جسارت شمرده بودم — دل خودرا اصلاح کن — چرا باید وهم تو را باخلاق
فاسده باز دارد — شما بمن نوشته بودید که من در خط سیر از برای تحصیل اذن
سعی کنم بالحی خبر فرستادم ایشان جواب دادند برای شما نوشتم — پس چرا باید توهم کنی
که با تو بکنایه سخن میگویم — جناب ... دل خودرا اصلاح کن — من هرچه میخواستم
با شما بنهج صراحت بیان میکردم — اگر آنها تغییر بیابد من همانم ... — و اما
میرزا نعمت — من با میرزا نعمت الله مخالف نیستم — من میخواستم که جمیع اعمال
شما بر نهج حکمت بوده باشد — از جهت شما شفاهاً و کتابةً گفتم اولاً باید حساب کرد
– حالا خوب تصور کن چون اولاً حساب نکردی اگر حق هم بطرف شما باشد هیچ گونه
اثبات نتوان کرد — اگر دست برداری خواهند گفت که خواست ظلم کند ولکن
عاجز شد و نتوانست دست برداشت — و اگر مطالبه نمائی و او را برای حساب بطهران
بکشی خواهند گفت بجور و ستمکاری بیچاره نعمت الله میخواهند خراب کند — نیست

تصویر ۱۷۳

بنده اگرچه از اول نصیحت‌های مرا پیروی نکردید — من میرزا نعمت‌الله را در خانهٔ شما دیدم و معاشرت هم
با شما درجات بیشتر است از معاشرت با او — و با این همه او را و تمام شما را باز من شما را
اکمل از بیشتر ایرانیان میدانم — خیال فاسد مکن — شما خارج نیستید — از این
درگذریم — اما فاضل بسیار عجیب است که چرا در مدتی مکتوبی ننوشته بلکه
خدای نخواسته در این جوانی او را وهم و تشویش غلبه کرده است — باید هر وقت مکتوب
بنویسد گاهی عربی و گاهی فارسی — و بدعا و سلام تنها اکتفا نکند بلکه بعضی تفصیلات
بنویسد تا آنکه قوهٔ کتابت و انشاءش افزون گردد و فکرش وسعت گیرد و منتظر
آن نباشد که من مکتوب او را جواب بدهم — البته من گاه گاه برای تشویق او جواب
خواهم نوشت ولی در وقتیکه مضامین مکتوبش عالی بوده باشد — جمیع متعلقین
و وابسطه‌ها و احبای خود و ما را سلامها برسانید — باز بشما میگویم دل خود را
اصلاح نمائید — و در همه جا بر خود چیره شوید — خداوند عون شما باد در کارهای خیر

والسلام

دوست شما جمال الدین الحسینی

تصویر ۱۷۴

بطرسبورغ

۳۰ اوری فرنگی
شعبان

جناب محتشم مکرم حاجی محمد حسن لا زال از مصائب غیر منتظره مصون باشند

سطری که در حاشیهٔ مکتوب سابق نوشته بودم که پاره‌ای از خاطر محو شده بود — شخص جوان تا آن
همه مقهور حالات طبیعیه است — نه عقل را بر فرحت و حزن و غضب آن
حکمیت نه دین را — کمال عقل و دین حقیقی که انسان را در شناخت حاصل میشود
باید از سطوت طبیعت رستن رهائی بخشد و حالات طبیعیه را مسخر گرداند — تا که
فرحت و اندوه و خشم آن همه در دایرهٔ عقل و دین بوده باشد — ازین راه میتوانم
بگویم که شما را بس لایق نیست که از موت والده و فوت کریمه اندوهناک شده
— بلکه باید در این عمر بس اندک تجربه‌ها و معاشرت با اصناف عالم از صالح و طالح
اندوه شما بر ارتکاب رذیله و یا ترک فضیلتی باشد — و فرحت شما باصلاح ذات خود
و تحلیهٔ آن بصفات حسنه و اخلاق کریمه که اعاظم افراد انسان بدانها فخر میکرده‌اند
بوده باشد — نه بغیر آن — و اصلاح ذات خود (چون تجارت) بعد از عطیهٔ الهیه
موقوف بسعی و اجتهاد است — و فکر شبانه روز میخواهد — و حساب باید کرد
— و همیشه باید در خوف و وحشت بود که مبادا در حساب خطا شده باشد — و افکار
عقلیه و اخلاق نفسیه را (چون بضاعت تجارت) باید تجربه‌ها کرد و با اهل خبره
فن آنها را در سؤال کرد و تفتیش نمود — البته اهتمام انسان در قوام ذات خود
اشرف است از سعی آن در خارج از خود — و چنان گمان نشود که باید از کار
جهان دست کشید — نه نه — بلکه باید کار جهان را بر نهج حق و عدل
و از برای (خدا) کرد چنانکه (خدا) میخواهد — و خداوند تعالی میخواهد

که در عوالم سفلیه نیز چون عوالم علویه همه کمالات و زیب و زینت خود را در همه چیز و همه جا مشاهده نماید
و همه بزرگمندی و قدرتش را در عنوان صنایع و آثار آن ظاهر گردد — و انسان را در همه
حالات حق مظهر کمال خود قرار داده تا آنکه در مظاهر شاهد کمالات غیر متناهیه او باشد — و بهترین انسان را
جوهری که انسان کمال آن تمهید کرده نه انسانهای قال که بغیر از تقطیع اصوات و تهیج هوا چیز دیگری در آنها
نیست — خداوند یاری کند — و همه پاک سرشتان را جلوه گاه کمال و جمال حق نماید آمین
— و اما امر نعمت که در مکتوب حضرت شرح آن را بر شما عرضه کرده بود — الله شما را بر نهج
حق و عدل بلکه از آن بیشتر را قبول خواهید نمود — و امیدم چنان است که هیچگاه شما بتعدی
و اجحاف که صفت جباران است راضی نخواهید شد — جواب جناب علاءالسلطنه را هم
امین السلطان را در جوف مکتوب شما بعنوان خود شما روانه طهران نمودم — اگر بکمال
درستی برسد سلام ارسالش — همیشه شما و اهل خانه و متعلقین شما سلامت بوده باشید والسلام

دوست شما جمال الدین الحسینی

[illegible] ۱۵ [illegible]

جناب محتشم محترم حاجی محمد حسن امین ... حضرت ... مظهر عنایات

چقدر مفخرت است که میخواهم جواب بلغت شما بنویسم ولکن بعضی خطرات مانع میشود
و این لذت از طرف باشد — جود مطلق الهی در هر طبیعت و ماهیتی بنوعی جلوه میکند
— است زلال خوش گوار در هر تخمی بر حسب سرشت آن طعم دیگری در مذاق
ظاهر میشود — مراتب در عالم افاضه و استفاضه بمنزله دو کفه میزان است
— معامله حق با انسان بر وفق معامله اوست با خلق — پس باید همیشه عنایات
غیر متناهیه حق و قصور اندازه خویش را در پیش نظر داشته با خلق خدا همان گونه
معامله کرد — از خداوند تعالی علی الدوام طلب تحقیق نعم عظیمه و غیره ... خود
خود ... و همیشه طلب غفران ذنوب صغیره و کبیره نمودن با وجود این
خلق را از خوان نعمت محروم داشتن و بر زلات حقیره با نهایت خشم
عقاب کردن بسیار جای شگفت است — انسان باید مستمراً در دعوات حق
بگوید که — ای خداوند من — من بدین عجز و ناتوانی بر زیر دستان
رحم میکنم و گناهان آنها عفو میکنم — پس اگر تو با آن قدرت مطلقه و رحمت
نامتناهی بر این عاجز رحم کنی و از ذنوبم درگذری و مورد عنایات خاصم
سازی چه عجب باشد — اینست عدل — و خداوند تعالی عین عدل است
— برای همه فرمان یابیش و یا کم و در حالت توان کرد نباید عاجزی را
حبس کرد — باید انسان خود را بکمال سعی کند که مظهر صفات

تصویر ۱۷۷

کمالیه حق با تو بود — انسان طالب رشاد نباید که خود را بازی دهد — اگر زنده در طبیعت آن
قابل غفران نیست از خدای خود چگونه میخواهد — اگر کسی احساس صرف مکروه شود
و بدون سابقه عملی را نفی بکسی نبود در آن وقت از خداوند ما طالب احسانها صوری
و معنوی بود بناءً البته دین خودش یا خدا را میخواهد بازی بدهد و این عین نقص است
و یا خود را و این جای خنده است — میرزا نعمت الله از اطاعت شاه سر نخواهد پیچید
و شاه هم نباید کاری بکند که باعث تنفر آن بشود — میرزا محمدرضا اگر مجنون است
و اگر مجنون در هر حال بسته بشاه است — نباید سخت گیری کرد — در حالتیکه خداوند به
شاه در مملکت ایران مظهر بعض از صفات خود کرده است شاه هم بشکرانه عین نعمت
همیشه در کار ورود آشتیانه کار آن اوکوشیده — با خلق خدا آن کن که میخواهی از خدا
با تو کند — چه شده است — ماشاءالله — ماشاءالله — هیچ کاغذ نمینویسد
حاجی محمد ابراهیم و سایر خانواده متعلقان خود همگی سلام مرا بابا برسانید

دوست شما جمال الحسینی

تصویر ۱۷۸

پطرسبورغ   ۵ سپتامبر فرنگی

جناب محتشم مکرم حاجی محمد حسن امین همیشه دین آخر الزمان

(که زمان تباهی وفا و اخلاق متلبسین بلباس اسلام است)

معلوم عجائب قدرت حق بوده باشند   درین مکتوب جز چند کلمه

اینکه نخواهم نوشت — اگر دل را تغییری و فکر را تبدیل حاصل شده است

برسیدن این مکتوب باقرب وسائلی که ممکن است همان

پنجهزار منات را که بمیرزا علی حواله کرده بودید که بمن بدهد

و در آنوقت من قبول نکردم — اکنون همان پنجهزار منات را

بملا محمد جواد حواله کنید که در پطرسبورغ بمن بدهند و من

آن مبلغ را بازپس خواهم داد لابد — و میگویم اگر شما

درین حواله قلق و یا اضطراب حاصل شد و چنان گمان کنید که وجه شما

[illegible]

تصویر ۱۷۹

بطرسبورغ   گراف تولستوی   ۳ نومبر فرستاده شد

جناب حکیم غیور و مقدام جسور حاجی محمد حسن امین سلاله [illegible] شهیر

مکتوبهای شما همه رسید — و از سیر و سلوک عقلی و فطری شما در عالم

آفاق و انفس و از آن ملاحظات دقیقه شما در تطورات

وجود بسیار خوش شدم — البته نباید که انسان با وصف انسانیت و دین

جاهل چون حیوان از همه عقل بی بهره زیست نماید و از هیچ کلمه

از کتاب الهی که عالم است نخواند — و امّا آنچه در حق میرزا [illegible] نوشته

نوشته بودید همه را قبول میکردم اگر قول شما را شنیده اول

محاسبه میکردید و امّا الان هیچکدام را قبول نخواهم کرد — و امّا کیفیت

رسید برای این سفیری که در بطرسبورغ است مکتوبی که به توجه

حاجی امین چیزی از برای ایشان نخریده است و ناظر دولت علیه

[illegible]

پطرسبورغ

غره ژانویه فرنگی

جناب محتشم مکرم حاجی محمد حسن امین همیشه مظهر عنایات خاصه حق بوده

خورسند باشند

هیچکس در هیچ امری از امور نتواند دعوی آنکند که بر جمیع حقوق آن
چنانچه باید و شاید قیام نموده است و یا بنماید مگر در آنوقتیکه از اهمال در آنها
ضیاع ربح سابقی و یا تصور ضرر لاحقی بخاطرش خطور کند — اینست فطرت
انسان — بی بهارا اگرچه [illegible] باشد در نفوس بهائیت — شخص امین
هر قدر متدین باشد در صیانت امانت آنگونه اهتمام نخواهد نمود که در حراست
مال خویش بنماید — و از فقدان آن بر اثر محزون نمیگردد که از خاصه خود
— اینست طبیعت بشر — خادم هرچه صادق باشد نتواند چون مولای خویش
در حفظ اموال و حقوق آنکوشد — بلی اگر ضامن خسارت باشد همان گونه در وقایت
آنها خواهد کوشید که گویا از آن خود است — اینست سرشت بنی آدم — پس
اگر کسی بخواهد که خود را از نقائص اهمال و تفریط در حقوق مبرا و منزه سازد
و طبیعت را بر قیام بواجبات آنها مجبور نماید و نفس را بر مسابقت و مسارعت
باز دارد — باید رهنی — تقدیم کند —— اینک شما از برای اینکه
در تمهید سبل حق کوتاهی نکنید و در واجبات تهیه اسباب آن تسهیل
نموده مبلغ پنجهزار منات بعنوان رهن تقدیم نموده اید — والحاصل
مبلغ دو هزار منات هم چنانچه نوشته بودید از آقا محمد جواد گرفتم شکر شما
با خدا است — این دین است بر ذمه من بشما خواهد رسید — تفصیل
از مسیو نعمت الله بها در مکتوب علی نوشتم البته بشما رسیده است

تصویر ۱۸۱

۲ مارس فرنگی

جناب مشفق مکرم حاجی محمد حسن امین دارالضرب سلطنیه همیشه

خورسند و مسرورالحجه باشند

مکتوب شما که در آرزوی حصول فرصت از برای کله گذاری (جای الماس دعا را گرفته بود)
رسید — جناب حاجی من آنچه گفته ام و میگویم و کرده ام و میکنم همه محض و صرف
از برای خیر امت محمدیه بوده است و خواهد بود — و بهیچوجه انانیت مرا در او
مدخلی نبوده است — و اگر منافقان ایران در نزد کوران و کران که نه چیزی
شنیده اند و نه دیده اند انکار نمایند — امید آن دارم که شما در پیش نفس خود
اعتراف کنید که راست میگویم — و چون خداوند تعالی از حقیقت گفتن
و روش من مطلع بود لهذا دولت عثمانی را پس از شش ماه که از در مخالفت
با من در آمده گوش و دماغش را برید و کمرش را شکست — و خدیویت مصر را
پس از آنکه مملکتش را پارچه پارچه کرد پای سنگین انگلیس را بر گلوی
آن نهاده که نزدیکست که نفسش قطع شود — و شیرعلی خان
و عائله اش را تار و مار کرد — اکنون میگویم اگر ایران بر گناه خود
اصرار نماید و توبه نکند خداوند تعالی چون بجهت گناهان سابق اش
گوش و دماغ کرده است حالا سرش را خواهد برید و گوشتش را
طعمهٔ نسرها و عقابها خواهد نمود — و بسیار زمان طول نخواهد کشید
— خداوند تعالی بیزار است از این اعمال جاهلیت و رسوم وحشیهائی
که بر سر آنها عمامهٔ اسلام و دین نهاده اند — اینک هم جهار را
میگویم و عالم هم در این نزدیکی خواهند دید — نوشته بودید

که پس از ورود من بطهران همه چیز آماده و حاضر بود   حاجی جان چه حاضر بود و کدام چیز آماده بود
— من صدر اعظم نمیخواهم بشوم — من وزیر نمیخواهم بشوم — من از کارکنان دولت نمیخواهم بشوم
— من مواجب نمیخواهم — من وظیفه نمیخواهم — من عیال ندارم — من ملک ندارم و نمیخواهم
که داشته باشم — پس چه حاضر بود و چه آماده — جناب حاجی بسبب رشتیهای اصفهان بواسطهٔ طی مرتبهٔ ا
بلهی و بیاشعوری رسیده اند — و بسبب رشتیهای پیتو سلطان بمنزلهٔ جهالت بابله رسیده اند — ولکن مخلصم
همیشه بیک حالت بوده و خواهم بود — جز نصیحت و اصلاح مقصد دیگر ندارم — و آنکه دل شما را
تغییر داد اگر قلندر اصفهانی است و یا قلندر طهرانی و آن زنیکه رذلهٔ فاحشه و آن عنیسکه
تهاون و رزیر خداوند تعالی از همه کس بهتر میداند — انسان چون کشف حقایق نتواند بکند
جزای همه در اینجا و در آنجا در دست حق است — نگاشته بوده که جناب جلال‌الممالک از اهل علم
با موج افتخار رسیده اند اگر در آن نفع خلق است باعث مسرت و خشنودی است — اگر نفع
من بود و خیر عموم عباد نه بیک گور باد بهتر است و اگر دستم برای سعادت مخلوق نکوشید
از حرکت باز ماند و اگر پایم در راه نجات امت محمدیه قدمی نزند شکسته گردد — اینست
مذهب من و این است مشرب من — و امید آنرا دارم که جناب جلال‌الممالک اهل بقدر اقتدار در حفظ
خیر ایرانیان بیچارهٔ مساکین فلک زده بکوشند — فرمانفرمای نعمت همه سواد مکتوب
که از برای شما روانه کرده بودید پیش من فرستاد — والله من بکلی از آن وجوه ثلثه که شما
عرضه کرده بودید قبول خواهید کرد و از راه عدل و انصاف منحرف نخواهید شد — از فامیل
چیزی ننوشته بودید — جمیع اهل خانه و متعلقین خود و حاجی محمد ابراهیم را
از طرف من سلام بگوئید و آتش سوزان برزخ این جهان است برخی
بملاحظهٔ قیومیت الهیه برد و سلام نمائید — و جناب لامرق خلیل را بخصوص سلام بگوئید

والسلام

جمال الدین الحسینی

عبدالغفور [illegible] است

لوحهٔ ۸٤

۱۰ مای فرنگی

بطرسبورغ

جناب محتشم مکرّم حاجی محمد حسن امین دار الضرب السلطانیه

همیشه خورسند و از مصائب و آلام مجتنبه مصون و محفوظ باد

اگر شما دوست بشمارم گویا آنقدر خطاء عظیمی نکرده باشم (انسان

از خطاء خالی نیست) و محبت لوازم بسیار است - و حقیقةً

چون ملاحظه شود اگر کسی دوست خود چنانکه خواهد و مراعات

حقوق آنرا نکند نتوان او را دوست شمرد - بلکه آنگونه شخص

باید آشنا گفت - و دوست دیگر و دوست است - لهذا میگویم که

جناب الامیر جعفرخان قنصل (مکاریه) دوست من است

و زیاده بر سیادت نسبی قلبش مطهّر و اخلاقش مستقیم است

[illegible]

پطرسبورغ

۳ ژوئیه فرنگی

جناب محتشم مکرم حاجی محمد حسن امین همیشه مورد عنایات خاصه
الهیه و مظهر الطاف ربانیه بوده خورسند باشند آمین

پس از آنکه مکتوب شما را روانه نمودم کاغذی از طرف شما رسید و خاطر
بنده مسرور است و ورود این پیش از پنج ساعت نبوده — صدق است
این مملکتها جامه و دین و عقیده را نجس میکنند ولکن آن بلاد
عقل و روح و نفس ناطقه انسان را ملوث میگردانند چونکه
بیچاره ها بجهت تقارب آراء فاسده و تقدم اطلاع کاسده
و هیجان اخلاق رذیله اباطیل محتاج میشوند که دروغ گویند
و تدلیس و تزویر و مکر و خدعه بکار برند و از طریق مستقیم
منحرف گردند و بر ضد فطرت طاهره خویش عمل نمایند و جناب
حاجی اگر در نفس خود ملاحظه کنند (با آنکه طالب صلاح و فلاح بوده
و صحت فطرت از همه ایرانیانی که کمترین دیده‌ام گذشته است بهتر بوده)
همین امور را خواهند یافت (چاره نیست چه باید کرد) لکن
ممکن است که اندک اندک حقیقت حال بر همه انسان ملتبس گردد
و زشتی را زیبا شمارد (نعوذ بالله)... نوشته بودید که مشهد مقدس
بروم و خلق را علم بیاموزم (بسیار خوبست) ولی در مملکتی
که اکثر خلق را میزدانند و دروغ گوئی را کار دانا

دیگر چه بنویسم خود شمارند و بدین صفات شیطانیه در بعضی مجامع مباهات و مفاخرت

نمایند و خویشتن را زیرک می‌ستایند چه قصه‌ها شود درست سخن از حق راندن و حقیقت

علم را آموختن خصوصاً با جاهلی که خود را دانا شمارند و کوری که خویش را بصیر انگارند

— با همه اینها چنان گمان مکنید که شما در آن چند ماه که شب و روز در خدمت

با هم بودیم بفطانت فطریه و بنور ایمانیه آنچه که کما هو حقه شناخته باشید و دولت [illegible]

که مرا در این جهان چه در غرب باشم و چه در شرق مقصودی نیست جز آنکه در اصلاح

دنیا و آخرت مسلمانان بکوشم و آخر آرزویم این است که چون شهیدان راه حق

خونم در این راه ریخته شود ولی در حرکات خود مجبورم و از اراده الهیه سر باز زدن

نتوانم [illegible] درگذریم ... (در وقت ورود مکتوب شما) برسم فرنگستان بار

یک [illegible] (کارت) خود را فرستادم و با آنکه [illegible] الدوله

و اعتماد السلطنه چنانچه میدانید ملاقات حاصل شد چونکه وقت معین کرده

و کاغذی با امین السلطان نوشتم و خواهش کردم که وقتی را برای ملاقات

معین کنند و در ضمن مکتوب بیان کردم که میخواهم در این فرصت که [illegible]

به برهان واضح بیان کنم ایشان رافع ورقه را نه ساعت معطل کردند

و در هر نیم ساعت که از حجرهٔ خود بیرون آمدند برای کاری به رافع ورقه گفتند

که اکنون جواب خواهیم نوشت (آخر رافع مأیوس شده بازگشت) و سبب با کثرت

اشتغال دنیا و مسائل شیطانیه هر چه تا امروز باید بشود (دست خدا بالای دستهاست)

— نوشته بودم که یک دوره خواهم زد از مغرب بمشرق و از مشرق بمغرب

ولی بعضی از رجال دولت روسیه از من استدعا نمودند که چندی توقف

نمایم تا نتیجهٔ سفر [illegible] معلوم گردد و لهذا چندی دیگر هم در این

شهر خواهم ماند و جواب اگر نوشته شد در بنی (یعنی بطر سبورغ) بمن خواهد رسید

در هر حال سلامت و خورسند باشید و السلام

دوستتان جمال الحسینی

از جفر هیچ تا به حال بحث نوشته نمی‌دانم که [illegible]

[illegible] کرده است و گفته است بعضی جفر اسم

میخواهند [illegible] در بحث سؤال و جواب بهاده [illegible]

مستحضر [illegible] معلوم کنند که چه میخواهند بکرده

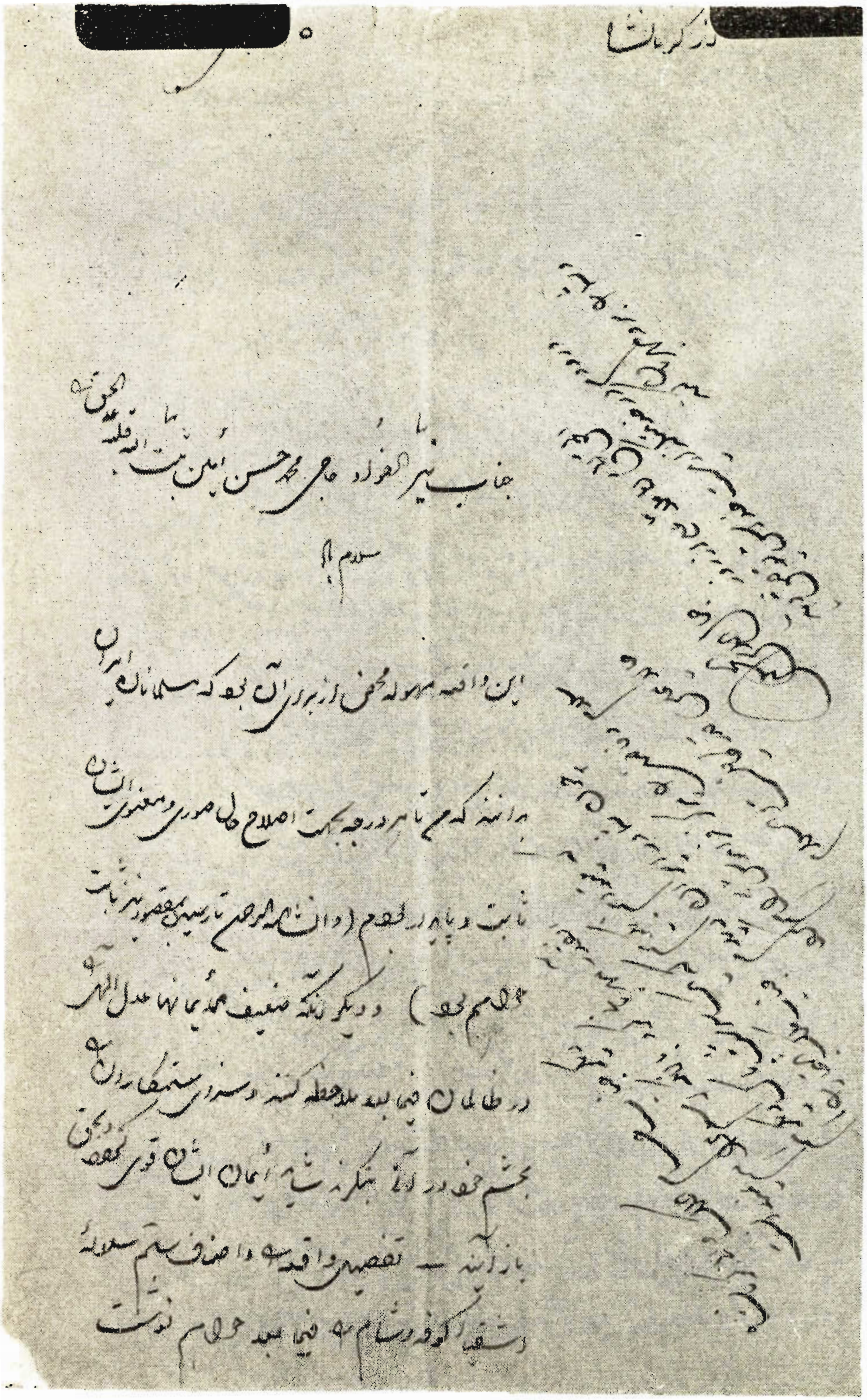
[illegible] اگر [illegible] سال [illegible] بودی از برای

منت از [illegible] انتقاد [illegible]

[illegible] از [illegible] و السلام

[illegible]

تصویر ۱۸۷



تصویر ۱۸۸

کرمانشاه

۲۳ جمادی الثانی

جناب نیکونهاد حاجی محمد حسن امین لازال ثابتاً علی سبیل الرشاد

سلامها

روز پنجشنبه در حضرت عبدالعظیم که از بیماری تازه بر حرکت شده بودم بیست نفر
جلاد (فراش) عمر سعد (المختار خان) ریختند بمنزل (معین التجار هم
بوده) مرا بنهایت غضب و حدت که نمونه از حقد و کینه عساکر ابن زیاد بود
کشیدند — چون خوف آن داشتند که مبادا از رگ اسلامی در قلوب اهالی
شهزاده عبدالعظیم مانده بسبب غیرت دینی از من حمایت کنند (و حال آنکه این خیال
باطل و فکر محال است چونکه اسلام و دین و غیرت و حمیت مدتیست که از ایران هجرت
نموده چنانچه همیشه میگفتم) آنقدر مرا بسرعت میبردند و بشتاب میکشیدند
که دکمه های قبا و پیراهن گلوی مرا چنان فشار داد که نفسم قطع شده
بزمین افتادم — پس از آن بهیچگونه ندانستم که مرا بچه نحو
بر ارابه گذارده بعمر سعد رسانیدند و تا مدت چهار ساعت هیچ نفهمیدم
که در کجا هستم چون بخود آمدم و عمر سعد و شمر ثانی (حسن خان قزوینی
سرتیپ سوار کشیک خانه) در حضور خود دیدم و مدت سه ساعت هم
بی عمامه بی ردا نشسته بعد اتصال آب بنوشیدم چونکه بسبب حبس
نفس حرارت شدیده‌ای در جگر حاصل شده (حقیقتاً تا کرمانشاه این قسم بود و هنوز
روزی چهل بار آب مینوشم) پس از آن شمر گفت دو ساعت
بیش بغروب نمانده باید سوار شد در همین بهمتا رحمان گفتم بگوئید
کیف مرا که در آن از کتب و پول است بیاورند ایشان برخواسته

تصویر ۱۸۹

رفتند و کیفی هم که در آن بعض مبلغ و پاره اوراق و کتب بود نفرستادند
هرچه گفتیم به ایشان خبر رسید کسی هم به ایشان خبر داد آخر هنگام سفر گفتند وقت
میگذرد ما کیفی برای شما بقم روانه خواهیم نمود - پس یک بقچه لباس کهنه آورده
با قلمدان و اسباب چپق و لکن این قلمدان هم برداشت و دیگری اسباب چپق
و سماور چوبدستی و الحاصل در بعض خدام آن چیزهای حقیر هم نگاه کردند همان
عبا و لباده و دو قبا در جوالی گذاشته مکالا بیک یا بری لکلستی سوار نموده تا یک نیم ساعت
ستی سوار با هم آمدند - پس لندن آن مکالا در حالت بیماری و تنگ نفس و حرارت کبد
به پنج سوار که رئیس ایشان سنان بن انس که حمید خان سرهنگ باشد سپردند
دیگر در بین راه به بالاپوش بی شلوار با همه آن برفها و آن سرمای شدید و آن خشونت
اخلاق و عدم ایمان حارسین و در منزل کاهها طویلها فرود آمدن آن عفونتها
آن دودها دیگر خود شما تصور کنید که چه گذشته است و از همه شگفتر اینکه چند قران
که در جیب بود شمر ابن سعد هم بردند از حضرت عبد اعظم تا کرمانشاه یکبار گوشت نخوردم
و آنهم در منزل دستگرد که در دنیا از عجائب اتفاقات با حاجی ناصر اتفاق ملاقات افتاد
والحق ایشان کمال صفا هم بجا آورده اسبی درشکی و خورشید از روی خلوص نیت
هم بدهند ولی من قبول نکردم خدمتش باشد اینهمه هم گذشتم تا اینکه این مصائب
همه بر بدن من وارد آمد ولی در همه این حالات روح من مسرور بود دست
و حفاظه بود و بلاشک بعضی ایرانیان خردمند دانست که من برای اصلاح احوال
صوری و معنوی ایشان تا هر درجه ایستاده که دارم آنچه میگفتم نه از برای اغراض وقت
و لمری مجلس بود و از خداوند تعالی خواهانم که این واقعه هایله هم یکی از اسباب فوز
قرار دهد و بدین مقصد عالیم برساند و دلهای پاک منور با ایمان هم نثار کرده اند امین
— کاغذی به ملا محمد علی نوشته بودید خواستم هیچوقت در صفای روح و نقاوت نفس
و علو سجایای شما از یوم اول ملاقات شبهه نکرده بودم شکر شما با خدمات و جزای شما
از دست ملا محمد علی الحق چون ملا علی همیشه در خدمتگزاری حاضر و البته آنچه

لازم باشد از ایشان گرفته خواهد شد جناب حسام الملک تا امروز بسیار رعایت
نمایند الحق اینهم عجیبی است ــ اکنون بیمارم و لهذا از رفتن ما به سخن میدان
نیاورده است ــ و امیدوارم که نه در عزم شاه من و نه در جرئت ایمانیه شما
نقصی حاصل شود بلکه باید بسبب این واقعه هائله مترقب آن باشید که علی الدوام
عجائب قدرت الهیه را در اعدای دین و دولت مشاهده کنید و بر مراتب ایمانیه خود
بیفزائید و عدل خدا را بدیده تحقیق بنگرید ــ وکیل الدوله هم پیش من آمده
و اظهار نمود که هرچه بخواهید از اسب و نقدینه حاضرم تشکر نمودم لله الحمد علی
میگفت که امین الدوله به منک بستنی نه گذشته است که هرچه را لازم باشد
کارسازی کنند ولی تا حال کتابت نزد من نیامده است حاجی ملک را سلام و حاضر
حضور را درود میرسانم والسلام جمال الدین الحسینی

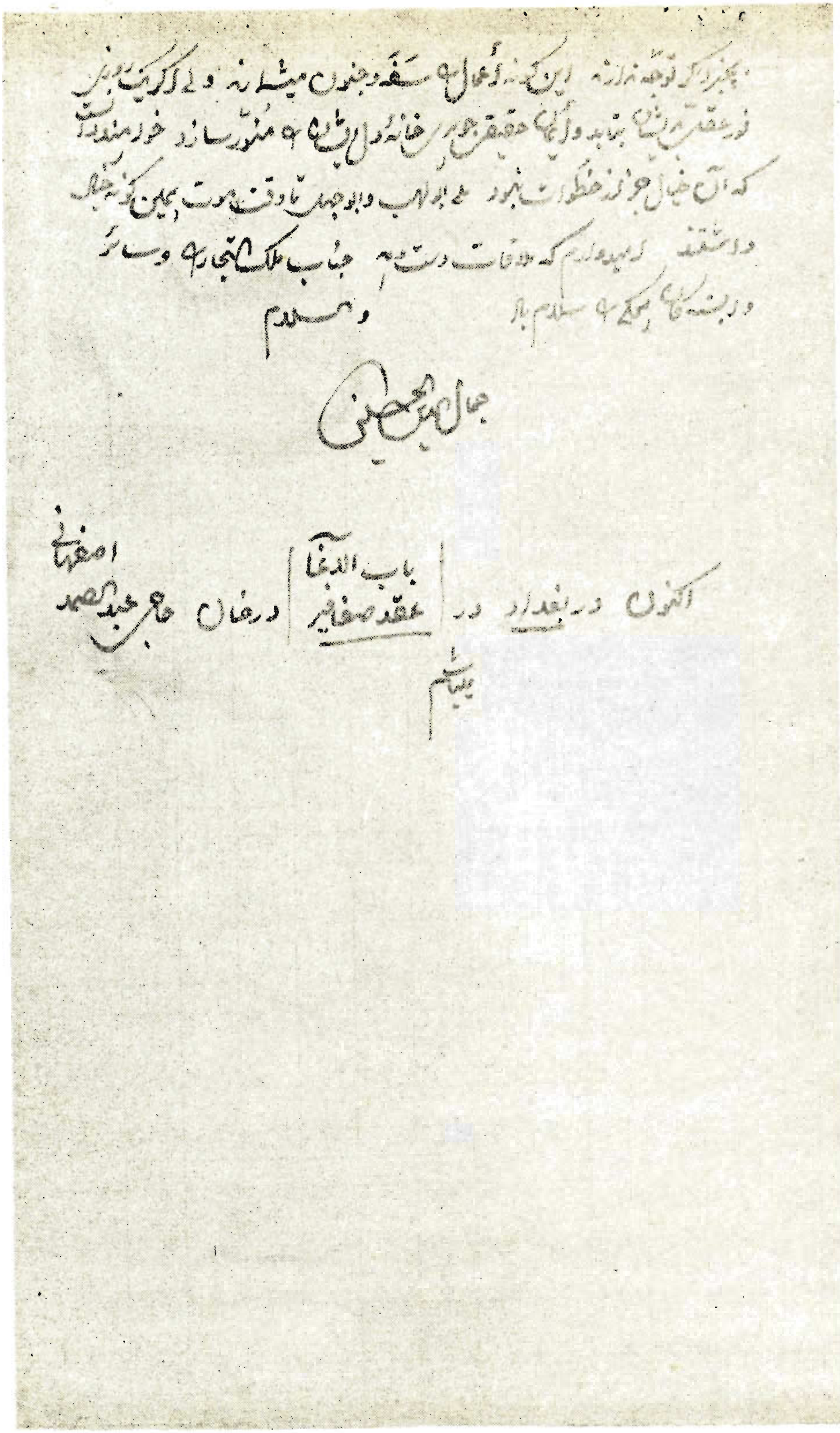
۲۰ رجب

[illegible]

عزیز مکرم جناب حشمتمآب مکرم حاجی محمد حسن امین جعله الله ظهیراً للحق

ع

از بس زیاد که با آن همه زحمت کرده بودم آنکه سوال شده بود آیا پس از
بکفن و دفن آن مشغول میشود آنکه سلاله علی آن رمضان ناظم و مشهور
میدهد آیا زیاد و در حقیقت آن ملاحظه شد الا لعنة الله على الكاذبين بیچاره
وقایع زمان گذشته و حال و در هر چیز هست باشد چونکه اشرار بهمان که اگرچه در زمینه
مختلفه بعالم وجود قدم زنند از یک شجره جنبیده جنبانند و از اول اقوال همه
ساکت و نمایان بجهت اینها و شفقت الهیه هم در عالم خلق طاهر دیدم بر نهج واحد
و خواهند بود اکنون با این منظر عجایب قدرت آن را می‌نگرم حق تعجب ببینید
بجا آوردم و در سلوک طریق حق خوف و جزع که امروز عالم نفوس است بجوید
در راه خدا دارم و بسبب آن دام باطنه از آن در زیارت دوم نیستم و در شکایتم
آنچه توان کنند کرده اکنون باید که خدا چه میکند البته الکسی که نفس او
ضعیف و ایمانش سست است هر گونه خیال بیهوده بکند و هر گونه سخن بیهوده
که بزند و هر نوع نسبت بیهوده بدهد چنانچه سابقین کرده و زیاده و دو
ولکن در حسب است بر خود زده عالم که باطن آن را کس و حق بر ثابت و جمع
قاطعه خویش شکایه در ظاهر است آن بهم عدو دام نیکی و امتحانات و هر
طرق لهجه و دست و الا تمیز خبیث از طیب چگونه حاصل بود و همیشه
و خطرها و مهلکه‌ها و سبب تقدیم و تعدیل بشر بجهت است و گرنه معدلی
چه فضیلتی داشته البته آن رسمها عبد از آن‌ها ( ) بالفظ قناعت کرده‌اند
و قلب آن و از حقیقت آن خبر نیست و بجز ظاهر همه دنیا لذت آن



بچیزی که توجه ندارند این که اعمال و سفه و جنون میشارند ولی اگر یک روزی
نور عقل بر ایشان بتابد و از تجلی حقیقت چون خانه دل ایشان منور سازد خود منتقد است
که این خیال جز خطرات نبود [illegible] و ابوجهل تا وقت موت همین گونه خیال
داشتند امیدوارم که اوقات [illegible] جناب ملک التجار و سایر
دوستان [illegible] سلام [illegible]
والسلام

جمال الدین الحسینی

اکنون در بغداد در باب الدغا عقد صغیر در خان حاجی عبدالصمد اصفهانی
میباشم

تصویر ۱۹۳

۲۴

برادر مکرما جناب مخدوم مکرم حاجی محمد حسن امین [illegible] دام [illegible]

چنانچه در مصالح جاریهٔ دنیویه هر کس نهایت حذاقت خود را بکار میبرد و [illegible]
و تفکر و ملاحظات اطراف [illegible] و [illegible]
[illegible] و یا دفع [illegible] و [illegible]
[illegible] و تکثیرات را متحمل میشود چه مقصود [illegible]
است بنده از [illegible] ایمان چشیده است و [illegible] حقیقت یقین دارد [illegible]
الهیه و واجبات دینیه [illegible] الاسلام و [illegible]
[illegible]
[illegible] پس اگر در اول [illegible]
شود و [illegible] بقضا و قدر [illegible] مستقیم [illegible]
(ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم [illegible]) [illegible]
[illegible]
([illegible]) [illegible]
[illegible] پس این [illegible]
[illegible] اکنون [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

تصویر ۱۹۴

شهر مسکوف ۲۱ ژوئیه

ایها الفاضل النجیب

بعد السلام علیک و علی اخوانک الحاج محمد ابراهیم و علی الحاجیان حولک

القائمین بخدمتک بصدق و خلوص — ان کتابک الظریف قد وصل

و سررت بما کشف عنه من صفاء القلب و رزانة السجایا — و زاد فرحی

ما اخبرنی به میرزا نعمة الله من قیامک بادارة اشغال التجارة و ترتیب المعاملة

و حل مصاعبها و النظر فی دقائق نکاتها لانک خلقت لها و صرف عمراً

طویلاً فی اصلاحها — لکن اعلی فیک و رجائی منک — بارک الله علیک

— و انی فی مدینة مسکوف و بعد ایام اذهب الی (بطرسبورغ)

و ان جناب الوالد فی مدینة (پاریس) — و بلغ سلامی و احترامی

[illegible]

تصویر ۱۹۵

لوحهٔ ۹۰

غرّهٔ مارس فرنگی

اگر از تو شکوه کنم گویا از خود سخن رانده باشم زیرا نجف

خواهم اندیشه کرد که شاید در تربیت چنانچه باید و در آن [illegible]

مسائل قصوری بوده است و اگر هم در زمینه بدین راضی شده‌ام

که تو هم در اخلاق و عادات چو سایر دیر اندیشان باشی و من نمیخواهم

چون آرزو هم آنست که ترا در ایران مصدر امور عظیمه بینیم

چرا که با مکتوب فرخنده بالی بتو نوشتم جوابش نامفهوم رسید

خجالت کشیدی در سخن طبیعت و قانون شریعت شرمنده [illegible]

— باری میرزا ابوتراب سادجی را بتو میسپارم مغنی این

[illegible]

تصویر ۱۹۶

٣٠ اوردي ... فرنجي
شعبان

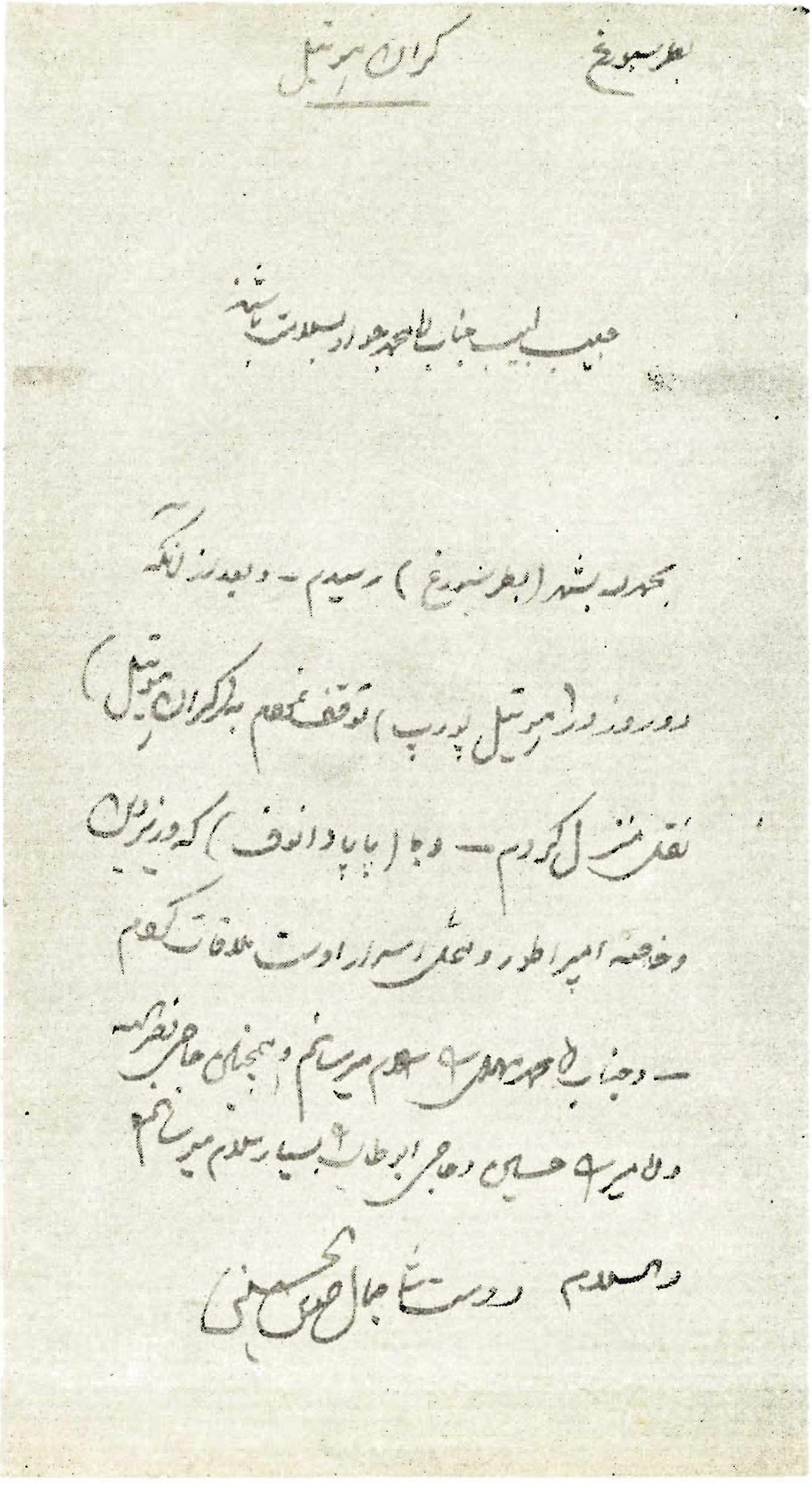
حبيبي الفاضل

جائني منك كتاب سلكت فيه المسلك القديم - كأنك اخذت
على نفسك ان لا تتغير عادة ولا تتبدل مشربا - افما كان عليك
ان تبث فيه خطرات قلبك وتنوعات حالات نفسك وتحولات
قوى عقلك حتى يكون كتابك مرآة تحاكي ما تمثلت به في طي قناطر الحوادث
التي طرأت عليك في مدارج السن - افما كان عليك ان تبسط ما نري
عليه عالم ذهنك بعد رشدك - وما تغير نظرك - وما رأيت
من الناس ما كان مخفيا عنك من قبل - وكيف ذهلت
عن بيان افكار ساكنيك في موطنك - ولم صمت عن ذكر

[illegible]

تصوير ١٩٧

لوحهٔ ۹۱



پطرسبورغ گراند هتل

حبیب لبیب جناب آقا محمد [illegible] سلامت باشند

بحمد الله بشهر (پطرسبورغ) رسیدم — و بعد از آنکه

دو روز در (هتل دوروپ) توقف نمودم به (گراند هتل)

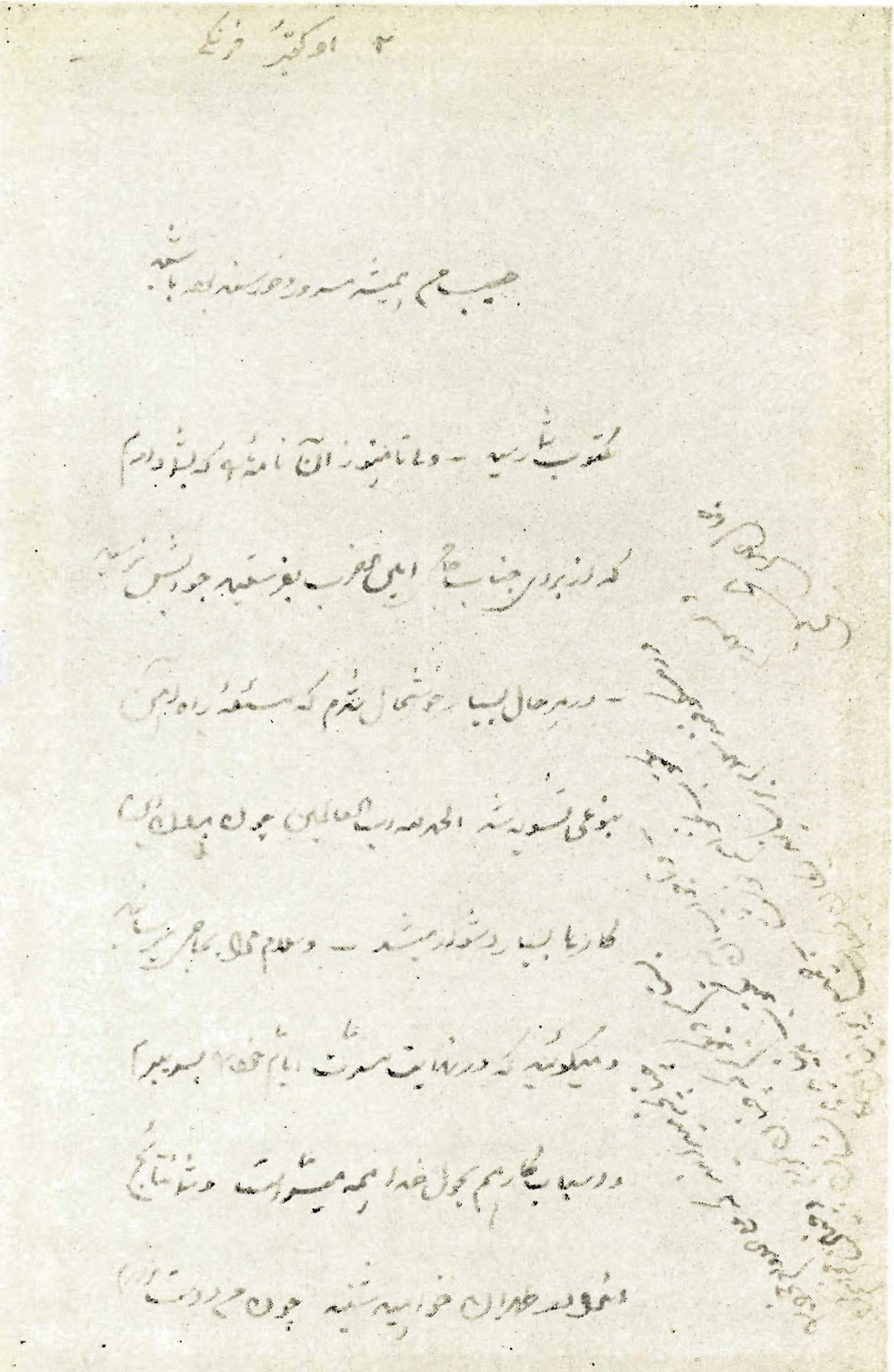
نقل مکان کردم — و با ([illegible]) که وزیر

داخله امپراطور و محل اسرار اوست ملاقات کردم

— در جناب آقا محمد مهدی سلام میرسانم و همچنان حاجی [illegible]

و آقا میرزا حسین و حاجی ابوطالب بسیار سلام میرسانم

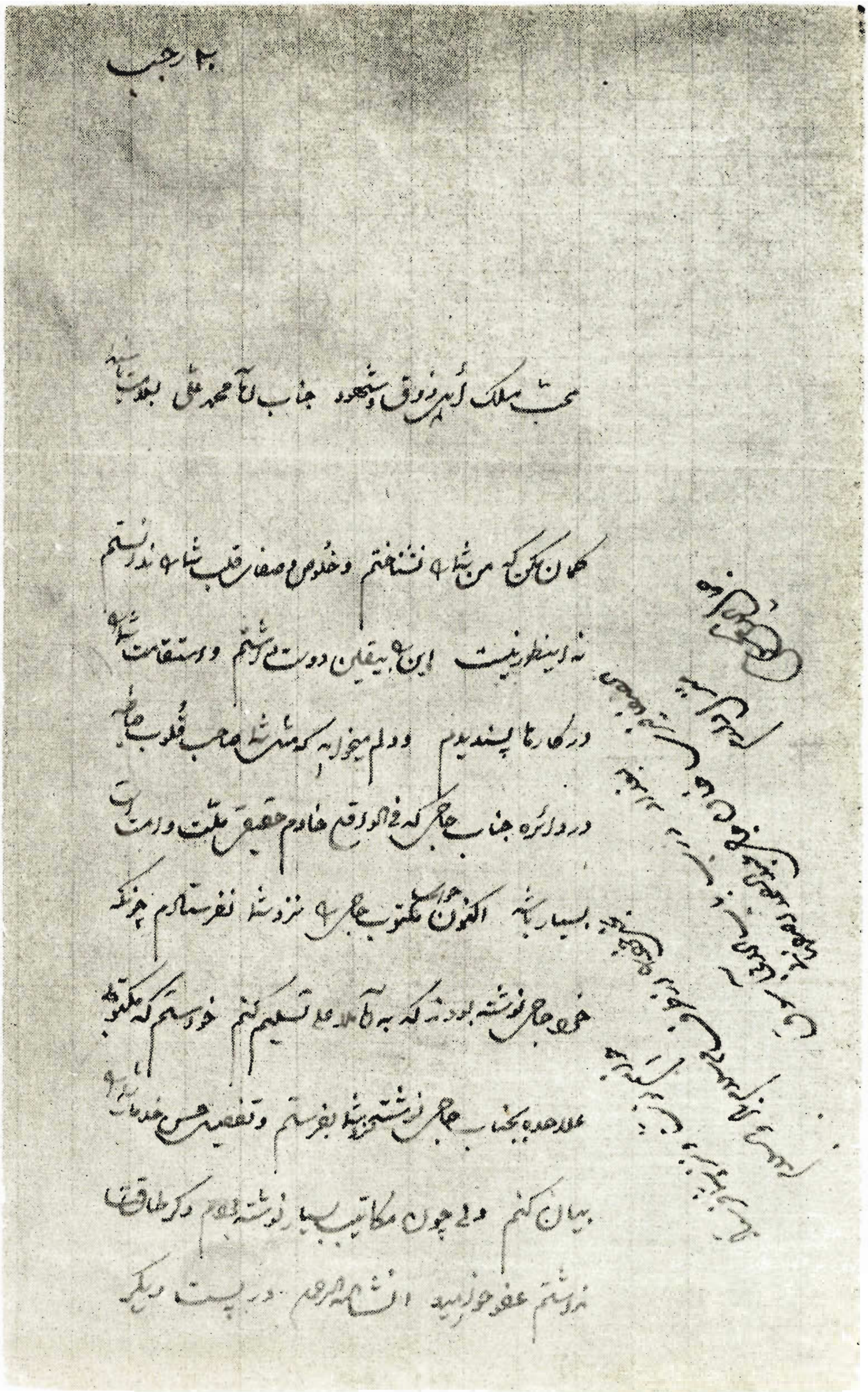
والسلام دوستدار جمال الدین حسینی


۴ اوکتبر فرنگی

حبیب من همیشه مسرور و خوشنود باشید

تصویر ۱۹۹

لوحهٔ ۹۲



۲۰ رجب

محبت سلک اسیر ذوق و شهود جناب آقا محمد علی ...

گمان نکن که من شما را نشناختم و خلوص و صفای قلب شما را ندانستم

نه این طور نیست این را یقین دوست میدانم و استقامت شما

در کارها پسندیدم و دلم میخواهد که مثل شما صاحب قلوب صاف

در دائره جناب عالی که فی الواقع خادم حقیقی ملت و امت

بسیار باشد اکنون مکتوب جواب جنابعالی را نزد شما نفرستادم چونکه

خود جنابعالی نوشته بودند که به آقا ... تسلیم کنم خواستم که مکتوب

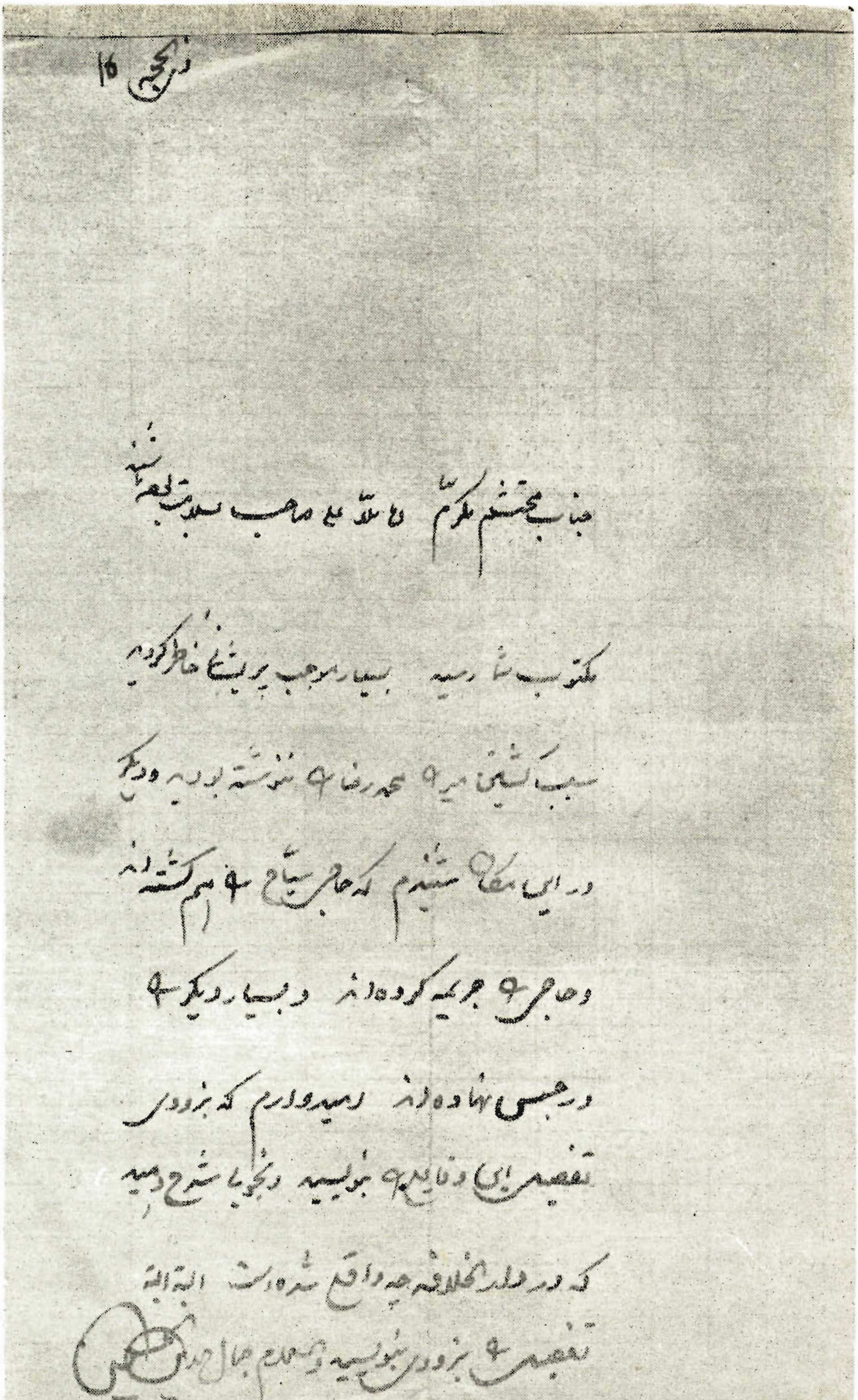
علاحده بجناب عالی نوشته شده بفرستم و تفصیل حسن خدمات شما

بیان کنم ولی چون مکاتیب بسیار نوشته بودم دیگر طاقت

نوشتن نداشتم عفو خواهید ان شاء الله ... در پست دیگر

[illegible]

قصه ۳۰۰


ذی‌الحجه ۱۵

جناب محتشم مکرما حاجی ملا علی صاحب [illegible]

مکتوب شما رسید بسیار موجب پریشانی خاطر گردید

سبب کشتن میرزا محمد رضا را ننوشته بودید و دیگر

در این مکان شنیدم که حاجی سیاح را هم کشته‌اند

و حاجی را جریمه کرده‌اند و بسیار دیگر را

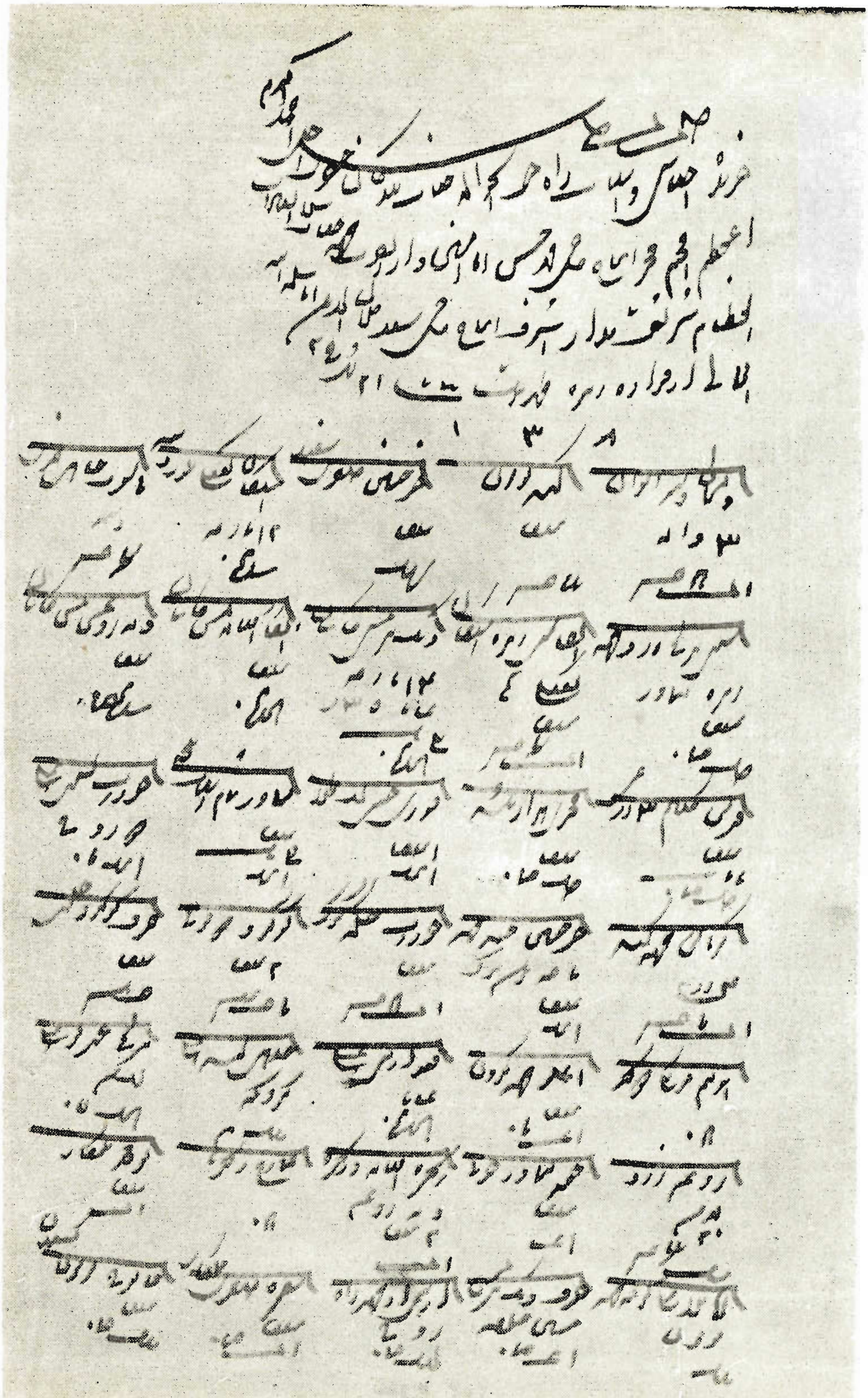
در حبس نهاده‌اند امیدوارم که بزودی

تفصیل این وقایع را بنویسید و آنجا را شرح دهید

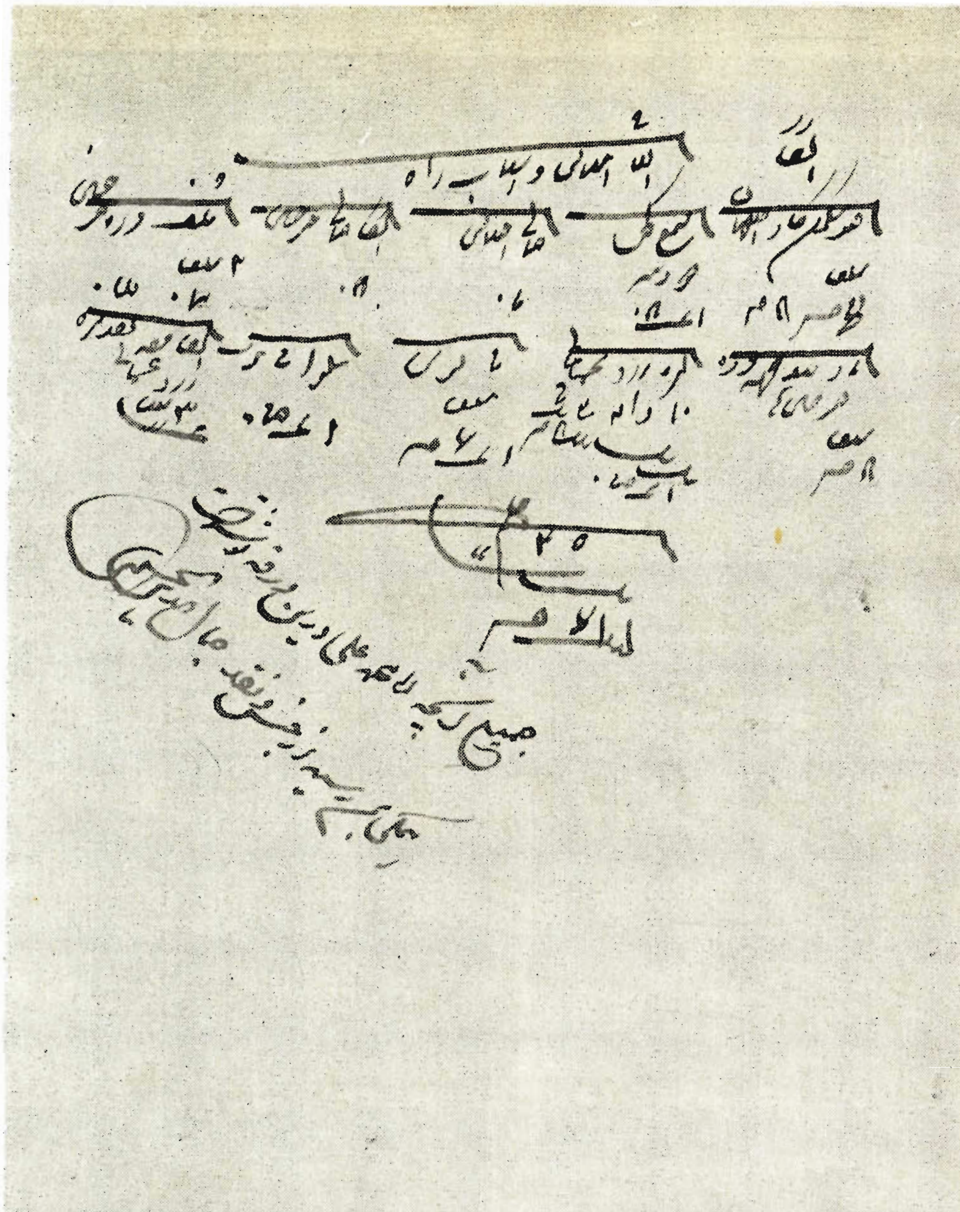
که در دارالخلافه چه واقع شده است البته البته

تفصیل را بزودی بنویسید والسلام جمال‌الدین الحسینی

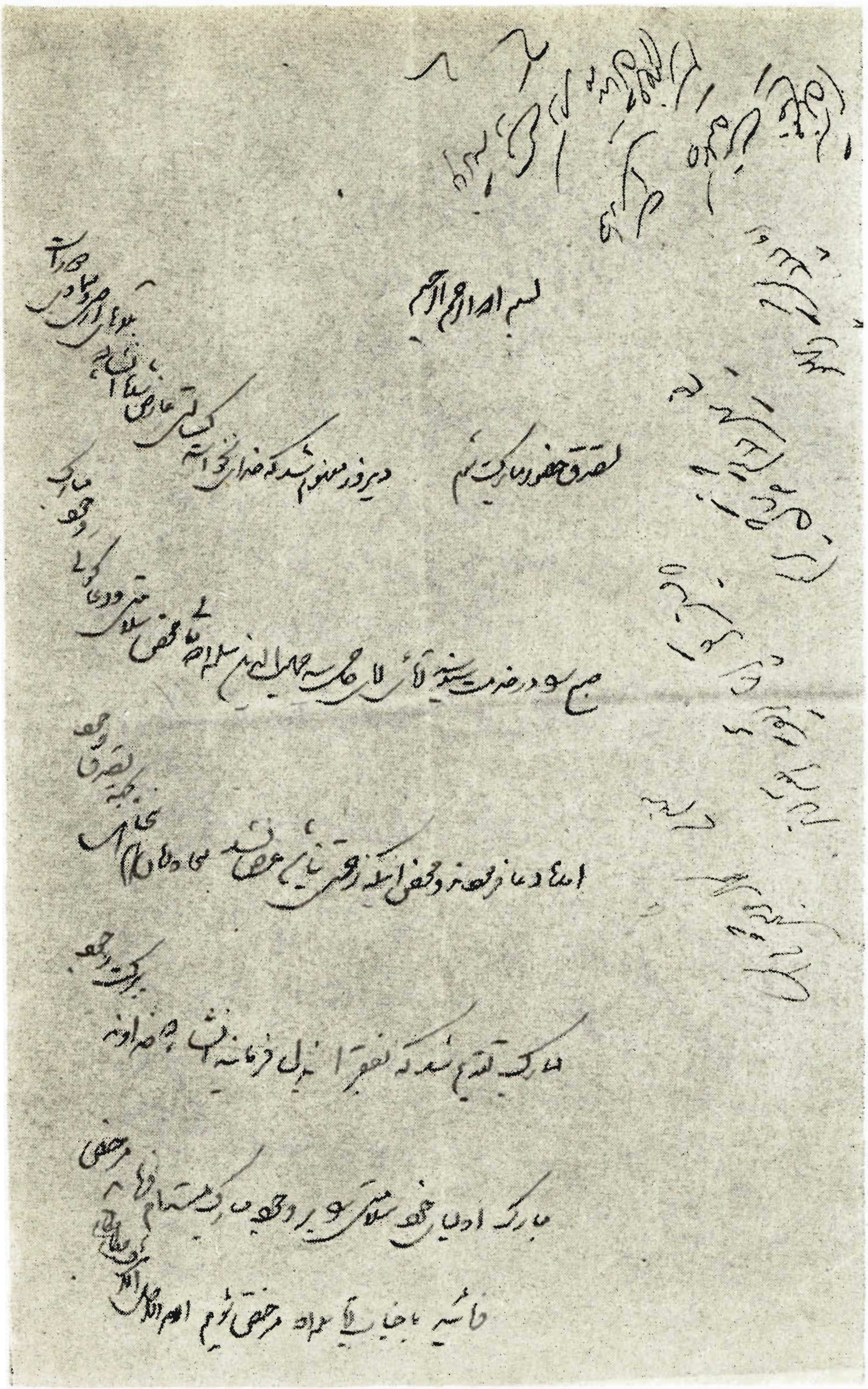
تصویر ۲۰۱



تصویر ۲۰۲



تصویر ۲۰۳


بسم الله الرحمن الرحیم

تصویر ۲۰۴

سواد دستخط مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه پهلوی

بتاریخ ۲۳ شهر محرم الحرام ۱۳۴۷

خان ابهی السلطان

نسبت به سید جمال الدین سوء ظن حاصل

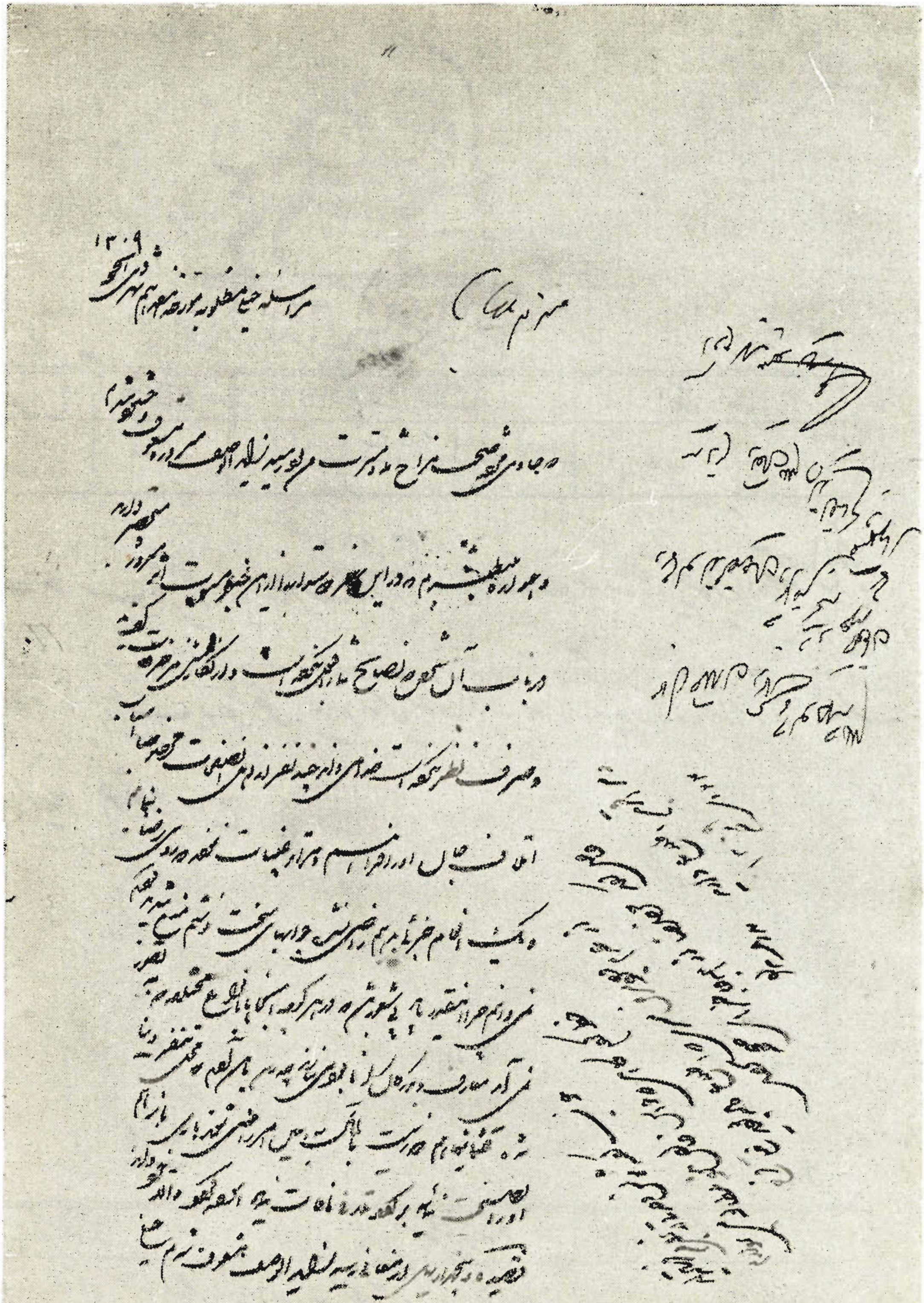
روانه قم کنید اگر هنوز در طهران است

و نرفته است حکم حبس بدهید که البته

او را فورا روانه قم کنید

تصویر ۲۰۵

لوحهٔ ۹۵



تصویر ۲۰۶

اداره تلگراف دولت علیّه ایران

سنه ۱۳۰۴

از ... به ...

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	

بتوسط جناب آقا حاجی میرزا [illegible] حفظه الله به حضرت جناب آقا [illegible] وزیر [illegible] جل الله [illegible]

حفظه الله به [illegible] عرض [illegible] الطاف [illegible]

[illegible]

بواسطه تلگرافخانه	گرفته شد	گیرنده مطلب
تاریخ ۲۳	شهر [illegible] ساعت	دقیقه

تصویر ۲۰۷

لوحهٔ ۹۶

معروض می‌رساند که نوشته‌اند تبارک قرعه‌ها موافق آمده و مقتضی المرام خواهد بود لکن اولیاء [illegible]

چون بهانه جوییم که خود را بیاد آورد خاطر عاطر دارم لهذا عرض میدارم بندگان اجل عالی [illegible]

اول کسیکه در بعضی خیالات بوده چه شهادت بودند سبب ورود ایران مرحوم [illegible]

از اسلام آقای حاجی سید جمال الدین طاب ثراه فقیر بودم و معرفی آنحضرت را خدمت [illegible]

مرحوم مبرور حاجی آقا طاب ثراه فقیر با مرحوم حاجی محمد اسمعیل صراف [illegible]

نمودیم و مرحوم حاجی آقا با همه درجه بزرگی فرمودند که هر کس در ایران [illegible]

از مرحوم حاجی آقا آنان در چه غیرت تشریف بردند [illegible] تخم زرع نشده [illegible]

میرفت خود حضرت اجل عالی بمکه معظمه مشرف بودند فقیر با دیگران [illegible]

پیرمرد مکه در باب خوردنان قزوینی بود در قزوین مذکور داشته بود مرحوم

حاجی آقا فرموده بودند داخل بودم بمکه و از این ضرر وارد آمد و سیاح [illegible]

نشود همین عبارت از آن مرحوم بیادگار در سیاحتنامه فقیر ثبت است

این ایام خیال اصلاح و طبع آنرا دارم در گرفتاری فقیر بهر نوشتجات [illegible]

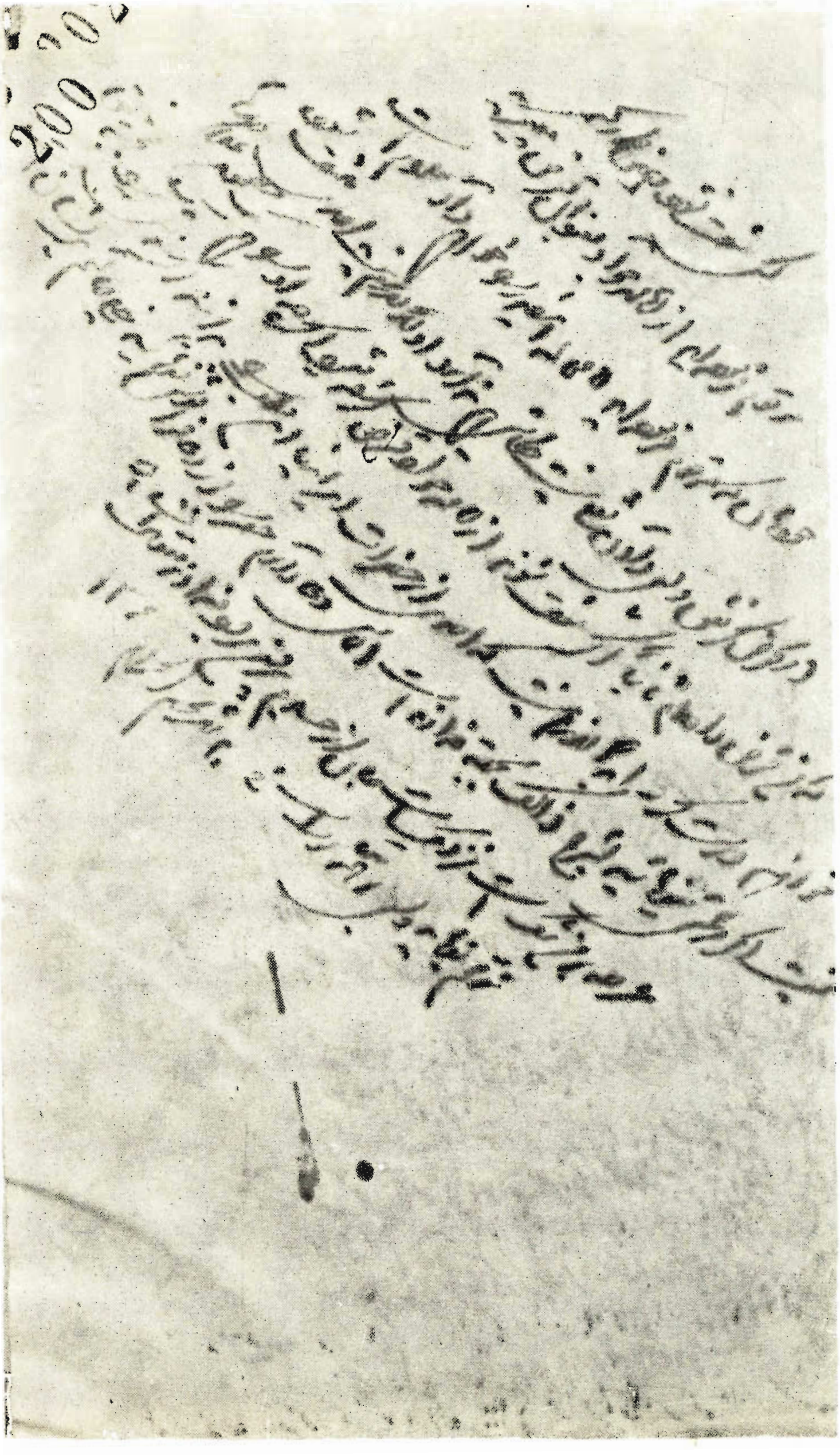
بزرگوار نزد فقیر بود مفقود و معدوم شده کنون عرض میدارم [illegible]

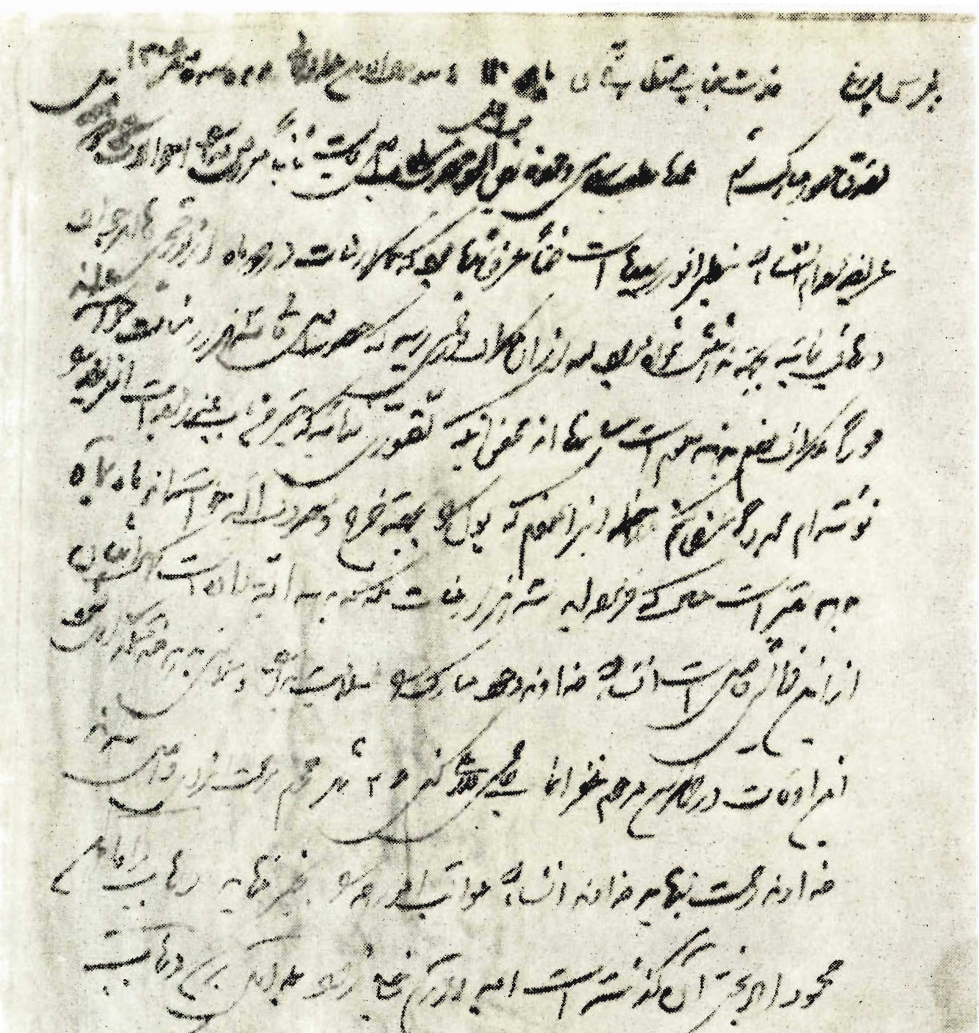
[illegible]

تصویر ۲۰۸

[illegible]

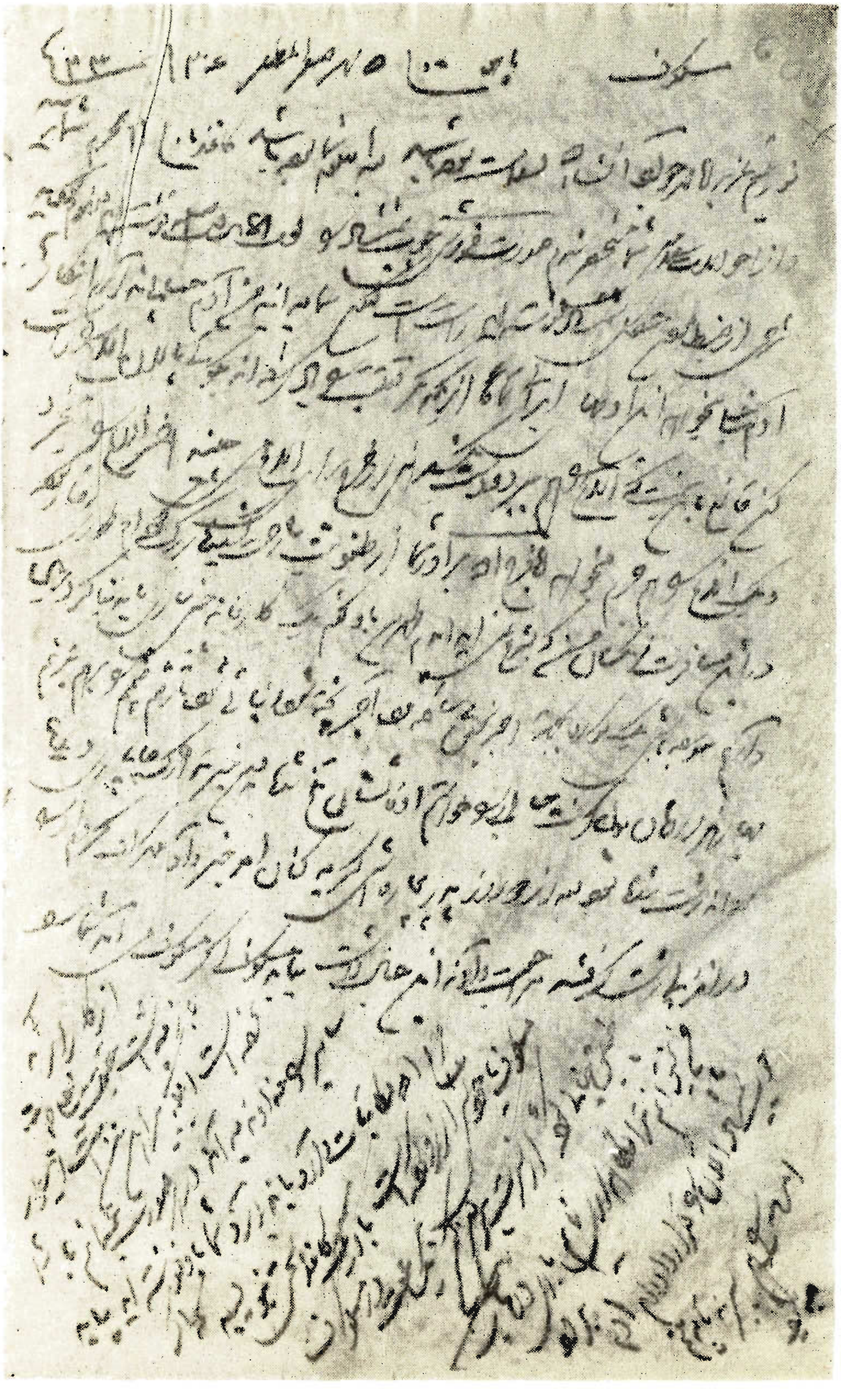
لوحهٔ ۹۷

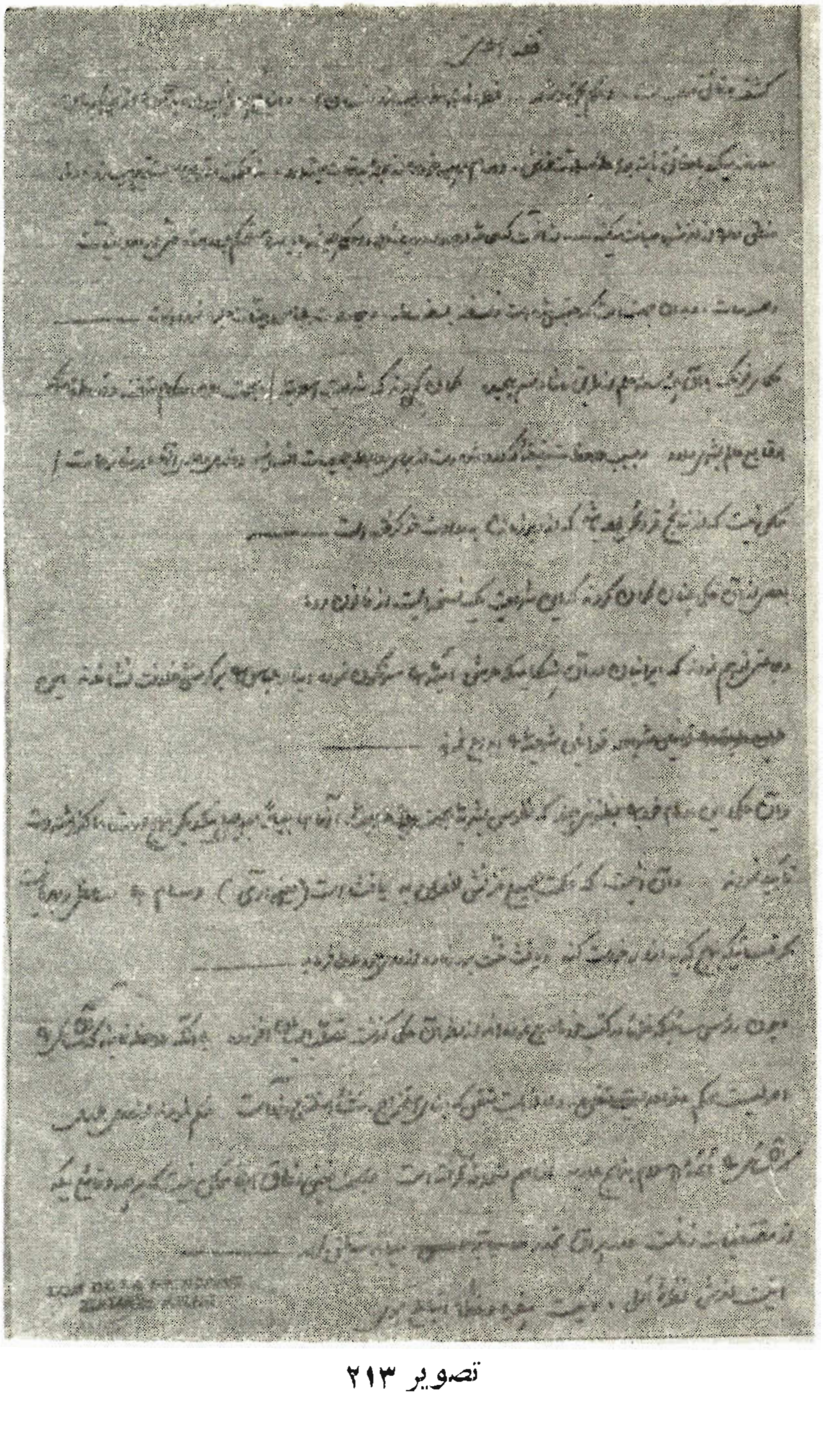




تصویر ۲۱۱

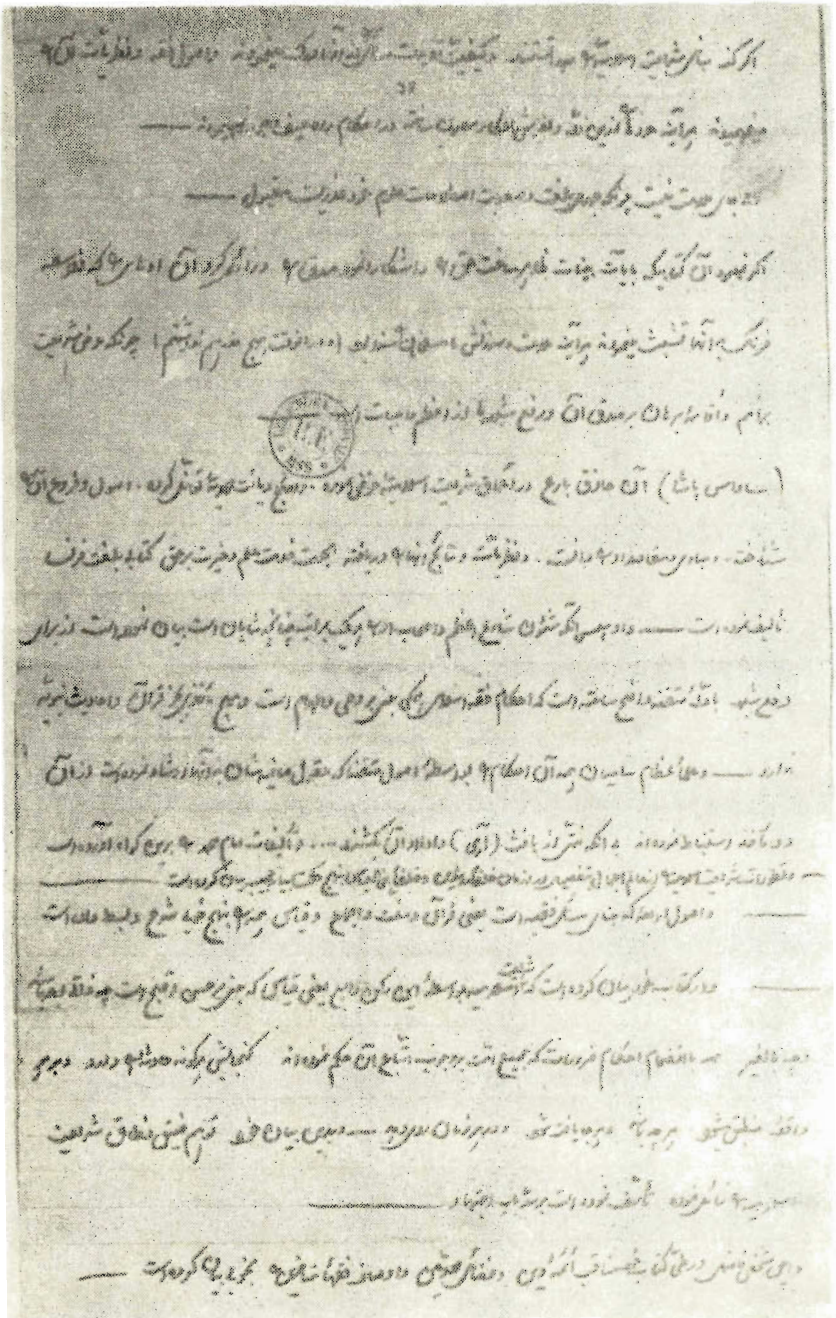
لوحهٔ ۹۸



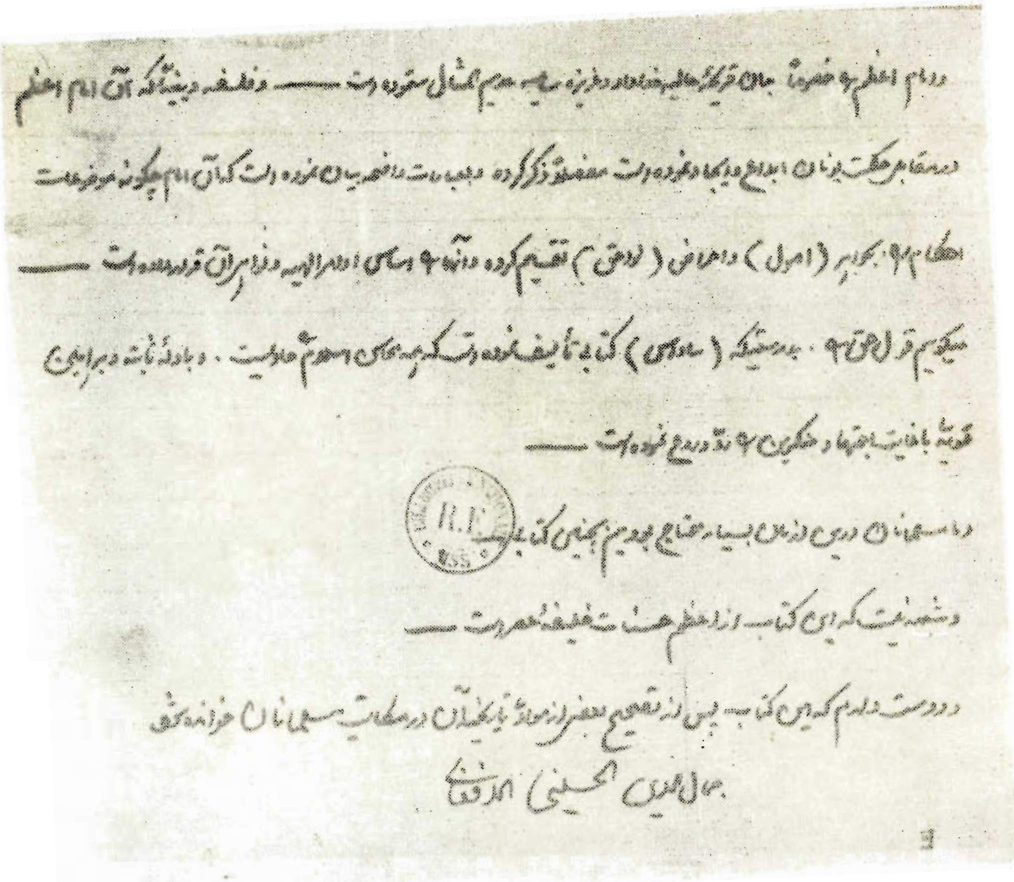


تصویر ۲۱۳

لوحهٔ ۹۹



تصویر ۲۱۴



و امام اعظم و خصوصاً جالینوس فرنگیها طبیعت شناس دو هزار سال پیش عدیم المثال شمرده است ـــ و فلاسفه دیده‌اند که آن امام اعظم

در مقابر حکمت یونان ابداع و ایجاد نموده است منطق را ذکر کرده و تعبیرات را مخصوص بیان نموده است که آن امام چگونه موضوعات

احکام را به جواهر (اصول) و اعراض (فروع) تقسیم کرده و آنها را اساس احکام الهیه و از آن قرار داده است ـــ

حکیم قرآنی . بعد حقیقه (سلوک) کتابی تألیف نموده است که جمیع معانی مفهوم کلامیست . و بادقت بایستی در این

قضیه با نهایت اجتهاد و حکمت تدقیق و تدوین نموده است ـــ

در اسپهان در این زمان بسیار تفحص کردیم همچنین کتابی

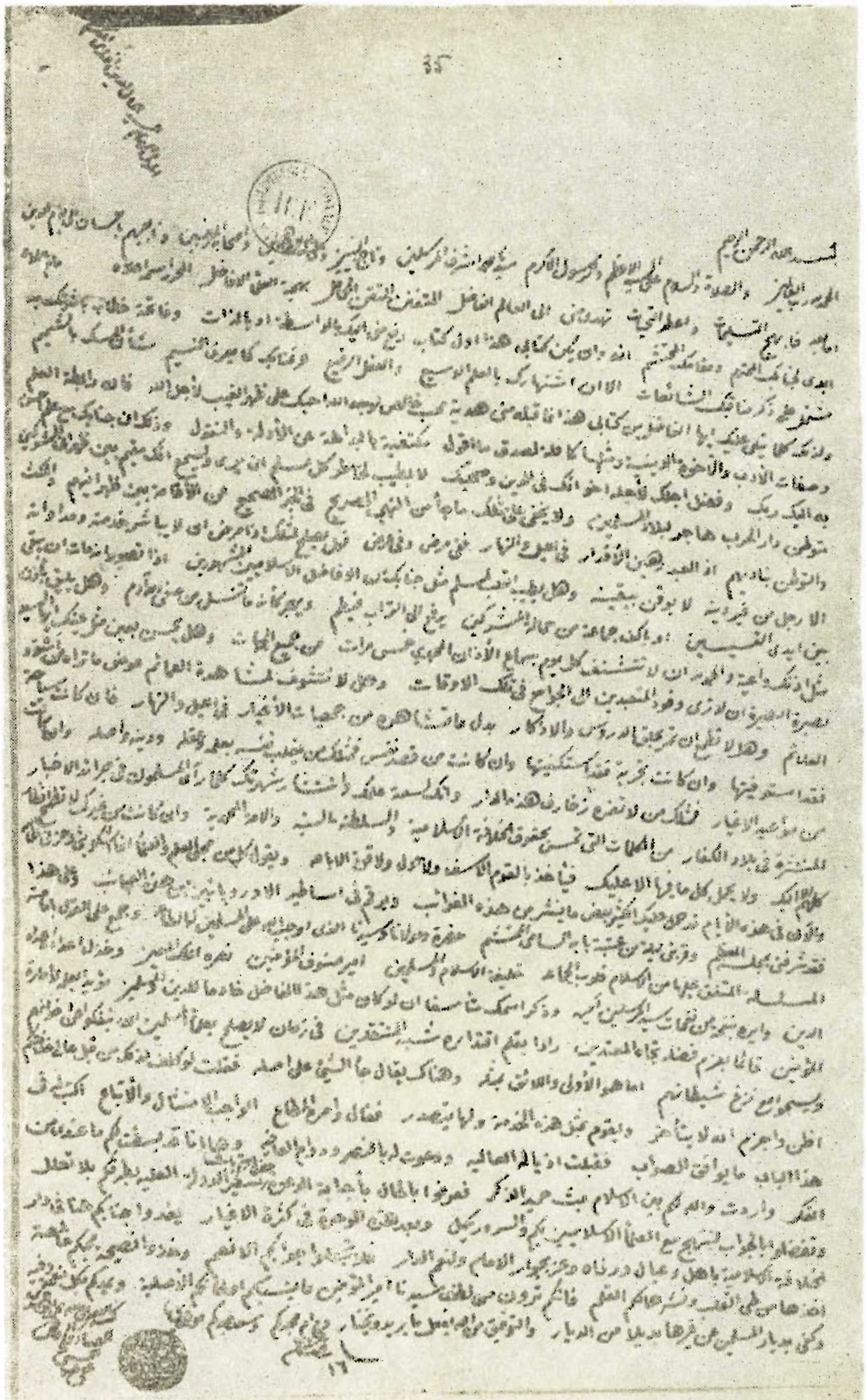
و شنیدیم که این کتاب را از خط حضرت شیخ نصیر است ـــ

و درست دیدم که این کتاب پس از تصحیح بعضی از مواد باید آن در مطبعات مسلمانان خوانده شود

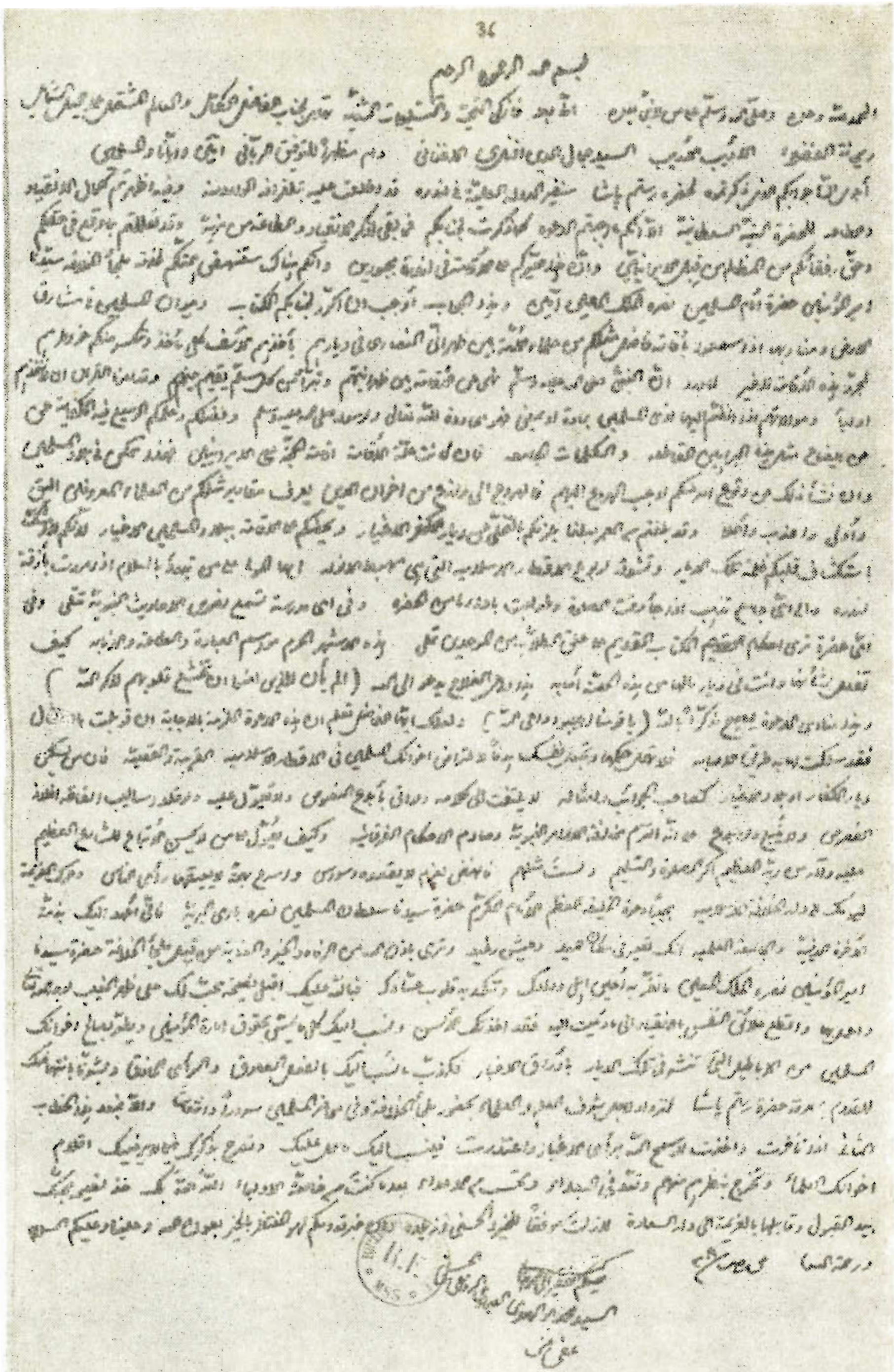
جمال الدین الحسینی الافغانی

تصویر ۲۱۵

لوحهٔ ۱۰۰


بسم الله الرحمن الرحيم

تصویر ۲۱۶


36

بسم الله الرحمن الرحيم

تصویر ۲۱۷

Publications de l' Université de Tehran, No. 841

Donation de Dr. Asghar Mahdavi , No 2

réunis et mis en ordre

par

Iraj Afshar **Asghar Mahdavi**

Tehran – 1963